

۴-
۳۸۷ / ۱۱ / - ۰
اسکن شد

۴-
۳۸۷ / ۱۱ / - ۸
اسکن شد

۲۳۸ ۵

۹۴۴۸

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: عین الحیات ۷۲۷۵

مؤلف: ۷۷۴۷

موضوع: ۲۳۶

شماره ثبت کتاب: ۲۴۴۹

۱۰۲۶۷

بازدید شد
۱۳۸۲

بازرسی شد
۶ - ۳۷

ملی - فهرست شد
۷۲۷۵

۰۴
۳۳۷ / ۱۱ / ۰
اسکن شد

۰۴
۳۳۷ / ۱۱ / ۸
اسکن شد

۲۳۸۵

۵۷۴۷

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: عین الحیات و ۲۳۷۵

مؤلف: ۷۷۴۷

موضوع: ۲۳۸۵

شماره ثبت کتاب: ۲۴۴۶

۸۲۰۱

۱۰۲۷

بازدید شد
۱۳۸۲

بازرسی شد
۶ - ۳۷

کتابخانه مجلس شورای ملی
۷۲۷۵

سایح گلزار که در تمام احوال
تولد و مرگ حاطه بیک ساعت
بهر کج مانده در نیت جمع زایدی

تفاتیح اوله و مرگ در بجهت
امبار که هر وقت بنام مانده در رود
و بوقت احوال و نیت و انصاف و کمال
۱۲۳۳

سایح ۱۳ ندر به الله است
تولد و مرگ احوال و نیت
و در این کمال و نیت و انصاف
در نیت و نیت و نیت
۱۲۳۸

در رشت که در تمام کمال
در تمام کمال و نیت و انصاف
در تمام کمال و نیت و انصاف

روح کینه
سایح ۳
روح کینه
سایح ۳
روح کینه
سایح ۳

روح کینه که در تمام کمال
در تمام کمال و نیت و انصاف
در تمام کمال و نیت و انصاف

۲۳۸۵





فصل کتاب عین الحیات

بسم الله الرحمن الرحيم
 لآن حمد و جواهر فنا خنده باو که جلال کبریا حکیمی که الواح ارواح قابله نفع بشر را
 که مظهر غریب صنع فنا و قدر است بصیقل مواضع دلپذیر و حکمتها بی نظیر
 جلاد عکس پذیر صفات کمال و چهره کشای رخسار جلال خویش گردانید و
 چشمهای حقایق از نشان مجربیان انبیا بر بساطین قلوب صافیله و مزارع صدور
 زاکیه او باب فطنت و ذکا جباری ساختند الوان ریاحی و محبت و انواع کلهام معرفت
 رسانید و **مناجات** در بزم عالم وجود و صاحب مقام محمود و باعث ایجاد سبع
 طباق و منتهی صیقل مکارم اخلاق مقدس جناب که از خزانه فیض ازلی بشرف شریف
 آنک لعلی اصافی عظیم سرفراز است و امت نوازی که از وفور شفقت و مرحمت بقوت
 حرص علیکم المؤمنین را و رف رحیم ممتاز است اعنی سید المرسلین و غیر العالمین
 شفیع الذنوب و رحمة الله علی الاولین و الاخرین محمد بن عبدالله خاتم النبیین **درود**
نامعد در برال اظهار و اهل بیت اختیار او که بنور قول ایشان قنادیل دلنای محبتان و شفیع
 بخش و آستان کردیده و از شمع نور شید خورشید بمقتضای بیجا همی و جوهره من
 اثر التجود صحیح صادق یقین و ایمان از جمیع شعبیان دمیده خصوصاً سیدنا و صیاد امام
 افتخار و فریاد رس و روز جزا و شرم سرادق لوگفت الغطاء باب مدینه علم و لشکر سفینه
 حامی اعنی و خدا الله الموقفی و سیفا الله المتضیی امیر المؤمنین و یسود المسلمین اسد
 القالب و شهاب الله القاقب سید الموعظین علی ابن ابی طالب صلوات الله علی
 اجمعین و لعنة الله علی اعدائهم ایما لا بدین **بید** بمرند و ستمند فیوض از د
 باقر بن محمد نقی عقی الله عن جرائعها بوقفت عرض برادران ایمانی و در
 روحانی سر رساند که چون حکیم علمیم نفوس بشر بر او وفق حکمت کامله

نور
تفصیل

شامله بعواقب غفلات و علائق شهورات مبتلا گردانیده حیرت زادگان بودایی
 پیچری و جیالت و مدح و شاک شراب بخی و ضلالت را از مواضع حسنه و مضامین بخار
 نیست که شاید از خوب غفلت پیدار و از مستی حیرت هشیار گردند الاجر حکیم علی
 الاطلاق کلام مجرب نظام خویش را بنصایح شافیله و امینال و حکیم و ائمه مشهور که چندی
 و پیشوایان راه دین و راه بنایات سالک راه یقین را یابین مشیله گردید امر فرمود کما قال
 الله تعالی و ادع الی سبیل ربک بالحنه و الموعظه الحسنه و اولی الامر بالحق من الله و من
 کلام وافی هدایت جناب بار نعمت رسالت پناهی و اهل بیت کرام او صلوات الله علیهم
 اجمعین بختیاب و مواضع و وصفا فوق از حد و احصا وارد شده و اکثر طالیبان هدایت
 باعتبار عدم انحراف عن عرب از قواید و مضامین آنها محرومند لهذا این بی بضاعت
 بخاطر فائق رسید که وضیعی که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بر گردید
 اختیار و زنده اتباع خود با جوهر غفار و رضوان الله علیه را فرموده اند چون جامع
 ترین اخبار است که درین باب از بیابان وحی و الهام مافوق گردیده و بر اکثر کلام
 لظراف حسن و محاسن اوصاف جمیده استمال دارد و جمیع غنائم و مقید بر نیکی
 عبادت تحسین معرفت بر کرمیده بعد از امت غریبه بضم مضامین آنرا دکلم و آنچه
 بنفسیر و تبیین باشد و اشکال آن مختص و بر عدم فهم لغت نباشد بر وجه ایمان
 متوجج حل آن بشوم تا کافه مؤمنان و عبادت شیعیان ازین طایفه سخنان و طایفه ربانی
 بصورت فاضل و فضیله کامل بوده باشد و چون از فضل شامل سخنان امیدوارم که فوق
 شیوه قلوب و ارواح مرده و لان سرای غریب کرد **ببین** الحقیقی هستی گردانید و ماضی
 از ناظران در برین رساله آنکه چون در وجود استعداد ناقصین عندهم الاستطاعه بقلم
 آمد بدیده عیب نظر نمایند و در حیات و ممانت این بنده روزگار را بدست خیر
 اعانت فرمائید و حدیث الله و نعم الوکیل **باب اول** در ذکر بعضی از فضائل و احوال
 ابوذر رضی الله عنه ابوذر کنت اوست و اسم او بر قول اصح جناب بن جناده است
 و اصل او عرب بود از قبیله بنی غفار و آنچه از اخبار خاص و عامه مستفاد میشود

گفت که بعد از زینب معصومه علیها السلام در میان صحابه کسی بجای او نرفت
شأن مثل سلمان فارسی و ابوذر و مقداد بن الاسود و اذین بن عمار و اندر بعضی اخبار
میشود که سلمان بر او ترجیح دارد و او بر مقداد و احاد بیت بسند او از ائمه اطهار صلوات
الله علیهم وارد شده که جمیع صحابه بعد از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منتهی شدند و از زمین بر گشتند مگر ستم کس سلمان و ابوذر و مقداد که ایشان را هیچ تنزلی
و شکی در خاطر نبودند و سید و قلی بود و صحابه بر گشتند و با حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه و آله بیعت کردند و باقی بر گزیدند و منقولست از حضرت صادق صلوات الله علیه
که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه با سلمان گفت یا سلمان بر و بیجا از حضرت فاطمه و بگو
تخف از تخفهای بهشت که برای او حق است و قال فرستاده بنوع عطا فرماید سلمان
پس بود نامده و بدست سید در نزد حضرت فاطمه علیها السلام گذاشت گفت ای خدیجه
رسول تخف بمن کرامت فرما حضرت فرمود که این ستم سید را دست خود بر آورده از دست
انجهت من اسم ایشان بر سیدم بگو از ایشان گفت که من سبای نام دارم خدا تعالی مرا
انجهت سلمان خالق کرده دیگری گفت که نام من زره است خدا تعالی جهت ابوذر خلق
کرده گفت من مقداد نام دارم خدا تعالی مرا برای مقداد خلق کرده سلمان گفت که حضرت
فاطمه فدای آن تخف بمن کرامت فرمود و بهر قوی که میکند شتم از بوی خوش آن
تجرب می شدند و از حضرت انام مویس کاظم علیها السلام مرویست که در روز قیامت
منادی از جانب رب العزت ندا کند که گمبند که حواری و مخلصان محمد بن عبدالله که
بوصرفه آن حضرت مستقیم بودند و پیمان آن حضرت را نشکستند پس بر خیزد سلمان
و ابوذر و مقداد و مرویست از حضرت صادق علیه السلام که حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله فرمود که خدا تعالی مرا مر کرده بدوستی چنان کس صحابه گفتند یا رسول الله کیستند
آن جماعت فرمود علی بن ابی طالب و مقداد و سلمان و ابوذر و با سناد بسیار در کتاب
شعبه و سنی مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که آسمان سبای را که
بر کسی وزه بی بر نداشت کنی را که راست کو ترا زینب باشد و این عبدالله که کاظم

در کتب

علماء اهل سنت است در کتاب استغراب از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
روایت کرده است که اگر ابوذر در میان امت من بزهد عیبی من مرم است و بر روایت
دیگر شبیه عیبی من مرم است در زهد و ایضا روایت نموده که حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود که ابوذر عاقل و صلب بود که مردم آن زمان از او عاجز بودند و کرد
بر آن زد که هیچ از آن پس و نیاورد و این با بود علیه الرحمه پسندید اعتبار از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده که روزی ابوذر رحمة الله بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و آله گذشت و جبرئیل علیه السلام بصورت و حیرت کبابی در خدمت آنحضرت بنام او
نشست بود و بعضی در میان داشت ابوذر کمان کرد که و تحب کجای است و با حضرت حرف
نهایت دارد که با گذشت جبرئیل علیه السلام گفت یا محمد انیت ابوذر بر ما گذشت و سلام
نگردا که سلام میگردا و جواب سلام میگردیم بدرستی که او را دعای هست که در میان
اهل آسمانها معروفست چون من عرض کنم از وی سوال کن چون جبرئیل علیه السلام
برفت ابوذر بنامد حضرت فرمود که ای ابوذر چو بر ما سلام نگریدی ابوذر گفت که چنین
یافتم که و حجت کبابی نزد تو بود و برای امری او را بخواند طایفه بخواند سلامه شما را
قطع بنام حضرت فرمود که جبرئیل بود چنین گفت ابوذر بسیار نامد شما حضرت فرمود
که تو را عیال نیست که خدا را بان میخواند که خبر داد که در آسمانها معروفست گفت این دعا بخوان
اللهم استألك الايمان بك والتصدق ببيتك والعاقة بين جميع الابدان والآثار على
العاقة والقيت من كل الملائكة و روایت کرده از حضرت امام رضا علیه السلام که از حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بهشت
مشافت بسوی من است و عمار و سلمان و ابوذر و مقداد و پیغمبر اعتبار از آنحضرت
روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ابوذر صدای این امت است
و پیغمبر اعتبار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود که ولایت و حجت
جمعی از مؤمنان که بعد از آنحضرت رسالت بر دین حق ماندند و تقوی و تبدیل انام و احکام دین
نگردند و واجبست مثل سلمان فارسی و ابوذر عقیق و مقداد بن اسود که در عمار بن یاسر

در کتب
نیاید

اهل

و جابر بن عبد الله انصاری و خدیجه بن الیمان و ابوالفحیم بن الشیطان و سهل بن خیف و ابوالربیع
انصاری و عبد الله بن الصامت و عباده بن الصامت و خدیجه بن ثابت ذی الشفادین و ابوی
سعید خدری و امثال ایشان **و در حدیثی** مثل این از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست
که ابوذر از خوف الهی چند تن کویت که چشم او آزرده شد یا و کفتند که دعا کن که خدا چشم تو را
شفابخشد گفت مرا چند تن غم آن نیست کفشد چه غم است که تو از چشم خود پیشی کرده گفت
و چیزی که در پیش دارم که بهشت و دوزخ است **و این باب از حدیثی** است که روایت کرده از
رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد قبا داشته بودند و جمعی از صحابه در خدمت آن
حضرت بودند فرمود که اول کسی که از این در آید در این ساعت شخصی از اهل بهشت باشد
چون صحابه این را شنیدند جمع برخواستند که نشانید مبادرت بدخول نمایند پس حضرت
فرمود که جماعتی احوال دخیل شوند که هر یک بر دیگری سبقت گیرند هر که در میان ایشان
مرا بشناسد دهد به پیروی رفیق از ماه از اهل بهشت است پس ابوذر با جماعت دخل
شد حضرت با ایشان گفت مادر کدام ماهییم از ماهیهای روی ابوذر گفت که از ماه پیرون
رفت باز رسول الله حضرت فرمود که من میدانم و لیکن می خواستم که صحابه بدانند که تو
اهل بهشتی و چگونه چنین بنامی و حال آنکه ترا از حرم من بسبب صحبت اهل بیت من و
دوستی ایشان پیرون خواهند کرد پس گفتند که تو زنده گانی خواهی کرد و در تهایی
خواهی مرد جمعی از اهل عراق سعادت بجمع می رود و تو خواهند یافت این جماعت رفیقان
من خواهند بود در بهشتی که خدا بر همین کاران وعده فرموده **و این حدیث از حضرت امام**
جعفر صادق علیه السلام منقولست که فرمود که ایمان ده پایه دارد مانند نردبان که
برو بالا رود و در پایه دهم است و ابوذر پایه نهم و مقادیر پایه هفتم و پنجم
در کیفیت اسلام ابوذر در طریق عامه احوالیت مختلفه وارد شده و ذکر آنجا خوب تطویل
میشود بحدیثی بعقب کاتبی رحمة الله علیه یا اسناد معتبر از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت شخصی از اصحاب خود فرمود که می خواهید
که شمارا خبر دهم که چگونه بود مسلمان شدن سنان و ابوذر آن شخصی گفت که کیفیت

کس ده



بسم الله الرحمن الرحیم

اسلام سنان را میدادیم مرا خبر ده بکسیت اسلام ابوذر و خطا کرد که هر دو از حضرت
پس سید پس فرمود بدرستی که ابوذر در بطون مصر که کجاست در میان قریه مکه معظمه که
خود را چو فرمود که کجا از جانب راست متوجه کوفه سفندان او شد بعضی خود او را براند
پس از جانب چپ متوجه شد ابوذر عصای بر وی حواله نمود و گفت که من کونک از تو
خبریت تو بعد تر ندیده ام آن کونک با عجمان حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله یعنی
آنکه و گفت که و الله اهل مکه از من بدتر اند و خداوند عالم بسوی ایشان پیغمبری فرستاده است
بدون غنیمت میدهند و نسبت با او دشنام و ناسزا میگویند ابوذر چون این سخن شنید بزرگ
خود گفت که تو شکر و سپهر و عصای مرا بیاور پس اینها را بر کونک و بیای خود بجانب مکه
روان شد که تا چند روزی که کونک شنیده معلوم ننماید و طی مسافت نموده در ساعت بسیار
که مداخل مکه شد و عقب بسیار کشیده بود و تشنگی بر و غالب کرد دیده از چاه نزم آمد و
دوای از آن آب برای خود کشید چون نظر کرد دید که دو پسر ایستاده است در دل او افتاد
که این گواه آن خبریست که از کونک مرابان خبر داده و این از معجزات آن پیغمبر است پس بنشین
و بگزار مسجد آمد و بدین جماعتی فریاد کرد بیکدیگر بنشینند و ایشان بنشیند دید که
ایشان ناسزا حضرت رسالت صلی الله علیه و آله میگویند بخو که کونک او را خبر داده بود
و پیوسته درین کار بودند تا آخر روز تا گاه حضرت ابوطالب بیامد چون نظر ایشان بر او
افتاد بیکدیگر گفتند که خاموش شو بد که عمویش آمد پس زبان از مدامت آن حضرت کونا
کردند و چون ابوطالب بیامد مشغول سخن گفتی شدند تا آخر روز ابوذر گفت که چون
ابوطالب از زبان ایشان برخواست من از پی او روان شدم و بجانب من کرد و گفت خدایت
خود را با کونک طلب پیغمبری آمدم که در میان شما مبعوث شده است گفت با و چنان
دارم که تقم می خواهم با او ایمان آورم و آنچه فرماید براسی ادا فرمایم و خود را منقاد
او گردانم و آنچه فرماید براسی اولا اطاعت نمایم گفت البته چنین خواهی کرد گفت قبل
گفت این وقت نزد من آئی که ترا باور رسانم من شب را در مسجد بروم و زاورم و چون رفت
شد در مجلس آن گفتار بنشینم و ایشان زبان پناهوا گشودند بره نوال روز گذشت و چون

که آن

اسلام

ابو طالب بیامد زبان از اقوال ناشایست بر گرفتند و بار مشغول سخن شدند و چون از نزد ایشان
برخواست از بی او روان شدیم و با آن سوال روز گذشت و با عاده فرمودند و من همان جواب
گفتم و تاکید فرمود که البته آنچه میگوی خواهی کرد گفتم بلی پس مرا بخود برد بخانه که در
آنجا حضرت محمد بود و بر سلام کردم و از حاجت من پرسید همان جواب گفتم گفت کوی
میدهی که خدا یکیت و محمد فرستاده است گفتم اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول
الله پس حرم مرا بخود برد بخانه که حضرت جعفر طیار در آنجا بود سلام کردم نشستم و از
مطلب من سوال کرد و همان جواب گفتم و تکلیف شهادتی کردی بر زبان راندم پس جعفر
مرا برد بخانه که حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله علیه در آنجا بود و
بعلا سوال و امر شهادتی از آنحضرت مرا بخانه بردند که حضرت صلوات الله علیه و آله
تشریف داشتند سلام کردم و نشستم و از حاجت من سوال نمودند و کلمه شهادت تلقین
فرمودند و چون شهادتی گفتم فرمودند که ای ابوذر بخان و وطن خود بر و تارفتی تو پس
عمر آن تو فوت شده خواهد بود که بغیر از تو وارفتی ما سنت باشد مال او یکدیگر و ترها را و عیال
خود باش تا امر نبوت مظاهر گردد و آخرت نزد ما بیا چون ابوذر بوطن خود باز آمدیم عیش
فوت شده مال او را بقصر در آورده مکث نمود تا هیکل که حضرت هجرت مدینه فرمود
و امر اسلام را بواج گرفت و در مدینه بخانه حضرت مشرف شد حضرت صادق علیه
السلام فرمود که این بود خیر سلمان شدی ابوذر و خیر اسلام سلمان را که شنیده آن
شخص پشیمان شد از ظاهر داشتی سلمان اسلام استوار کرد که از آن بی بیان فرمائید
حضرت تقریر نمود ولیکن این یا ابی ذر علیه السلام گفت من در آنحضرت موسی بن جعفر صلوات
الله علیه و آله روایت نموده که شخصی از آن حضرت سوال نمود از سبب اسلام سلمان
فارس صلوات الله علیه آن حضرت فرمود که خیر یادم را پدرم صلوات الله علیه که روزی
حضرت امیر المؤمنین از سلمان پرسید که یا ابی ذر علیه السلام ما را از اول کار خود خبر بده
که اسلام تو چگونه بود سلمان گفت والله که اگر دیکوی بی پرسید نمیگفتم ولیکن اطاعت
فرمان تو لازمست من مرعی بودم از اهل شیون و از دهقان زادها و بزرگان ایشان

این حدیث در صحیحین و غیره روایت شده است

بودم و مادر و پدرم مرا بسیار عزیز و گرامی داشتند و روز عید با پدرم بییدگاه میرو فتم
بصومعه رسیدم کسی در آن صومعه یا و از بلند ندا میگوید که اشهد ان لا اله الا الله وان
عبدی روح الله وان محمدا حبیب الله پس چون این ندا شنیدم بحسب محمد صلی الله علیه
و آله در گوشت و خون من جا کرد و از عشق آنحضرت خوردند و آشامیدند بر من کواران بود
مادرم گفت که امر و نخواستن با سجده نکردی و بی پرسیدی من ابان کردم و چند روز مضام
نمودم که ساکت شد پس چون بخانه برگشتم نامم دیدم در سقف خانه بود بمادر خود
گفتم که این نام چیست مادر گفت که چون از عید گاه برگشتم این نام را چینی او بخانه
دیدم نزد یک این نوری که پدیدت ترا می کشد من هم چنان در حیوت بودم و انتظار بودم
تا شب شد و مادر و پدر در خواب شدند برخواستم و نام را بر کوفتم و خواندم فی
بود که نسیم الله الی الخیر این عهد و پیمان است از خدا بحضرت آید که از نسل او فی
رسد بخانه نام که امر نماید مرد مور با خلاف کسب و صفات پسندید و نسی و منع نماید
از پرسیدن غیر خدا و عبادت بتان ای روز بزوصی عیبی پس ایمان بیاور و بیوست
و کوی بر تو تک کن پس چون این را بخواند پیموش شدم و عشق آن حضرت زیاد شد
و چون پدر و مادر بر آن حال مطلع گردیدند مرا گرفتند و در چاه عمیق محبوس ساختند
و گفتند که اگر ازین امر برنگردی نیاکشیم گفتم با ایشان که آنچه خواهید بکنید که بحسب خدا
هرگز از سینه من پیرون نخواهد رفت سلمان گفت که من پیش از خواندن آن نامه عربی
نمیدانستم و آن روز عربی را باهام الهی موختم پس مدتی در آن چاه ماندم و هر روز یک
کرده نان کوچک در آن چاه بوی من فریب فرستادند و چون حبس و زندان بسیار
بطول کشید دست با سندان بلند کردم و گفتم خداوند تو محمد را و وصو او علی صلوات الله
محبوب من گردانید پس بحق و سبیکه و در وجه آنحضرت که فرج مرا نزدیک گردان و مرا
راحت بخش از این محنت پس شخصی بیژد من آمد چاه های سفید در بر و گفت
برخی باری روزی بد دست مرا گرفت و نزد صومعه آمد من گفتم اشهد ان لا اله الا الله
وان عیبی روح الله وان محمدا حبیب الله در این سر از صومعه پیرون آورد و گفت

شده است
شده است

توبه روز به کفتم بلی مراد تو بخود و دستمال تمام او را خدمت کردم و چون هنگام وفات میشد
گفت من این دار فانی را دروغ میگویم مرا بیکه مینواری گفت کسی که آن نذر کرده در مذهب حق
با من موافق باشد مگر راهی الظالمه میباشد چون او را در باغی سلام من با او برسان و لوح بمن
داد که این را با او برسان و بغالم بقرآن تعال نمود من او را غسل دادم و کفن کردم و دفن کردم و لوح را
بر کفتم و بجانب الظالمه روان شدم و چون با نظاکه در آمدم بنای صومعه آن راه را بستم
و کفتم اشهد ان لا اله الا الله وان عيسى روح الله وان محمدا حبيب الله پس راه را از دست
خود فرو نگزید و گفت توبه روز به کفتم بلی گفت بیالایا بنایت را در رفتم و دستمال دیگر او را
خدمت کردم و چون هنگام رحلت او شد خبر وفات خود بمن گفت من کفتم مرا بیکه
گذازی گفت کسی که آن نذر کرده در مذهب حق با من موافق باشد مگر راهی که در شهر
است گذر است پس چون با او برسی سلام من با او برسان و آن لوح را با او برسان و چون وفات
کرد او را در تغسیل و تکفین و دفن کردم و لوح را بر کفتم و بشهر آمدم و نزد صومعه
راهب آمدم و شهادت بر خواندم راهب سوال کرد که روز به توبه کفتم بلی مراد تو بخود
بود و دستمال و پول خدمت کردم تا هنگام وفات او شد کفتم مرا بیکه مینواری گفت کسی که
نذر کرده در مذهب حق با من موافق باشد و محمد بن عبدالله ابن عبدالمطلب نوزیدک شد
که عالم اینور وجود خود نمود که داد و آن حضرت را طالب نماز و چون بشرف ملازمت
تخصیصت رسیده من بروی عرض کن و این لوح را بدو سپار چون از غسل و کفن و دفن
او فارغ شدم لوح را بر کفتم و بیرون آمدم و با جمعی رفیق شدم و با ایشان کفتم که شماست کفتم
نان و آب من بشوید و من شما را خدمت کنم درین سفر قبول کردند چون هنگام طعام خوردن
ایشان شد بسمت کفار قریش کو سفندی بیاورند و چندان خوب بپزدند و بسرد
و پاره کنایه کردند و پاره بریان کردند و مرا تکلیف خوردن نمودند چون مقید بودم من
با کردم باز تکلیف کردند کفتم من مردی برانیم و دیوانیان کوشست تناول نمیکند و آنچه
زدند که نوزیدک شد که مرا بکشند یکی از ایشان گفت که دست از وی بردارید تا وقت شرب شود
اگر شرب نخورد و بر بکشیم چون شرب بیاورند مرا تکلیف کردند کفتم راهب و از اهل دین

و شرب خوردن شیوه مانیست چون این کفتم در من آویختند و عنم کشتن من کردند ایشان
در آمد کفتم ای گروه مرا زینید و مکتبید که من اقرار بر بندگی شما میکنم و خود را به بندگی
انزانیان داد و دردم مرا بینا آورد و ببرد یهودی بسبب دادم بفرخواست و یهودی از قصه من
سوال کرد قصه خود را باز کفتم و کفتم من کنایه بخبر این نذر کرده دستار محمد و وصی او
یهودی کفتم من سقز و محمد را هر دو دشمن میدانم و مرا از خانه بیرون آورد و در خانه اش
ریک بسیار ریختند بود گفت و الله ای روز به اگر صبح شود و تمام این ریگها را از اینجا بکنند
باشی قح بکنم من تمام سبب کشیدم و چون عاجز شدم دست باستان برداشتم و کفتم ای
پروردگار من تو خجسته محمد و وصی او را در دل من جاداده پس بحق در حجره منزلت آنحضرت
که فرج مرا نوزیدک کرد و مرا ازین تعب راحت بخش چون این کفتم قادر متعال با دی
انگفت که تمام ریگهای را بجان که یهودی کفتم بود نقل کرد چون صبح شد یهودی بیامدند
آن حال مشاهده کرد و گفت تو ساحر و جادوگری و من خانه کار را نقل نمیدانم تو از این شهر برو
میباید کرد که مبادا فاشت تو این شهر خراب شود پس مرا از آن شهر بیرون آورد و بزین سلبه
به رحمت و آن زن مرادوست داشت و باغی داشت گفت ابونباغ بنوبعاق دار خواهی میوه
انرا تناول فرما و خواهی بخش و خواهی نصرت کن پس مدینه را کتال مانند روزی در آن باغ
بودم هفت نفر مشاهده نمودم که میآیند و این سر ایشان سایه انداخته کفتم و الله ایشان
هم پیغمبر نیستند ولیکن در میان ایشان پیغمبر هست پس بیامدند تا باغ داخل شدند چون
مشاهده کردم حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایشان میگفت که بخبرهای چون قناعت یافت
و میوه باغ رضایه میکنند من نیز در مالک خود آمدم و کفتم با طبق از خبرهای باغ بمن بخش
گفت ترا خجسته شش طبق دادم بیامدم و طبقی از طبق بر کفتم و در خاطر خود گذرانیدم که
اگر در میان ایشان پیغمبر هست از خبرهای نصرت تناول نمیدانید و هدیه تناول میدناید پس
طبق را بزی ایشان آوردم و کفتم این خرم انصرت است حضرت رسول و امیر المؤمنین و
و عقیل چون از خبری هاشم بودند و صدقه بر ایشان حراست تناول نمودند و آن صدقه بزرگ
بخوردن مشغول شدند بخاطر خود گذرانیدم که این بیک علامت است از علامت پیغمبر

بود این حدیث از زین العابدین علیه السلام
در بیان حدیثی که در عقل است
و در حدیثی که در مالک است
و در حدیثی که در انصرت است
و در حدیثی که در پیغمبر است
و در حدیثی که در امیر المؤمنین است

آخر از آن که در یک خوانده ام پس برقم و حضرت باطبق دیگر از آن زن طلبیدم آن زن حضرت شنس
طبق داد پس یک طبق دیگر طلب نزد ایشان آوردم و کفتم این همان تیر است حضرت رسول صلی الله علیه
و آله دست دراز فرمود و گفت بهم بیا که همی تناول نماید پس همی تناول نمودند در خاطر خود کفتم که این نیز
یک علامت در یک است و من مضطرب بودم در سر آنجناب میگفتم و در عقب آنحضرت میگفتم آن
حضرت بجانب من التفات نمودند و فرمودند که هر شیء تو را طلب میکند بلی دوش مبارک خود را
گشودند دیدم مهر شو تو را در میان دو کف آنحضرت نقش کردند و موی چند بر آن رسته بر زمین
افتاد و مقدم مبارکش را بویست دادم فرمود که ای روزی بر روی تو خاتون و یکو محمد بن عبدالله
گوید که این علامت را بیا فروش چون آناه رسالت نمودم گفت بگو او را نفر و ششم مگر چهار صد درخت
خوما که دو بیت آن درخت خرمای زرد باشد و دو بیت درخت خرمای سرخ چون حضرت
عرض نمودم فرمود چه بسیار بر ما آسان است آنچه او طلبید پس گفت یا علی یا فاطمه یا خرمای جمع
نمای پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله داد زرد زمین فرمود و امیر المؤمنین اب میعاد
وجود دانست و مرا بگماشتند و آن اول سبز شده بود و چون تا هکجا که فارغ شده هم
درختان کامل شده میوه آورده بودند پس حضرت پیغام داد که بیا و درختان خود را بگو و غلام
بنا اسپار چون زن درختان را دید گفت والله نفر و غم تا هم درختان خرمای زرد نباشند و در آن
حال جبرئیل نازل شد و بال خود را بر درختان مالید هر خرمای زرد شد پس آن زن هم گفت
که والله که بگزانم و درخت نزد من بهیچ است از محمد و از تو من کفتم که بگو و درخت است آن سرور
نزد من بهیچ است از تو آنچه نداری پس حضرت مرآزه فرمود و سلمان قام نهاد و عبارت ابو امام
آنکه روایت کرد که در جنگ تبوک ابوذر مشرک روزی در عقب ماند بجهت اینکه مشرک و لاغر را توان
بود پس چون دانست که مشرک بغافلانه برسد مشرک را در راه بگذاشت و درخت خود را بر پشت بست
و پیاده متوجه شد پس چون روز باند شد و آفتاب گرم شد نظر سلمانان بر وی افتاد حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ابوذر است که میباید و نشسته است آن زرد بوی رسانید آب
بلور رسانیدند تناول نمود بخارست حضرت ششافت و بطره بر آفتاب در دست بود حضرت
فرمود که ای ابوذر تو که آب داری چشمتشده ماند بودی گفت یا رسول الله بسکتی رسیدم بود

آنکه باران جمع شده بود چون چشیدم شیرین و سرد بود خود فرار کردم که تا حبیب من رسول
صلی الله علیه و آله از این آب بخورد من بخورم حضرت فرمود که ای ابوذر خدای تو را رحم کند
نوتنها و غریب زندگانی خواهی کرد و تنها خواهی مرد و تنها امیعت خواهی شد و تنها داخل
بهشت خواهی شد و جمیع از اهل عراق بنو سعادت بخوانند خواهند شد تا که توست غیب از کفین
و در آن نخواهند شد و در باب سیر و عقده نقل کرده اند که ابوذر در زمان عمر بولایت شام
رفت و در آنجا بود تا زمانه خلافت عثمان قبا لیج اعمال عثمان علیه السلام بیع او رسید خصوصاً
فست امانت و ضرب عثمان زبان طعن و ملامت و ملامت بر عثمان بگشاد و عثمان را اشکبار طعن
میفرمود و قبا لیج اعمال او را بیان میفرمود و مردم را بولایت خلیفه بنی جعفر حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام ترغیب میفرمود و مناقب آن حضرت را باهل شام می شنید و دیداری از ایشان را به
شیخ منابله کرد و ایند و چیزی مشهور است که شیعیان که در شام و جبل عامل اکنون هستند این
ابوذر است معاویه را معونه حقیقت این خال را بعثمان لعین نوشت و اعلام نمود که اگر چه
روز دیگر در این ولایت بنامان مردم از آن حضرت میگرداند عثمان در جواب نوشت که چون
نامه من بنور رسالت بیاید که ابوذر را بر هر کس در رشت و زنی و دلیل عین با و فرستی که
آن مرکب را شب و روز بر آید تا خواب بر و غالب شود و ذکر من و ذکر تو را خاطر او فراموش کرد
چون نامه بجای او رسید ابوذر را بختواند او را بر کوهان شتر درشت رو بنفشانند و مردند
عینت را با و هر که کرد ابوذر رحمة الله علیه مردی در آن بالا و لاغر بود آن وقت غیب و بری
اثر تمام در وی کرده بود و موی سر روی او سفید گشت و ضعیف و خفیف شد و دلیل
او را بعینت میباید و شتر چنان نداشت از غایت سختی و ناخوشی که آن شتر میرفت و رفتاری
ابوذر بجز وح گشت و گوشت آن بیفتاد و کوفته و رنجور بمیدین باطلش چون او را بنزد
عثمان آوردند و آن معاویه و در و در و زکرت گفت هیچ چشم بد بیاورد تو زوش مبارک ای
جدید ابوذر گفت پدر من مرگند نام کرده و عطف صلی الله علیه و آله را بعد از آنکه
نهاد عثمان گفت تو در حوض مسکنی میبانی و از زبان ما میگوید که خدا تعالی در وقت
و ما توانیم هم آخر من این سخن کن گفت ام ابوذر گفت این کلمه نیز زبان نبوت و لیکن کوهی

در آن وقت که عثمان را کشتند و در آن وقت که عثمان را کشتند و در آن وقت که عثمان را کشتند

میدهم که آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که اولمک که چون پسران ابي النضر س نفس
شوند مال خدا بطلبند و سبیل در وقت و اقبال خویش کنند و بنده کاند خدا را بجا آورند و خیر می آید
خود گردانند و در دیون خدا بطلبند خداوند است کند پس از آن خدا تعالی بنده کاند خود را از ایشان خلاص
دهد و یازر هاند و علی بن ابراهیم بن ابی تبات که می راد در نفس خود براد نموده که و از آن خیر نیاید تا کم
لاشفون در مکه و لاخر چون انفسکم من در بار که شرف از تم و انتم شکر درون ستم از تم تصانوت
انفسکم و خیر چون فرقیانکم من در بار که نظاره و نه علم هم بالاثم والعدل و ان بانو که اساری
فقد و هم و هو محرم علیکم خراجهم اقوامه من بعض الکتاب نکر و نه بعضی فاجز او مر و یفعل خدا
منکم الاخری فی الحیوة الدنیا و یوم القیمة بر و نه الا شکره العذاب و ما الله بغافل عما یقولون
که ترجمه اش موافق قول اکثر مفسرین اینست که یاد کنید و ققی که پیمان از شما آید و آنکه شکر کنید که
نیز بید خویشای خود یعنی خویشتان و هم در بیان خود را و پیرون مکنید ایشان را بظلم و ستم
از خانها و شهرهای خود قبول نمودید این عهد و پیمان را و حال آنکه میدانید این معنی را
و گواهی دهید بر حقیقت این پس شما آن که گویدید که پیمان شکستید و بکشید کسان را خود را
و پیرون مکنید که و هم از خانهای و شهرهای خود و یاری یکدیگر مکنید در پیرون کردن
ایشان بعد از ستم و اگر آید نزد شما اسیران که در دست دشمن افتاده اند باز میفرمایند اسیران
و بر شما حرامست پیرون کردن ایشان و فدیه که میدهند خوبست آیا می گوید بپاره از سکه
کتاب خدا که فدیه اسیران است و کافر میشود بد بعضی دیگر که آن حرمت کشتن و پیرون کردن
پس بنیت مکافاة آنکس که چنین نافرمانی کند از شما مگر خواری و رسوایی دنیا و در روز قیامت
باز کرد بدیخست نوزین عذابها که انش حیث تم است و خلا غافل نیست از آنچه میکند ایشان و علی بن
ابراهیم ذکر کرده است که این آیه است در باب ابي ذر و عثمان نازل شد باین سبب که چون ابوذر آمد
داخل شد عایل و پیمان تکبیر عاصی داده بیفزود عثمان علیه السلام آمد و در آن وقت صد هزار دینار
از مال مسلمانان از اطراف آورده بودند و نزدان معلومند که جمیع بود و منافقان اصحاب بر گردان
نشت نظر بر آن مال داشتند که بر ایشان قسمت نمایند ابوذر بثمان گفت که این چه مال است
گفت صد هزار درهم است که از بعضی قواجر از برای من آورده اند و انتظار میبرم که مثل آن بیارند

و یان ضخم غلام و آنچه خواهد بکشم و بخرم که خواهد بدهم ابوذر گفت که ای عثمان صد هزار درهم
بشتر است با چهار دینار گفت بلکه صد هزار درهم ابوذر گفت که بیاداری که من و خود در وقت
خفتن بیفزود رسول صلی الله علیه و آله رفتیم و اول خدا و خوشحال یافتیم و کفیم بدان و ما
در آن فدای تو باد سبب چیست که در پیش چنین معلوم و امر و زنجیری نشان فرمود که در پی
شب چهار دینار از مال مسلمانان نزد من جمع شده بود هنوز قسمت ننموده بودم تو سیدم
که مرا هر که در میان داد و آن نزد من ماندن باشد امر و زنجیر مسلمانان قسمت نمودم و راحت یافت
خوشحال شدم و عثمان بجای آن کعب الاخبار نظر کرد و گفت چه میگوی و در بلب کبی
که زکوة واجب مال خود داده باشد آیا بر چنینی دیگری لازمست و بر روایت دیگری گفت
که ای کعب چه خرج باشد اما می راکه بعضی از بیت المال را ب مسلمانان دهد و بعضی دیگری را
حفظ نماید که تا بر و رایتی بهر که مصلحت دانند صرف نمایند کعب گفت اگر بدان سخت مطلا
و بک خدمت از فقره بساند بر و چنینی لازم نیست ابوذر عسائی خود را بر سر کعب زد
و گفت ای یهودی زاده ترا چه کار است که در احکام مسلمانان نظر نمی کنی گفت خدا را
بگذاشت از گفت تو خداوند عالم میفرماید که الذین یلقون الذمب والفضلة و لا ینفقونها
فی سبیل الله فبشرهم بعد الذم الیم یوم حی علیها فی نار جهنم فتکوی بها اصحابهم
و جنودهم و ظهورهم فلانما لکن تم لا نفسکم قد و قواما کتم تکرون تن جده اش اینست قول
مخترین که آنان جمع میکنند و کفری نهند مطلا و فقره را در راه خدا نفاق میکنند ایشان را
ایشان از بعد از در دنانک در روزی که آنچه بر کعب نضاده اند در آنکس جهنم سرخ کنند پس
لاغ کنند بدان پشانی تا که در وقت آمدن فقره کرده بر آنند و در چه بری ایشان را که از اهل
فقره ننگ کرده اند و پشتمای ایشان را که بر در و ایشان گردانیده اند و گویند بایشان که ایستاد
کنج که نضاده اهل بودند برای خود و کاند نفع از آن داشتید و این بچشید و بال آنچه خیره
میکرد بد از برای خود چون ابوذر این آیه بخواند عثمان گفت که تو حرف شد و
عقل از تو زایل شده است اگر نه این بود که تو صحبت رسول را در یافتی هر آینه تو را می
کشتم ابوذر گفت که دروغ میگوی ای عثمان و قادر بر قتل من نیستی که حبیب رسول

خدا صلوات الله عليه وآله مرخص بود که ای ابوذر ترا از زمین بر نگو و مانند تو نمی کشد و افاضت عقل
 من اینقدر است که بگذریش در میان تو و خویشان تو از حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه
 وآله بخاطر دارم گفت چه حدیث است گفت ابوذر که شنیدم که آن حضرت فرمود که چون
 آل ابی العاص بی تو تن رسند ما لها ای خدا را باحق بفرست نمود در میان خود بنویسند
 و قرآن را باطل تا و بی نمایند و مردمان را به بندگی خود بکشند و فاسقان و ظالمان را باورد
 خود گردانند و با صالحان در محاربه و منازعه باشند عثمان گفت ای کوه صحرای هر یک
 از شما این حدیث را از پیغمبر شنیده اید همه از برای خوش آمد گفتند شنیده ایم عثمان گفت
 که حضرت علی بن ابیطالب را بخوانید چون حضرت بیامد عثمان گفت که ای ابولحسن بیبی که
 این بود روغ کوه میگوید حضرت فرمود که این کن ای عثمان او را بدو روغ نسبت مده که من
 شنیده ام که حضرت رسول صلوات الله علیه وآله در حق او فرمود که آسمان سبز سایه نیفتد
 بر کوهی که بی تو نباشد سخن کوی را که راست گویند از ابوذر باشد جمیع صحابه که حاضر
 بودند گفتند که لا اله الا الله که حضرت علی را است میفرمایند اما این حدیث را از پیغمبر شنیده ایم پس
 ابوذر بگریست و گفت وای بر شما هر کس که بسوی این مال دوازده اید و مراد روغ نسبت
 میدهند و کمان بد میورند که من بر پیغمبر روغ میبینم پس ابوذر روایت منافقین کرده و گفت
 که کوه در میان شماست عثمان گفت که ترا که این است که توان ما بهستی گفت بل از روغ
 که از حبیب خود رسول خدا شده ام تا حال همین جبهه را بپوشیده ام و درین ابدینا فرستاده
 و شما بدستهای درین پیغمبر خدا حدیث کرده اید و برای دنیا بودین را خراب کرده اید و در
 مال خدا نظر فيها باحق کرده اید و خدا از شما سؤال خواهد کرد و از من سؤال نخواهد کرد
 عثمان گفت بحق رسول ترا سوگند میدهم که از آنچه می بینم جواب بگو ابوذر گفت که گفت که اگر
 قسم ندهم هم بگویم عثمان گفت بگو که کدام شهر را دوست میداری گفت شهر مکه معظمه
 که حرم خدا و حرم رسول است میخواهم که در آنجا خدا را عبادت کنم تا مرا مکه در رسد
 گفت ترا با آنچه فرستادم و ترا نزد من کرامتی نیست پس ابوذر ساکت شد عثمان گفت که کدام
 شهر را دوست میداری گفت ربه که در حال کفر را آنجا بوده ام عثمان گفت که تو آنجا

میفرماید

میفرماید ابوذر گفت که ای عثمان تو از من سؤال کردی و من راست گفتم اکنون من سؤال دارم تو نیز راست
 بگو مرا خبر ده که اگر لشکری بخواند دشمن فرقی و مراد میان آن لشکر که خواند با سایر بگوید و گویند که
 باز بنیادیم تا نماند مال خود را ندیده خواهی داد گفت بل گفت اگر نصف مال تو را خواهند میدهم گفتند
 گفت اگر وفای من تمام مال تو را طلبند میدهم گفت بل ابوذر گفت آنکه اگر حبیب من رسول خدا
 روغی من گفت که ای ابوذر چگونگی باشد حال تو روغی که از تو پرسند هرگز با او داد و ندهم که را
 کوهی و قبول سکنا ای تو در آنجا باشی و بدترین شهرهای را از تو پرسند و تو کوهی را بده و تو با آنجا
 گفت که ای رسول الله چنین من مانم خواهد بود فرمود که ای بحق آن خدا که خدا من در فیضه تصرف
 اوست که این امر خواهد بود گفت ای رسول الله در آن روز سرش شیب برودش بگویم و مردمان از برای خدا
 با ایشان جهاد کنم حضرت فرمود که در فتنه و خاشوش باش و متعز من کسی بشوای که غلام حبیب شد
 و بدستی که حتمت علی در ماجرای تو و عثمان آید چندی فرستاده و آن آیات را که از دست حضرت بخواند
 و انقلب جرح آن آیات بر این قصه بر چشم پوشیده نیست از پیوند کردن ابوذر و قصه خدا که ابوذر
 از سؤال کرد و جواب گفت و خوار و دنیا که بحال سکان کشته شد و عذاب آخرت که ابد الابد با
 عذاب معدنیت پس مروان بن الحکم علیه القدره و احکم کرد که ابوذر را با عیال از مدینه بیرون فرستد
 بخانیه ربه و ناکید کرد که کسی از صحابه بمشایرت او بیرون نرود و لیکن با اهل بیت رسالت با جمعی از صحابه
 امر عثمان و اطاعت نکرده بمشایرت بیرون رفتند و او را در مدینه نمودند چنانچه سخنان به حق
 کلینی در حدیث روایت نموده که چون ابوذر از مدینه بیرون رفت حضرت امیر المؤمنین و عثمان بن با
 بمشایرت او بیرون رفتند و چون هنگام وداع شد حضرت امیر المؤمنین فرمود که ای ابوذر تو از برای
 خدا غضب کردی امید باران از آن که از برای او غضب کردی این کوه تو سیدند که با او توفیق و ثبات
 تصرف نمایان تو ترسیدی بروی خود و درین خود را با ایشان نداشتی و حفظ کردی پس ترا از فتنای خویش
 براندید و ما را بمن ساختند و الله که اگر راه چای آسمان و زمین را بر کوهی بر زمیند و لو بر کوه کابا
 الی حقیقتی باز بهیچ از برای او معترت میفرماید و پس تو نبی مکر حقیقت تو و وحشت و تنهایی و در
 توان باطاعت پس عقیل گفت که ای ابوذر تو میدانم که ما اهل بیت تو دوست سیدیم و ما با اهل بیت تو
 ما دوست میداریم و تو حق و حرمت ما را بدانی بیستی نگاه داشتی و دیگران ضایع کردند مگر تامل اهل

بدر روغی

حق پس تو برخداست و بجهت محبت اهل بیت رسالت تو از ایشان در میان میکند خدا من تو را بد
بلکه آنرا که کجاست خزنعت و عاقبت را بر روی طلب نموده اند نامیدند چنانچه و نامیدند و با کذا و
بر خدا توکل کن و بگو حسی الله و نعم الوکیل پس حضرت امام حسن صلوات الله علیه فرمود که ای عمر این
گروه با تو کردند آنچه میدانی و خداوند علیان بر جمیع امور و طالع و مشاهد است یاد دینداران را در مقام
دنیا از خاطر جو نما و سختیهای دنیا را بپذیرد و احتیاجی عقبا بر خود آسان کند و بر ملاها صبر نشان چون
پیشتر از کلمات نمازی از تو خوش شود و راضی باشد پس حضرت امام حسین صلوات الله علیه گفت
گدای عمر خداوند عالمیان قائم است که بداند نمایان این حالت شدت را بحالت رخا و خدا بر و تو چاکت
و مصلحت هر روز بقدر بری و کاریت این گروه دنیا را از تو منع کردند و ایشان را ای محتاج الله
بانت مواز ایشان منع نمودی بجز آنکه بصیر که عده حیوانات ^{مستطیقا} است و با شایسته است و خیر با
بگذارد که نفعی در هدایتش ندارد گفت که ای ابوذر خدا بر حجت و تنهایی مبتلا کند کسی را که تو را بوخت
انداخت و خدا بر تو تسلط کند که تو را نتواند و الله که مردم را با نداشت از کف سخن حق مکن پس
بدینا و محبت آید و الله که طاعتی را جماعت اهل بیت است و یاد شایسته دنیا از آن کسیت که بزودیت
شود این گروه را بسوی دنیا خوانند مردم ایشان را حاجت نمودند و درین خود را با ایشان بخشیدند
پس زبان کار دنیا و آخرت شدند و اینست خضراء عظیم پس ابوذر رضوان الله علیه در جواب ایشان
گفت که بر شما باد سلام و رحمت و بر کتفهای آبی پدرم و مادرم فدای این دو عالم باد که بیستم بدرستی که
هرگاه که شما را بیستم حضرت رسول را بخاطر میگویم و مرا در مدینه کاری و در بس که در آنجا بودی
ایشان نیست و بود من در مدینه بر عثمان گران آمد همچو ما که بودن من در شام بر معاویه دشوار بود
عثمان سوگند خورد که مرا از مدینه بکنیزی از شهرهای و رستلاری در خواستم که مرا بکوف فرستد من
که من مردم کوف را بر برانه بشورایم قبول نکرد و قسم یاد کرد که مرا بجای فرستد که در آنجا ما را
نیاشد و او از دست بکوش من نرسد و والله که من بغیر خداوند خود نیستم و مصاحبی نیز امیر چون
خدا باست که از تنهایی بر ولی ندامت او مرا جمع آورد کاپیت و خداوند بخیرت بیاورد و توکل دارم و
خداوند مرشد عظیم بر من چیز قادر و توانا و صلوحت و درود بر محمد و آل طاهرین و طیبین او باد
و علی بن ابی طالب روایت کرده که ابوذر را پسری بود ز نام و در دیده و وفات یافت ابوذر چون او را درین

حسین

۱۸ کرد بر سر بر روی ایشان دست بر تیر روی نهاد و گفت ای ز خدا تو را هم کند بدی که خوش خانی تو را
کردار بودی به پدر و مادری وجود از دنیا رفتی من از تو راضی بودم بر من از رفتن تو نفعی نه نیافت و مرا
بغیر حقتعالی حاجتی نیست و از دیگر کسی امید نفعی ندارم که از رفتن او دیگر باشم و اگر نه احوال بعد از
مرگ میبود از تو و داشتیم که بجای تو باشم و مرا اندوه بر تو مشغول ساخت راست از اندوه از برای تو والله
که گریه از برای تو ندارم بلکه بر تو که لیبم کاشک میمانم که چه با تو گفتند و توجه در جواب گفتی خداوند
حق چندان برای خود بر واجب گردانیده بودی و حق چندان برای من بر او فرض گردانیده بودی آنچه من
حقوق خود را با او بخشیدم و نیز حقوق خود را با او بخشیدم و از او عفو فرمایم که تو سر او را نوری پیچود و گویم آن
و ابوذر که سفت چند بود که مفاش خود و عیال با آنها میکند تا بدانی که در میان ایشان بهم رسید و منکی
تافت شدند و زجر اش نقر بر بدن و زانم با ناسته بود همچو بودند مانده بود و دستهای که بنمود وی
بیبود و دستها بر او زکفت کردت روز بر من و بدیدم که گفت که هیچ بدست مانده که بدست تویم و کوسک بر ما
که بدیدم گفت که ای فرزند بینا با این صحرا بیگستان رویم مشابه گدای بدست آوردیم و بخیزیم چون
بصحرای فیم چیزی بدست نیامد بدیم یکی جمع نمود و سر بر آن رنگ گذاشت نظر کردم چشمهای او را
که میگرد و شبان احتضار افتاده گویمم و گفتند ای پدر من با تو چاکم در بین بنایان با تنهایی و غربت گفت
ای خفق مستوس که چون من بمی جمعی از اهل عراق بیایند و متوجه امور من شوند بدی که حسیب
من رسول خدا را در عرقه شون چنین خبر داده ای دختر چون من بخالم بقار حالت تمام عیال را بروی
من بکش و بر سر عراق بنشین و چون خانه بدید شود نزدیک برو و بگو ابوذر که از صاحب حضرت
رسول است و وفات یافته دختر گفت که در این حالت جمعی از اهل دیده بیایدت پدرم آمدند و گفتند
ای ابوذر چه از او بداری و آنچه سخاوت داری گفت از کفایان خود کفشار چه چیز خراش گفت رحمت
پروردگار خود را بخوام کفشار آنها طیبی که برای تو میاوردیم گفت طیبی مرا بپار کرده طیبی خدای
عالیان است و در دوزخ است و زنی گفت که چون نظر روی بمالک الموت افتاد که گفت مرگ با بدوست
در شکلی آمده است که نهضت احتیاج با او دارم و سکار مباد که کسی که از دیدار تو ندامت و پشیمان کرد
خداوند امر از تو بجاورد رحمت خویش بر شان بحق تو سوگند که میدانی که همیشه خواهان گفت
تو بودم و هرگز گناه مرگ نبوده ام دختر گفت که چون بخالم قدس از حال نمود عیال بروی او کشیدم

دو سر راه فاندله هراق چشم جمی پیدا شدند با نشاند کفتم که ای گروه مسلمانان ابوذر مصاحف حضرت
رسول وفات یافته ایشان فرود آمدند و بگریه میشتند و او را غسل میدادند و کفن کردند و بر نماز گذارند
دفن کردند و مالک اشتر در میان ایشان بود و مرگش است که مالک گفت که من او را در حله کفن کردم
که با خود داشتم و قیمت آن حله چهار هزار درهم بود یعنی گفت که من چنین بر سر او میسودم و نماز
کرد و میگرد میگردم و روزه که او میداشت بجای آوردم شوی نزد قبی او خوا بده بودم او را بخواب دیدم
که قرآن در نماز شب بخواند چنانچه در حال حیوة میخواند باو کفتم که ای پدر خداوند تو با تو چه کردی
گفت ای زحمتی نزد پروردگار کوی رفتم او از من خشنود شد و من از وی راضی شدم که هرگاه از فرموده
کوی داشت و عطاها بخشید اما ای زحمتی عمل کن و مغرور مشو و اگر او باب سیرت تو از من بخواند
ابوذر زنده او را نقل کرده اند و احمد بن اعثم کوفی نقل کرده است که جمعی که در سجده ابوذر حاضر بودند
احسن بن قیس بنی و صعصعه بن صوحان العبدي و خاریج بن التمامی و عبدالله بن مسلمه البقیعی
و علی بن قیس القتی و مالک اشتر بودند و چون از نماز ابوذر فارغ شدند مالک اشتر بر سر قبر او بوی
خواست و بعد از حمد شای یاری گفت با خدا یا ابوذر عقیاری از صحابه بر رسول نبود و یکشایه
در سولان تو ای پادشاه آورده بود و در راه دین جهاد کرده و بر جاده اسلام ثابت قدم بوده و تبدیل
و تقصیر بشما بر دین راه نداده چیزی چند دین بود در هر طریق سنت و جماعت بر آنها انکار کرده
بود بزبان و بدل بدان سبب او را حقیق شمرند و محرم گردانیدند و از شهر پیرون کردند و ضایع گردانیدند
تأدیر عزت او را و وفات رسید با خدا یا آنچه از بهشت مؤمنان و عدله که خطی او را از آن موقوف کردند
و جزای آنکه او را از مدینه که حرم رسول است پیرون کرد و ضایع گذاشت چنانچه مستوجب آنست بر
مالک این دعا بگفت و حاضران آنرا کفشد و این عبدالله که در کتاب استعیاب ذکر کرده است که وفات
ابوذر در سال سی و یکم یا سی و دوم هجری بود عبدالله بن مسعود بر او نماز گذارد و بعضی گفتند که
سال پست و چهارم هجرت بود و قول اول صحیح است بدانکه تذکر احوال دوستان خدا و یار مصائب و
محتضای ایشان متضمن نواید بسیار است و سبب اینست که بی اعتباری دنیا و باطل بودن اهل دنیا بر
وجه ظاهر که در دو موجب رغبت انگیز است با اهل ایشان و باعت این مینمود که اگر اهل حق بودند
و منکوب باشند راضی باشند و بدانند که بزرگواران دین در دنیا همیشه محترم بودند و اهل دنیا در ذکر
احوال

ابن بزرگ و بعضی از فطویل نمود کثرت شروع در مقصود میفایم بدانکه این وصیت از جمله اخبار
مشهوره است و شیخ ابو علی طبرسی رحمه الله علیه در کتاب مکارم الاخلاق مسند ابی بکر بن محمد و
بن ابی قریس در جامع خود مرسل روایت کرده و اجزای شیخ ابی بکر در حدیث منتهی ابی بکر بن محمد و
و هر دو روایت از ضامین آن در اخبار بسیار روایت چنانکه در هر فرقه اشاره خواهد شد و ثانی
نقل بر آن مینماید که شیخ طبرسی رحمه الله علیه روایت کرده و قول مولای ابی طولی رحمه الله عمر الفضل
ابن الحسن هذه الاوراق من وصیته رسول الله لابی ذر العفاری التي اخبرني بها الشيخ المغيرة
ابو الوفاء عبد المجاهد بن عبد الله القزويني الرازي والشيخ الاجل الحسن بن الحسين بن الحسن بن
بابويه رضي الله عنهما اجماعة قالوا امل علينا الشيخ الاجل ابو محمد بن جعفر الحسن الطوسي قدس
الله روحه واخبرني بذلك الشيخ العالم الحسين بن الفتح الواعظ الجرجاني في مشهده الرضا عليه
السلام قال اخبرني الشيخ الامام ابو علي الحسن بن محمد الطوسي قال حدثني ابی الشيخ ابو جعفر قدس
الله روحه قال اخبرنا جماعة عن ابی الفضل محمد بن عبد الله بن محمد بن المطالب المشيبي قال اخبرنا
ابو الحسين رجاء بن يحيى الكاتب ست اربع عشرة وثلاثمائة وثلاثة اشهر قال حدثنا محمد بن الحسن
بن ميمون قال حدثني عبد الله بن محمد بن الحسن بن الفضل بن يسار عن وهب بن عبد الله قال حدثني
ابو حبيب بن ابی الأسود الذي عن ابی الأسود قال ذمته الربيعة فدخلت علي في رجب وحدثت جنازة
رضي الله عنه عند محمد بن ابی بزر قال رخصت ذات يوم في صدره فقال له علي رسول الله في مسجد قائم
ان في المسجد احكام من الناس الا رسول الله وعلی المجاهد فاعتقت خلع المسجد فقلت يا رسول
الله يا بنی انت وای وصیته بوصیته نفعنا الله بها فقال نعم فاکرميك يا ابا ذر انك متا اهل البيت
واقرب موصيك بوصیته فاحفظها فانها جامعة لطرفي الخير وسبله واذك ان حفظها كان ذالك
بها افضل ابی الأسود ذلی روایت میکند که وارد رده شدیم در همگانی که ابوذر علیه السلام را بخواند
و بخندست ابوذر و فتم مرا خبر داد که در اقل روزی داخل مسجد مدینه شدیم در مسجدی که رانده بود
چون حضرت رسالت پناه آن حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علی دو پیشوای وی نشست خلق
مسجد و تنفای آنحضرت فبیت شمره کفتم یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد وصیت کن مرا
و معظه بگو بگو وصی که خدا مرا با تو وصیت نفع دهد یعنی بنو فقی الهی بان عمل نمایم حضرت

رسالت فرمود که بلی نور اوصیت میبکتم وجه بسیار گرامی و پسندیده تو نزد ما آتی ابو فرود نواز ما اهل بیتی و بدی
 که نزل وصیت میبکتم بوجه عظیم پس حفظ کن آنرا و عمل نما با آن بدیستی که جامع جمیع مسائل است خوب
 و طریقی باشد و اگر بخاطر باری و عمل نما با آن تو ابرم عظیم از رحمت الهی خواهد بود یا با نذر اهدا الله
 کانت نوره فان كنت لا تراه فانته برات ای ابو زید خدای چنان عبادت کن که گویا او را بدیستی پس اگر فرقی
 او را ندیدی او را بدیستی بنده چندی گوید مترجم این حدیث شریف که این مضمون در حدیثی معتبر از آنحضرت
 منقولست چنانچه نقل کرده اند که بر سید ندان حضرت رسالت از معنی احسان که خداوند عالم آن را
 فرموده باشد حضرت این کلام را در جواب فرمودند و باید دانست که کلمات معجزات حضرت رسالت
 بنا بر مقتضای حدیث اعطیت جوامع الکلم در هر کلمه از آنها با نهایت ایجاز لفظ انواع حکم و حقا
 و بلی مندرج و منظوم است و هر کس در خود قابلیت است و استعداد خود را آن بصر و وضیعی دارد
 و اگر در هر فقره آنچه بر بی بی بضاعت ظاهر گردید استیفا کنیم هر یک کتابی میباشد نوشته شود ولیکن
 بمقتضای ما لا بدرت کله لا یوتک کله لکنما یجض من جملة من نوره بقدره ای از تفصیل و تبیین قناعت
 بمقام و تبیین این فقره علیه موقوف بر چند فصل است فصل اول بدانکه رویت بر دیده چشم
 اطلاق میگردد و بر نهایت انکشاف و ظهور و نیز اطلاق میگردد که چشم دیده نشود و حصول آن
 و ظهوری مذهب شیعه است که خدا را چشم بنماید دیدن از هر چه جماعت نیست و حصول در هر حال
 محالست و چیزی که چشمی باشد محالست که چشم دیده شود و آنچه در آیات و اخباره شان باریتم
 بلغظ رویت واقع شده مراد از آن معنی دوم است زیرا که ظهور او نوزاد عارفان زیاد از ظهور را نیست
 که چشم دیده شود چنانچه با سید معتبر از حضرت امام الغار فیه و یعسوب الذین امیر المؤمنین علیه السلام
 الله علیه و منقولست که از او پرسیدند که یا امیر المؤمنین خدای خود را دیده فرمود که خدای خود را ندیدم
 هرگز او عبادت نکردم سائیل پرسید که خدای چه کیفیت دیدی فرمود که خطا کردی چشم ندیدم و
 چشم او را نتواند دید ولیکن بول او را بحقیقت ایمان و بقیه دیده است و بر روایت دیگر که در این سؤال
 از حضرت جعفر بن محمد بن الصادق علیه السلام نمودند و آنحضرت چنین جواب فرمودند
 جناب بنویسد در عبارت باین معنی شایسته فرموده اند که گویا او را بدیستی یعنی او را نتواند دید
 اما در مقام عبادت از بابت کسی باش که شخصی را پسندد و در حضور او خدمت او کند و در مرتبه

ببین خود را بدیست عارفان که اقوال از مشاهدات و عبادت بر نشان و ممکنست که معنی دوم رویت مراد
 باشد و مراد غایب مرتب انکشاف باشد و چون این قسم از انکشاف مخصوص ابدا و اتم است و از این
 و مثل او متصور نیست فرمود که چنان عبادت کن که گویا با آن مرتبه رسید چنانچه رویت و در تقمیر سخن
 و بی هم معنیست زیرا که خدا تقضا میبخشد در پسند او را بخار خود و عضو بنامند و باید دانست که عبادت
 عبادت از این جهت مرتبه خضوع و شکستگی و فروتنی است و لهذا نوزاد عیب معبود حقیقی که چنانچه در حدیث
 وجود و جمیع نعمتها و کالات سزاوار نیست و چون خدمت و عبادت باید که در خود معبود باشد هر چند
 بخادم بر و کوار تراست خدمت او را با شرافت بخا آوردن و شوار تراست چنانچه اشرف ماک نابت از این
 بجز نوزاد و بفرماند که ما بعد از آن حق عبادت یعنی الهی عبادت نکرده ایم نوا چنانچه فرموده است
 و اصلاح سرتب عبادت عبادان از این جهت بجز از عبادت با نهایت سعی و بذل ظاهری و چون
 حق سبحانه و تعالی میداند که عقول خلاق از ادوارت و حکم و نکی عبادت فخر است تا ادب عبادت
 تعلیم بفرموده حکایت نمود و جمعی را که با لطف کامل خود از جمیع کناهان معصوم و پاکیزه دانند و چشم
 گویای خود گردانید و در علم و عمل بدیست و قضوی سائید و زبان مکالمه و مناخات تعلیم ایشان
 نمود ایشان را بتکامل خلاق فرستاد که راه بندگی تعلیم ایشان نمود چنانچه بلا تشبیه اگر بگماند که
 از طور و ادب نجاس ملوک اطلاع نداشته باشند مجلس پادشاه در آوردند و کسی که از مقرران
 که ادب شناس آن در کجاست معلم او بنام شد البته از حرکت چند چهار پا در صا و خواهد شد که
 آن مجلس شریف بنام شد و مستحق ملاست بوده باشد پس کسی را بخاطر نرسد که مجلس قرب ملک الله
 پدید بی و هر طریقی شرع مقفوس بنویسند و سید یا بیه عبادت اختراع که بخاطر او باطنی
 مثل او که بوی آنرا ندانند رسید باشد مرتب ایشان میشود که در بدو دیده بصیوت تو اینور را میباید
 روشن سازند و تقایق ادب که در هر عبادت مقرر ساخته اند بکار بمانی خواری دانست که در سخن است
 حواس او هم و کند نارسانی عقل مستقام برین قصر رفیع بر بنیوان آمد و بدون مشاهبت اخبار بر آن
 کمال فاین میتواند شد فصل دوم آنکه از آیات بسیار و احادیث بشمار مکتوف و ظاهر است که عرض آن
 خالق آسمان و زمین و هر شئی و کسب جمیع مخلوقات معرفت و عبادت و هر دو بر یکدیگر نسبت است
 در معرفت کامل و علم نافع بدون عبادت حاصل میشود و در عبادت شایسته بدون معرفت و علم

بیشتر میگردد چنانچه تمثیل کرده اند علم را چنانچه عبادت را بهر چه بود راه اگر چراغ خود دست راست بائنی و
بر یکقام ایستاده باشی یعنی چند نوع مسافت را ندینی و هر چند پیشتر میروی و بجای بر تو پیشتر ظاهر میگردد بلکه
عمل در بعضی این چراغ است اگر چه چراغ را مدد این روشن نمیشد زود منطفی میشود و بدانکه هر عمل را در حق
و بدقت میباشد بدت عمل عبودیت از اصل اعمال است که نام آن عبادت را بر آن اطلاق میکنند و روح اش
عبادت از آداب و شرایط و کیفیت است که کمال آن عمل با آنهاست مانند اخلاص و حضور قلب و سلاطین علی
که قبول نماز در کار است پس نماز نبودن این شرایط از باب جسدی و روحی چنانچه غالب بی روح از او
کاری نییاد همچون نماز بی شرایط جسدی نمیشد چنانچه بی بنی که خداوند عالمیان در وصف نماز
میفرماید که ان الصلوة لله عن الغفلة و التکبر یعنی نماز تکی و متعبر بر نماز بدان در چنان اعمال ناشنا
پس نماز من و تو که نماز از بد چنانچه از نمیدانند از تفصیلات شرایط و آداب است فصل بیستم بدانکه شرایط اعمال را
دوایر و سلاطین است و هر دو یکسان است و بعضی این شرایط که این کلام جامع بدان اشارت دارد چنانچه
بی تمام از حمد و روح عبادت است و در بعضی موارد از عبادت است و از عبادت است و از عبادت است
چنانچه منقول است از رسول خدا که انما الاعمال بالنیات یعنی عمل نیست عمل مگر به نیت و کیفیت است
و معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که رسول خدا فرمود که نیت مؤمن به نیت است از عمل
او و نیت کافر بد نیت است از عمل او و هر عمل کس در موافق نیت خود عمل میکند و ایضا از آنحضرت روایت
نموده در نفس این آیه لیلو که لکم احسن عملا یعنی تا این زمان ما بد شما را که کدام یک از شما نیکی کار کردید که
حضرت فرمود که مراد این نیت است که هر که پیشتر عمل کرده باشد بلکه مراد این نیت است که هر که عمل او درست تر
و بصواب است حق تر و نیکتر باشد و عمل صواب آنست که با خوف الهی و نیت صلاح در دست باشد و باقی
مانند بر نیک عمل و سعی نمودن که از برای خلاص کردن بصورت است از اصل عمل و عمل خالص آنست
که بخوانی که کسی غیر خدا قرار در آن کار مدح و ستایش نمائید و نیت به نیت است از عمل بلکه همین عمل است
و این بعد از این فرمودند که قل کل عمل علی شاکلته یعنی بگو ای محمد که هر کس کاری میکند بر شاکله
خود حضرت فرمود که شاکله نیت است و در بعضی نیت اشتباه بسیار واقع است و اکثر باصل حقیقت
آن راه نیافتند بعضی از عوام را گمان اینست که نیت آن لغت است که بیان تلفظ میفایند و در هیچ شریعت
کردن بی وضو و نماز و غیر آن هر چند در بعضی ایشاد معنی نیت است و این باجماع لغوی ناپسند است

و بعضی که از این در چند ترفی نموده اند نیت را بخاطر آنکه در نیت الفناظ و تعقل غایب آنها میداند و این
نیت خاسته است زیرا که نیت اخلاص در عبادت و عمل را از شریک و زیاده آورده و ظاهر است که این
معنی باعث اخلاص نمیشود مثلا اگر شخصی تارک الصلوة باشد و هرگز نماز نکند و روزی بنشیند که
بزرگی بجهاد آمده و زری بصلح اقامت میفکند و از برای همین غرض وضو میبازد و سجده بیاید و در
برای آن بزرگ بهیچ قصد متوجه نماز نشود و در خاطر بگذارد آنکه نماز واجب بنشیند میگذارد از بزرگی
رضای خدا و جمیع افعال و اعمال آن نماز را بجای آورد و بدانکه نیت یاد معنی را با جمیع افعال صلوة چنان
آورده البته نماز و باطاعت پس معلوم شد که آن نیت نیت و نفعی ندارد بلکه تحقیق معنی نیت آن
که بود و معنی اطلاق میشود که هر دو در کار است و بگویم غایت آنست و در بگویم در غایت نشود و
اشاره اول عبادت از نیت است که مشارف فعل قصد کردن مخصوص آن فعل داشته باشد و از روی سهو و غفلت
بجای آورد مثلا آنکه شخصی بقصد غسل چنانچه در وقت روز و در حمام فرودش کرد که در جنب است و بقصد
نیکو سراب فرود و پیوسته آنرا این شخص نیت غسل نکرده و آن سراب فرود و غسل چنانچه نیت
و اگر بخاطر داشت و این مطلب سر زود بر نیت نیت داشته باشد هر چند با غفلت و نیت و نیت
مغایب را بخاطر بگذارد و نیت این معنی بسیار نادر است که کسی از آن خالی باشد چنانچه بعضی از
محققین گفته اند که اگر ما را تکلیف میکند و نیت را بی نیت بکنیم تکلیف ما لا یتطابق بود و اما آنکه
پس آن عبارت از غرض و عادت و باعنی که از سر بر حرکت و باعنی بر فعل است و افعال اختیار و عقلا
از این خالی نییاد مثلا آنکه شخصی متوجه نماز او میشود او میبوی که بکنیم میبوی که بگوید که بیار
میروم این نیت یعنی اولت که در نفس است و بعد از سؤال اظهار میفکند و اگر بگوید که بجای روی
میروم و روح گفته و از خلایق نیت خود خبر داد و بعد از آنکه از او میبوی که بگوید بیار و میبوی که بگوید
میروم که متکلم بگویم این نیت معنی دوم است زیرا که چیزی که باعث حرکت او شده است همین امر
و اصل این نیت مشکل نیت است اما اخلاص در این نیت است و این اخلاص است و این اخلاص است
صورت است و در کمال و بیعی و زیاده و نقصان عبارت بر اخلاص این نیت است و این اخلاص است
وقت نماز بچشم بر هم گذاشتی و حرکات و سوسائیان کردن تحصیل نمیتواند نمود بلکه در وقت نماز
بر ساق است و بجای آنست که بعد از توفیق الهی از آن تحصیل نمیتواند نمود زیرا که این

این نیت تابع خالت آنست که تا حال خود را متبذل نشاناید نیت مبتذل میشود چنانچه در حدیث سابق
 حضرت صادق علیه السلام باین اشاره فرمود که شما که بعضی طریق و حالست در راه نیت نفس فرمود
 و توضیح این معنی موقوف بر ذکر بعضی از مراتب نیت است بدانکه بنا بر این عالم بر عشق و محبت و هر کس
 معشوق و مقصود نیت که آن مطالب در نظر او عظیمست و سایر ایشان را بتبعیت و تحصیل آن مطلوب در هیچ
 اعمال نیت است و آن مطالب غرض صحیح میباشد اما غرض فاسد از دنیا دارد مدتی که شخص
 نظر او مال دنیا و عظیم و بزرگت و شیطان او را در نظر او نیت داده و محبت آن در صمیم آن نیت چنانکه
 پیوسته فکر و خیال او متوجه تحصیل آنست آن نیت بود که غمازی هست که هر که میکند مالش زیاد میشود
 البته بر آن مبادرت می نماید و اگر نیت کند غمازی هست که هر که میکند صد هزار در چهره نیت با او میدهد
 مطلقا رغبت میکند ^{و اگر نماز غنیان در روزی با میکند از جهت این میکند که مبادا مردم با او}
 بی اعتقاد شوند و مالش با بوی بد یا خد مال را از او سلب کند صاحب این حالت با او هیت مال پرست
 و معبودا و مخالفت و نیت او تحصیل مالست در جمیع مراتب و اشاره باین معنی است آن حدیث نبوی که
 که ملعونست هر که بپوشد دنیا و در هر روز بر آن کس و دنیا و در هر روز بر آن کس و دنیا و در هر روز بر آن کس و دنیا
 بر ستیزد مراست و اگر غرض او غرض این مطلب خسیس باشد عبادت او باطلست و اگر این مطلب
 بسیار در نفس او مستقر باشد و مطالب خردی هم متفورا او باشد مرا نیت در عطلات عبادت اشکالی
 هست و مشهور در عطلات و یک شخص دیگر در نظر او مال چندانه اعتبار ندارد و جاه و اعتبار و عطلت و نیت
 معشوق خود ساخت و از پی معشوق خود میگردد هر جا که او را پی بندد با ن میل میکند و در جمیع اعمال خود
 ملاحظه می نماید که اگر متلا اعتبار و جاه و نیت او هست میکند و الا نیت میکند و پیوسته ^{تبت} متفلسف
 که در خواب آن نیت باشد که در نظر ما عزیز میشود و بزرگ میشود و آنجا می آید و اگر صاحب
 منصبی را در مرتبت میباید چون جاهی که معشوق اوست نیت او پی بندد با او میل میکند و انصاف منصب
 فریب میجوید و گمان میکند که عاشق کمال است چو در از جبر اعتبار ناقط شده و مطالب او را در
 مخالفت کرد و دید بگری پیوست چنانکه بگری میل میکند لهذا حق سبحانه و تعالی بجهت اینکه خدا بر او
 و جاه پرست و دنیا پرست از یکدیگر نشان شوند اهل حق را در غالب احوال فقیر و متکوب میدارد و ما
 و جاه با اهل باطل میباشد چنانچه در هنگام استیلائی دولت اسلام چون دنیا و دین را یکی با هم پیوسته

اعوان و انصار دنیا را شدند و بعد از وفات رسالت پناه که پادشاهی بد شمشاد دین رسید و دین و دنیا را
 یکدیگر جدا شد بین طلب و دنیا طلب نیز جدا شد و در ذیل جناب حق مانند در هم جنبی در زمانه است
 حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و زمانه ابتدای حسینی صلوات الله علیه و صاحب این مرتبه
 نیز صاحب مرتبه سلطنت و اعراض فاسد دنیوی بی خفایات است و این دو فرقه در سبیل مقال مذکور
 شد و اعظم آفات عبادت این قیامت فاسد است و در مرتبه شریک بخداست چنانچه این باب ویر جنت
 الله علیه پسند معنی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده که رسول خدا فرمود که
 اجتناب کنید از زیادهای سهی که آن شرکست بخدا و مراد در روز قیامت چنانچه او نام بخواند ای کافر
 که در ای کفار ای زنا کار فریب عمل تو بر طرف شد و مزین تو باطل شد و زیادهای نیت بر تو نیت
 بطلب از کسی که از برای او کار کردی و پسند صحیح از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده که حضرت
 رسالت پناه فرمود که در روز قیامت جماعتی را حقه عاکی امر فرماید که بگویم بر ند پس خطاب فرماید
 بدانکه بگو یا بش که قد های ایشان را نسوزاند که ایشان بیای خود میساجد می رفتند و وی
 ایشان را نسوزاند که وضو و تمام و کامل بجای ما آوردند و دستهای ایشان را نسوزاند که بد طلبان
 من بر میباشند و زبان ایشان را نسوزاند که بسیار قرآن میخواندند پس خازن جهنم ایشان گوید
 که ای اشقیای چه کرده ای که باین اعمال مستحق جهنم شده ای ایشان گویند که ما کارهای خود را از
 برای غیر خدا می کردیم در بین روزها گفتند که من خود را از کسی بگریزید که کار از برای او کرده ای و
 متبوی از حضرت صادق روایت کرده که لقمان فرزند خود را وصیت کرده که در یاد داشته علامت
 چو نه ته است در عبادت کسل و ^{سستی} استیلا و در نزد مردم مراد بر عبادت می آیند و هر کار که میکند
 توقع دارد که او را بر آن کار شایق کند و علی بن ابیاهیم دست خود روایت کرده است از حضرت امام محمد
 باقر صلوات الله علیه که حضرت رسول علیه وآله فرمود که کسی که بر پای مردم نماند و او شرکست
 و کسی که زکوة بر پای مردم دهد شرکست و کسی که در نزد برای مردم که شرکست و کسی که خیر برای مردم
 کرد شرکست و هر که فرموده خدای را برای مردم کند شرکست و خدا قبول نمیکند عمل و یا کتله و یا چیزی
 با ساند خود حضرت صادق روایت کرده که هر باقی شرکست بدست کسی که هرگز برای مردم کار کرد
 مردش بر مردم است و هر که از برای خدا کار کند مردش بر خداست و پسند معنی از آن حضرت روایت

کرده که هر بینه که باطن خود را نیکو کند مرزش بر خدایت و بسند معتبر لا تحضرت روایت کرده که هر بینه
که باطن خود را نیکو کند و نیت خود را درست کند ننگه به روزی چند مگر اینکه خدای نیکو او را بر خالق غایب
گرداند و هر که باطن خود را بد دارد ننگه به چند روزی مگر اینکه خدای بد او را ظاهر گرداند و در حدیث
دیگر فرمود که هر که مالک از عمل را از برای خدای بکند خدای زبانه از آن بر خالق ظاهر سازد و کسی که بسیاری
از اعمال را با تقصیر و بیاداری شریعا بقصد نیکد الیه عمل او را در نظر بخت است که ایشان منظور
داشتند سهل و آسان نماید و آیات و اخبار درین باب بسیار است و علاج را با باین نحو میشود که اگر این قایل
و مطالب دیده که در نفس او مستقر گردیده قانع نماید بتوسل بجناب اقدس ربانی و تفکر در فای این نشأ
ناجیه و بی اعتباری مال و عیال و اعتبارات آن و در اینک کسی بدو عبادت الهی قادر بر نفع اینک نیست و
تفکر در عظمت عقوبات و وسعت رحمت و مهربانی تا اینک آن مطالب عظیمه در نظرش عظیم شود
و مطالب سهل بر وی و حقارتش بر او و متکشف گردد و الا با وجود این شهود در نفس اخلاص میسر نیست
چنانچه نقل کرده اند که شخصی در پای درختی نشست بود و میخواست مشغول ذکر باشد و یا حضور
قلب عبادت کند جانور و حیوانی طرف چند بود رخت جمع شدند و او از آنها بلند گردانید و حضور قلب
باز نماند بخواست و متوجه دفع ایشان شد چون مشغول با شمع شدند و جبلی که ایشان را میبرد
نفع نمیکرد شخصی رسید و گفت تا این درخت باقیست ازین جانوران خلاصی ممکن نیست اگر خدای
میخواهد درخت را بر کن چینی و کو و فارغ شد چینی و در دل او کجی تا درخت محبت درینا غیور است
ریشه دارد مرغ خاک خواسته ها و حیوانات را دفع نمیتواند کرد و انشا الله صبحی بگذرد و صبح او مسافرا
ناس است و نهایت مرتبه اخلاص ایشان است که عمل خود را از ملاحظه زید و عمر و تحصیل مال
منصب میرا متاخر غرضه اخروی منظور ایشان باشد و گاه در مقام خوف و خوف عظیم بر ایشان
از ترس عیالست و از برای طمع بهشت عبادت میکند و اگر خدای است در اینک آن عبادت ایشان با آن
نیت صحیحست یا نه اما حق اینست که صحیح است خصوصاً وقتی که منضم باشد با یکی از صفاتی که بعد از این
مدکوی خواهد شد و بنا بر تحقیق که گذشت که بعضی خطور و وبال بابت درست نمیشود معلوم است
که تکلیف کن نشد ازین مرتبه نسبت بقلب ناس تکلیف مالا ینطاق است اما این عبادت در درجه
تفصل است زیرا که این مرتبه دایره سینه فی الحقیقه خدایان بزرگه و معالیش دفع ضرر از خود است و جایب

یکل مرجه

حکم بجای او مرند
دهه عبادت

نفع بسوی خود بسیار است که علی و امینین و دیگر احدی بسیار وارد شده است که باعث قرب بندگان میشود
یا باعث خشنودی خدای میگرد و مطلقاً شکر در نفس ایشان بهم نمی رسد و اگر بشنوند که هر که فلان عمل را
نمایند و در کمال در بهشت با او میدهند که چندین هزار لون طعام در و هفت یا حور و یا نهایت
رجال با او میدهند یا نهایت رعیت بجای آن که در دنیا و اگر کسی را حق سبحانه و تعالی ازین مرتبه بخت
بخشد در درجات مختلفه بالا تر ازین است اول عبادت شاکر است که ملاحظه نعمت های غیر متناهی الهی
باعث عبادت ایشانست چه عقل حکم میکند که شکر نعم واجب است خصوصاً چنین منعی که جمیع
نعمت های منتهی با او میشود و اصل نعمتها که خود است از اوست و جمیع اعضا و جوارح و قوی از اعضا با ای
اوست و جمیع آسمان و زمینی و کواکب و آفتاب و ماه و عرش و کرسی و ملک و جبرئیل و میکائیل و طیور و دانه
برای منفعت بنی آدم خلق کرده و در هر لحظه بر دیده هر فردی از افراد بشر در حفظ و ترویج و تغذیه و
تیب چندین هزار نعمت دارد و بر روح بندگان و در ستان در هر آن صدها نفع لطف و رحمت
از افاضات و هدایای و توفیقات میسر نماید ^{و اینست که اگر در این معصیت مانع خود نمیرد باید چنانچه}
در چشم آمده که خدای باریک از دیده کان بنوعی لطف میفرماید که گویا نیو آینه دیده نداند و هزار
گونه احتیاج او دارد و با آنکه خالق جمیع دیده کان کو ^{و اینست که اگر در این معصیت مانع خود نمیرد باید چنانچه}
که گویا خدایان دیگر دارد و با هیچ احتیاج نداند و با اینکه خدای ندی بخواند و مالک ضرب و نفع
او بغیر او نیست و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که جمعی عبادت الهی کردند و
رغبت در خواب این عبادت تا جراتت و جمعی عبادت الهی کردند و از ترس عذاب این عبادت غلامان
و جمعی عبادت خدا کردند برای شکر او این عبادت از ادوات و بسند معتبر از حضرت امام رضا صلوات
الله علیه منقولست که اگر خدا مراد امیدوار نیکی و بدی و نیکو شایند بر بهشت و در نفع هر آینه بر زمین
واجب بود که او را طاعت کنند و عیبیان او بنمایند برای مقتدر و احسانهای که نیست با ایشان کرده
برای نعمت های که پیش از اینست با ایشان است فرمود است و تفکر در آلاء و نعمت های الهی نهایت نداند
که تا آنکه تعالی و تعالی و نعمت الله لا تحصى و این تفکر از اعظم عبادات است و موجب سربلندیست
و قرب و دایمی و باعث بر فعل عبادات و صیارت از منتهیات و بحر مادت و در عبادت جمعی است که با
ایشان بر عبادت تحصیل زین حضرت یاری جل شانهد است که مرادان قرب نزدیکی مکان و وقت است

اورد

و اینست که اگر در این معصیت مانع خود نمیرد باید چنانچه

و اینست که اگر در این معصیت مانع خود نمیرد باید چنانچه

و اینست که اگر در این معصیت مانع خود نمیرد باید چنانچه

زیر که خداوند عالمیانی از مکان و زمان مرتفع است و در مرتبه آلی و معانی بسیار است پس بدین معنی در این کتاب
 مختصر گفته اند بناید که در مرتبه مرتبه و کمال است یعنی که چون حضرت واجب الوجود کامل من جمیع الوجودات
 و نقص در ذات و صفات و بیحد و جود و ندارد و ممکن تمام نفس و غیر و ناقص است و از بیحد و بی نهایت
 تعالی و تنبیه در میان واجب و ممکن حاصل است و هر چند یک نقص از نقایض خود را از ازل میباید و از قبیل
 علی الاطلاق کمالی از کمالات بر و فایض میگرداند و از این جهت یکی معنوی هم میسر است چنانچه اگر در
 کس بایند بگوید در اختلاف تضاد و تنبیه داشته باشد میگویند که از یکدیگر بیباید و سرزد و اگر یکی را از ایشان
 اخلاف دیگری را کس کند میگویند که باو بازه تنبیه باشد اگر چه صفات واجب و ممکن و ایکدیگر مطبی
 نیست و کمالات ممکن بصد از نقص است اما لا محاله اشتیاق و ارتباطی هم میسر است که از تنبیه
 تنبیه میباید نمود و چون عبادت ظاهر لطیف است در عبادت باطنی و هر عبادتی که کمال و
 خالص است در نفس پس ممکن است که در عبادت مقلوداتی تحصیل این امر باشد و در عبادت مرتبه این
 در مرتبه است و تقصیل این معنی است اما الله در مقام دیگر بیان شود و معنی دیگر در مرتبه است که در
 و استجاب معنی است چنانچه اگر کسی در مرتبه باشد دوستی او در مرتبه باشد پیوسته است این دوست
 در ذکر محبوب خود باشد و از خاطر خوشتر و بزبان تشویکالات او نماید و با اعضا و جوارح مشغول
 کارهای او باشد بحسب مرتبه معنوی باو نزدیک تر است از بکار یادشمن کرد و بجهلوی او نشسته باشد
 و ظاهر است که آن لذت عبادت و در کمال این معنی محسوس می آید سیم عبادت است که با عشق ایشان
 حیا بخند و در عالیان است و این درجه کسی است که بنور ایمان دل او متور شد و حسن طاعات و فریضاتی
 کما فی بر او ظاهر کرده و در مقام معرفت بدین کمال رسیده پیوسته در یاد خداوند خواست و همیشه متذکر
 این معنی هست که خداوند عالمیانی بره قایق امور و ضوابطات او مطلع است و عظمت و جلال آلی پیوسته
 بر دل او جلوه گواست و این معنی با عشق او است بر فعل طاعات و ترک منیفات چه ظاهر است که اگر کسی ملازمی
 با ضلای و عاشق باشد که از هیچ بان نداشت باشد و خوف فریبی و توقع نفعی از او نداشت باشد و حضور
 بسیار و این معنی را شرم میگویند که خیالات هم پس چنین کسی که در مقام مراقبه چنین خدایند و در حاضرند
 و پیوسته در یاد او باشد چگونه معصیتی با ترک طاعتی از او صادر و تواند شد مگر اینکه ازین مرتبه را زمانند و
 در بصیرت او که در اند چنانچه منقول است از حضرت لقمان بفرموده که ای فرزندم اگر خواهی معصیت

حکم
دعا

خداکلی

خداکلی مکانی پیدا کن که خداوند عالمیانی باشد و با شنیدن معنی از حضرت رسول قلبه و آله منقولست که فرمود
 که خداوند خود حیبا بداند و چنانچه حیبا و شرم است صفا بر گفتند که چه کار کنیم که حیبا بعمل آید باشد فرمود
 که اگر خواهی که چنین باشی باید که همیشه عمل شتا درین برود به شتاب باشد و سر را آنچه در سراسر
 از چشم در گوش و زبان و غیر آنها از معصیت آلی باز دارد و شکم را از حرام نگاه دارد و در فرج را از شرفات
 منع نماید و یاد کند قیوم را و پوشیده شدن و مخالفت شدن در فرج را و کسی که آخرت را خواهد باید که از
 بفرجه کانی دنیا را ترک نماید و عبادت این حدیث ابودر بر این معنی بسیار منطبق است هر چند بر معنی
 دیگر نیز منطبق میشود چنانچه عبادت است که لذت عبادت را یافته اند و کمال بندگی را فهمیده اند
 و عقل ایشان مصداق شده و نفس ایشان نیز یافت و عقل موافق کرده و به شهرت فضائلش منکر میگردد
 کفر هر لذت را بر طاعت و فرمان بر نیاید ترجیح ندهند و هیچ آلی نزد ایشان بدتر از آن کتاب و معصیت
 زیرا که قناعت گناه را چنانچه باید داشتند در اصل عبادت مزخورد و امید بسیار لذت خود را میسر
 و متغیبه او مشقه ای عبادت بر ایشان گواراست و پشت خود را عبادت میدهد و وجه تمام خود را
 معصیت از هر عبادتی لذت میزند که فوق لذات عالمیانیست و در هر قطره از قطرات آب دیدن بهر مرتبه
 از یک قطره لذت خود میباید و از یک قطره لذت شوق و از قطره دیگر لذت و جمال امید بی آنها چنانچه
 است هیچ از حضرت امام العارفین جعفر بن محمد الصادق علیه السلام مرید است که حضرت رسالت پناه
 فرمود که بهترین کسی است که عاشق عبادت شده باشد و دست در کرده آن در آورده باشد و محبت آنرا
 در بر گرفته باشد و محبت آنکه در دل او جای کرده باشد و بچشم دیده و اعضا و جوارح مبارک او
 باشد و دید عبادت خود را از جمیع کارهای دنیا فان ساخته باشد و دید بر او نداشت باشد که در
 و آسانی گزند را بد شوی و صاحب این مرتبه در لذت جسمانی چند لذت نباشد بلکه در لذت
 نوزده لذت است و از عبادت و فریبها باشد چنانچه از حضرت صادق صوات الله علیه و آله منقولست که
 خداوند عالم بفرماید که ای بنده کانی بسیار بصد بگو آنکه که قصد ای پیغمبر من چنانچه باید کرده اید
 و فرمان مرا بخواه نموده آید تمام نماید و لذتها بر او بر آید از عبادت من و در دنیا بدی که عبادت تمام خواهد
 کرد و آخرت آلی عزیز چنانچه در بدن او بی حواس جهالت هست که بانه نمیخورد در میان محسوسات
 میباشد و در روح آلی نیز مثل آن هست که بانه بین میان حقایق و معانی میکند و چنانچه حواس جسمانی

۲۱
 باقیها از کار خود باز میماند و حواس روحانی را نیز آفتها میباشند مثل آنکه ذائقه صحیح نیک و بد مطلقا
 میباشند و جود بهیچ شایسته و مزاج او را اعتدال مغز و سندی نبوده در ذائقه او نیز میماند و ذائقه او اعتدال
 نینداند همچنین روح و عقل او نیز ناپذیر است جمالی است نیاخته در ذائقه او اعمال نیک و اخلاق او پسندیده
 لذت و خوش آید است و اطوار قبحه و اعمال شیعه از زهر در کام او نماند از است و چنانچه در بدیه سر و شا
 صحیح است پس او اعتدال میباشند و جود سبیل بر او بوده مانند نخت نیک و بد را نمی شناسد همچنین در بدیه جان
 ناپذیر و بیان روشن است حق را چنانچه باید بداند و باطل را نمی شناسد و جود سبیل معاصی و بدیه جان
 آنرا مستور گردانید بداند نیک و بد میباشند و بداند و بدیه جان ناپذیر است و جود سبیل معاصی و بدیه جان
 طاعت او بر آنست و معصیت او خرافات و همچنین نظیر مرزبات از حواس درونی آنکه هست و صحت و پیمان
 میباید دانسته الله به محمل دیگر تحقیق معنی قلب و نور و ظلمت آن و کوری و پستی آن بیان خواهد
 شد بهیچ عبادت محبت است که سبب کفایت عبادت و بندگی در هر چه محبت که اعلا یی جهات کمال است
 بلکه محبوب حقیقی گردید از چنانچه حقیقانه و عقل در وصف حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
 و اولاد اطهار او میفرماید که بجهت و بختی یعنی خدا ایشان را دوست میدارد و ایشان خدا را دوست می
 دارند و هر که آنکس محبت کسی در دل قرار گرفت و کار فرمائی بدیده او شد دیگر بافت اعمال او بغیر محبت
 نیست و بغیر رضای محبوب چیزی نخواهد اگر در نیت باشد و رضای محبوب نباشد آن جهت خود
 میداند و اگر در جهتم باشد و یا رضای محبوب باشد آنرا کل و ریحان میداند چنانچه حضرت خلیل
 او من در مقام خلعت و محبت آنش بود جود بار خدای دوست بود در نظر او کل و لاله خوش نشان بود
 و بانه سبب خدا آنرا بر او ای او باغ و بوستان کرد و اگر ریحان نمیشد هم در نظر او از شقایق و ارغوان
 بهیچ میبود قی بدی که جاهلی در عشق مجاز ترینه میوست که اگر عبادت میکند معشوق را میخواهد
 اگر معصیت کند برای معشوق میکند و در خدمت معشوق هرگز بخاطر او نمیوستد که از او بمن نفعی
 خواهد رسید یا از او زیان خواهد بخشید و اگر میازار میورد برای این معبود که شایه او را بر بندد
 و اگر بیای معبود بر او میورد و تحریک او در جمیع کارها همان محبت فاسد است همچنین محبت محبوب
 حقیقی بر کسی که غالب شد جمیع کارهای او منوط به همان محبت است و در ذائقه در تمام منظور نیست
 بلکه محبت را برای این میخواهد که دوست آنرا میخواهد و جود تمام برای آن دشمن دارد که دوست

در محبت

از آنچه

از آنچه میخواهد چنانچه امام المحبتی امیرالمؤمنین دروغهای کبیل میفرماید که الهی اگر مرخصیتم در او در حق
 دوستان خود جدا کردی اگر بر عذاب صبر کنم چنانچه در بر فراغ تو صبر نمایم و اگر بگوئی التی شکایت نمایم
 چنانچه تاب آورم جدا کن از کون آنها و لطفهای تو را و کسی که در بین مرتب از محبت باسند نزد پاک کن
 نیکو کرد که پسندیده محبتش نیست و طاعت را بجا که برای محبوب میکند و مزه منظور نیست و محبت
 خواب و غفلت را بر او حرام کرد چنانچه محبوب عالمین جعفر بن محمد را میفرماید که دوست خدا
 نیست آنکه معصیت خدا میکند بعد از آنکه شرعی فرمود که وضو نش اینست که تو معصیت الهی میکنی
 و محبت او را از او میفانی بسیار در دوست کار تو از گفتار تو اگر در محبت او راست که بودی فرماید او
 ترک نیکو کردی بد رسق که دوست مطیع و دوست خود میباشند و ایشانند معتبران حضرت منقولست
 که فرمود که مردم عبادت الهی را بورت و جود بکنند جمعی عبادت را از برای طمع ثواب میکنند و این صبا
 حریصانست که حرص و خواست لذت و موجب بندگی ایشان شده و مطایفه دیگر عبادت خدا را از برای
 طمع ثواب میکنند
 از آن برای محبت او میباشند این عبادت کرام و بزرگوار است و این مرتب اینجاست چنان
 حضرت میفرماید و هم من فریغ بومند انون انبثان از ترس و وقایع است این اند و بدیدر شایه که دیگر
 ای محمل که اگر خدا را دوست میدارد بدید پیروی من بکنید تا خدا شما را دوست دارد و کنایه ها شهادت
 بیارند پس فرمود که کسی که خدا را دوست میدارد خدا او را دوست است و از اینها است بهیچ فرقی
 از شریکنا طبع و هواهای نفسانی این است و در قیامت از خوف و بیم عذاب بچنانب دارد و اینها آن
 انحضرت مرویست که خداوند عالمیاد بحضرت موسی بن عمران علی نبینا و آله و علیہ السلام فرمود که
 ای پسر عمران دروغ نیکو بد کسی که گمان میبرد که مراد دوست میدارد و چون شب شد بخواب میبرد
 و در من غافل میشود آخر دوستی میخواهد که با محبوب خلوت کند اینک من ای پسر عمران مطلق بر او
 دوستان خود و نظر لطف بسوی ایشان دارم چون بوده شب ایشان را فرود گرفت و بدیدر لهای ایشان
 میکشایم و عقوبتشان خود را در بر آورده های ایشان میدارم با من بغی میخاطب میفانید که کوینا
 رو برو با من سخن میگویند و گویا مرا میبینند و حاضر اند با من سخن میگویند ای پسر عمران از دل خود
 خشوع و رقت برای من بیاورد و بدیدت خود را برای من سگت و مطایفه گردان و از بدیه های خود تا نیک

و هر که خدا را دوست

شب آت بریزد و مریض خواند که من بنویسم از تو یکم و در شرف محبت که اشرف سعادت مراتب مختلفه دارد و این
درجه عالی فایز بخشود شد مگر بکلمات و بندگی و متابعت شریف مقدس نبوی و از جمله اولاد محبت
تفکرو رفتنهای منع حقیقی است و چنانچه محبتهای بشری بسیاری الطاف و مهری است بصوب در تالیفی
این باشد چنانچه عشق حقیقی بتفکر در نغمه های ولطیفهای معشوق حقیقی که در هر لحظه صد هزار نفع
آنکه بر آنکه هر فردی از افراد مخلوقات دارد زیاده میگرد و چنانچه منقولست از حضرت امام محمد باقر
که حضرت رسول فرمود باصحاب خود که خدا را دوست دارید برای نغمه های که روزی شما را که آید و مرا
دوست دار به از برای خدا و اهل بیت مرادوست دارد به از برای من و اینست معتبر از حضرت امام رضا
مرادست که حضرت رسول فرمود که خداوند عالم بدان تمام خود موسی بن عمران و حجی فرستاد فرمود که ای
موسی مرادوست دار و مردم را دوست من که ای موسی گفت خداوند منم و تو را محبت و این معنی تو را این که در دنیا
مردمان را چه گویند دوست تو را نام فرمود که نغمه های مراد ایشان بخواند و احسانهای نامتناهی را بیاید
ایشان بیای و چون بداند جمیع نغمه های و کلمات و مرغوبات از من است و از جانب من با ایشان و
عزیز مرا یاد نکنند و پیوسته در یاد من باشند و شیخ طوسی و حرر الله در کتاب آمل از حضرت موسی
جعفر از ابای کرام و صلوات الله علیهم روایت نموده که روزی حضرت رسول در مسجد نشسته
بودند با جعفر از صحابه که در میان ایشان بودند ابوبکر ابوعبیده و عمر عثمان و عبدالمطلب و دیگران
قرآنی صحابه عبدالله بن ام عبدالله بن کعب بن عبدالله سوخته لغات را خواندند تا بابی آید رسید که
واسخ علیکم نغمه ظاهره و باطنه و ای سوخته ابیهم را خواندند و ای سوخته که در کرم پایانه
الله ان فی ذلک لآیات لکل صبار شاکر حضرت فرمود که مراد از ایام الهی که مراد فرموده است که بیاید
مردم بیای و در نغمه های و احسانها و افعال و حکمتها و بلاهای است پس متوجه صحابه را شد فرمود که
باکو بیاید که کدام است اول نغمی ازین نغمه که خداوند عالم بیان کند شما را بشنید که آنجا از مرده هر یک از اولاد
نغمی از نغمه های را گفتند از آن فرج خورشیدها و چو ششها و فرزندان و غیر اینها چون ایشان ساکت شد
بجانب حضرت امیرالمؤمنین علی التمام فرمود که ای ابوالحسن توفیق بگو حضرت فرمود که پانزدهم و نهم
نمادی تو را من چگونگی پانزدهم در حضور تو امری و حال آنکه خدا ما را توهید است فرموده و جمیع علوه
و کلمات را بوسیله تو بنا فرستاده حضرت رسول فرمود که باید گفت که کدام نغمه است اول نغمه نغمت

و درستی

که خدا

که خدا توبه است فرمود حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که اول نغمه نغمت این است که من
میخونم و مرا از لقمه عدم بوجود آورد فرمود که راست گفتی و تو را است فرمود که تو را نغمه نغمت این است که احسان فرمود
و مرا از جمله صا حیان حیرت و زنده گانی مقرر فرمود و منانند چادامت و نباتات نگویند فرمود که راست
گفتی و باکو فرمود که بگویم آنکه مرا بر همه زمین صور دنیا که صورت انسان است خالق فرمود و بسوی حیوانات
خالق فرمود گفت راست گفتی جهان را باکو فرمود چه عالم آنکه برای من حواس ظاهره و باطنه مقرر شد
فرمود که راست گفتی بگو باکو فرمود بگو آنکه قوا را و عقل را و مشاعر را و حواس در او بر سایر حیوانات
مراد است و زیاده بخشید فرمود که راست گفتی ششم را باکو فرمود که ششم آنست که مرا بدین حق هدایت فرمود
و از کلمات نگویند فرمود که راست گفتی هفتم را باکو فرمود که هفتم آنکه در آخرت برای من زنده گانی مقرر
فرموده که نغمات نداد فرمود که راست گفتی هشتم را که است فرمود که هشتم آنست که مرا مالک گردانید
کسی نگویند فرمود که راست گفتی نهم را باکو فرمود که نهم آنست که آسمان و زمین و آنچه در آنهاست و در
انهاست از خلاق برای من خالق کرده و زمین را گردانید که برای من در کل زمین فرمود که راست گفتی دهم را
باکو گفت دهم آنکه ما را در خلاق کرده و بر زبان آفرینید و زیاده داده فرمود که راست گفتی بعد از آن که
نغمت فرمود با بقی الله نغمت الهی بسیار است و هر یک از او طیب و لایق و احصای آنها نمیتواند نمود حضرت
رسول بیستم نمود و فرمود که گوازان بود تو احکامهای الهی که گوازان تو را صلوات نامت ای ابوالحسن توفیق و از
علم من و توفیق خواهی که در از برای امت من آنچه در آن اختلاف است تا آنجا که فراموشی درین فرودست دار
و بی روی راه تو کن از هدایت یافتند است بر او راست و کسی که از هدایت تو بیخواب دبا که میل کند تو را هدایت
و نغمه بگذارد و در مقامات هر چه از رحمت الهی نماند باشد و از اجساد و عوالمی است فی سبب عبادت و اولی که
و پیوسته صفات کمال الهی را در منظور نظر داشته و این معنی ظاهر است که هر چند یاد کسی بشنود میگفت
او بشنود در خاطرش مستقر میشود خصوصاً در حکمتها که با آنکه در صفات کمال الهی معظم باشد و صفات
ذکر و شریطه و نوای آن و انصافیت و ذکر بر یاد بگو بعد از این انشاء الله بیان خواهد شد ششم عبادت علما
که باعث ایشان بر عبادت کمال معبود است و آنکه او سر از راه دولت چنانچه حضرت امیرالمؤمنین صلوات
الله علیه فرمود که ما عبادتک خوفاً من تارک و لا طعمای جنتک و لکن وجدناک اهل الالباب و عبادتک
یعنی بترسیدم تو از ترس آتش تو و در از برای طبع در بهشت تو و لکن ترسنا و از ترسیدم با فقه پس

۴۴

و انهای که از جانب دست با اینا بر سر است
الکلیه در تمام جان این است پس مرا است و چنان
نخستین بر نماند و همای جسمانی ای تقادرت
میتواند و ما را از هر دو طرف از ضعف این
میتواند چنانچه انانیت از آنی که اول در نظر ما
نیست همس با دو چیز بود ادا آن هر دو است که
یک را جسم از آن نیست ای منزه که کمال
چهره او از هر چه کمال است و آنست که همه حکما
هر معنی بر مردم است و فخر خود شناس از آنست که
نخستین جلد از آنست که مردم که فخر خود را

عبادت کرده و این درجه اعلای در درجات مقررات و کسب این دعوی میتواند بود که فریب از نفس خود بخورد
 باشد و بقیه مانند که اگر نام بهشت و دروغ را شنیده بود هم عبادت را چنانکه که احوال میکند میگوید بلکه اگر و
 اعیان با آنکه عبادت کند را بجهنم میگرداند چون در سنن و عبادت ترک نمیکرد و بدانکه مراد بقیات غیر
 متناهی است چنانچه مراتب کالات نهایت ندارد و صاحب هر مرتبه در خود مرتبه دیگری دارد که اهلش منوط به
 نیت و هردو در شاه روی و کوهی چند اطاوار و اخلاق دارد که در عوی مدعی و کمال واقعی با آنها مناسبت فاند
 اگر کسی کوید که از تحقیقات سابقه جنین معلوم میشود که مرتباً از بهشت چندین منظور نمیشد و از
 چندین هم نمیشد پس این تصریحات و مبالغات در دهاها که از برای طلب بهشت وارد شده است و از آن خوف
 جهنم و عذاب که از اطوار انبیا و ائمه علیهم السلام مفهوم میشود چه معنی دارد بنده را در این مقام معنی لطیفی
 بخاطر سید که تا کسی بهر معنی نداشتند باشد از خانه نمیشد بلکه بهشت ظاهر و باطنی و صورتی
 و معنی میباشد و هر کس از بهشت بداند مخصوص است و از این میوه بهشتی نیاید طبعی صدها را در لذت
 مشغول است که هر چه بیکی از این لذت میباشد یک شخص همت او مقصود است بر خوردن مطعمی
 لذتی و کاشش شیرین میشود و غیر این لذت جسمانی دیگر چیزی نمیشد و دیگر یک یک دردی
 از عظمت منعم خود متناختر همی شیرینی در کام او لذت نداشت و تفکر نمیشد که مرل نوزاد خداوند است
 هست که جنین میوه شیرینی برای من خلاق کرده و من عطا فرموده پس کام جسم و کام روح هر دو شیرین
 شده و با یکی از این میوه شیرینی نمیشد که محبوب حقیقی از من راضی شده و این میوه از لطف او بمن
 رسیده چنانچه در اختیار او رفته که اعلا علی لذات اهل بهشت مرتباً رضوانت که میوه خشنودی
 لطفی باشد بر ستاد و اگر چنین این مطلب را خواهی تمیزی از برای نوبت آنکه منلا که بادشاهی خواند نقلی
 در پیش خود نگذرد و بارعام دهد و هر کس ذایق نقل عطا کند آنکه لذتی در برود که هر چه من فضلی
 که حق است همی لذات مالیت این نقل را میباید و شاد که دارد از همی است که اگر این را نیکو قسم فلسفه
 میباشد داد و خرید و کام خود داشته بین کرد اگر فتادی هم نقل را داد دهد همان فوج او را حاصل میشود و
 یکی از اساطیر ناس که این را بیکه دانین معنی هم لذت ذی دارد که پادشاه مرا طلبی و نقل بمن داد و کسی اند
 ارباب مناصب ^{حرفه} که بیکه وجود بکارش می آید در استغالی منصبش پیشش محفوظ نمیشود تا بر تیر
 آن مقرریا میرسد که لذت قرب و انش پادشاه و ایانت این لطف نوزاد با ملک دنیا بر است با آنکه ^{خداوند}

ذخون اگر انواع نفعات باشد نگاه بیند و این مراتب در نعمتهای دنیا نیز میباشد که شک بر ستاد لذت
 جفا میبندد و مقررات لذت معنوی و توجه دوست لذت میباشد لهذا در عالم الهی که از جانب دوز
 با ایشان میسر شده از آنکه در کام بخان ایشان شیرین تر است و چنانچه درین مایه های جسمانی است فقا
 مراتب میباشد در مایه های روحانی نیز اضافه این میباشد چنانچه آیات قرآنی که مؤید این علوم
 و تان است هر کس را در خود فهم خود از آن بهره ایست که دیگر بر آن خبری نیست ای عزیز هر که کمالست
 بهره او را هم چون کمالست و ناقص از کمال هر مرتبه محروم است فقیر خدا شناس از لقمه نان خشک لذت
 میبرد که غنی محروم از لوان نفعهای خود میبرد و همچنین در آلام عذاب الهی که برین تیاست اگر بر فرض
 بحال دوست خدا را بجهنم کند از آتش حرمان میشود نه از آتش سوزان پس چون جهنم جای محرم
 و سرای بهیچ لذت نفع و استغافه نمیشد و از آنکه برین لذت و این معنی در مراتب عشق مجاز بر هیچ خلق
 ظاهر است که اگر بداند دوست در کمالش با انواع نفعها باشد نوزاد چه نام است و چون لطف دوست هم
 چند بدتی را بخرج ستازد و نوازی سکون شرین تر است و ز قنای الله و جمیع المؤمنین الوصولی در درجات
 الکمالین میخند و اله الشاهرین فصل چهارم بدانکه یک شرط دیگر از شرایط عبادت که این فقره جامع بدان
 اشار دارد حضور قلب است و عبادت بدون حضور قلب ناقص است و مقبول درگاه الهی نیست و باعث
 کمال قرب نمیکرد بلکه اگر در فضل شامل که بر علی الاطلاق میبود بایست که آدمی در عبادت که در حضور قلب
 باشد مستحق مقاب گردد چنانچه اگر کسی در حضور با دشمنی گوید و آن پادشاه در مقام مخاطب و کا
 باشد و خاطرش مطلقاً متوجه او نباشد و متوجه امور دیگر باشد و آن پادشاه از نصیب او اطلاق داشته
 باشد البته مستوجب سیاست بلیغ نمیکرد و زبوا که پادشاه را حقیر شمرد و اعتنا اجتناب او نکرد چنانچه
 خداوند عالمیان را مفریاد که قد افعل المؤمنون الذین هم فی صلاتهم خاشعون بحقیق و سخر شدند مؤمنان
 که در نماز خود با خشوع اند و خشوع دل آنست که بیاد خداوند خود باشد و بغیر ذات مقدس او بجز چیزی
 ماسکت نشود و غیر از این خاطر خود بیرون نکند و خشوع سایر اعضا و جوارح است که هر یک با تکلیفی که
 شده اند مشغول باشد و ادای کند هر عضوی از اعضا از شرع مقرر کرده ترک ننماید چنانچه نظر با
 فرموده اند که در هر حالتی باید که بر او شیخ خاص باشد دوست را فرموده اند که در هر حالتی بر وضو مخصوص
 باشد و خشوع جمیع اعضا تابع خشوع قلب است چنانچه منقولست که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله

شخصی را دید که در نماز بارش خود بازی میکرد فرمود که اگر دل این مرد خاشع بود و با خدا بود اعضا و جوارح او نیز بکار خدا مشغول بودند و این معنی بحسب تخریر ظاهر است و بدانکه هر ملکشی را با دشا میباشند که جمیع رعیت تابع او میباشند و پادشاه مالت بدک و امام و پیشوای سایر اعضا و قوی قلبی است چون دل متوجه خدا شد اعضا تابع او بند و پیروی او میباشند و اینست بک معنی آنکه حدیث که صلوة المؤمن و خدا جمیع معنی نماز مؤمن بر تنهایی جماعت است زیرا که دل او با خداست و مقتضای سایر جوارح است و جوارح با آن اقتدا میکنند و بدانکه نماز به حضور قلب اگر آید از جهت خلاصی و هدایت بدیجات عالی کمالات میسر است و پسندیدنی درگاه حق نیست چنانچه از حضرت رسول الله منقولست که نماز مقبول نیست مگر با حضور قلب و انما یقبل الله منکم انما یتقون چنانچه در حدیثی دیگر آمده است انما یقبل الله منکم انما یتقون و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که هر که در وقت نماز بگذارد و بداند که چه میکند یعنی قرآن و ذکر را که بخواند متوجه معانی آنها باشد چون از نماز فارغ شود بر او کفایتی نمائند و از حضرت باقر علیه السلام مرویست که نماز با حضور قلب اگر آید از جهت خلاصی و هدایت بدیجات عالی کمالات میسر است و پسندیدنی درگاه حق نیست چنانچه از حضرت رسول الله منقولست که نماز مقبول نیست مگر با حضور قلب و انما یقبل الله منکم انما یتقون چنانچه در حدیثی دیگر آمده است انما یقبل الله منکم انما یتقون و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که هر که در وقت نماز بگذارد و بداند که چه میکند یعنی قرآن و ذکر را که بخواند متوجه معانی آنها باشد چون از نماز فارغ شود بر او کفایتی نمائند

دیگر نظری بجایان او هرگز نمی آید و اینها را در باب بسیار است و حضور قلب در صلوة نیز تابع حالت ادب است و هر چند اینکس در مراتب یقین و معرفت کامل تر میشود و عظمت معبود را بیشتر میشناسد ادب عبادت از او بیشتر صادر میشود و در مقام بندگی خاشع تر و ذلیل تر میباشند چنانچه جعفر بن احمد القمی روایت کرده که حضرت در حالت پناه چون بتنازی ایستادند و رنگ مبارک آنحضرت متغیر میشد آنخوف الحی و از سینه آنحضرت صدای ممانند صدای دیگری که در جوش با شد می شنیدند و منقولست که چون وقت نماز داخل میشود حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه ایستادند و مبارکش بارز می آمد و از رنگ برنگ میکردید میسر میدادند که چه میشود شنیدار میفرمود که رسید هنگامی که ادای نماز کنی که بر آنجا و زمین عرض کردند و آنها را با کردند و ترسیدند و ادب محتمل آن شد یعنی بار تکلیف پس نمیدانم چون محتمل این بار شده ام نیک ادبها را کردی و در دوایات بسیار وارد است که حضرت امام حسن صلوات الله علیه چون متوجه و منوی نماز میکردند حاصل بدش میزدند و رنگ مبارکش بر روی میل میشد و آنکه حضرت از علت این حال سؤال نمودند فرمودند که حق و لازم است بر هر کس که نزد خداوند عز و جل بندگی ایستادند رنگش زرد باشد و بندگهایش از بیم او بلرزه در آید و منقولست که حضرت سید الشاهین صلوات الله علیه روزی در نماز ایستاده بودند و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه کوفتند و چاهی بسیار عمیق در خانه آنحضرت بود حضرت امام محمد باقر علیه السلام بکنار چاه آمدند که نظر نمایند بر آن چاه افتاد مادرجو آن حال مشاهده نمود بسوی چاه آمد و بر خود میزد و فریاد میکرد و استغفار میفروود و میگفت یا بن رسول الله فرزندت هرقی شد و آنحضرت در نماز مطلقاً التفات نمیفرمود و حال آنکه صدای اضطراب فرزند چاه با گوش آنحضرت می رسید چون بسیار بطول انجامید مادر از روی اضطراب گفت که ای اهل بیت رسالات دلنای شما بسیار سنگین است باز حضرت التفات نفرمود تا آنکه با ادب مستحبه تمام بجای آورد و فایز کرد پس بقدر چاه آمد و با جانان دست در آن چاه عمیق دراز کرد حضرت امام محمد باقر را پیروان آورد و آنحضرت خنده میکرد و سخن میفرمود و جمله آنحضرت تر نشد بود پس فرمود که فرزند خود را می ضعیفم بگویم یقین بخدا ماد حضرت امام محمد باقر را سزا بود که فرزند جنبندند و از تنبیه آنحضرت بگریزد اما آنحضرت فرمود که بر شماها ملامتی نیست نمیدانم که من در خانه است خداوند جبار را مشاهده بودم که اگر روزی جانب او بدی بکوی میکردم و بغیر

و فرقیست مینویسم روی لطف خویش از جانب من میگردانید و بغیر او که توقع رحمت مینواید داشت و صفا
 کتاب حلیه الاولیاء روایت نموده که چون حضرت امام زین العابدین علیه السلام وضو فارغ میشدند و اراده
 نماز میفرمودند در عتبه در بدت و لرزه بر اعضا می افتاد حضرت مستولی میشد چون سوال می نمودند میفرمود
 که ای بر شما مگر نمی دانید که بخداست خدان و ندی ای ایسم و با چه عظیم الشان میخواهم مناظرات کنم و
 در هنگام وضو بنابر این حالت با آن حضرت نقل کرده اند و روایتی وارد شده که فاطمه و خدیجه حضرت
 امیر المؤمنین صلوات الله علیه روزی حاضرین عبدالله انصاری را که طایفه و کتف توان بسیار کبار
 حضرت رسولی و ما اهل بیت را حق بر تو بسیار است و از بقیه اهل بیت رسالت هیچی علی بن الحسین
 مانده و او بر خود وجود مینماید و عبادت الهی و پشائی و ذنوبها و کفای او از بسیار عبادت پند کرده
 و مخرج کشته و بدت و تحریف شده و کاهیده از او انعامی نماند که شاید پاره تحریف در حدیث جابر بن عبد
 الجبار رسیدید که در بحراب نشسته و عبادت بدنه شریفش را گنهد و تحریف گردانیده حضرت جابر
 اکرام فرمود و بر پهلوی خویش تکلیف نمود و با صدای بسیار ضعیف احوال او پرسید پس جابر گفت که این
 رسول الله خداوند عالمیان بهشت را بر ای شما و در و سندان شما خلق کرده و چشم را بر ای و سندان و سندان
 شما از پدید پس چو اینقدر تعب میفرمایند حضرت فرمود که ای مصاحب رسول مگر نمی دانی که کدام رسول
 صلی الله علیه و آله را آن گمراهی که نزد خداوند خود داشت که تو را لای کفشت و آید او را امر زید او میا
 و مشقت در عبادت را ترک نفرمودند و مادرم فدای او باد تا آنکه بر ستان مبارکش نظر ظاهر شد
 و قدس و دم کرد صحابه گفتند که چنین چرا زجت میکنی و حال آنکه خدا تو قاصصی مینویسد فرمود
 که آیا من بدنه شاگرد خدان باشم و شاگردت می باشم او را ترک نمازم جابر گفت که باین رسول الله بر مسلمانان
 رحم کند که بیوکت شما خدا بلاها را از مردم مانده دفع مینماید و آسمانها را نگاه میدارد و عذابهای خود را
 بر مردم نمیبارد فرمود که ای جابر بر طریقه بد را از خود خوارم بود تا اینها از ملاقات نمازم و آن حضرت
 صادق صلوات الله علیه منقولست که دیدم فرمود که روزی بر پدرم علی بن الحسین علیه السلام
 داخل شدم دیدم که عبادت در آنحضرت بسیار ناز میگرد و در تک مبارکش از پهلوی زد و کرد پهلوی دید
 از دنیا میگریه و سحر کردید و بنیاب تو را بنش از کفوت وجود پند کرده و قدم شریفش از نو فرقیام
 در صانع و دم کرده چون او را برین حال مشاهده کردم خود را از گریه منع نتوانستم نمود و بسیار گریه

و حضرت

و آنحضرت متوجه فکار بوده اند بعد از نماز بیجا نب من نظار نکندند و فرمودند که بعضی از کلماتی که
 عبادت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در آنجا مستوی است بن ده جود بیاد دم و پاره بخوانند
 بر زمین کلا شتند و فرمودند که کلا یا اوان دارد که مانند علی بن ابی طالب عبادت کند و کلا یعنی آن
 حضرت جعفر بن محمد باقر روایت کرده که حضرت سید الشاجدین صلی الله علیه و آله چون بنیان
 ی ایستاد رکش متفکری شد و چون بچهره معرفت سر نهید است تا عرف از آنحضرت معرفت و آنحضرت
 امام علی باقر منقولست که علی بن الحسین در شبان روزی هزار رکعت نماز میخواند و چون بنیان
 ی ایستاد از رنگ برنگ میکردید و ایستادنش در نماز ایستادن بنده ذلیل بود که نزد پادشاه
 جلیلی ایستاده باشد و اعضا ی او از خوف الهی لرزان بود و چنان نماز میکرد که گویا نماز و دعاست
 و دیگر نماز نخواهد کرد و چون از تغییر احوال آنحضرت سوال می نمودند میفرمود که کسی که نور چشم
 عقیبی خدایند ایستد سزاوار است که چنین خایف باشد و نقل کرده اند که در بعضی از شبها یکی
 از فرزندان آنحضرت از بلندی افتاده و دستش شکست و از اهل خانه فریاد بلند شد و همه اهل خانه
 جمع شدند و شکسته بنیاد آوردند و دست آن طفل را بستند و آن طفل از در فریاد میکرد و آنحضرت
 و آنحضرت از اشتغال بعبادت محروم شدند چون صبح شد و از عبادت فارغ گردید دست طفل را دیدند
 در کرده آنحضرت از کیفیت حال او پرسید چیزی یاد ندادند و در وقت دیگر در خانه حضرت
 در سجود بود آنحضرت و اهل خانه فریاد میکردند که باین رسول الله انوار حضرت متوجه
 نشدند تا آنش خاموش شد بعد از نماز سر پرده شدند از آنجناب پرسیدند که چه خبر بود که
 شما از بوی آنش خائف گردانید بود فرمود که آنش گویای قیامت مرا از آنش اندک دنیا غافل گردانید
 بود و هر سال هفت مرتبه پوست از پشانت آنحضرت می افتاد از بسیاری سجده و ایوب روایت کرده
 که حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام چون بنیاب ایستادند رنگ مبارکشان
 گاه سرخ میشد و گاه زرد میشد و چنان بود تا که گویا خال را می پند و باو سخن میگویند ای عزیز
 مفرات هر پادشاهی چون معرفت او بیشتر دارند و جلال او زیاده از دیگران همیشه سندی هم سبط
 او زیاده دارند و زودتر محک عتاب میشوند چنانچه ملوک دنیا از عامه رعایا توقع آن آداب که
 از مفرات خود دارند ندارند و خطرهایی مفرات ایشان زیاده از دیگران می باشد و بدانکه خال و ند

۴۰

عالمات ملات را از طبیعت نفس و طهارت خالق فرمود و شجاعت و خفاقی علاقی جماعت در ایشان ترکیب نمود
و حیوانات بحکم از آن مختصر جسمانیت و شهوات ترکیب فرمود و مناسبت استعدادی در ایشان مقرر شد تا خصوصاً
جامعه ایشان بر او هر وجهی خالق فرمود و جهت نفس و عقل که او را در آن حالات بوده باشد با او که است
و یکسانیات جسمانی و عقلی بدین جهت و شهوات غلبه او را در آن حالات و او را در آن حالات و او را در آن حالات
این علاقی رفع آنها از خوف خود نموده خود را بصفتان قدسی و معانی ملکوتی که او را در آن ملک اشرف
باشد زیرا که نطفه در مراتب کالات بدو در معارضات حسیتر نشود چنانچه کار خدایت را که میخواهد برین
سیند کند و او را بعضی کفایات کرده میسازد و چون رفع آن کفایات نمود از اول باک تر بریناید و اگر
بیل بدین تعلیم و تابع شهوات جسمانی شود و عقل را مغلوب هوا سازد از نظام پس بر میخیزد و چنانچه حق
سجاده و تعالی در شان کفایت نماید که بگفتند ایشان مکرمانه انعام و بجزایم بلکه از ایشان که او تواند زیرا که در
حیوانات قابلیت کالات بنود ایشان با وجود قابلیت خود را بدین جهت بر میسازد و از جمیع کالات
محرور بود پس چون خلقت انسانی را با این سبب محتاج با مرئی چند کرد که باید تا در آن تحصیل معاش و معا
و معاشرت که با کفایت بعد از جناب قدس از برای آن کفایت در غیبت و در غیبت و در غیبت و در غیبت و در غیبت
و سعادت میکرد لهذا روزی پنج مرتبه این خالق را بعد از آن وقت در مورد بنو تیره و نسبت بعد از آن وقت
مختصر مجلس قریب مالک ملوک نموده اند تا لذت مواصالت بعد از فراق که صورت از بدین شقی است و در
در یادند و بعد از آن ایادی فایز کردند و چون نماز معراج مؤمن است و بنظر قریب او در نماز محصول
بی بود و بنا بر مقدمه ای که سبق ذکر بافت بعد از نهایت حرمان و بعد از او در کفایت قریب میباشد و در
حظت او را که همیسانند اول مرتبه از انوار برای تنبیه غفلت زده گان باری حیوان مقرر ساختند
که اول در ترکیب بزرگواری خدایند را بیاد ایشان بیالوند تا آنکه غیبت از آن نظر است ایشان و در نظر ایشان
حقیر شوند و چون از صفت عظمت در مرتبه بدیشان میخواند که شاید متبصر شوند و بدین حال که خدایند
ایشان در ریشه جلال و عظمت از هر عظمتی است بلکه از آن بزرگواری است که عقاید آنکذات مقدس او
توانند رسید پس چنین بزرگواری را اطاعت نموده و عبادت کردن واجب و لازم است بعد از آن که شاهد
بودند نسبت آن بزرگواری ایشان میخوانند تا بدین حد که نفی از خدایند و بدین حد که در جمیع کالات و معانی
پس چنانچه بجز فواید جناب قدس او نیست و او را بجا آنکه او را در آن حالات و در آن حالات و در آن حالات

کجیب

کجیب خدایند و عظیم الشان بجا که بجز بوی فرزند فرستاده پس باید عبادت را بطوری که آن بجز بوی آورده
و نیز ابطی که او را هر چه در دنیا آورند بعد از آن بعد از این مقدمات از جناب خدا ایشان را اندام میکند و نیز
انعام و اکرام الهی میخواند که در دنیا آید و مسامحت نماید پس بوی نماز پس عظمت نماز و در نظر ایشان حوائ
میدهد که در دنیا آید با مرئی که باعث فلاح و در ستکاری و دنیا و آخرت است و یکی عظیم تر از او یار میکند که در دنیا
بجای که به مقبول اعمال و عبادات دیگر بازه خلاصت و جلال و بجا آنکه یار میکند که ای غافلان معانی
چنین خدایند که بر هر چه قدر راست و بجا است و معارضی و شرعی ندارد و اینست این نذر را نمود
ظاهر بر گوش ستر میخوانند و آنکه که گوش ایمان و یقین ایشان شنوای و در آن ندهای و در آن ندهای و در آن ندهای
دل میشود چنانچه منقول است که وقت هر غمان که میشود منادی از جناب رب العزیز ندا میکند که ای کجیب
مؤمنان بر خیزید و آنستهای کناهان را که بر پشت خود را فریخته اید بنور نماز فریخته اید و خاموش
گردانید بلکه هر چند ایشان ندای جاک فرای با ایشان النفس المطمئنة از جوی الهی در یک رابع جان میسوزند
پس چون بنده سعادت مند ازین ندها اندک هشیار گردید و متوجه نماز شد اول او را بیایا بگویند که در خواب
میفرماید که ای اربابان داخل مجلس بزرگواری میشوند شما مکرره اند که او را به بریت ایشان در یاد و کفایت
ظاهر بود از خود دور گرداند و در ضمن دعاهای که از آنجا در آداب خلوت وارد شده تقابیم او کرده اند
که چنانچه این نجاستهای ظاهری مانع قریب تلو شایات معنوی که از کناهان و اخلاق زیدید بهر سبب
بشوق مانع است لهذا در آن حالت استغاده از شیطان و طلب مغفرت کناهان میباشد که خدا بفضل خود را
از نجاس صوری و معنوی پاک گرداند پس با او بر او در مقام تقوی میاوند که در دو دستها و پاها
و سر را که در حالت صلوات و در آن افعال بکار میفرماید پاکیزه گرداند و در آن ضمن در دعاهای منقوله او در
آگاه گردانید که این اعضا نجاستهای معنوی بسبب کناهان بهر شانیده و استعفا و تقوی بهر عظیم
حاصل کرده اند پس باید در این وقت از خدا پاکیزه معنی بر او طلبید و در این ضمن او را متبینه میسازند
که باید عبادت کرد تا خود را از این عیوبات برهانید پس شوق عبادت زیاد میشود و بعضی از شوق
و عمل بقیست میکند و در آن وقت و شوق میکند که خداوند را چون توفیق دهد که در روز قیامت
بعضی از روها سیاه خواهد شد و بعضی از روها سفید و نورانی خواهد کرد و بعضی از روها سفید و نورانی
روز سفید گردان و سیاه مگردان و چون دست راست را میسوزید بیاد می آورید که خدا فرموده که در روز

۴۰

اعلاجه در عبادت کمال مرتبه فنا و نیستی است بقی خود را عاجز نماند و در هر باب بنا بر توان خود از یاد
 نمودن و در جمیع امور بخند و در قوت جسمی که در جمیع کارها است است لیس الله تعالی و چون از یاد
 انجم امور اعظم است میگوید که شروع در قرائت و عبادت و بندگی میفایم با ستم از خدای و کجا جمیع
 کمال است و وحدت بنوعیهای عالم بر مومنانی و کافر و در جمیع است بر وجههای خاصه بر مومنان
 و چون آداب مجلس عظمی که پیش از ذکر مطلوب ستایش مناسب آنست نزد نجای آوردند که الحقیقت آنست که قلیم
 بنده گان نموده که چنین مراد است تا بنده و نفعهای عامه و خاصه مراد آوردید و مکر در امر بجهت است
 تا بر خدای حجت گتم و بنده بند که من خدای قدر و در جزای ام و بخش و قیامت افرا کردید و چون عارفان کرام درین
 اوصاف کمال نودید چنانچه شهود و حضور که اصلاهی در عبادت معرفت فایز میگرد و در مقام غیب مختصا
 می آید و در مجلس مخاطب و اش داده میدهند پس میگوید که ایاتک تغیر در عبادت میفایم و پس
 و در این امر که میهنه حقیقتی اشاره فرموده باین معنی که جناب مقدس بنوی در آیه فقره بیان فرموده یعنی بیان
 که چون بمقام عبادت رسیده چنان عبادت کنی که گویا امری پستی و پامان خطاب میفایم پس چون دعوی
 عبادت کردن موهوم این بود که از من کاری متمشی میتوان شد تدارک فرمود که وایاتک تسعین یعنی تسعین
 انوار از قواستعانت میجویم و پس و همچنین در مقام آداب چون بر عبادت خود اعتقاد ندارد و بجز خود
 اعتقاد دارد عبادت خود را در میان عبادت و نشان خدای خود آورد و میگوید از زبان همه که ما همه
 بنده گان تو عبادت میکنیم که نشان عبادت او بیرون است عبادت استقامت مقبول کرد و زبوا که از لطف کریم
 دو راست که چند چیز بی بدگاه او برسد بعضی قبول فرمایند و بعضی رد کنند و بیک حکمت از حکمتهای
 نماز جماعت اینست و همچنین در مقام استعانت چون این دعوی بسیار عظیم است که از غیر او استعانت
 بخواهم در هیچ امری خود را در میان جی که این دعوی از ایشان پسندیده است بدری آورد و گویا زبان
 ایشان سخن میگوید و خود را طیفی ایشان ساختند و لیس موافق آداب او باب صفات اینست که چون بجهتی
 یا بر جی فایز کردی که در این روش نکند و همگی با خود شریک کنند و لهذا در جمیع دعاها موافق احادیث
 معتبره عمود دعاها اصطلاح است که در عبادت که گفت جمیع مومنان را با خود شریک گردانند که باعث استعانت
 دعا میگرد پس هدایت بر راه راست و طریق حق را که راه متابعت حضرت امیر المؤمنین است در عقاید و
 اعمال و مرتبه و قرب و کمال طلب نموده و استعانه از راه و شهنشانی ایشان در عقاید و اعمال تا شایستگی طرفه

ایشان و بدانکه اسرار عبادت خصوصا نماز و درین کتاب های مختصر احصا نمیتوان نمود انشاء الله تعالی
 در توجه لقاوه نوشتن شود و عرض از ذکر مجمل اشعار میبود لیس عبادت این حدیث نبوی و تنهیی بر شریک
 که کسی را که خدای عالم را توفیق قرب خویش کرامت فرماید هر روز و فلان و بسبب نماز از نیست تو بین در
 با عبادی در عبادت می رساند و همچنین با باین توفیق قابل مشاجرت خود میگردانند و بدان این فقره شریفه
 همین گفتنیست تا بجز که بسیار میطول نماند و مودت ملائکه هر بنده نکر و در عبادت اول عبادت الله المعرفه
 بدانکه الا اول قبل کل شیء فلا شیء قبله و الفرد فلا ثانی له و الباقی الاغایبه فاطراته و التواتر و الارض و ما فیها و ما
 بینهما من شیء و هو الطیف الخبیر و علی کما یستوی تدبر بین حضرت بهنگام فرمود که اول عبادت الله معرفت و شناختن
 اوست با آنکه او اولت بنشین از همه اشیا پس چیزی که از او پیش نیست و یگانه است پس در زمین و شریک ندارد و
 با نیست همیشه باقی بوده و او نهایی ندارد تن ندانند و نه آسمانها و زمین است آنچه در آسمانهاست و آنچه
 در زمین است آنچه در میان آسمان و زمین است و اوست خدایند صاحب لطف و عالم در باقی امور و
 بر هر چیزی قادر و قواست توجیع بعضی از طلب علیه که این کلمات با آنها اشاره دارد بر سبیل اجمال موقوف
 بر چند اصل اول آنکه اول عبادت معرفت است و قبول جمیع عبادات است و توفیق باین است و بدان
 ایمان هیچ عبادتی موجب ثواب نیست بلکه موقوف عقاب است و بیان مشتمل است بر اعتقاد بوجود واجب
 و صفات شوبه و سلب او و اقرار بیکان خدای و عدالت او اقرار بنبوت پیغمبر احوال زمان صل الله علیه و آله و
 و حقیقت آنچه او از جانب خدا آورده آنچه ضروری درین باشد مفسرا و آنچه غیر آن باشد بجهت اقرار بآیات
 ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم و اقرار بعباد جمعی که خدایند عالمیان همین بدینها ابعاد معرفت از نه خدای
 کرد و ثواب و عقاب خواهد داد و اقرار ببعثت و دفع و سایر امور که در صاحب شرح معلوم گردیده و پس
 مراتب ایمان را و خدایهای که در آن شده ببقا آنچه ایشان ذکر آنها ندارد و بدان که چون عبادت بر جمیع جوان
 آدمی شرفست و هر عضو از اعضا عبادت دارد و اعتقادات عبادت دست لهذا معرفت و این عبادت توفیق
 فرمود که اول عبادت یعنی بر همه مقدم است و عبادت دیگر بدون آن بی فایده است اصل و دریم بدانکه
 ایامه ما بر سعادت ابدیت و ترک آن بر شقاوت ابدی و شیطان در عقاید و اعمالست در ذات امکانست
 اول بر مشایخ نفس مجربند و گوید آن دست نیافت منافعی دیگر را پس در عقاید که گمانگاه شیطانست در با
 بسیار است عقبه اول عقبه معرفت واجب و جو است و ازین عقب اکثر عالم را بجهت هم بود و اگر خدای ازین

حسب
 حقیقت عبادت موقوف بر ایمان است
 حقیقت عبادت موقوف بر ایمان است
 حقیقت عبادت موقوف بر ایمان است

فقیه خوانی و سنیته نجات که اهل بیت رسالت اند بر می آید که ایشان در دو روی هر چیز را می بینند و یکی کاهنای
 شیطان و دیگری شناسنده و آنگاه خود را با لعل نجات می شناسند و این قریب خود که تا خدا را نماند هیچ بدلیل عقل
 پیغمبر و امام را نمی توان شناخت زیرا که معرفت اوست و تعبیه دارد اول عام بوجود واجب الوجود است
 و آن وجهی است که ظاهر نخواست و بدلیل دور و فاسد که موجب سرگردانی و غفلت احتیاج ندارد چنانچه از اخبار
 بسیار ظاهر میشود که معرفت وجود واجب الوجود فطریست و هیچ کس را در هیچ جگه شعور رسد میدانند که صانع و
 هر کس که در حال خود فکرت نماید خواه قاضی خواه جاهل میدانند که خداوند وی در لایح حکم شناخته بلکه خداوند
 هنگام صالو در معرفت کرامت کرده بلکه هر کس که فکرت نماید و فطرت با وجود واجب الوجود نگوید بلکه ایشان
 با قریب چنانکه خدا خوانند و بعد از آن ایشان را بیاد و بندگی خدا را شناسند که از آن راه ایمان ایشان کامل گویند
 و منقولست که در روزی حضرت رسول از عباد پرستید که وجود خداوند خود را چگونه دانستی گفت ما در راهها پیش
 شوق را می بینیم حکم عقل بلکه شوق از پرده رفت و می یابد که می بینیم میدانیم که شخصی ازین مکان
 گذشته را این آسمان بال پر کباب بوابت و زمین با این وسعت کافی نیست از برای تصدیق بواجب الوجود علیهم
 چه حضرت فرمود که بر شما یاد بدین امر و چه چیز ظاهر می آید از شوقی که در هر امری که نظر نماید صد
 آید از آیات صنع خود آن ظاهر باشد و هر عضوی از اعضا می تواند دلیل برای تو قرار داده و در هر طرف صد
 گونه احتیاج با وی دارد و کار فرمایا و مرگ بدست بلی از بسیار و ظهور و هوای او است که مخفی نمی آید چو همیشه
 ظاهر است و آثار قدرتش هرگز نمی گزید و اگر آفتاب همیشه ظاهر میشود تو هم می گزینی که شاید این روشی
 از آفتاب بناسند و چون غروب میکنند و بعد از طلوع عالم را روشن میکنند مشخص میشود که نور از دست بل
 تنبیه چون آفتاب عالم وجود را غروب و افول و زوال نمی آید معاند میگوید که بلکه تو بنیاد تا آنکه او
 معاند را بر کنار گذارد یعنی میگوید که یعنی تو در عالم مدبری نیست چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید که و
 انی سألکم من خلق السموات الارض لیسئلوا الله و انرا کما فی بصری که خلق کرده است آسمانها و زمین
 هر آنچه خوانند گفت که خدا خلق اینهاست و از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام منقولست که شخصی
 خدمت حضرت صادق صادق صلوات الله علیه آمد و گفت مراد لالت که بخداوند خود که ملاحد با من بسیار
 بخاد که می آید و مراد آنست که در حد حضرت فرمود که هرگز بگفتی سوار شده گفت بلی فرمود که هرگز گفتی
 بگفته است که مضطرب شده باشی و هیچ چاره ای برای نجات خود ندانی گفت بلی فرمود که در آن هنگام

امید نجات آنکه داشتی و گرفتار در نجات دادن خود میباشی همان تخلو و ندست و این راه ظاهر تر و
 راههاست از برای علم واجب الوجود چنانچه خداوند عالم میفرماید که کسب که اجابت مضطران می نماید
 وقتی که او را میخوانند و دفع مکر و غمات از ایشان می نماید و هیچ کس نیست که با خدا هیچ امر معامله نماید
 باشد پس چینی کسی که احتیاج بدلیل دارد چنانچه تمثیل کرده اند که بلا تشبیه مثل او با استمدلال
 در تکلیف مردم بدلیل و برهان از نیابت مثل اجتماع است که هر چه چنانچه ایشان آمده بود و از پی او می آید
 بگویند و در گرفت و در دست داشت و دیگری او را فریاد زد که بیایم تا فتم او و زود را از دست گذاشت و چنان
 آن شخص دیگر آمد گفت بیای که جای پای در راه را با فتم چینی بلا تشبیه در بین شما این مرد صالح خدا
 شناسی که همیشه با خداوند خود در مقام مکالمه و حاجات بوده پیوسته از ولطف و احسان میباید و
 رفتن بود بگفت عبادت بقیه او نیز زیاد است و هیچ چیز نزد او از وجود واجب الوجود ظاهر نیست
 آن حکیم مشرب از خدا و میگوید که بیاید و در شلسل بلند خداوند او راه آقا را و شناس و اگر ند
 ایمان تو را دست نیت و هم چینی در لذت اصل صفات کمالیه بر وجه جمال مانند علم و قدرت و
 اوله فکرت نماید و او را شکر در قیوت آنها نمی آید و اگر حکمت چیزی بر این کس مخفی باشد بجز امیالند که
 کسی که صاحب چینی خانی و مدبر چینی نظامی باشد البته کار او بر غیر جهت حکمت نبیانه است چنانچه
 حضرت صادق علیه السلام در توحید منضم میفرماید که این عالم از نیابت خاندان است که بزودت و
 احکام ساخت و با انواع زینتها آراسته باشد و انواع فرشها گسترده باشد و خواب کشید انواع نعمتها
 در آن خوان حاضر ساخته باشد و مثل این جماعت که بر خدا اعتراض می نمایند مثل کوریت که بچینی
 مجلسی در آید و گویاند راه رود کاهی باد در میان طعام گذارد و کاهی با بر کاشه افزه زند و اعتراض کند که
 اینها از برای موقع گذاشته اند و چه شد بدی است صاحب این خانه یعنی اعتراض مراد که گویان
 این عالمندان باهت است تفکر و کند زات و چگونه صفات واجب الوجود است و کند زات
 واجب را در این محالست و کند صفات نیز چون کبریا است محالست و تفکر در راه نظای وجود و کبریا
 ذات و صفات منوعه و اخبار بسیار برین وارد شده است و عقلی که از شناخت خود و از معرفت
 بدین که مدبر است و با و تدبیر دارد و از معرفت اجسامی که همیشه در نظر دارد عاجز است چگونه
 میتواند کرد که در معرفت واجب الوجود تفکر نماید پس درین باب باید که بخوی که خداوند در قرآن مجید

و سایر صفات کمالیه که در این کتاب مذکور است

انحضرت رسول و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین در خطبهای بلوغه و اخلاص متواتر بیان فرموده اند اعتقاد نماید و بعد از آن عبادت و بندگی زیادت نماید و بطلب نماز و بقل ناهض خویش بفرود شود که بقوت جبروت و کبر و عظمت شمر فی بخشند چنانچه در حدیث معتبره از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که در خالق خدا و فرایب صنع او سخن بگویند و در ذات خدا سخن میگویند که سخن گفتن در ذات خدا بفر جبروت نمی بخشند و در حدیث دیگر فرموده که در هر چه خواهید سخن بگویند و در ذات خدا سخن میگویند و بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست در تفسیر این آیه که ذات الهی بزرگ است و فرموده که بعضی سخن بچند متاهی بنام سخن در عظمت خالقش و منقولست که از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام صلوات الله علیه بر سید اند از توحید و خدا شناسی فرموده که خداوند عالم را میداند که در باطن آن زمان جماعت متعقی و مدقی هم خواهند رسید و سوره قل هو الله و آیات سوره حدید را فرستاده که خدا را باین نحو شناسند و کسی که زیاد از آن متعلق نماید هلا میشود و در حدیث دیگر وارد است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که اوصیای ائمه درهای اند که ز راه متابعت ایشان بگذرانند و رسیدن و کون ایشان بود لکن خدا او را مینوشت شناخت و با ایشان خلعت خود را بر خاق تمام کرده و درین باب احادیث بسیار وارد شده و اکثر عالم را شیطان ازین راه فریب داده که دست از فرموده خدا و رسول و ائمه بر داشت اند و بعضیهای ضعیف اعتقاد نموده اند و هر طایفه خلعتی شناخته اند با اعتقاد خود و هر خطا کرده اند احسن فکر نمی نمایند که اگر عقل مستقل بود درین باب این فرق بسیار از متکلمین و حکما که هم از اهل عقلند چنانچه درین باب و در هر بابی و فرقی باید که موافق نیستند جمیع از متکلمین بفقول خلیف خدا در اجسام دانسته اند و میگویند نوریت از بابیت شمس میاید و خشنود و بعضی از صوفیه اهل سنت و پیغمبر ایشان خدا را بصورت مرغ پریش سفید میدانند و بعضی خدا را جسم بزرگ میدانند و بروی عرش نشسته و بعضی دیگر از صوفیه اهل سنت و متکلمین ایشان و اکثر فاضلان بجای خدا قایل شده اند در اشیا و نظائر و در خصوص عیبی قایل شده اند و صوفیه حواله در جمیع چیزها و خداوند عالم را متعاضد در اکثر قرآن باین سبب لعن کرده و ایشان را بفریاد نموده که چنانچه جنین نسبی میدهند و بعضی دیگر از صوفیه اهل سنت که از حواله که بخت اند با هر شیخ نو و شیخ تو قایل شده اند که آن اتفاق است و میگویند که خدا با هر چه عقل است بلکه میگویند هر چه ازوست و غیر او وجودی ندارد و همین است که بصورت فاضلی مختلف بر آمدن کا بوضو سک و کبر و کای بصورت فاضل و ذات چنانچه در با صوفیه عینند و صورت فاضلی بسیار از آن ظاهر میشود و عیب

در بابی دیگر چیزی نیست که حیوان موجهای این در باست موج و در با کبیت غیر کبیت است و ما هیات مکت امور اعتباری است که عارض ذات واجب الوجود است در جمیع کتب و اشعار خود تصریح با مثال گفته اند و منزه اند نموده اند و جمیع از گفتار و ملاحظه هندی نیز همین اعتقاد دارد و کتاب حوا که بر همه ایشان نوشته اند در عقاید فاسد بخود مشتمل بر همین منزهات است و لهذا جمعی از اهل این عصر که مشرب تصوف دارند آن کتاب را فدایت حوت میدانند و از کتابهای شیعه بسیار بیشتر اعتبار میکنند و از کتب عقاید شیعه شده است که باید هر کس آنرا داشته باشد و جمعی از شیعیان بپایان و کمال اینست که ایشان از اهل حنفی و به همین عالمی اند بناداتی سخنات ایشانرا میخواهند کافر میشوند و کرات ایشانرا بیکه هر که صوفیت ائمه مذهب اوحقت و آنچه گفته است از جانب خدا گفته است میدانند که چون کفر باطل عالم را گرفته بود و اهل حق هیت متکون و خدا دل بوده اند اهل صوفی اکثر ایشان تابع باطل بوده اند و از فرق و اهل سنت بودند و پاره از ایشان کت لیاست تصوف بودند و پاره در لیاست علم و هم چنانکه اکثر علماء که کتب بیهی ایشان در میانست کافر بودند و کراهت عالم بودند و قلیبی از ایشان که تابع اهل بیت صلوات الله علیهم بودند بر مذهب حق ماندند و جمعی صوفیه اکثر ایشان سنی و اشعری مذهب و ملعون بودند و همان اعتقادات جبر و حواله و تجسیم و امثال آن اعتقاد فاسد را در کتب اشخاص خود ذکر کرده اند و در عبارات و اعمال هم طریقه اهل سنت را در کتب فاضلی خود ذکر کرده اند و اگر ابوحنیفه در کتاب خود ذکر میکند که فلان نماز را میباید یا کبر قبول نمیکند و اگر سفیان ثوری در کتب عملی باینکه میسند میکند یا آنکه سفیان از ابوحنیفه بدتر بوده چنانچه کالی بنی بسند معتبر از امام پروایت کرده است که من روزی از سفید بیرون می آمدم و حضرت امام محمد باقر علیه السلام داخل مسجد میشدند پس دست مرا گرفتند و روی نماز کعبه کردند و فرمودند که مردم ما مور مثلانند از جانب خدا که بیایند و این خانه بطواف کنند و بنود ما آیند و ولایت خود را بر ما عرض نمایند چنانچه خداوند عالم میفرماید که و اقی العظام من تاب و امن و عمل صالحا ثم ائتمنی که ترجمه آنست که من آمزیزم ام کسی را که توبه کند و ایمان بیاورد و عمل صالحت میکند و هدایت بیاید پس حضرت ایشانرا بسبب خود فرمودند که مراد هدایت یافتن بولایت و امامت است پس فرمود که ای سدید پیغمبرای که توبه یافتیم و راه نماند و منع گفتن که در این خدا را و نظر فرمود بسوی ابوحنیفه و سفیان ثوری و ایشانرا حلقه زده بودند و سجده فرمودند که ایشانرا راه نماند درین خدا بند که در هدایتی از جانب خدا یافته اند

در یک شاهی خدا عمل می نماید که این جماعت که بدترین کفارند در خانهای خود بنشینند و مردم را نکند
مردم خوبی و باخواب آمد و ما ایشان را بخواب خدا و رسول خبر خواهیم داد و بسند معتبر دیگر روایت کرده
از شخصی از اهل مکه که روزی سفیدان ثوری بن گفت بیارویم نزد جعفر بن محمد با و در قتم و قتی رسیدیم
که حضرت اراکله سواری داشتند سفیدان گفت که یا اباعبدالله خبری در ما نیست که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله در مسجد حنیف خوانند که حضرت فرمود که بگذرد بروم که کار می دارم و چون برگردم نقل کنم گفت
حق خونی که به پیغمبر داری که مرا حدیثی با حضرت فرود آمد و سفیدان در وقت قدم طیبید و حضرت فرمود
و او نوشت و باره یکی بر حضرت عرض کرد و حضرت سوار شد و من و سفیدان در راه شدیم در راه با او گفتیم
که باش که من در این حدیث نظر کردم چون دیدیم گفتیم که والله که حضرت با حق بیگانه نوازیم آورد که هرگز
بوی طرف نمی شود گفت چه چیز گفتیم دیدیم حدیثی که نوشته اند پیغمبر فرموده که شایسته است که هر که از اهل
دانش باشد دل او کفر هم نمی بیند تا با خیانت در دل او را نیاید بد عمل با از برای خدا حالش که او نباید
و چیز خواهد آمد اما ما مسلمانان بودیم و ملازم جماعت مسلمانان بودیم اما ما آنکه که متابعت و خوی
ایشان و لاجست که شد معاوی و یزید و مروان بن الحکم علمم اللعن و این ملا همی که که او ای ایشان
قبول میخواند کرد و نماز با ایشان نمیتواند کند و ملازم جماعت مسلمانان که میباید بود کلام جماعت اند چنانچه
مراست که میگویند که هر که نماز نکند و در نه نازد و غسل جنابت نکند و کعبه را جواب کند و یا ما در نه نکند
ایشان مثل اهل بیت جبرئیل و میکائیل است یا مراد قدری است که میگویند که خدا هر چه خواهد میتواند کرد و
شیطان هر چه خواهد میتواند کرد یا خروج راه است که علی بن ابطالب را کافر میدانند و لعنت میکند و غیر
ایشان از کولان گفت پس شیعه را ائمه ایشان چه میگویند که علی بن ابطالب صلوات الله علیه و آله و آله
امامت که بر او اجبت خیر خواهی و ملازم جماعت اهل بیت است و چون این را شنید حدیثی که رفت و
باره کرد و گفت این را بکسی نقل مکن و لکن این چنین که زنی را کافر حقی از این چنین هم صادر شد با آنکه
او را بیاعض دعوی خلاف نفس و ترک دنیا میفانید و احوال بعضی از آنها بر ایشان بعد ازین مدکور خواهد
شد و با این جهالت و نادانی که در مباد شیعیان شایع کردید رخنه های عظیم و اصول و فروع دین بهم رسید
و بی الذین که در سالی ایشانست از مخصوص حکم میگویند که ما و صف حق پیغمبر و چه نگوید امامین
ان و صفت بودیم و حقیقتی و صفت نفس خود از برای ما میفرماید پس هر که اول مشاهده کنیم خود را

مشاهده کرده با بنهم و هرگاه که مشاهده ما میکند مشاهده خود کرده باشد و در جای دیگر بزرگ میدهند و فلا
بهر مرتبه نبوت و خود را خاتم الاولاد میگویند و ازین جا بزرگ خود را بر پیغمبران دعوی میکنند و در فتوحات
میگویند که بندگان من اظهار الاشیاء و هر چه بنا بر این منزه و خدایند که چیزها ظاهر کرده و او عین هر چیزهاست
و در جای دیگر از مخصوص حکم خطا نسبت بوج علیه السلام میدهند که او غلط کرده و در تبلیغ رسالت و قوش
درست رفتند و عرق در برای معرفت شدنند و اگر ایشان را فوج از آن در پای کفار می آوردند و در جبهه بلند
پستی می آمدند و مکرید و مضایقتش میگویند که زینهار که معتقد بدی می شود و نمی هیچ کدام مکن و هیچ معبودی
خدا را زیت و غوی انکار مکن که بقدر آنچه از آنها انکار میباید از خدای خود انکار کرده و خدا در هر چیزی ظهور
دارد و میگوید که خدا هر دو را کو سالم بر شان مسلط نکند و اینها آنچه موسی را مسلط کرد و اینها تا آنکه حقیقتا
در هیچ صورت معبود نبود و لهذا هیچ نوع از انواع عالم نمائند که معبود نشند و میگویند که بعضی از برای این کافر اند
که دعوی اشک با خدا در خصوص عینی گفتند که در هر چه کشتند عین توحید میبود و یکی از آن که ای ایشان
بنظر رسیده که از نفس نبوی بر سیدان احوال مسأله میوم گفت اگر از قولش میبوی اما امر ظاهر
شیتان بقول لکن نمائند و از فعلش میبوی کل یوم هو فی شان و اگر از صفاتش میبوی هو الله لا اله الا الله
الاهو عالم الغیب و الشهادة هو الروح الحییم و اگر از دانش میبوی لیس کلمه نبوی و هو الصبیح البصری و الذین باب
کلمات که موجب کفر و کجاست در کتب ایشان بسیار است ای عزیزان با فضائل نظر نمائید که نسبت به ذات مقدس
خدا این قسم نسبتها را است و هر کس از پیغمبر و ائمه معصومین صلوات الله علیهم که بدینسان و بی نهایتند
مخلفان صادر شده یا با اصحاب خود یا این قسم جزا بجا آورده اند و خداوند عالم این قدر مدتها میباید
نضار بود که ایشان کافر شدند با این صفات غاصه و جمعی نزد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمدند و چنین
ذات شریفی را گفتند که خدای حضرت ایشان را در جاهها کرد و از او کشت هرگاه چنین ذات داشت با الوهیت
تواند داد العیاذ بالله چون در هر سبک و کور چنین امر بر اقبال خدا شد نو که عین خدای که عبادت میکنی
و ازین جهت است که اکثر ایشان را اعتقاد نیست که همین که این معنی ظاهر شد دیگر عبادت ساقط میشود و بی نهایت
بنا بر تو هم مقابرت و با این معنی بر کو را بنیاد و تاویل کرده اند این آیه را که واعبدوا ربکم حتى یا توفک الیقین
یعنی عبادت کن خدای خود را تا تو امر کن در رسد ایشان یقین را یعنی یقین بوحییت وجود پروردگارند
چنانچه علامه حلی علیه الرحمه و الرضوان در کتاب کشف الحق و فوج الصدق فرموده است که خداوند عالم

روح بنده مؤمن حضور دارم و او مرید را بنیواهد و من آن زود که آن را بنیخواهم و بدانکه مرید را حق مرتبه بسیار نازک است
و این باعث لغزش است چنانچه است شده است که باین معنی باطل که گذشت قابل شده اند و کما فی ازین حدیث نیز استدلال
میکند و این خطای محض است نه باینکه آن معنی که ایشان دعوی میکنند خصوصاً بنیواهد و کمال و انانیت و غیر
آن نداد و آن معنی را همیشه از برای هر چه حاصل میدادند و از آن حدیث قدسی ظاهر است که این معنی است که
عبادات و نوافل حاصل میشود و چون معانی حق که در توفیق شد باطل بسیار مشبه میشود و مجلی از معانی حق این
حدیث شریف را برای توفیق میبکنم که تا هر چه اهل باطل را بخوری و اگر در عبادات حق بسیار است که موافق معنی
باطل میباشد که که تا غرض شرع و عقل او درست دارد و این بخوان اهل بیت علیهم السلام هر بنایند معانی اهل بیت
و هر چه بدانکه یک معنی این حدیث است که کسی که در مقام محبت کامل شد و محبت محبوب حقیقی در دل او مستقر
گردد به توفیق اعضا و جوارح او سرایت نمود در دیده اش نور دیده بگریه و در گوش شنوایی دیگران میسر شود
و جمیع قوی و اعضا اش توفیق دیگر حاصل میشود چنانکه سابقاً اشاره مرتبه کردیم و درین مرتبه چون همگی
منظور از محبت خود است در هر چه نظر میکند و داد و داد و آنچه یعنی آثار قدرت او داد و داده مشاهده
میکند پس گویا او در دیده او آثار صانع او را و آثار علم او را و آثار کمال او را و آثار قدرت او را و آثار هر کرده و پند
و اگر چه پند میشود و آثار کمال او را و آثار صانع او را و آثار علم او را و آثار کمال او را و آثار قدرت او را و آثار هر کرده و پند
و هر چه در جمیع اعضا و جوارح او در قلب باین معنی در عشق بخوان نیز حاصل میشود و علاء الدنیا و جنان نیز گفته
که معنی وحدت وجود را ازین مرتبه اشتباه کرده اند و عین کفر است و من نیز این اشتباه را کرده و توبه کردم
و ظاهر است که این معنی که مذکور شد باعث حلول اتحاد نیست و کفر نیست و ممکن است که مراد اهل حق درین حدیث
ندعی این معنی باشد یعنی باین مرتبه که رسید که من دیده اویم یعنی نفعی آثار صانع من جوئی که رضای من و روان
باشد یعنی رضای من جوئی نیست و در هر وقت نسیان او بر طرف میشود و مراد من مراد اهل حق است
میکند و بعضی گفته اند که مراد اینست که هر چه اعضا و جوارح او می تواند بکس عزیز و گویا باشد و مرتبه محبت بیشتر
میرسد که مراد اینست که نفع میدهد و قوای اینها را داده و رضای من فانی میشود و پاک ندارد و یک معنی دیگر
ازین تفسیر است که ذکر میکنم و از خدا میطلبم که در نظر باطل پستان و احوال بصیرت آن معنی باطل مشتبه نشود
و لا حول و لا قوة الا بالله العظیم ای عزیز بدانکه حقیقتی در خلقت تو و مشیقت بسیار مقرر است
چنانچه سابقاً مذکور شد و امر فرمود که اینها را در محال او صرف نماید و وعده فرمود بقتضای فلان انعم من

بنی و غیره آنچه در راه او صرف نماید عرضی که است فرماید که مشابعت بآن اول نداشت باشد چنانچه خداوند
عالمیان مالی توبه که است فرمود که ثابت و در معرض و است و ممکن است که یکشب باقی بسوزد و یا بوزد چنانچه
توبه و در فرموده است توبه که این در راه من اتفاق گوی که در عرض مالی توبه هم در بهشت که آنرا زوال بنا
و اصفان مضاف آنچه می باشد که داده و برودن و آنچه می دیگر از توبه جدا شود و یک قدر عزت توبه در بطلت
و مقتضای لا تجافون فی الله لوقت لا یمنی از توبه خواست که در راه او صرف نمایی و چون کارهای حق منافق طرفه
و ذوق اهل باطل است و طبع اکثر عالم بیاطل مایل است پس کسی که مراد از این اعتبار باطل بگذرد و حق را موافق
رضای اهل باطل و در خدا بعضی او را عزت که است فرماید که شناختی بکلمات اول نداشتند و نهایت نداشتند
باشد چنانچه از احوال او بزرگ داده معلوم شد که عقاید و آنچه می که عزت نیز او طلب نمودند و دلیل و معلوم اید
شدند و او بزرگ مراد از آن اعتبار گذشت تا قیامت برود صوابت میفرستند و ذکر اسحق را مشرب بیلاست قطع
نظر از آن که است بدیهه آخرت و نیز بدید و لذات این بود که خود را عزیز میبکند و حضرت امام حسین را ذلیل میکردند
خود را ماعون ابد و مستحق عذاب سرمه کرد و نام امام حسین صوابت الله علیه تا قیامت بر منابر شرف
خوانده میشود و با دشمنان عالم جیب بر آستانش میبازند و خالک فرجش را بویده میکنند و خالکند
عالمیان بک قدر قوت بر کسی که است فرموده که آیه قوت زدند از کارهای نوایند که در جوارح این قوت یافت
گردند و در راه او صرف نکرده و در آنکه قوت این قوت ناقص نبوده باینکه با بر یک ذلیل میکردند و حضرت امام
المؤمنین صوابت الله علیه و نیز گویا که او را متابعت کردند و در عبادات و طاعات این قوت را صرف نمودند
خدا قوت با ایشان که است فرمود که قوت قوت است چنانچه فرمود که در جنبه را بقوت جسمانی نکنند بقوت
و تکیه کند و در آن قوت اگر دست را در حرکت نهد که متوجه شود آسمان و زمینی را بگوید که میتوان زد
و جمیع عالم مطیع او بیدار و قوت برود بر طرف نمیشود و زنده و مرده ایشان بک حکم دارند بلکه چون غیر
مراد اهل ناری و از مراد او واردات خود خال شده اند اول امر بر آنکه میگرد بقوت خود آن کار میکنند
آنکه معارف را در او خال قدرت خود را در مراد او بکار میفرمایند و چون از برای خدا از مراد او خال
خدا او را در قلب او القا میباید و خدا مدبر امور او میشود و اشاره باین معنی است آنچه در روین حدیث شریف
وارد شده که در مؤمن در میان دو انگشت است از انگشتها آنچه که کند یا از قدر است به طرفی که بنیواهد
گواند و موافق حدیث معتبری و آیه و ما نشأوا الا ان قیام الله که در سوره هزلت در شاه اهل بیت

نارک شده یا یعنی نفسی نمود یعنی درین مرتبه از کمال معیت ایشان متعلق نمیشود مگر چیزی که نسبت به
 آن متعلق گردد و هم چیزی نوزدیده خود را که گفته کرد در راه دوست و بر و اندکده ازین بدیاری که من گفتم جنم
 ضعیف میشود یا در نظر که در غایت اوده دوست را ملاحظه کرد و آراء خود گذاشت خدا نوزدیده بدین حتم بدین
 بود که خدا که صفاتی و صفات و امور و شایسته را بآن نوزدی پدید و آن زوال ندارد چنانچه فرمود انفسا فراموش
 فانه بنظر نبوی و الله بهی هیز بیان فرات مؤمن که او بنور خدای در جبهه نظر می نماید و هم چنین بقتضای اول
 لم افانک لیمعن بهما ان آنچه همیشه بل که در بیان از افشا کرده اند و میباشند و بقتضای فتح الله طایع الحاکم
 من قبله علی سائر جهته های حکمت و معرفت از نشان بود با نشان جاری میشود که خود هم خبر نماند
 خنصر چنانچه بود بیان بریزد بر خود نشان هم فایض میگردد و همه یکبار میانند و این حکمت هیز
 بر زبان ایشان جاریست وجود سرچشمه این نامنا هیست خفایت ندارد و درین مقام سخن بسیار نازده
 میشود و زیاد ازین میشود گفت و اگر با لطف الهی خنصر بدیاری آنچه مذکور شد معنی این حدیث را دست
 میفرماید که من پسای اویم و من سنوای اویم چه معنی دارد و در اختیار عالمه باین عبادت واقع شد که بوسیله
 و بوسیله بصری بنطق یعنی چون باین مرتبه رسید بر شست و بر روی بدید و بر راه میزود و بر سخن گوید یعنی
 جمیع این امور و با استغاثت و تقویت و توفیق من بخاطر خود و از اینجه معلوم شد که این معنی مخصوص معنی است
 و آن معنی باطلی که ایشان میگویند در عرض و حاشا که میباشند و اگر خدا توفیقی از آنچه مذکور شد معنی
 تخلفی با خلاق الهی را میتوان فهمید و تشبیه که بعضی کرده اند بلا تشبیه از نایب اهل معنی میشود که در میان
 انش سرخ کرده اند که میگویند که انش است انش انش است انش است انش است بلا تشبیه خدا از صفات کمال
 خود صفت چند بر و فایض ساخت که یکسوی آشنای با صفات بر سر سینه هر چند علم نوحی جهات انش
 کمالی که در راه از بر تو علم است و از که این علم نوزدیده از علم غیر متناهی اوست که جمیع غلای از خورش آورده
 و ذره نور در دست اوست که یاد شاهان عالم کرده کوس لول الملک می بیند و نظر از بحر کالات اوست که جمیع
 عالمات با آن دعوی کمال میکنند و لیکن کالات انسانان در وجهت میباید وجهت کمالی میباید وجهت نقص
 و غیر میباید وجهت کمالی اوست وجهت نقص آن خود اوست زیاد ازین بیانه این مقام کفایت ندارد خدا
 جمیع شیعیان را از وسایف شیا علی حق و انش تجوات بخشد و بعضی لکن بوی تحقیق خلق بر ستانجی محمد
 و اهل بیت اوصوات الله علم هم عیب

در بحث

بر آن دلالت دارد و حدوث عالم است چنانچه فرمود که اوست پیش از هر چیز و اولی تشن اولیت اخلاقی نیست
 که چیزی پیش از او تواند بود یا آنکه زمان موجودی نیست که اولیت بآن اعتبار باشد تا آنکه لازم آید که آن زمان
 بر و سابق باشد و تحقیق معنی اولیت و سبق الهی در بقا مقام مناسب نیست و لیکن اعتقاد باید داشت که آنچه غیر
 خدا و در عالمات زمانه وجودش از نظر زمانه متناهی که چند هزار سال است که وجودش از زمان اولی دارد و خدا
 و در عالمات قدسیست وجود او را اولی بقایقی نیست حدوث عالم باین معنی اجمل جمیع اهل اولیات است و هر طایفه
 که درین داشت اند و به پیغمبری قابل شده اند باین معنی قابل بودند و آیات بسیار باین معنی دارد و اخباری باین معنی
 مستوفی است و جمیع که از حکما که به پیغمبری و شرع قابل بنوده اند و مدلا و امور را بر عقل ناقص خود گذاشت انان
 عالم قابل بوده اند و بعقول قدیم قابل شده اند و از آنکه اولی قدم میباید شد و هیول عناصر را قدیم میباید شد و این قدیم
 که راست و مستقیم نیکو است و مستقیم انکار بیسار از آیات قرآن است زیرا که ایشان اعتقاد داشتند
 که هر که جز قدیم عدم بر و عالت و هیولی صورت افلاک را قدیم میباید شد پس بیاید که طرف شده و متغیر
 افلاک کواکب محال باشد و حال آنکه حقیقتی در صورت انشقاق و انفطار و غیر آنها از مواقع بسیار میفرماید که
 در قیامت آسمان خواهد پاشید و شق خواهد شد و پیچیده خواهد شد بخوبی که کاغذ را بر هم بچند و
 کواکب نیز یکدیگر چسبند و از پاشید و جبارت ناطر که در قرآن و درین حدیث وارد است هم دلالت بر حاد
 دارد زیرا که در وقت فطر اخراج کرده و از نو پدید آید و در آن است و ایشان میگویند که هر چه هست مسبوق
 بنا بر است که قبل ازین میباشند و تفصیل این سخن بر این مقام کفایت ندارد در تحقیق معنی
 قریات بدانکه فرمود و تو واحد کرد و آسمان آخر وارد شد بحسب معنی نوزدیده بیکدیگر و فرمودت شمس است
 بر و معنی که از غلای بر هم و واجب است اولی بیکانند و در در حدیث که در خداوندی شریک ندارد و چنانچه کفایت
 قریات نشان از شریک خدا میباشند و بعضی از مضارقه عیسی و مریم را شریک او میدانند و کبریا نبود و
 خلقت قابلند و این معنی کفر است و بطالان است در آیات و اخبار یا بر اهل حق فاطمه وارد شده و عقلی حکم
 میکنند که این چنینی نظای باین تشبیه شخص منسوب میباشند و اگر خداوند دیگر و العباد با الله نبود پس
 که خالق را از شناخت خود محروم نگرداند و چنانچه این خداوند پیغمبران و کتابها فرستاده و خود را بر همه نشان
 میانیت که او نیز فرستاد چنانچه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه باین معنی اشاره فرموده با آنکه
 درین باب اخبار خدا رسول و ائمه صدقت و حقیقت ایشان ظاهر شده و از نقص و صیب و کذب سبب آید

تجربه دیگر و بلند مرتبه است و معنی است از آنچه کافران و مشبه کنندگان میگویند بلند بیار منقول
 که اعراب در وقت جنگ جمله بخت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه وآله آمد و از معنی واحدیت خدا
 بر سید مردم بر وجه گردان و اعتراض نمودند که مگر نه می بینی که حضرت در معنی قتال و جهاد است باین برکنه
 خاطر چه سئوال از پیغمبر حضرت فرمود که او با کفار بود که ما این قتال برای این میکنند که مردم را با حق و بیگانه
 خدا آودیم حال که او بی برسد بکند و بد تا بفهمد پس متوجه اعراب شد و فرمود که ای اعراب باینکه میگویند
 خدا واحد است چهار معنی دارد و معنی بر خدا محال است و معنی برای او ثابت است اما آنرا و معنی که بر او نیست
 بلکه آنکه کوی خدا واحد است یعنی یکی است این دلالت بر این دارد که خدای در هر هست که این یکی است و این
 کفر است و اثبات شریکیت بر خدا و بنوعی قول بضاری است که خدا بی شریک است و معنی دیگر آنکه کوی
 که او واحد است اینست جنسی هم چنانکه میگویند که زید واحد است از افراد انسان و این کفر است و تشبیه است که
 برای خدا شریکی در ماهیت و بیغایب است یعنی ذات و وجود که در خدای ثابت است بلکه آنکه واحد است یعنی
 آنکه بجان است و کالات و تشبیه و مانند شریکی ندارد و چنانچه میگویند که فلان شخص یکا ندر هرامت
 و این معنی آن برای خدای ثابت است و معنی دیگر آنکه او احدی الهی است یعنی منقسم نمیشود نه در وجود خارجی
 و نه در عقل و نه در وهم و خلاقند ما چنین و این معنی برای او ثابت است و بر این مضامین احادیث بسیار است
 ای عزیز بسبب که آنچه در عرض چندین هزار سال حکما و عقلا نکرده اند و بعد از صد هزار خطا بیک معنی
 یاد و معنی حق را در اندام خود در یک خطبه و یک حدیث اضعاف آنرا برای تو میروم بیان کردند و لکن
 گفتار کاتب لا یقانون آنکه حتمی با نیت و فنا و عدم بر محال است و بقای او قانی ندارد و برهان
 این معنی سابقا مذکور شد و کسی نمی تواند بگوید که چون بعضی وجه تمام و اهل هر دو همیشه با حق خواهند بود پس این
 صفت بحد اختصاص ندارد زیرا که بقای الهی بقای ذات خوفاست و بقای ایشان بقای بقای الهی بر یک صفت
 و حالت است و هیچ تقودی در نیست و بقای دیگران با انواع تقویات و بتدلالت چنانچه منقول است که عبد الله
 بن ابی بقره از حضرت صادق علیه السلام پرسید از تقوی این آیه که هو الاول والاخر و کفم که اول و آخر
 بیان این معنی است بفر ما حضرت فرمود که هر چه جز نیست مگر آنکه گفته میشود و متفق میگردند و یک سخن و اول
 در و باه میاید و از رنگ بر تو بقی میشود و از هیئت میگوید و از صفتی بصفه انتقال مفاصل و تقصیر
 و زایدی بر آن طاری میشود مگر خداوند عالم که همیشه واحد و یکا ندر بود و بر یک حال بوده و اولت پهن

از هم اشیاء و آخر است و حیث خواهد بود و صفات و تاه های مختلفه بر او وارد نمیشود چنانچه بود بگوید
 میشود مثل این که بیکر چه خاکست و بیکر چه گوشت و خورشت و بیکر چه اختوان بود سبب است و مانند خود ما که
 بیکر چه رطب است و بیکر چه نمرات پس اسما و صفات بر اینها متبدل میشود و خدا بر خلاف اینهاست
 این حدیث موافق آیات و احادیث متواتره دلالت دارد بر آنکه خدا آفریننده آسمانها و زمین است
 و چیزهاست که در اینهاست از کواکب و ملائکه و جنات و انس و وحوش و طیور و جمیع اشیاء بر خلاف قول
 جمیع حکما که عقول عشره و اخالق اینها می کنند و قول جمیع انجمن است شیخ که ائمه علیهم السلام را خالق آسمان
 و زمین میدانند و برین قول این قول خدایت بسیار است چنانچه رحم الله بسند معتبر از بزرگان
روایت کرد که بخداست حضرت امام رضا صلوات الله علیه عرض نمودم که چه میفرماید در مذمت تو
حضرت فرمود که خدا امر بدیش را به پیغمبر تقوی یعنی مؤمن فرمود که آنچه پیغمبر بسوی شما بیان و بخداست
و عمل کنید و آنچه شما را از آن نهی نماید ترک کنید اما خالق کردن و روزی دادن را با او گذاشت بعد از آن
فرمود که خدا از پیغمبر هر چه خواست چنانچه در قرآن میفرماید که آن خداوندی که شما را خالق کرد پس
روزی را بداند از آن میپوشاند شما را پس نه میگوید تا آنکه شما را بپوشد که از برای خدا قایل میشود و هیچ
بلک از آن کارهایی توانمند کرد و متوجه و متعالی است خدا از آنچه ایشان شریک او میگویند و از اینها
جعفری روایت کرد که از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدم از حال غالیان که ائمه و خدا بیدار
و معوضه که میگویند که خدا امر خلقی عالم را با ائمه گذاشت حضرت فرمود که غلات کافران و معوضه مشرکان
هر که با ایشان هم نشین کنند یا باطله نماید یا با ایشان چیزی بخورد یا با ایشان با مهر یک کند یا رضوا از ایشان
بگوید یا درخت با ایشان دهد یا ایشان امری بگوید که او را بداند بر امانتی یا در صدیق گفتن ایشان نماید یا اعانت ایشان
کند به نیت کلمه از او و سخر خلد و وسق رسول و وسق عا هلم بیت بیرونه می رود و در حدیث دیگر آنرا
حضرت منقول است که هر که کمان کند که خدا امر خلق کردن و روزی دادن را با ائمه گذاشتند تقویض قایل
شده است و هر که بشویش قایل شود مشرک و شراب از برای خدا قایل شده و در کتاب احتیاج است
انقلی بن احمد می گویند که گفت که اختلاف در میان شیخه واقع شد درین که آیا خدا امر خلق و رضوا
با ائمه تقویض نموده است یا نه جمعی گفتند که این محال است و بر خدا جایز نیست زیرا که هر چه خلق خدا
اجسام قادر نیست و جماعت گفتند که خدا ائمه علیهم السلام را قادر کرد و اینها را با ایشان تقویض

ما و لغت میکند بر شمشاد ما و از خدای مطلق که خدا بخود در او انشا کرده است و این باو بر علیه آنچه کسبت
 از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که زینب عطاره یعنی عطر فروش چند مدت حضرت رسالت
 پناه صلی الله علیه و آله آمد از غنیمت خالق الهی پرسید حضرت فرمود که من بعضی از آن بایان کنم پس فرمود که این
 زمین هر دو با آنچه در میان است و در میان آنهاست نزد زمین ستم مانند حلقه است در میان آن و هر چند زمین تا زمین
 هفتاد سال از آن است و در آنجا اندک خدای سبح جلوت و من الارض مناجیه یعنی آنرا بد خدا هفت آسمان و از زمین
 نیز مثل آنها هفت زمین است و در میان آنها و بر زمین است و در پیش چهره سمانند حلقه است در میان آن و آن
 خرد و کمال او در شرق است و در میان او در مغرب و مجموع اینها نزدیک است که هر دو ستم است مانند حلقه است در
 میان آن و تمامی آنها نزدیک است که اینها بر روی او است مانند حلقه است در میان آن و مجموع آنها نزدیک است که در میان آن
 مانند حلقه است در میان آن و مجموع اینها نزدیک است که در میان آن و تمام اینها نزدیک است که در میان آن
 در میان آن است که خدا میفرماید که مافی السموات و مافی الارض و ما بینهما و ما تحت الثرى و مافی الخلق و مملوک
 خلقت آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است و آنچه در میان آسمان و زمین است و آنچه در زیر زمین است
 و آنچه در زیر زمین است و آنچه در میان آن و آنچه در آسمان اول مانند حلقه است در میان آن و هر چند زمین تا زمین
 آسمان هفتم و تمام آسمانها و آنچه در او است نزدیک است که در میان آن و آنچه در آسمان اول مانند حلقه است
 در میان آن و مجموع آنها نزدیک است که در میان آن پس این آیه را خوانند در بیان آن من السماء
 جنات فیها من برود یعنی فرود میفرستد نوره را از آسمان از کوههای که در آسمان است آن نوره و مجموع آنها نزدیک
 نور مشرق است در میان او و بر وجه هفتاد هزار جنات است که نورش در او میگذرد و هر گاه او را میگذرد و مجموع اینها نزدیک
 که در لاهی را جرات میکند مانند حلقه است در میان آن و مجموع اینها نزدیک است که در میان آن پس
 این آیه خوانند و سبح کوسم السموات و الارض یعنی کوسم الارض یعنی کوسم الارض و زمین را فراتر از زمین و مجموع اینها در نزد عرش
 مانند حلقه است در میان آن پس خوانند که الرحمن علی العرش استوی و فرمودند که ملائکه عرش باین عظمت را باین
 قول بر میآوردند که لا اله الا الله و لا فرغ الا بالله العلی العظیم در بیان معنی لطیف میگویند و این معنی در
 باب خدا که از خیر خلقت یعنی از خواص اجسام مبراست و در مکان و جهت نیست در وجه نیست و چشم میگذرد
 بعقل در آن و هم لطیف میگویند و صانع امور لطیف را معنی اینهاست چنانچه صانع و آنچه در آن بسیار زمین
 سازد و در فایق در آن صنعت بکار بود که دیگران از او عاجز یا شدند و لطیف میگویند و اطلاق این معنی بر خدا

ظاهرات که اگر کسی تفکر نماید در اعضا و جوارح که خالق کرده است در جوارح که بدن بدن در دنیا بود و فواید و معانی
 که در ایشان مقرر فرموده عقل جرات میبشود عالم با لطایف و ذائق و الطیف میگویند و این نیز ظاهر است
 لطیف مستقی از لطف و احسان میباشد یعنی عالم بجمع امور و کج حقائق و غنیات و ذائق اشیا آنکه متغیر
 یعنی متغیر باشد یعنی جسم و هند و مطامع که مانند بر حقایق اشیا روایت کرده است که حضرت
 علی بن موسی الرضا علیه التحیه و التناجی بن خالد گفت که بدانند که خداوند عالمیان قدم است قدم بود معنی
 که افعال و اوقات میکند بر آنکه چیزی بشود از خدا نبوده و چیزی در وجود آن همیشه با او نبوده پس باطل شد
 کسی که گمان کند که بشود از خدا با او همیشه چیزی نبوده است که اگر چیزی همیشه باشد باشد خدا خالق آن چیز میشود
 بود چگونگی خالق چگونگی چیزی باشد که همیشه با او است و اگر چیزی از چیزی باشد آن اول خواهد بود چنانچه
 از او پس خدا بیغلا خود را وصف نمود بنام چند و اسمی چند برای خود مقرر فرمود که چه مردم با او محتاج
 در هنگام اضطرار و در آیه نامها بخوانند پس خود را مستحق نامند بر صبر و تقاد و قهار و جبار و قیوم و قهار
 و باطن و لطیف و عزیز و قوی و عزیز و حکیم و عليم و ماسد باشد پس این چون غلات و نکل است که در این اسماء
 الحی میباشند و از زمانه شایسته اند که میگویم که هیچ چیز مثل خدا نیست و هیچ خلقی در صفات و حالات با خدا موافق
 نیست و بر معانی او میباید که چون میگویند که خدا شیب و مثل ندارد و حال آنکه این اسماء هم بر صفات اطلاق
 میشوند و متصف باین صفات هستند و در این صفات با خدا شریک آید جواب اینهاست اینست که اگر چه هر یک
 اقامه معنی مختص است چنانچه مخصوص را حجاب نام میگردد و اسکن نام میگردد و حال آنکه این سه نام
 با صفات اول این اسماء است یعنی نامند و هر چند خداوند عالمیان که خود را عالم فرموده اند در باعتبار علم خود
 که عارض او شود و اگر آن علم نزد او حاضر نباشد یا از او مفارقت نماید جاهل باشد چنانچه در مخلوقین میباشد
 که اولی جاهل باشد و بعد حاجت عالم میشود و نگاه آن علم از ایشان مفارقت میباشد و باز جاهل میباشد و بعد
 خدا را عالم میدانند بعلم اولی که عین ذات اوست و هیچ اشیا را میدانند و جعل او محال است پس اسم علم شش است
 میان خالق و مخلوق و معنی مختلف و خداوند ما را صبر میبماند در باعتبار چیزی جزو یک در و باشد که بان چنین
 شویان جزو چیزی را نتواند و بدین چنانچه در مخلوقین بیا عضو میشوند و بیا عضو میشوند و بدین و بدین و بدین
 محتاج باین در عضووند و لیکن خدا ذات خود چیزی های شنبند و دیدت و اهر میدانند بی عضو جزو و هم
 چیزی در اسم بصیر پس اسم فشرکت و معنی مختلف و حقیقتی و قانیم میگویند در این معنی که بر با ایشان

و لیکن قیامت بمعنی حفظ کسک و مطلع بر احوال خلاق چنانچه میگویند که فلان شخص قایم است با مرفلان یعنی
 باحوالش مطلع است و حافظ و نگاه دارنده است چنانچه فرموده است که من قایم و مطلع بر هر نفسی باشم میگویند
 و قایم در لغت عرب بمعنی باقی میماند است و این برخلاف رواست یعنی زوال ندارد و ایضا میگویند که فلان قایم
 با مرفلان یعنی معیشت او را کفایت مینماید در این معانی برخلاف رواست و در مخلوق قایم که میگویند یعنی سرای ایشان
 پس بک لفظ و در هر دو اطلاق مینماید و معنی مختلف است و همچنین لطیف در مخلوق یعنی کوچک و بزرگ است و در
 خداوند عالمیانه باین معنی است که محالست که او را در آن توان نمود چنانکه میگویند که لطیف عقی هذا الامر یعنی
 پندارم بفلان امر این لطیف بود الهی عبارت از این است که او را حدی و اندازه و تعریفی نمیتوان یافت و بوجه
 صفت او را وصف نمیتوان نمود و چیزی در مخلوق التماس که از چیزی بر علی آموخته باشند و چیزی در باب خدائست که
 هیچ چیز تالیفات عالم باشد و ظاهر در مخلوقی بر چیزی اطلاق مینماید که بر الای چیزی بر آمده باشد و خدای
 ظاهر است باین معنی که غالب بر جمیع اشیا و همه مقهور قدرت او است چنانچه عرب میگویند که طهرت علی
الخدای یعنی بر دشمن غالب شدم و بعضی دیگر خدایا ظاهر مینماید که وجودش از هر چیزی ظاهر تر است و چیزی
 از خدای ظاهر تر مینماید که در هر چیزی که نظر میکنی صفت او را مشاهده مینمائی و آثار قدرتش در وقت قدرت
 که تو را بر است و ظاهر باین معنی که در مخلوقی میگویند آنست که خودش را توان با ذاتش را چنانکه توان شناخت
 معنی برخلاف محالست و در مخلوقی امر بر باطن میگویند که در میان چیزی فرو رفته باشد و در بر چیزی بیخ
 شده باشد و در خدایا باین معنی است که علم و حفظ و تدبیرش بیاطن هر چیزی سرایت کرده است چنانچه عرب
 میگویند که اطنت له یعنی باطن او را دانستم و نامر در مخلوق آنست که بعضی دیگر و حیل و اسباب و آلات بر وی
 غالب شود و نگاه است همان غالب مقلوب میشود و در خدایا باین معنی است که ناعل و خالق جمیع اشیا است و
 مقهور و مغلوب قدرت او است و بزرگ هر چه نیست با ایشان اراده نماید بعلی آید و آنچه را بگوید باش و بیانش
 آنچه را خواهد نافی میکند پس در جمیع اینها اسم مشرکت میان خالق و مخلوق و معنی مختلف و سایر بر اسم
 الهی باین قیاس است و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولست که خدایا لطیف مینماید چونکه خالق امور لطیفه
 از حیوانات بسیار درین مثل فیس و آنچه از آن خود تراست که از این بزرگی بچشم در نمی آید و در هر نوع اینها
 ماده و نوری خلاق کرده و از یکدیگر بگویم نشان ساختن و از برای هر فرقی از فرقی اینها آنچه صلاح ایشان در آنست
 خلاق کرده و هر یکی را نسبت مینماید و روزی میدهد آنچه در قهر و ریای آنچه در پوست و رخسار خلاق فرمود

و آنچه در صحرای و بیابانها آفرید و آنچه مصلحت ایشان در آنست تعلیم ایشان فرمود و قوت جماعت با ایشان
 داده و کیفیت آنرا تعلیم ایشان نموده و هر یک از مرکب که بزرگ ساخت و هر یک را بزرگ نوع خود آفرید که بعضی
 یکدیگر را بینه و حیل مطالب را بفرزندان خود مینماید و ایشان را بجهت فرزندگانه داده که روزی بر وی ایشان
 پسندد و در هر یک از آنها ای مختلف کرده و نهایت صنعت در رنگ آمیزی چنانی ایشان کرده و آنها را در دنیا
 چند کرده که از خودی بزرگ در دنیا باین بدست مس نمیتوان نمود پس چو این خلقهای لطیف را مشاهده
 کردیم دانستیم که صنایع ایشان لطیفست و عالم با لطایف امور و خالق و در نایق اشیا است که بعضی و بجا و در
 اذات و آت و بی ماده و مدایت بر لوح عدم چنین رنگهای بخت و گلستان عالم وجود بر این صنایع آراست
 بدانکه عالم آنچه جمیع اشیا از کلیات و جزئیات احاطه نموده و این معنی اجماع مسلمانی است و انکار
 جمیع از حکما علم الهی را باین تالیفات کفر است بلکه خدایا عالم جمیع اشیا عالم بوده و در آن و بعد از وجود آن
 علم مبدل نمیشود و زبانه نمیکرد و این امر از آیات و اخباری بجهت صریحت رسیده و احتیاج توضیح ندارد
 و باید دانست که قدرت الهی عاست نسبت به جمیع ممکنات و قادر است که در هر حالتی صدها برابر آنچه خالق
 کرده است خالق نماید ولیکن مصلحت آنست که با الهی دست بپوشی نماند و آنچه درین حدیث و در آیات
 و اخبار موافق این وارد شده است که خدا بر هر شیئی قادر است دلالت بر آن دارد که نعمت و اجر عباد
که محالست شیئی نباشد و هیچی بر وی واجب و ممکن نباشی اطلاق میتوان نمود و در نعمت و قضاوت خدایا
 خدایا نیست بلکه قضاوت خدایا آن محالست که چون حالت قابل آن نیست که وجود آن متعلق باشد و چنانکه
 در قدرت کسی باشد که خدایا او علم باشد و آنچه خواهد بخش اراده که تغییر از آن با لفظ کن میکند موجود
 نماید چنانچه و منقولست از حضرت صادق علیه السلام که حضرت موسی کوه طوری رفت و با خداوند خود مشغول
 مشاغلست و گفت خدایا خدایا خدایا خود را بمن نمای فرمود که ای موسی خزانة من آنست که هر امری را
 که اراده نمایم بیکویم موجود شود و الله شیئی موجود نمیشود و چون اینده اصل از اصول ضرورت درین بود
 اعتقاد با آنها لازم بود و اختلاف بسیار از اهل باطله آنست که بود موافق طریقی اهل بیت علیهم السلام
 بر وجه اجمال بیاده نمود که در شیئات از باب شکوک و ضلالت از راه درین بدین روی و التماس علی من اتباع
الهدی نعم الایمان والادبایان الله تعالی اولی الامر فی الله تعالی فیما فی الله تعالی و در حدیث دیگر از آنحضرت
 منقولست حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که باید از معرفت ذات و صفات واجب و ایمان با آنها

ایمان بعفت و اقرار نمودن باینکه حقیقتا ما بویگان آرمیایم بر بختی که بر ماست که اطاعت کنه کار ایشانست
 میدهم بشوایم فاشناهی و مخالف کنه کار اینست تا نم از غلبه های آله و پیغمبر نم مره را بوی خدا و اطاعت او
 بفرمان او و توفیق او و جلال و جلاله و جلاله ام که مره را از نایبهای جهل و خلدات بنور ایمان و هدایت میسازد
 بدانکه علی ان اصول درین آفرینش حق الزمان صلی الله علیه و آله و بیاید این امر در این مختصر بر وجهی که
 نمود و لیکن بحمل آنکه در در ضمن چند غایب خبر می نماید در بیان ضرورت وجود نبی و بیخاک خدای
 بآن بدانکه این بی ظاهر و معلومست که عرض آله از خلق این عالم تحصیل منفعتی از برای خود نیست چه معلوم
 که او غنی بالذات است و در هیچ کمالی بعیس حاجت نیست بلکه عرض اینست که افرایه قابل خلاق را یکی الا که قابل
 آن باشد فایز گرداند و شاه انسانیت چنانکه سابقا بآن اشاره شد از جمیع مخلوقات قالیست و استعدا که الا در آن
 نادره و فرض کمال این از تنبیه خاتم الانبیا است که شرف مکنون است تاریخی و بیو بگری و بیو بگری که اخص ^{شده} موجود
 ظاهر است که کمال نوع انسانی تحصیل کمال است و در رفع نقایض میشود و شکی نیست که این بخوان کمال بدو معلم
 ربانی که از نقص عالمی موقین بوده باشد و بوی جلالی حسن و قبح ایشان را داند و بوعده و وعیدها مره را بوی خیرات بداند
 و بضرورتی که ظاهر است که نفوس بشری باعتبار و دایه شیوات و لذایب را غیب بیدها میباشند و امور ^{خبر}
 در نظر ایشان مستحق بینا باشد و اگر عالم امور فقی را بشهوات خود حسن عیلا شد و اینها معلوم است که
 این امور بدو و عده بشوایم او و عیدها عقابها مقفی نمیشود و معلومست که عقل انسانی بدون وجودی ربانی
 احاطه بخصو صیات ذراتی هر عمل و عقاب هر چیزی نمیکند پس باین مختصر که از جانب حقیقتان و تعالی ^{است}
 باشد و حسن و قبح ایشان را بوی آله داند و از خدای و تکمیل ایشان حاصل نمیکرد و این مختصر را ناچار است
 از وجهی که جهت بشریت که بآیه اعتبار بحالست و موافقت و مکامله و مصاحبت با یکدیگر نماید و الفت
 و آمیزش ایشان کند که بعضی او در نفس ایشان تالیف نماید و جهت دیگر جهت روحانیت و تقدس و کمال
 که بآن جهت مستعد فیوضات نامتناهی و قبح بیخواب اقدس آلی بوده باشد که از جهت نایب استفاضه عالم
 و حکم و معارف نماید و بجهت اول بخلاق رساند چنانچه منقولست که زندقه بخدمت حضرت صادق صادق صلوات
الله علیه و آله و سوالها نمود و بجز اینها ای آن حضرت بشری اسلام نایز گردید و از جمله آن سوالها این بود که
 بچه دلیل ایشان انبیا و رسول بینا بید حضرت زیدوند که چون ما ثابت کردیم خداوندی که خالق و صانع است
 و معنی است ما از صفات جمیع مخلوقی و آن صانع حکیمت و بیای جمیع امورش بر حکمت و مصلحت است

و خلق او را بنیتوانند دید و بس و حس در نمیآید و جسم نیست که با و رو بر و مکالمه و مخاطبه و گفتگو نماید
 پس ثابت شد که بر وفق حکمت یابد سوالان در بیان او و خلاق باشند که ایشان را دلالت نمایند و آنچه مصلحت
 ایشان را دلالت و باعث دفع ایشانست و راههای کند بجزوی چند که باعث بقای نوع ایشانست و متولی آنها
 باعث و موقوف بقای ایشانست پس ثابت شد که جمیع ایشانند که از جانب حکیم مبدء مره را امر و مقرر ^{شد}
 و تالیف آله و حکم ربانی را بخلاق رسانید و ایشانست بجزویان و اوصیای ایشانند که بوی کونین خدا بند از ویان
 خالق که ایشان تادیب حکمت نمود و کامل گردانید و مبعوث بحکمت ساختن کرد و از خلاق و اوصاف باهامه
 خالق شرایک نیستند و در خلاق و صورت تکلیب ایشانست شبیه اند و از جانب خدا مؤیدانند و دلیل و معجزات
 و برامی و شواهد که بر حقیقت ایشان دلالت میکند مثل مره زنده کردن و کور روشن کردن و پس را نشان دادن
 و هرگز زین خدای که ایشان خالی نمیشد که کمال علم و معجزاتش دلیل حقیقت است و هر چه در اول است ^{حقیقت}
 بعبایش و بدانکه حضرت زید درین حدیث اشاره بدلیل یکی نیز فرموده که چون انسان مدتی بلطبع است و ^{شده}
 زود بدیگری در امور معاش و معاد خود محتاجند و باید که کسی آسایش ایشان ضرورت است و آسایشها باعث
 منازعات و مشاجرات میشود پس ناچار است ایشان را از خالی که در رفع منازعات ایشان نماید یعنی ^{حقیقت}
 رسول و حکم او باشد و اگر نبی زود عیلا کرد و بایستند و نایب میشوند در این حاکم ناموتی از جانب خدا باشد معانوی
 از عیب و میل نیست و انصاف موقون است بر علم بخصو صیات احکام و ظاهر است که عقل بشری احاطه بجمیع خصو صیات
 احکام نمیتواند نمود پس حاکم مؤید بوی عبداللہ بدانکه دلیل که عامه ناس بآن علم بنیوت بوی عبداللہ ^{تعالی}
 آن معجز است و آن عبارتست از امر خادق عادت که از مدتی بجزوی ظاهر کرده و بیکر آن از انبیا بمثل آن عاجز ^{شد}
 مانند عضا را از دها کردن و مره زنده کردن و پناه راسق کردن و وجه دلالت معجزه بر بیوت ظاهر است چه
 هرگاه شخصی دعوی نماید که من بجزویم و فرستاده خدایم و گوید بر حقیقت من اینست که فلان امر بر من واجب را خدای
 برست من چارهی میکند و مطابق آنچه گفته بظهور و بآیه و آن کار خارج از طاقت بشر باشد علم به هر سبب که آن
 شخص فرستاده خدایست هر چند که هرگاه شخصی بختیار مجلس پارشاهی باو بدید که من از جانب پادشاه معانوی
 که خدایا بفغان کار دارم و مشاهد بر صدق من آنکه که پادشاه آن روز مرا سر بر من فرستاد و میباشند
 یا شاه را از تخت بر میخیزد و میخیزد و پادشاه سخن آن شخص را می شنیدند باشد تو آن جماعت بی
 حجاب و خواه بوده در بیان باشد و بعد از آن مطابق گفته آن شخص از پادشاه بظهور و آید جمیع ظاهر ^{شد}

بعضی هم می رسد که انقضی است بیکو بدو می آید که خدا تعالی مجتهد را بر طبق گفته مدعی کاتب ظاهر سازد و تصدیق او را
 باشد و تصدیق کاتب قریح است و برخلاف آن نیست و اینصاحب کون بر عقل مجتهد که از خداوند با نهایت لطف و رحمت
 این چنین تصدیق می شود که موجب خدای تعالی باشد بظهور و آید و هم چنانکه از بدیهه معجز علم نبوت بهر سبب
 بعد از دیده هیچ زیاده نمی شود در تفرقه لیل بر نبوت بجمله احوال زمان محفل بن عبدالملک بن عبدالطلب
صلی الله علیه و آله بدانکه معجزات ظاهرات و آیات باهرابت آن حضرت فوق حد و احصاست و از جمله معجزات آن
حضرت قرآن مجید است زیرا که بتواند معلوم شده است که آنحضرت قرآن بر طبق دعوی نبوت خود معجز آورد
و جمیع مضامین باغی فیابل عرب را با آنکه از ذرات بیابان پیش بودند تکلیف نمودند که بر این یک سو که جواب از سوئی
قرآن سوره بیاید که در بیان غمت و فضاحت مثل آن باشد و باو بر جماعت و کفر و انباشت و شرارت و عداوت و
و کفری که در دنیا چندانکه سعی کرد تا چیزی نتواند از او دور و هر اعتقاد بجز کرد و در وقت آنکه شده بود
دادند و با این اعتبار نکرده باینکه در آن زمانه فصاحت و بلاغت بیله ایشان بود و ملاذ ایشان بر غضب و انفعال
بود چنانچه روایت کرد که این الکلیت از علمای عامه بود که حضرت امام رضا صلوات الله
علیه آمله سوال کرد که چرا خدای تعالی آن موسی را با اید بضا و عسر و جبری چند که شبیه لجر بود فرستاد
و حضرت علی را بطیب فرستاد و بقیه مژدایا معجزه معجز و کلان فرستاد حضرت فرمود که خدای چو موسی را فرستاد
براهل صرحت خود غالب بود و ساحره را در آن زمانه بسیار بود که لعل موسی را با معجزه چند فرستاد که با او امری که
در آنه مملکت داشتند شبیه بود و سخن ایشان را باطل گردانید و ایشان عاجز شدند از آن که با او سخن بگویند
بر ایشان تمام کرد و حضرت عیسی در معانی مبعوث کرد بد که کوفتهای زمین و بلاهای عظیم در آنه هر سید بود
مردم بطلب بسیار محتاج بودند و اطباءی ماهر بودند پس در این معجزه چند فرستاد و از زمین که کوه و کوه و بیابان
شفا بخشد و کله اهل آن عصر از آنها عاجز شدند و بخت الله بر ایشان تمام شد و بجزئی ماند و در طایف مبعوث کرد
که مدد اهل عصر بر شیطانی و بلاهای بیخ و باغ و انفعال بود و تقاضای ایشان هیچ صفت سخن بود پس آنحضرت از کای اباهی
و مواظف و احکام جبری چند آورد که ایشان معترف بجز خود شدند و بخت خدای بر ایشان تمام کرد این الکلیت گفت
و آنکه مثل قوعا المومنین زمانه من ندیدم که امر و زخدا بودم در هر چه جز است فرمود که جهت خدای در این زمانه
عقلست که بآیه سخن مخالف میان که که راست بر خدای گوید و تصدیق او نمائی و بگفت او عمل نمائی و کسی که در وقت خدای
او را نکوب گفت این الکلیت گفت که و آنکه که جواب حق همین است و غیر آن قرآن را بجز آیات و اخباری که عادت کرد

خاتمه و عامه روایت نموده اند و آنکه ایشان را نیز میبوست پس با راست و بر تقدیر هدم نوانی بعضی در متن او بود که در طلب
 میان آنرا اشکلی نیست مثل شق و حرکت کرده در سخت از نظای خود آمده یعنی آنحضرت با آنکه بر تو با و بخای خود
 و بخاری سنده آب از میان آنکشتان مبارکش یعنی که جمیع لشکر و جهاد با ایشان از آن سبب است شدند و شیخ گفته است
 ریزه و در دست آنحضرت و بعضی گفته است بزغال سبب که زهرین زده اند و سبب که با ایندی جمع کثیری از نظام اندک و کوه
 و کوه دیده حق و بر کوه با دیده آفتاب برای ثمان حضرت امیر المومنین علی السقم و عداوت دادن سوار بر نبوت او
 و شکر کردن فاق از صاحبش و با وجود چیز عجز نمانده و از شریقی تقابیم نکرده آنرا احوال آنرا نشان آن بجهت آن و غیر ایشان
 دادن موافق واقع بود و درین خلی و اختلاف و با این حال بر جمیع حقایق مطلع بودند و از هر کس در حجت مغلوب شدند
 و در هیچ سوال عاجز از جواب شدند و بخوبی یاد آن موقع امور بسیار در زمانه ایشان و هر بفرمان آمدند مغلوب مآله
 و هیچ خبر و مغلوب شدند و هر وقت که کثیری خزان فرار و در بدست اهل اسلام و مقانله نمودند حضرت
 امیر المومنین علیه السلام با سپاه عابنه و طایفه و ذبیحی و معاویه و کایا حجاج ^{از این برادر کشته شد} و مغلوبیت اهل بیت علیهم السلام
 و وفات حضرت فاطمه و شهادت حسین و صلوات الله علیهم و اختلاف امامت هفتاد و سه فرقه و مسلط کثیری
 اهل اسلام ببلاد و قبالب کثیری آن درین براد با اینها سابق و هم رسیدت صوفیه و درین امت چنانچه درین شد
 ابون و خواهران آمد و انقال این معجزات زیاده از آنست که احصا نتوان نمود و قطع نظر از اینها از این حفظه اوصاف
 و اطوار آنحضرت از لقب و حسب و علم و حلم و خفا و همت و مروت و امانت و دلاست و عداوت و نجاست و تقویت
 و زهد و ورع و قناعت و ریاضت و صیارت و نزله علایق و صفای طبیعت و بجا آمدن با تقصیر و حسن سلوک و کفایت ^{شایسته}
 با خفا و دستاقت و دوستی و کوفه و استقامت و جنبش در دههای و سایر بر صفات جمیده و آنرا بدست داده آن جناب
 فرعاقبت از جرم نجف آنحضرت بهم رسد و هم چنین اگر کسی آنک را مامل کند در احکام دین و ضوابط شریعت او میداند
 که این خاقان و این نسق از غیر خدایند علیانها نبیاشد و اخبار بیغش آنحضرت در کتبهای انبیا سابقه که اعمال
 میبانت بسیار است و ذکر آنها موجب تطویل میشود و در این بیان معجزات آنجناب با بیان بگفت درین کتاب انکشاف
 میبایم چیزی در کتاب فریب الاشاره بسند عالی از آنحضرت روایت کرده که حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که بدین
 موسی بر جعفر صلوات الله علیه مراجعه داد که روزی نزد هم جعفر بخدا علیه السلام بودم و من طفل خنابسی
 بودم بوقت قائم پیش شوی بود با پنج سال بودم که جماعتی از من و خود بخدا بدیدم آمدند گفتند که تو فرزند خودی
 که بختی این امت است و حجت بر اهل زمین است فرمود که بلو ایشان گفتند که ما در خود را خدایند ایم که خدا حضرت

که بزخم بینی نو که برینید بدم و اگر میزدم بر روی زخم انکه روزی از بدین فیس و نظرها خارفت با یکدیگر متفق
 شدند که غیبنا از آنحضرت بیرون است چون بخداست آنحضرت رسیدند حضرت متوجرا از بدین شدند و فرمودند که بیاد دار
 که روزی با عامر آمدی و وضو کشی من را شوی و غسل کنی و تمام قصه را نقل فرمویان بدی گفت که والله که بغیر من و ک
 زین فتنه کسی خوب نباشد و کسی نزل با حق کرده مگر آسمان و شهادت و مسلمانان شد انکه گوید از خود رسالت
 تو بدی تمام علی بن ابیطالب علیه السلام و گفتند که رخصت با کسی که ما بر پسر عمت در آیم و سوال چند از او داریم حضرت
 رخصت طلبید حضرت رسول فرمود که از من چه میخواهند من بنده از بندگان خدایم آنچه چون بگویم بنمایید
 بنمایید پس رخصت فرمود چون غسل شدند فرمود که چیزی از خود سوال کنید یا من مطالب شما را بیاورم که کم ایشان
 گفتند بفرمود آمدند که از احوال زنی از قرین سوال کنید گفتند بلی که طفلی بود از اهل روم و پادشاه شد
 و بشر فرقی رفت و در آخر سال را بنا کرد گفتند که کوهی میدم که چنین است انکه واضع من بعد
 بجای حضرت آمدند و در خاطر گذاریدند که از هر کجایه و فواید از سوال خواهم که حضرت فرمود که آمده که سوال از یکی
 و یکا به یکی دست بر سینه او زد و فرمود که برین یکی آنچه هست که نفس تو بیاورد متفق شود و دولت کوهی بدید که
 حجت و در سینه است حقیقت آن مستقر کرد و در او ایمان گناه نیست در سینه است که در دولت جولان کند و دولت بن
 آن کوهی نهد هر چند ترا شوی و دهند که خوب است آنرا انکه گوید عبدالقیس بخداست آنحضرت آمدند
 و چون مطالب ایشان بعد آمد حضرت فرمود که خبری از بلاد خود که هر چه دارد بیاید هر یک از ایشان موقع خود
 آوردند حضرت نام آن خبرها را فرمود ایشان گفتند که تو خبری از بلاد ما را بهیتر از ما می شناسی پس حضرت
 خصوصیات زمینها و خانقاهای ایشان را بیان فرمود گفتند که تو مگر بیک و خانقاهای ما را ندیده حضرت فرمود که
 خواب از پیش من بر داشته من از اینجا بدم پس بگو این نشان برخواست و گفت خالوی نام تو خوانده شده است حضرت
 او را طلبید و درویش گرفت و سه مرتبه فرمود که هر چه در دهن خود خدایمان است عاقبت بد و کوفتند پس
 با خود داشتند حضرت کوش او را در میان دو انگشت خود گرفت و فشرده و بکل واغ علامت آنرا بدیدند و فرمود
 که بگوید این را که این علامت در گوش فرزندان این کوفتند خواهد بود تا روز قیامت هنوز در گوش اولاد
 آن بن علامت باقیست و معروف انکه در سفر حضرت بو شری که از نشانی که او مانده بود و حرکت نمیکرد
 لقب طلبید و مضمضه نمود در ظرف کوزه و کلوی شقی و بخت و فرمود که خداوند چنینی که که عامر و خلد و شیفا
 ایشان را بگوید پس ایشان هر سه سواران شقی شدند و بوجست و در پیش شقیان و دیگر میدانید انکه

در سفری یافتند یکی از اصحاب که شاد و گفت که او پیغمبر است میدانند که شقی من در کجاست حضرت او را طلبید و گفت تا
 تو در فلان موضع میباشی پس خدی بنده شده است رفت و گرفت انکه حضرت بو شری که از نشانی شقی سر پیش
 آورد و سخن گفت حضرت فرمود که نکایت صاحبش میکند که باو بد میکند حضرت صاحبش را طلبید و فرمود که
 این شقی را بدوش بدی که بر او بر او افتاد و شقی بوجست و از پی آنحضرت روان شد و فرمود میگرد و استغاثه میگوید
 حضرت فرمود که میگوید که از برای من صاحب بیکو بهیتر است پس حضرت امیر المؤمنین را صلوات الله علیه که
 این را بدوش بدی نماهی حضرت آنرا بدوش داد و داشت تا چند صغیر انکه روزی گفتند فرمودند شوی این
 در مسجد آمد و در جلاد وید تا بقدر آن حضرت آمد و سر در دامن حضرت گذاشت و استغاثه کرد حضرت فرمود که میگوید
 که صاحب من روزی از پیغمبر آمدی و لیمه لیمه غم بکشد و از من استغاثه بنماید که نگذارم او را که گشتد ختنی از حیایم
 گفت که شقی فلان شخص است و امر روزی ای و لیمه لیمه شمن او را کشتن این شقی وارد و حضرت فرساده شاعت فرمود
 آن کشتن اش گذارند انکه حضرت فرمود بقیله مدینه که خدا شط بر ایشان مستولی سازد و ایشان
 بتلا بخت شد تا بجهت حضرت فرسارند و اضطراب خود را عرض کردند و فترت کردند که از تقصیر ایشان بگذرد
 حضرت فرمود که خداوند انفریب مرا بر ایشان مستجاب فرموی که کونون الفاس میثالیم که بایشان باران نافرین
 و خبیثه ای که بر برایشان نرساند هنوز در دعا بود که باران رحمت که عالم را گرفت و بکشت بر ایشان بارید
 اهل مدینه آمدند و گفتند بار رسول الله راههای ما بنده شد و باز راههای ما بستر شد حضرت نشان فرمود باور که
 بوجوه طلبید و بر ما سار بر این مدینه دو رشت و تا آنگاه در حال مدینه بسیار بد انکه حضرت را قبل از این
 در طفولت او طالب بسفر شام بود و در راه در حال مدینه بجهت راهب فرود آمدند و بجهت اهلوم کتب ایشان و بسیار
 و کتب بسیار خوانده بود و در تفرقه و کتب دیگر خوانده بود که بقیته آخر الزمان و در وقت او این مکان عبور خواهد
 کرد و چون بر خفا را دید فرمود طعامی میخواست که بد و اهل فاضل را بدینا منت طلبید و در میان ایشان خدا انکه تقصیر
 نمود کسی را بدینا منت که موافق او صاف باشد که در کتب خوانده بود و گفت آیا بر سر راههای شما دارم که گو از قوم شما
 مانده است که حاضر نشد با مثل گفتند بل طفلی بیغمی هست که با ما نمانده است بجهت آنکه گوید که حضرت خرمی
 و او بر سر حضرت ساری کرده بجهت گفت که آن بقیه را بطلبید که او در بقیتم است و مطلب من آن بود بجهت و لاجب العظیم
 چون حضرت متوجه شد بجهت بدید که او با آن آفتاب فلک بی تو حرکت میکند و ساری که آنکند بیامد و بسط
 بندگی بفرمود رسانید و فرقی گفت که این پیغمبر آخر الزمان است و از جانب خدا مبعوث خواهد شد و از احوال

آنحضرت بیانات کرد بعد از آن خوب فریاد از آنحضرت مهتاب بسیار داشتند و زیاده تعظیم می نمودند و چون بمکه آمدند
 سایر فریاد را خوب دادند و باین سبب خدیجه بنت خویلد بقیع از آنحضرت رغبت فرمود و او بزرگ زن بقیع بود
 و صفای و پاکیزگی فریاد را خواستگاری او می نمودند با کرم و لطف مزاج آنحضرت مشرف شد **آنکه** قبل
 هجرت حضرت علی بن ابیطالب را فرمودند خدیجه را بگوید طعام مهیا کند و فرمود که خوشبختان ما و از فرزندان عهد
 المطلب طلب کن حضرت چهل نفر از خوشبختان را طلب نمود چون بیامدند فرمود که با علی طعام بیاور حضرت انقدر
 آوردند که ظرفها اندر می شد ایشان فرمود که بخورید و بچشم الله بگوید ایشان بچشم الله گفتند حضرت خدیجه را
 گفت ایشان بخورند و مشغول شدند و هر کسی شدند با بچه که از آنحضرت چهل کفایت خوب سوزی برای نماز و طعام سه نفر چهل
 نفر را سوزی کرد و باین سبب صحرا را آن پیشو و حضرت امیر فرمود که بعد از چند روز دیگر فرمود که ایشان را طلبیدم از شما
 قدر طعام ایشان را سوزی گردانید **آنکه** حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود که من بیایم از رقیه و گوشت خردم
 ببلد در هم و قدری در آن گوشت بپاک دو هم و بقیع حضرت فاطمه علیه السلام آوردم فاطمه در آن وقت بخت و
 شویا کرد و فرمود که او بچشم حضرت رسول را طلبیدم با یکدیگر بخورید چون بخورد آنحضرت امام بود
 خوابیده بود و میفرمود که خندان و ناله پناه میبوسم بتوانم که من عرض نمودم بار رسول الله طعامی تریع ما حاضر شد
 اگر میل فرمای برخواستند و از ضعف بر زمین نیکه فرمودند چون بقیع حضرت فاطمه آمدند فرمودند که ای فاطمه
 طعام بیاور حضرت فاطمه و دیگر را با کرده های نان حاضر گردانید حضرت چکامه بر روی نان پوشید و فرمود که
 خداوند برکت ده طعام ما را پس فرمودند که ترکاسه و نرگ کرده نان برای زنان خود یک یک چکان کرد و فرستاد
 پس فرمود که از برای فرزند نالت و شوهر خود حصه بکنار پس فرمود که خود تناول نمایی و برای همسایگان هم
 بپخت و بعد از اینها هم برکت تا چند روز نوزد می آورد و از آن بخوردیم **آنکه** زن عبدالله بن مسعود
 برای آنحضرت آورد که بر سر بویان کرده بودند و در آن وقت بفرمودند بر او غازیب و رخسارت آنحضرت بود و او از آن
 تناول کرد و حضرت تناول نفرمود و فرمود که این کوسفند میگوید که مرا بر سر آورده اند و بعد از آن بقیع فرمود
 حضرت از آن طلبید و فرمود که چرا چنین کردی گفت شوهر من و اشرف قوم مرا کشته بودی گفتم که او با رخسارت
 کنت خواهی شد و او بقیع است خداوند مطلع خواهد گردانید که بخورد **آنکه** خایره بن عبدالله انصاری
 گفت که مریدان روزی در خندان دیدم که مشغول حرف زدنند و هر کسی که می شنید آنحضرت بخیر می شنید و مریدان
 که مشغول گفتند و از کوسنک شکر بر پشت چسبیده بود آمدم بخانه و حال را با زبان خود گفتم زن گفت که در

۷۸
 مایه کوسفند است و باره ذره کوسفند را کتتم و کتتم ذره را با آن کرد و نصف کوسفند را بر آن کرد و نصف را در قیاس
 و غایت حضرت امام و عرض نمودم که طعامی مهیا کرده ام بخیر آنکه شرف بیاوردی و هر کس را که خواهد بخورد بیا
 حضرت جمیع صحابه را نذارد فرمود که خایره بن انصاری طعام خود در عورت بیندازد خایره نرسد و با خجالت تمام
 چنان آمد و زن خود گفت که عجب قضیعت شد جمیع صحابه را حضرت آمد و زن بر سبید از خایره که نوازیات را
 خواندای با حضرت خایره گفت که حضرت طلبید ایشان را زن گفت که پس باک نیست او به نیت میباید از نوازیات گفت
 که چون حضرت شرف آوردند فرمود که نطفه ها بهین کردیم در میان شایع و فرمود که کاسه را و ظرفها را هر سبید
 و بر سبید که چه مقدار طعامی دارد بپخت نمود عرض نمودم فرمود که یکجا همه بر روی ظرفی که بخنی در آنجا است
 و بر روی دیبا عسقره و روی شتر و پوشانید و از آن بچکامه ببلد آوردید و کاسه ها بر کلبه و برای مردم برین نذارد
 کردیم و چندانکه بیرون آوردیم که نشاند تا آنکه هر چه از آن نذران صحابه کرد با حضرت بودند سوزی شد و خایره را
 خانه اش سوزی شدند و هدیه از برای همسایگان فرستادند و چند روز دیگر طعام در خانه داشتیم **آنکه**
 سعد بن عباد انصاری بخدیجه حضرت آمد و حضرت ساسم بودند آنحضرت را با حضرت امیر المومنین علیه السلام
 دعوت فرمود چون شرف بردند و طعام تناول فرمودند حضرت رسول فرمود که بپخت و بر روی او در خانه زوق
 افطار نمودند ای سعد طعام من را بیاور و بیکان خوردند و نوزد نوزد و نوزد افطار کردی و مان نکر بر شما صلوات
 فرستادند چون حضرت برخواستند سعد الاخر از برای حضرت حاضر گردانید و قطبیه بر روی آن نذاخت
 و آنحضرت انقباس کرد که سوار شوند آنرا الاغ بسیار بد داده بود و کند بود چون حضرت سوار شدند بیوک قائم
 آنحضرت آن الاغ چنات در هوا و خوشی داشته بود که هیچ آسیبی بآن شتر سبید **آنکه** حضرت از مدینه بر ما
 میفرمود در راه با پی سبیدند بسیار ضعیف بقدر آنکه یک سوار با دو سوار سوزی شود حضرت فرمود که هر که پیش
 از ما آب برسد آب نکش چون حضرت بر سر آب رسیدند فدای طلبیدند و مضمضه فرمودند و آنکه قایم
 و آب مضمضه را در آن چاه نچیند آب آن چاه چکان بماند **آنکه** که هر که سوار شد و دست کج از عظمای
 خود را بر گردند و وضو نخواستند چون ما که از او آید فرمودند هر موافق فرموده آنحضرت واقع
 شد **آنکه** در صباح شب معراج قصر معراج را نقل میفرمودند چون منافقین تکذیب آنحضرت
 نمودند و فرمود که بگذارند که شتم که آن وقت می آوردند و همسایگان ایشان چنین بود و در آن محل ایشان آمدن
 کرد و روزی شایع با خود داشتند که در فلان روز هنگام طلوع آفتاب از عقبه را خواهند آمد و در پیش

که مستلزم نسبت کما هست با جناب باقی و از بیجهت با مستحق نسبت که در وقت پدید آمدن آن حضرت بایک از ائمه
 بود و در وقت وفات است و بعضی نسبت و خطاست و چیزی خلیفه نهایی نماند البتة با انواع کفر و فسق و بدیها آراست بودند
 از برای آنکه قباحت آنرا در نظر ما بر طرف کند به هر یک از بیجهت و امت و اوصیای اهل بیت و خطاهای او و بدیهاست
 گویند و بعضی از مشایخ برین بودند و در میان مسلمانان بودند که چیزی از کتب خود که بعضی افعی بود در میان مسلمانان
 نقل میکردند و اگر تواریخ اهل سنت با ایشان منتهی و معنی لهذا این حق بود که جلد کتاب بحال انوار در تاریخ
 اینها نوشته ام که تواریخ ایشان بخوبی که از اهل بیت صلوات الله علیهم بیان میکند و مضبوط که بعنوان انشاء الله نقل
 شد که اگر اهل بیت در آن اتمام بفارسی ترجمه نمایند که تواریخ اهل سنت و یهود و خطاهای کتب بر بیجهت
 عالیشان داده اند از میان مسلمانان بر طرف شود و توضیح بعضی از این مطالب که مذکور شد با بیان اوصاف آن حضرت
 در مقبول بعد از این در ضمن اوصاف امام بیاض خواهد شد در بیان بعضی از صفات او و اوصاف آن حضرت
 اینها با یونان و غیره انکه علیه با استاد معتبر روایت کرده اند حضرت امام جعفر و الاثنی عشر موسی الوضاع علیه السلام
 از ابای کریم غلام اوصیوات الله علیه که حضرت امام حسن صلوات الله علیه فرمود که از زندان بی حال بر میآیدم
 از خلیفه و نمایان حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه و آنکه و هند و صاف آن حضرت بود و بسیار بیان اوصاف و صفات
 آن حضرت میکرد گفت که رسول خدا صلوات الله علیه و آنکه عظیم الشان بودند در نظرها و جلالت و فخامت ایشان در
 سینه خلیفه بود و آن حضرت نور میداد و میبدر خشیب مانند ماه شب چهارده میانه بالا بود و نه در ایشان بلند
 نه بسیار گویا و سر مبارک ایشان کوچک نبود و در روی سر ایشان شکنها و حلقها بود که موجب زیبت میشد و اگر
 بسیار بلند میشد و در حقیقت میگردید که محل سجده کفاده باشد و غالباً وفات آنقدر بود و در زندانی که بر او مکرش
 بر میسید و چون در میان عرب در آن زمان سر تراشیدند بسیار بد نما بود و در هیچ چیز و عزم سر تراشیدند زیرا که
 بسیار بی و امام کاری نکند که در نظرها بسیار بد نما بود و از مبارکش سفید بسیار نورانی بود و موافق حدیث
 دیگر که در آنجا بیخ بود و کشتا بیخانی بودند و بر و هایشان بلند و مقوس بود و نازک بود و تمام شده بود ایشان پوست
 نبود و در بعضی از اخبار عامه و خاصه وارد شده است که بر و هایشان پوست بود و آنچه در این حدیث است مشهور است
 و در میانند و بر و هایشان رنگ بود که در تمام غنچه بر میسید و بلند میکرد و بد و بی آن حضرت کشته و باند بود و میان
 اندک بر آمد که داشت و سرش نازک و پوسته نازک میسافت و روی ریش آن حضرت نبود بود و تنگ نبود و در وفات
 حضرت بر آنکه میبود و هایشان بسیار کوچک نبود و هایشان خوردند و عرب بسیار مذموم است و در آنهایی

مؤرخان بسیار سفید و نازک و از یکدیگر کفاده بود و روی نازک میان سینه اش روید بود و نانات بشماره خطی
 که بریده و کوبید شریفشان همواره بودند صورتی بود که از فقر ساخت باشند و جلاد داده باشند در نهایت سفید داشت
 و هیچ اجزای ترکیب بدنشان معتدل و متناسب بود و وسط بودند بسیار تو سندن و در بسیار لاغر سینه و شکم
 با هم برابر بود میان شانهها کفاده و عرض بود و سرهای استخوانها قوی بود و بدن شریفشان در نهایت صفا
 و نور بود و بغیر خلق که از منور که در میان سینه اشان بود دیگر بر سینه و شکم موی نبود و بر بدن و کتفها ایشان
 موی بود و کتف دست مبارکشان وسیع و پهن بود و کتفها ایشان عظمت مایل بود و نوز عرب دست بزرگ
 بسیار بلند است و بازو ایشان نیز ضعیف بود و انگشتان ایشان کشید و بلند بود و ساعد و ساق مبارکشان صاف
 بود که و ناهاری نداشت و کوی کتف پای شریفشان میان بدن بسیار کوچک بود و در هوار است پای ایشان در نهایت
 و هوار بود و چنانکه اگر کتف بر آنه میبختند هیچ بر روی بلند نمیشد و چون راه میرفتند برایش متکبران و زنان باها
 بر زمین میکشیدند بلکه بر سینه ایشان بقوت ایشان میبختند و متد نمیرفتند و کتفها در هر یک
 راه و رفیق سر مبارک میبختند می افکندند مانند کوه که از بلند میبختند و اگر کسی میخواست بر او بر میبختند
 بکوشش حقیقت نظر میکردند بلکه بر تمام بدن میکشیدند و متوجه او میشدند نظیر آن حضرت غالباً وفات بر زمین
 بود پسوی مردم کم نظری آنگاه اند و آستان که نگاه میکردند از روی حیاء چون کسی نظر میبرد و در چشم
 کشوند که بنام دیده نظر کنند بلکه به خصوص نظر میبردند و هر که را امید میدادند رفت اسلام میکردند و بود
 که از همدان حضرت سخن چدم را بر میسیدم گفت که آن جناب اکثر اوقات در حزن و اندوه بودند و پوست مشغول فکرها
 بودند راحت از برای خود نمیسند بدند و هیبت سخن میفرمودند و متکبران سخن نمیگفتند بلکه در همان سخن بر
 میگردند و کلمات جامع میفرمودند که در کلماتهای اندک معانی بسیار مندرج بود و کلان مشان فصل گشته و متعجب
 دهند میان حق و باطل بود و زیادتی لغو و غیره میفرمودند و کلان نارسا از مطالب بود و نرم طبیعت و خوش
 خاق بودند ضلالت و خشنوت هر که نمیکردند کسی را لعین نمینمیدند و خفیف نمیکردند و بغت را لعین نمینمیدند
 و اگر چه اندک میشد و هیچ چیزی از فقرهای آل محمدت نمینمردند و از آنکه مطعومات را مدح بسیار نمیکردند
 برای سوره نیا و غضب نمیکردند و از کسی آنچه نمیشدند و اشیا چون حقی میسازیدند و دوستی و سخن نمیکردند
 و از برای خدا که غضب میفرمودند هیچ چیزی با ایشان مقاربت نمیکرد و ایشان که میفرمودند تا حقی و باقرش قرار
 میدادند چون ایشان میفرمودند چنانچه بقا است ایشان میفرمودند نه با آنکه و بعضی نکت که گفتند آنکه تا فرس

مختار

جان

مشایخ

شود میان اشاره کرد در هنگام شهادت گفت میگوید و اشارت نماید دیگر در مقام تقیبه سدا میگوید و در کمال
 و در امری که از برای خدای عزوجل میسر نمیشود بسیار متوجع میشود و او را هتاهتا میفرمودند و چون فریاد میداد نظر
 بر بوی انگندند که بسیار آن آواز فرج و خوشحالی ایشان ظاهر میگردد و اگر سخن از آنحضرت بگویم بود که صد ظاهر ایشانند
 ولیکن همین مقدار بود که در آن ایامی بقرآن ایشان مانتند تا آنکه ظاهر ایشان پس حضرت امام حسین صلوات الله علیه
 فرمود که از بدین بر سیدم که حضرت رسول ص در خانه تشر سواک میفرمودند فرمود که هرگاه که میخواهید بخوانید
 میباید تا اوقات خود را در خانه بگذرانید و بیرون نروید برای عبادت مقرر میباشند و بجز در اصراف
 اهل و زان میگردند و بجز برای احوال خود میکشند و آن جزو عیبی که برای خود گذاشته بود در صدمه
 میخوردند و خواص و عوام اصحاب را مخرجین میفرمودند که سواک و مطالب عرض میکردند و در هنگام نماز
 طهارت میفرمودند که اهل فضل بلکه در بیاد داشتند و بعضی در حاجت و بعضی در حاجت در خود
 حاجت ایشان مشغول ایشان میشدند و آنچه صلاح ایشان و حجاج است در آن بود بیان میفرمودند و میفرمودند
 که حاضران آنچه از من شنیده اند به غایبات برسانند و اگر کسی خلایق بمن داشته باشد و نتواند رساند شما حاجت
 او را بمن برسانید بدین معنی که هر که به صاحب سلطنت برساند حاجت کسی را که در قیامت برساند مطالب خودند
 باشد خلد در روز قیامت قدمش را ثابت دارد بر سر اهل و نیزه او بقیه احکام دین و صلاح چیزی مذکور میشود
 صحابه بتیاری آنکه طلب کنند کلان دین و چون بیرون میفرستند هادیات مردم بودند و آنچه شنیده بودند
 میسالیانند بدین معنی که هر چه بر سیدم که در بیرون آداب آنحضرت چون بود فرمود که چون بیان مردم آمدند
 سخن میفرمودند که هر چه که نافع باشد و یا مضر باشد گفت میفرمودند و ایشان را اهل الفت میخواندند و بر رند
 قوی را کوی میدادند و بر قوم خود او را میباشند و در منزل از غلبه آل میسرت رسانیدند و از ایشانند و در
 میبودند و لیکن خالق و خوش روی و لطف خود را از هیچ کس منع نمیفرمودند و جستی فی اصحاب خود میفرمودند
 و احوال ایشان میسالیانند و از اخلاق مردم و اعمال ایشان میسالیانند آنچه از احوال ایشان را مطلع میشدند
 ایشان منع میفرمودند و قباحات آنرا با ایشان میفهمانیدند و کارهای ایشان از آنکس منع میفرمودند پس
 احوال شریف ایشان بر یک لطف بود اختلاف در احوال و اطوارشان نبود هرگز غافل از سلفند که باعث
 دیگران شود یا از حق بگرداند و در باب حق تقصیر نمیفرمودند و از حق تجاوز نمیفرمودند آنچنانکه
 بودند کسی را به حق میباشند و کوی تو میباشند که نسبت بمسلمانان خبی خواهد توانا باشد و کسی مرتد
 اش

تو آنحضرت عظیم تر بود که بواسطه او معاونت مؤمنان بشکل کند فرمود که بر سیدم از کیفیت جلوس آنحضرت در مجلس
 فرمود که در مجلس نشستند و بر بنشیند اسناد سکوی بلبل خدای مکان مخصوص خود مقرر میفرمودند که هر چند در آن
 نشستند هر جا که اتفاق افتاد نشستند و نمیفرمودند از آنکه در مجلس مردم برای خود جای معین قرار میدادند
 و اگر مجلس وارد میشدند و در آن مجلس نشستند و مردم مانع از آن نبودند که ناله بی بالالستی نکند
 و هر یک از اهل مجلس را دعوت میفرمودند بخدای که هر یک گمان میکردند که نزد آنحضرت گرای ترازی با او است
 که نشستند بر بنشیند اسناد تاریقی او بر تختی و کسی که از آنجناب سؤال میفرمود بر یک نشست سکوی با این که حاجت
 او را بر آورده بودند یا بعد از او را فرمودند که در آن مجلس او را هیچ مردم فرافکرند و با هم میمانند بدین معنی که بودند
 و هر درختی نزد او سواک بودند مجلس آنحضرت مجلس حلم و حیاء و ادب و امانت بود و صد امانت آن مجلس باشد
 نمیشد و غیب کسی در حضور آنحضرت مذکور نمیشد خطا بودی آنجلس شریف مذکور نمیشد زیرا که بدی نداشت
 همه با یکدیگر در مقام بر یک وصله و احسان بودند بلکه در آنوقت میباشند و با وضوح و شاکست که هر که
 پس از آن عظیم میکردند و خوشتر از آن میگردند و هر کس که حاجتی داشت و مضطر بود او را بخود اختیار میکردند
 که اول و سؤال نماید و حق عز بیان و احوالیت میگردند فرمود که بر سیدم که سواک آنحضرت با اهل مجلس چون بود
 فرمود که با هم خوش رو و خوش خلق بودند و کسی از اهل مجلس آنحضرت از آن نمیدادند و در دست نبودند و نتواند خوب بود
 و صدال بلند میکردند و در شام نمیدادند و کله بدی از ایشان صادر نمیشد و صیب مردم را که نمیکردند که بدی
 قافل میفرمودند و هیچ دشمنی از ایشان مائوس نبود و هیچ استبداد و رعب از آنجناب نماندند و شد چون از خود
 کرده بودند مجاز نمیزمودند و بسیار حرب میفرمودند و کاری که تا بوقت نداشت باشد منع میباشند و وسع جوی
 از امور مردم تزلزل کرده بود که کسی را عدالت میفرمودند و لغزشهای مردم را بی نمیفرمودند و سخن میفرمودند که هر
 که در آن امید توایب داشته باشد و چون شرح بعضی میفرمودند اهل مجلس چنان خود اموش میشدند که گویا مرغ
 بر بالای سر ایشان نشست راست و او بر منابت دور بیان عرب و بسیار سکوت و حرکت نکردن و چون ساکت می
 شدند ایشان میمانند و در حضور آنحضرت سنازه میکردند و در میان سخن بگذر میفرمودند که ایشانند
 خند و تقیبه موافقت میفرمودند و اگر عیبی آمد خلاف آداب او را عفو میفرمودند و اگر بی ادبانه از آن
 از میگردانیدند و عیبها را عفو میفرمودند که اگر صاحب حاجتی با اهل او را امانت کنید و بجهت رسانیدند
 نشان میفرمودند از مدح آن مگر کسی که در برابر نعمت با ناله مدح کند و در میان سخن کسی سخن میفرمودند تا او

حرف خود را تمام میکرد مگر آنکه از صفت بخاوند میکرد و باقی میماند که او را میبوی میفرمودند تا بوی میبوی است فرمود که پس سلام
 از سکوته آنحضرت فرمود که ساکت شامد بر چه حال قسم بود تا بر سبیل حلم بود که در بر او در وقت کوی ساکت و شد
 تا بر سبیل حد در و اندیشه از حضرت سخن بود با بر او من بود که اندازد ملاطفت هر یک را ملاطفت میفرمودند که جمعی
 در کوچه دادند ایضاً و نظر کردند بسوی ایشان در یک شتر میدانند تا تفکر در مورد نیل و آخرت میفرمودند و آنحضرت
 حلم را با صبر جمع فرموده بودند پس هیچ امری به ایشان از جانب دیگر نداشتند و از هیچ ناخوشی بطیثی نمیآمدند و چه حاصل
 ندانند آنحضرت بجمع شده بود کارهای خیر را ملاوت میفرمودند که مردم بی روی ایشان تمامند و جمیع صنایع را ترک
 میفرمودند که مردم نیز ترک کنند و روی خوی و با کار میفرمودند در جمیع چیزهای که صلاح امت در آن بود و با هم امری
 میان خود نداشتند و آخرت شمار در آن میدانند و کلیش باشد معنی از تمام بخند باقی علیه السلام روایت کرده است
 که در رسول خدا صلی الله علیه و آله سر صفت بود که در هیچ کس غیر آنحضرت نبود سایه داشت و از راه که میآمد
 باد و روزی است روز بعد از آن هر که میگذاشت از بوی خوش آنحضرت میدانست که حضرت از چه راه عبور فرموده و هیچ
 سنگ و درختی نمیگذاشت مگر اینکه آنحضرت از لایحه و تغافل میکردند و نیند و دیگر آنحضرت صادق علیه السلام روایت
 کرده که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را در شب تار بیدار دیدند فرمودند که من اینک ساطع بودم تا
 مادام که خبر دیدم که در راه است که شبهای تار که حضرت در کوچه عبور میفرمودند من چشم مبارکم بر هر دو
 دیوار که بنیاید مانند ماهتاب و در حدیث دیگر حضرت امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله روایت کرده است که آنحضرت
 در هر طریقی که میفرمود از جانب راست و از جانب چپ آنحضرت ساطع بود که مردم نمیدانند و منقولست که یکبار آن
 آنحضرت در شب تار سوزن کم کرده بود آنحضرت که داخل حجر شد بنور روی آنحضرت آنسوزن را انداخت و عرف مبارک
 آنحضرت میگردید و داخل بویهای خوش میکرد و هیچ شامه تاب آن نمیآورد و در هر طرف که میفرمود بنیاید
 خوشبو میشد و هر که بیخ از بالای سر آنحضرت بر وزن بگردان و از پشت سر میاید چنانچه از پیش روی میاید بود و خواب
 پلایه ببلک خود میشد و در بعضی اخبار آمده که چون میرفتن میبکشد و فرقی بر او افتاد زیاد میگردید هر که میفرمود
 آنحضرت کسی را بدین زمین فرود میبرد و بر هر چه چاه با کسی سوار میشد تا هرگز آن بی نیفتد تا مردم بر او درختی کشی
 که نیت بر آن حضرت سلام میکرد و هرگز مکس و جویان داشت و دیگر بود آنحضرت قنوت داشت و رب آنحضرت با کاه راه راه
 تا خبر میکرد و آنحضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست هرگز آنحضرت ناه کلام تناول فرمود و از آن جوهر که سر
 متولد سیر خورد و چون از ایشان رفت نه هفت نوزدهم و بیست و چهارم در هر موهون بود و هیچ خلا و بقره از آن نماند با آنکه عالم

سفر او شده بود و غیبتهای عظیم از کفایت او آمده بود و روزی بود که سید فرموده و چه از صد مترادوم
 حضرت میفرمود و شب سایل بر آمد و شوال میگرد میفرمود که و الله که تو آن محفل مشبک صلح کنده و یکدیگر هم یکدیگر
 نیستی و منقولست که بر او لاغی با لادن سوار میشدند و غیبت خود را به دست مبارک بنده میکردند و بر اطفال سلام
 میکردند و بر روی زمین با خاندان جوی میخواستند میفرمودند که بروی بنده گان میفرمودند و بر او بنده گان طعام می
 خوردند و کلام بنده از من سوار و شواست بتواضع بنده که خدا و اگر غلامی یا کنیز میباشد آنحضرت را بکار میفرمودند و با
 و عبادت بهمانند فقر میکردند و مشاقت چنانها میفرمودند و عبادت بهمانند فقر میکردند و مشاقت چنانها
 فرمودند و با سنانند معتبره منقولست که مگر از جانب خدایند عالمیان به حق آنحضرت آمد و گفت خدای سلام میفرستد
 که اگر خواهی چیزی مگر تمام بر او تو طلا کنم سر بسوی آسمان کرد و فرمود که خدایند و نماند چیزی که یک روز بسوی ما ایم
 و نیز همه که میگویند که سید با شرم و از تو طلب تمام خواستیم که این رساله بدو که قبلی از کارم الا اخلاق آنحضرت است
 معتقد کرد و اگر در این رساله بلکه کتابهای بسیار را هم در آن رساله هر از آن صفا و صفا آنجناب هر روز میفرمودند
 حبت اهل بیت از این رساله که عظیم است و بطور هم نظیر یعنی بدانند از قرآن رسالت حبت اهل بیت منک
 خدایند ایشان در هر کس که بر او در کردار بنده و ایشان معصوم و مطلق کرد بنده از جمیع گناهان و بدیهه اهل بیت که پدید و
 بدانند درین حدیث حضرت اشاره فرموده اند باینکه آنرا در نقلی در شان اهل بیت صلوات الله علیه تا اول شده
 و این آیه از لا یلعنتم و امامت ایشانست و در کتب اصحاب نشانی این امور مذکور است و بعضی از آن معطوف
 در ضمن چند تن بر سبیل جمال بظهور میباشیم در بیان آنکه هر عصری خالی از امام نبیانشد و آن امام
 از جانب خدای پدید میآید منصوص باشد بدانکه امامت عبارتست از اولی و تصرف و صاحب اختیار بودن در دین و نیاید
 امت بجا نشد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و در ضمن دلایل بر وجود نبی ظاهر شد که صاحب ناس و هدایت
 ایشان و رفع نزاع و جدال از میان ایشان بدون قبح و نوبی میفرمودند چنانچه حضرت امام رضا علیه السلام القیوم القانتا
 در علم افضل شناخته فرموده است که چون خدایند عالمیان مرعز با بری چند تکلیف فرمود و از آن جمله آنکه
 از امر و نوحی خود مقرر ساخت و امر فرمود که ایشان از آن حدود تقدیر نکند که مورثان او ایشانست پس ناچار است
 که بر ایشانست اینست بیکدیگر که شایع ایشان کردان تقدیر کردن و از جانب محارم نمودن زیرا که اگر چنین شخصی را هیچ
 کس لذت و منفعت خود را از برای مفسد که بر او بکوی عاید کرد و ترک نخواهد کرد چنانچه ظاهر است از نفوس و شایع
 مردم پس بعد از خدا قتی و نمای ایشان مقرر فرمود که ایشانرا منع نماید از فساد و در حکام الهی را و

۸۷
بیانات ایشان جاری سازد چنانچه ظاهر است که هیچ فرقه از فرق و مائے از عمل تعیش و بقای ایشان بدو سر کرده و کسی نبوده
این چون جزو باشد که حکیم عظیم این خلق را خالی گذارد از امامی که معصی احوال ایشان و یاد شنان ایشان بخار بر نماید
و غنائم و صدقات را در میان ایشان بعد از آن قسمت نماید و اقامت جمعه و جماعت در میان ایشان بنماید و دروغ شریف
از مظلوم بکند و او را کفر و ایمان را در میان مردم بشاید که حافظ دین بقیه باشد هر آنکه حکمت مندرس شود و درین
بهر طرف شود و احکام الهی مستغنی و مبتدئ که در مد و ادب و بیخ و ملاجه دارد امور و بی حکام شرح زیاد و کم بسیار است
و شبهات در میان مسلمانان پیدا کند زیرا که مخالف چنانچه در سنییم هر یک ناقصند و در طبایع و ادبهای ایشان اختلاف
بسیار است و هر یک بخلاف خود را می افتند پس اگر حافظی از برای دین باشد و دین بر روی باطل می شود و پسند
معتبر و منقول که جوهر آن عجب حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در خدمت آنحضرت است بود و در وقت
الحکم در میان ایشان بود و او در حق شباب بود حضرت از او پرسیدند که ای هشام گفت لیتک یا رسول الله فرمود که مرا
خبر ندهی که با عرض صید میری چه بخت کنی و عرض از شما می آید است بود هشام گفت فدای تو کنم بوی صید می بکنم
و زیاد من یازد آن ملازم که در حضور تو چیزی بیان کنم حضرت فرمود که آنچه ما می دانیم می بینید اطاعت کنید
فشام گفت که من اولاد عمر بن صید داشتم بودم که بعد صید بصره افتاد می کند بصره رفتم و در روز جمعه داخل
بصره شدم و بخیل در آمد دیدم که او نشسته و حافظ بن زکریا که او نشسته اند و او در خاتم سیاه پوشیده یک لذت
کرده و یک زکریا در مردم از سوال می کند داخل مجلس شدم و بدو ندا داد و آخر ایشان نشستم و گفتم ایها العالم من مر
عربیم و خشت میفرماید که از تو سوال کنم بلی بر میدهم که چند داری گفت ای فرزندان این چه سوال است که می کنی
گفتم سوال من چنین است و جواب میفرماید گفت بپوش اگر چه سوال تو از شماست باور بگو بر میدهم که چند داری
گفت بلی گفتم با آن چیزی را می بینی گفت نه گفتم و شخصی را با آن می بینم بر میدهم که بپوشی داری گفت بلی گفتم چه کار فرمودی این
گفت بویها را با آن می بینم بر میدهم که در خانه داری گفت بلی گفتم چه کار فرمودی این گفت منم چه کارها را با آن می بینم گفتم زنی
داری گفت بلی بر میدهم که چه کار فرمودی این گفت چه کارها را بر میدهم بر میدهم که دل داری گفت بلی گفتم چه کار فرمودی این گفت
با آن تین می بکنم مناد چنانچه که بر این اعضا و جوارح وارد میشود گفتم آری این جوارح از قلب مستغنی نیستند گفت من
گفتم خراب این اعضا را با آن احتیاج است با آنکه آنها صحیح و سالمند و قصه زلزله گفت ای فرزندی و تو که این جوارح شک
میکنند در چیزی که بر میدهم باشند یا دیده باشند یا شنیده باشند رجوع بقلب میکنند و آن حکم میبازند و آنچه معلوم
میگردد میان و شک را زایل میگرداند گفتم پس خدا در این دین آری برای دفع شک و اختلاف جوارح مقرر نموده است

کفت بلی گفتم پس با جلد است از دل و بدون جوارح مستقیم نمیشود گفتم بلی گفتم ای ابا امرئ انصاف بدار که خدا اعضا و جوارح
بدن را می بخرد و آنکه داشت تا ما را از برای ایشان مقرر فرمود که آنچه درست یافت اند خدا صدای ایشان بکند و آنچه بد
آن شاه باشد شک ایشان را بر طرف کند جزو تمام این خلق داد و جوارح و سر که بپوشد و شک و اختلاف و آنکه داشت و آنکه
از برای ایشان مقرر بود که اگر شک بهر سنانند با وجوه کتد و دفع جوارح از ایشان بکند پس ساکت شد و بعد از آن
ساعت شد و گفت تو هشام بنی گفتم نه گفت با و هم بنفشو که گفتم نه گفت پس از اهل کجایی گفتم از اهل کوفه گفتم
پس این فرقه ای و برخواست و مرا دیدی کوفت و برخواستی ایشان را بدو تا من حاضر بودم سخن نگفت پس حضرت
صالح علیه السلام بستم فرمود که ای هشام و الله که لقمه بی تو ملامت شده در جنت بر اینهم و موسی نوشته است و
از حضرت علی بن الحسین علیه السلام مرویست که فرمود که ما این امامان مسلمانان و حقیقتی است خدا بر عالمیان و سید
و بزرگه مؤمنان و پیشوای شیعیان و آقای مؤمنان ما این اهل زعمی از غضب جنت چنانچه ستاره های آسمان
امان اهل آسمانند و ما این اجتماع که بر یک است ما خدا آسمان و آنچه می پلاید بر یک است ما اهل زعمی را ازین که با
فرز روند و بر یک است ما با اربابان از آسمان می فرسند و بفضیلت ما رحمت بر ایشان بعضی میکند و از برای ما قضاها
از زعمی بر می و با اربابان و اگر در زعمی ما را با اربابان از زعمی از هم بر باشد و اهل زعمی فرمودند پس فرمود که ازین
که خدا در این خلق کرد هر که زعمی و حقیقی و خلیفه بنویسند و با ظاهر و پستی و وجود و انعام و خلیفه خلیفه نخواهد بود
تا روز قیامت و اگر ندانید بود عبادت خدا در زعمی نمیشود راوی میگوید که عرض کردم که مردم از حقیقت که غایب
باشد چه دفع می بیند فرمود که ما تلاشنا چه که مردم از آفتاب زبور بر می بینند و منقولست از ائمه جعفر که از حضرت
امام محمد علی علیه السلام پرسیدم که مردم چه احتیاجت به پیغمبری و امام فرمود از برای این که عالم بر صلح خود باقی بماند
زیرا که حق تعالی بخواهد بر طرف میکند از اهل زعمی تا پیغمبری یا امام در میان ایشان هست و پیغمبری فرمود که شاره ما انان است
پس چون شاره از آسمان بر طرف شود قیامت ایشان قائم شود و چون اهل بیت از زعمی بر طرف شوند قیامت اهل بیت
بر او شود و مراد با اهل بیت اینجا است که خدا فرمود است که آری که ره مؤمنان اطاعت نمایند خدا و اطاعت نمایند رسول
خدا و اصحابان امر خود را و اصحابان امر آن معصومان مطهره از جمیع گناهان که هرگز گناه و معصیت نمیکنند
و عیب از جانب خدا نمید و موفقی و مسرورانند و بر یک است ایشان خدا کائنات و ذی می دهد و بین ایشان شرفی است
خدا مقرر است و برای ایشان آسمان می پلاید و از زعمی گناه می رود و با ایشان خدا مهلت و مددگاه کائنات و عذاب
خدا نمی فرستد و هرگز روح القدس از ایشان جدا نمیشود و هرگز ایشان از قرآن جدا نمیشوند و قرآنت از ایشان

جدا نیشود یعنی فرآن نیز ایشانست و معنی قرآن ایشان میداند و علی جمیع قرآن ایشان معنیانند و با سائید متون
 این مضامین از اهل بیت علیهم السلام وارد شده و بسندهای معتبر منقولست از حضرت صادق علیه السلام که اگر در زمین
 نباشد مگر در قرآن ایشان البتہ امام خواهد بود و بسنده معتبر از آنحضرت منقولست که جبرئیل رسول خدا صلی
 الله علیه و آله تا زل شد و گفت حقتعالی میفرماید که من هرگز نمیبینم خالی نکند شتم مگر اینکه در عالمی و عالمی بود که
 طاعت من و هدایت من ایشانست و پیشانیانند از میان بقیه تا بچشمی دیگر باعث خجالت خالق بود و هرگز نمیکند از من خطا
 که مردم را کند و کسی که خجالت من باشد و خالق را بسوی من هدایت نماید و عارف با من باشد و از برای هر قوی
 البتہ هدایت کند است که سعادت نمند آنرا هدایت و محبت بر او ایجاب و تفاوت تمام میکند و فیض از آنحضرت با سائید
 منکشف منقولست که هرگز کسی خالی نیست که کسی که زیاد و نقصان درین دایره باشد و اگر کسی فتنه نماید مشغول بر
 بر اهل بیت حقیق و ائمه است هر زمانه از این در جادیت و ایضا دلایل عقلیه و وجوه نقلیه که بعضی گفتند و در کتب اجتهاد
 مفصل مذکور است شاهد است بر اینکه امامت بدون نص الهی نیشاید و صاحب عقل مستقیم بقیه بقیه میدانند
 که خداوند که جمیع جزئیات احکام شریعت و مصالح امت و نجات ایشانست بقول ضعیفتر خالق خواهد گذشت
 و ایضا جمیع بقیه از وصی تعیین فرمودند و جمیع بقیه از آن زمانه و جیتی تعیین فرمایند تا آنکه شفقت او نیست
 با امت را از جمیع بقیه اید بشری بود و بقیه از آن احتمال بعثت بقیه دیگر بعد از ایشان بود و آنحضرت میدانست که بعد
 بقیه میخواستند بود و ایضا منقولست از سعد بن عبدالله که فرمود که اگر از کافر بگردم نمیست که روزی مبتلا شدم بمباحث
 بدی که نواصب و بعد از مناظره گفت که وای بر تو صاحب تو بخاک و روضه ها جز و انصاف را ملاحظه میکنند
 و انکار محبت بقیه نیست مینمایند ابو بکر سید زود سالان شده از همه صحابه بهتر بود و از بسکه بقیه او را دوست
 میباشند در شب غار او را با خود برد و چونکه میدانست که او بعد از آن حضرت خلیفه خواهد بود که سنان او تلف شود
 و او را سالان بعد از او معطل شود و حضرت علی بن ابیطالب را بجای خود خلیفه خواندند بر این بود که اگر گفت شود
 ضرری با من و مسلمانیان نمیرسد و من ازین سخن جوابی نگفتم و شاکت نشدم پس گفت ای گروه و رافضی شما میگویند
 که هر زایدی که بر من افتاد و حکایت شب عقبه و دیگرها انداخته داد لیل خود می آوردید با کوه اسلام ایشان از روی طمع
 و ریفتم بود یا از روی کینه یا از روی طمع و ریفتم بود خواهد گفت که این نفاق چه معنی
 دارد و اگر گویم که از کوه و حیر بود خواهد گفت که در مکه خیر نبود و اسلام قوتی نداشت که مردم مجبور شوند از حیر
 از مساکت شدم و دیگر بگوشتم و طوماری نوشتم مشغول بر زبانه از چهل سؤال و مسایل مشکله و این دو مسئله در حدیث

۸۸
 کرد که بخیر خدمت حضرت امام حسن عسکری صلووات الله علیه بفرستم با احمد بن اسحاق که وکیل آنحضرت بود در تمام
 طلب کردم گفتند متوجه شدم من رای شده من از عقب او روان شدم چون با او رسیدم و حقیقت حال گفتم گفت خود
 با من بیاز و آنحضرت سوال کن با او رفیق شدم و چون بدرد دولت سرای حضرت رسیدم و رخصت طلبیدم و رخصت
 فرمود داخل شدم و احمد بن اسحاق با خود همیانی داشت که در بیابان عینا بنهالان کوه بود و در آن همیانی صد و شصت
 کبک از طلا و نقره بود که هر یک را یک کاز شبعیانان هر زنده و بخند مت حضرت فرستاده بودند چون که نظر بر روی مبارک
 انداختیم روی آنحضرت از بیابان ماه چهارده بود در حسن و صفای او و ذوالبهره من حضرت طفلی داشت بود که از آن
 مشغول بود در کمال حسن و جمال و بر سرش دو کاکل بود و تو آنحضرت اناری بود از طلا که جواهر کران بها و نگینها
 کرده بودند و یکی از بزگان بصره بعد از برای آنحضرت فرستاده بود و در دست حضرت نامه بود و کتابی میفرمود و نقل
 مانع شد آن اناری از برای انداختن که آن طفل متوجه آن میشدند و خود کتابت میفرمودند پس احمد همیانی خود را کشتی
 و نزد آنحضرت گذاشت حضرت با طفل فرمود که اینک هدایای و تحفه های شعیب داشت بگشتا و مشغول شو حضرت صفا
 الامر علیها السلام فرمود که ای مولای من آیا خاین است که من دست طاهر خود را که از جمیع کسانان پاکست درازا کنم و
 مالهای حرام و همدیهای رجس و باطل و بعد از آن حضرت فرمود که ای لیل اسحاق بقیه و آنرا آنچه در هیالانت
 ناما حلال و حرام را از هر چه بد کنی اسحاق یک کبک را بپی و آنرا در حضرت صاحب الامر صلووات الله علیه فرمود
 که این فرزندان است که در فلان محله تم میباشند و محبت و دو اشراف در بین کبک هست چهل و پنج و بیست و نه هفت ملک
 که از پدر او میراث رسیده بود فروخته است و چهارده و بیاروغی هفت جامه است فریخته است و از کوه کوه دکان
 شد و بیاروغی و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که راست گفتی فرزندان با کوه چرخ در بین میان حرام
 تاهری و آنکه فرمود که در بین میان یک اشراف هست که لیکن روی که بخارنخ فلان زده اند و تان بختی بر آن نقتند و نصف
 نقشش جو شده است و یک بیاروغی فراموش شد و ناقص هست که یک دانگ نیم است و حرام در بین کبک و و است و حق
 خرمنها بیست که صاحب این کبک در فلان سال و در فلان ماه او دین از جولای از هشتاد و هفت مقدار یکم و دو نیم
 دینار بود و عدت برین گذشت و در آنرا بود و آن سرچون گفت که این دوزخ بوده و فصل پیش نکر و تا او از
 کوفت دینار با یک دینار که دوزخ بوده و در آنرا باشد و در بخند و این دو بیت آن جاهل است
 و حرام است چون کبک را کشود و بیاروغی همان علامتها که حضرت صاحب الامر علیه السلام فرموده بود بداند شد بر او
 و باقی را تسلیم نمود پس احمد گفت که این کبک بیاروغی بود و وصیت کن که بصفا حیش برساند که ما بخیر بقیه و اینها

خواست بعد از آن فرمود که آن جامه که آنکس بپوشد برای ما فرستاد و میاورا حمد گفت که آنرا در میان خود چو پنهان کرده
 بودم فرمود که بپوشد پس حضرت بخت من التماس کردند و فرمودند که ای سعدیچ طلب آید گفتیم
 شوق ملازمت تو مرا آورده است فرمود که آن مسائلی که داشتی جز شد گفتیم حاضر است فرمود که آن فرزندم بیرون و رفت
 حضرت صاحب الامر فرمود که آنرا بپوشد گفتیم ای مولای فرزند مولای من رعایت بپوشید است که حضرت بخت
 طلاق زن از خود را با اختیار حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گذاشت و دلیل چیست بر این که امت برای خود اختیار نمیشود
 که فرمود که امای اختیار خواستند که در مصالح احوال ایشان باشد یا اما که مصالح احوال ایشان باشد گفتند اما و
 موجب صلاح ایشان باشد فرمود که چون میداند که باعث صلاح ایشان خواهد بود و حال آنکه از جهت این چنین نماند
 گاه باشد که گاه که مصلحت ظاهر میشود و از همین علت است که مردم نمیتوانند برای خود اینها
 نمایند پس فرمود که برای تأیید این مطلب برای تو برهان بیا که تمامیم که عقل تو آنرا قبول نماید یا که بپوشد که خدا
 بخانی فرستاده و ایشان را از میان خانی برگزیده و گشای ایشان فرمود فرستاده و ایشان را مؤید بوجی و عصمت گردانیده
 و ایشان را علیهای هدایت است این و ایشان را ایشان از اختیار جمیع امت بیخاست پس هر گاه برگزیده خدا گوی که اختیار کند
 بگناه آنکه اجازت است و از شد ظاهر شود پس چرا احمق باشد بر خنثی برگزیده و عوام الناس که جز از نفاق و التماس
 مردم ندانند و صاحبین و اضافی که بر سر این مردم اطلاع ندارند پس بیاید امام از جناب کسی منصوب شود که عالم
 بشناسد و عقوبات مویست بعد از آنکه با همان فرمود که ای سعدیچ من تو میکنت که حضرت بر رسول ابوبکر را بپوشید
 بقادر بود چونکه میدانست که داخل است میباید که شرف و جلال و کبریا و کرامت که در آن است که بر غیر صلوات
 علیه و آله فرمود که خلافت بعد از من سی سال خواهد بود و این سی سال را بر چه خلقی قسمت کردید پس بافتاد
 فاسد خانی جهان خلیفه عقیقند پس آنکس معنی بافت بود که بعد از خود بیرون و بنا بر آنکه تو میکنت
 آنقدرت در باب آن سده خلیفه دیگر تقسیم کرده و شرف بر اینان نون و حق ایشان از اسبک نمره و آنچه خصم بر آن
 پرسید که اسلام ابوبکر و عمر بطوع بود یا بکراهت چون گفت که طوع بود اما از ایشان طبع و نیاز بود که ایشان با کفر نبودند
 بودند و ایشان از روی نوبت و گناهی خوی در احوال خود را بر ایشان بپوشانند و میکشند او بر عیب استوار
 شد و با دشمنی و از آن است پادشاهی بخت انصر خواهد بود اما دعوی پیغمبری خواهد کرد و چون حضرت دعوی رسالت
 فرمود ایشان از روی کفر نمود بظاهر بگفتن گفتند از برای طبع اینکه شاید و لایق و کوهی حضرت ایشان را دهد
 و در باطن کافر بودند و چون در سخن مألوس شدند با ما تقوی بود لای عقبه رفتند و خانهای خود را بستند

کلی ایشان را فتنه داد و تها میبلاخند که شیخ حضرت قارم دهند و حضرت املاک کند پس خدا تعالی جویبار فرستاد
 و بپوشد و از غیر ایشان حفظ کرد و فرمودند و حال ایشان مثل حال طایر و زبیدی بود که با حضرت
 امیر المؤمنین علیه السلام از روی طبع بظاهر بپوشد که حضرت بپوشد و لایق و حکومته بدید چون مألوس
 شد ندبعت را شکست و خروج کرد و بپوشد و در دنیا و آخرت رسیدند سعدیچ گفت که چون سخن تمام
 شد حضرت امام حسن صلوات الله علیه بر ای نماند بخواستند و حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه را ایشان
 بخواستند و بگفتند حمل بر این است که در راه دیدیم که گویان می آید گفتیم چرا دیو آمدی و سبب که بر جیت گفتند
 جامه که حضرت فرمودید بدانند گفتیم باک نیست بروی حضرت عرض کن پس رفت و خندید و بگفت و صلوات بر محمد
 و آل او برسد و بگفت همان جامه را دیدم در روزی برای حضرت افتاده بود و بر روی بماند میگوید سعدیچ گفت که
 حمد الله که دریم و چند روزی که در اینجا بودیم هر روز بخدمت آنحضرت میرفتم و حضرت صاحب الامر را نزد حضرت
 ملازمت میکردیم پس چون روزی مطلع شد من و احدی با او مرده بود از اهل قم بخدمت آنحضرت رفتم احمد گفت
 ایشان را گفت و این رسول الله رفعت نزدیک شد و تحت مفارقت تو بیا و دست از خاندن سوال میکنم که
 صلوات فرستد بر جیت مصطفی و بر بپوشد علی رضی و بر ما ریت سینه النساء و بر بپوشد چون آن اهل بیعت
 بپوشد و عورت و اوزان طاهر بر بدن او است و بر بپوشد و بر فرزند است و از خدا طلب میباید که گشای تو را
 گرداند و شرف تو آنرا بپوشد و آنرا در این آخر دیده ما نباشد جمال تو بپوشد این را بگفت حضرت که گیت که قطرات کوه
 از روی مبارکتی فرود بپوشد و فرمود که ای پسر اسحاق در روز عازن زاده مصطفی که درین بر گشای جوارح رحمت الهی
 خواهد رفت احمد چون این را شنید بهوش شد چه بهوش آمد گفت از تو سوال میدیایم که بخند و بپوشد چنان
 که در پیش سار میباید که گفتن خود که حضرت دست بر بپوشد که در روز و سینه در هم بدل آوردند و فرمودند
 که این را بپوشد و از غیر این زحمت مکن و گفت که طلبیدی بنو خواهد رسید و میباید که کار از خدا ضایع میکند سعد
 گفت که چون بگشایم بشه فرقی منقول حلوان رسیدیم احمد بیت کرد بهماری السجود او با عارض شد که از خود مألوس
 شد و چون بپوشد رسیدیم در کار و انصر فرمود آمدیم احمد شخصی از اهل قم را طلبید که در حلوان میبود
 زمانه گفت هم روی و میراث با یکدیگر ماهر باک بجای خود بگشایم چونه نزد یک صحب شد چشم کشیدم کافور
 خادم حضرت امام حسن صلوات الله علیه را دیدیم که میگوید که خدا شما را صبر بپوشد در عصیت احمد
 اسحاق و عاقبت این مصیبت را برای شما خبر کرد و انصر و گفت احمد فارغ شدیم بر خیزید و او را درین کید

و از آن جهت که ای تو بود تو نام و بشوای شایب و بگفت و از نظر ما قایب شد پس ما بخواستیم با کبر و توحش او را
 در آن گریه رخ الله علیه و این باب در حدیث حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که خدا بفرمود
 صد و بیست مرتبه معراج بود و در هر مرتبه تا کبیر در باب امامت و وصایت امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام فرموده از آن
 میگوید و بگوید روایت کرده است آن حضرت امام رضا علیه السلام که بفرمودم حضرت صادق صلوات الله علیه که بفرمودم
 که نه چنین بود که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را مژده وصیت خود فرموده که بیعتی صلوات الله علیه و الله علیه
 و آن حضرت بیعت و جبرئیل و ملائکه مفرقی که او را شکر فرمودند که ای بولکس چنینی بود و لیکن چون تو بیعت
 وفات حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شد فرمود که یا رسول الله وصیت مرا کن و در آن وقت وضو من شوی برای خدا و بی
 من که وفاتی یافت در بیعت تو ای آنکه مرگه اند حضرت امیر فرمود که بل بپوش و مادرم فدای تو باد برینت عثمان
 اینها و بر خلاصت که مرا احسان فرماید و توفیق دهد که ادا کنی اینها بگفت حضرت رسول فرمود یا علی بنحو آنکه بر تو گواه
 بگیرم که من از تو بیعت کنم که در روز قیامت برای من گواهی بدهی حضرت امیر فرمود که گواه بگیرم حضرت رسول
 فرمود که جبرئیل و میکائیل با ملائکه مفرقی حاضر شدند که گواه شوند ایشان میان من و تو گواهی دهند فرمود که
 بدم و مادرم فدای تو باد ایشان گواه بگیرم و من نیز ایشان گواه بگیرم حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 ایشان گواه گرفتند و از جمله چیزها که با مراد او حضرت امیر المؤمنین شرط کرده بود که با علی و فاطمه و آنچه در بین
 نامد نوشته است اند و سوره که دوست خدا و رسول باشد و تقبل نمودند ایشان با صبر فرمودند ختم و صبر
 بر غضب کردن حضرت و غضب نمودن حست و نگاه نداشتن حرمت گفت بلی یا رسول الله قبول کردم و حضرت
 امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که بحق خدای که در انظار ایشان شکاف و گناه رویانید و محتایق را از آن بپوشید که شهادت
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله میگفت که ایشان ساد بعل که حرمش را باطل خواهند کرد و حرمت او حرم خدا
 و رسول است و بگو که شهید خواهد شد در راه دین و در پیش از خون سرش ننگ خواهد فرمود که چون سخن
 جبرئیل را شنیدم مدهوش شدم چنانچه بر روی در افتادم و گفتم بلی قبول کردم و رضای شدم و سخی خواهم کرد
 خواهم نمودم چند حرمت من ضایع شود و سستیهای میجوی معتدل شود و کتاب در دیده وضایع شود و کعب خراب
 شود و زمین خون سرم خضتاب شود صبر خواهم کرد و رضای الله را طلب خواهم نمود تا لبوی تو آیم انگاه حضرت
 رسول و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیه هم را طلبید و ایشان را نیز خبر داد و بپوشید آنچه
 امیر المؤمنین خبر داد و از ایشان پیمان گرفت و ایشان را مثل فرمود آن حضرت جواب فرمودند پس وصیت نامد را در

که نه نام بفرماید طلای بهشت که آتش با آن نرسیده بود حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند و ای کوی که خدای
 حضرت امام موسی علیه السلام فرمودم که بدم و مادرم فدای تو باد نیز میاید که در آن وصیت چنانچه فرمود
 فرمود که سنتهای خدا و رسول و احکام بود بر سیدم که ای آنکه در وصیت بود که آن کافران غضب خلالت خواهند
 کرد و مخالفت امیر المؤمنین خواهند نمود و فرمود که خداوند که هیچ آنها بود حرف بحرف مگر نشنیده که این آیت را که آن
 سخن بخوانی و بگفت ما قلمه مولانا را هم و کل شیء احصیاه فی امام حسین بیعت من جانش بقول من است که بدم و مادرم
 که بگویم و اینم مره کا فراد روز بعثت و جزا بی تو بودم آنچه پیش فرستاده اند از عاوازی بگفت و بد و فتنای تو نام ایضا
 با آنچه از اطفال ایشان میماند میبوسم و هم جوی زبان بگفت و بد و بیان کرده ایم در امام حسین بعضی
 گفت اند امام حسین لوح محفوظ است و بعضی گفتند نام را دعا است در بعضی احادیث با حضرت امیر المؤمنین
 صلوات الله علیه بنویسند و ظاهر این حدیث نام و وصیت آنکه فرمود که و الله خدای امیر المؤمنین و فاطمه علیها
 السلام گفت ای آنکه بپوشید بدان آنچه بنفای گفتم و قبول کرده بد ایشان گفتند بلی شدم و قبول کردم و صبر خواهم نمود
 ما را بختم آورد و موجب آزار ما باشد و پسندیدم حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود که خدا
 در عالمات بر چیزی سخن صلی الله علیه و آله نامد فرماد پس از وفات او و جوی فرمود که با محمد بن حسین وصیت است به
 بنیان از اهانت فرمود که بگفتند بنیاد ای جبرئیل گفت علی بن ابیطالب و فرزندان او و بر نامده هر از ان ظالم بود پس
 حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که کذابان با امیر المؤمنین علیه السلام داد و امر فرمود که بگفت هر از آن بگویم و آنچه
 در تحت آن مهر است عمل نماید و آن حضرت چنین کرد و آنچه کرد از روی آن نامد آلم بود و در هر کتاب نامت حضرت
 امام حسن علیه السلام غوغ و آن حضرت بگرم بگو را بگرفت و آنچه در تحت آن بود عمل نمود پس بحضرت امام حسین
 السلام شنیدم نمود و آن حضرت مهر خود را برداشت فرمود که مردم را حدیث بگو و فتوی بک و از آن خبر خدا اندیش
 مکن که هیچ کس بنویسد یا بنویسد رساید پس آن نامد را بحضرت امام جعفر صلوات الله علیه داد آن حضرت
 در زیر مهر خود یافت که مردم را حدیث کن و فتوی بیا و فرماید و علوم اهل بیت خود را بپوش کن و نصدقین بگردان
 شایسته خود را بگردان و از ضعیفان مفرس که تو در امام خدای و هر چنین هر یک بد بگویی تسلیم میباشند
 و بمقتضای آن عمل میکنند تا قیام مهدی آل محمد صلوات الله علیه جمع است در بیان عصمت امام
 بلکه فرقی را نجیب را میماند را اعتقاد است که امام میاید که از اول عمر تا آخر عمر از هیچ کفانان صغیر و کبیر
 باشند و اهل سنت چون میداند که هر گاه عصمت شرط امامت باشد حقیقت امامت خلفای ایشان بودم

میگویند عصمت در امامت شرط نیست و بر بطلان این بعضی دلایل عقلی و بعضی بسیار است و بر صاحب عقل مستقیم پوشیده است
 که این شخص واجب الاطاعت که جمیع امور دین و دنیا است با ولایت است باید معصوم باشد در علم و عمل و الا فراید
 مغویه بر امامت که این بقیه بظهور و ختوا همدامد و انحصار منوط محاط خواهد بود با مای و رفقای چنانچه نزد صاحب است
 ظاهر است و الا امامت خلل بسیار در دین می خواهد دید زیرا که گفتگوی غلطش ممکن است که بدعتی متشکل گردد
 و احکام حق دین مقولد شود و بسیار باشد که مفاسد عظیم بظهور آید که بجهت خواصی بدین باشد مثل آنکه
 غلط کند در بعضی خلیفه بعد از خود بیکان آنکه قابل خلافت و امامت است و از امور منافی امامت بظهور آید پس اگر
 امت متعرض او نشوند مورد عبادت نیست و اگر قصد عزت کند منازعه و مشاجره عظیم در میان است تا
 شود که حق در میان صنایع شود چنانچه در واقعه کشتن و خروج عالی و طلی و زبیر و معاویه و خوارج بظهور
 آمد تا آنکه کار امت و بنیاد خلافت و اصول معاویه و زبیر و امثال آن ظالمان بدین قرار گشت و آن عدم ظلم با
 به اهل بیت رسالت و سایر اهل اسلام جاری شد و ایضا ظاهر است که امامت را می تواند بچند مرتبه بر آید که از خود
 بعقل نیاید و آنچه از آن سخن گذارند بظهور آید و لهذا ائمه تعالی در قرآن این قسم جماعت را مذمت و توبیخ فرمود
 و ایضا نفوس مردم از اطاعت چنین شخص مستغری باشد و غیر از این در نفس آید و اول الامر گفته است که این
 آید و لایات میکند بر عصمت و عدم جواز خطای او و اول الامر بلا لازم می آید که هر امر باطل اعتقاد شده باشد می
 لغو از اطاعت زیرا که اطاعت در غیر مراتب حرمت و در جنبه آیه و کوفت و اجماع انقضای لغت که مراد از صادرین
 معصومینند و خداوند آیه تطهیر از عصمتشان خبر داده چنانچه بعد از این بیان خواهد شد و اگر مفتیین در این لایات
 عهدی الظالمین اقرار کرده اند که ولایت بر عصمت امام دارد زیرا که حضرت عزت تعالی شان حضرت ابراهیم و جبرئیل
 که این چنانچه اناس امامان را برای مردم امام گردانیدیم حضرت ابراهیم در ریاست نمود که بعضی از دین من
 مزایین شرف را که امت فرما خطاب آمد که عو امامت و خلافت بظمان تپرسد و هر فاسق ظالم است بر نفس خود چنانکه
 خدا مکن تا سفاقران بظلم و سب فرموده بلانکه احادیث مطهری عامه و خاصه بخند تو رسیده که آیه
مطهری بر شان اهل بیت رسالت نازل شده که آن عباد باشند و موافق بعضی از احادیث ما جمیع ائمه و اولاد خلفان
کشف که از معصومین علما اهل بیت است در نقشه میاهل ذکر که است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله
تصاریخ بجز را بنیاهل خود انداخته ایشان مهلت طلبیدند و چون بآید که خلوت کردند بغائب صاحب رای ایشان
بود کشف آنچه مسلمت صحیح است و آنکه ای گروه رضا را خدا دانست که محمد پیغمبر فرستاده خداست و در بیان

احوال عیسی حق را بر ظاهر ساخت و دانند که هیچ قوی با ایندی خود میانه اند که در بندگی بر و جوان ایشان هلاک
 نشوند و اگر میانه اند که بنیاد است هلاک خواهد شد و اگر بسیار از آنها نام در نگاه داشتن دین خود دارند و از اول
 شدن ابادارید با او صالحی بنایید و بر کردید چون صحیح شد رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت امام
 حسین را در بر گرفت و دست حضرت امام حسن را گرفت و قاطعه و علی را از پی خود روان ساخت و فرمود که من
 چون و حال که تم شتا امین با کوشید پس استغف بخوان گفت که ای گروه نضار عامن روی چند می پنجم که خدایا
 روها که و از خطا میگذرد ایشان میانه اند میکند که هلاک میشود و بر روی زهین بد نصرتی تا قیامت نخواهد بود
 ایشان بخامت حضرت آمدند و کشف در باقی میانه اند غیبیکم قوی برین خوب باش و سایر برین خود حضرت فرمود
 که میانه اند غیبیکم مسلمانان شود با کوشید فرمود که پس با شما جنک میگذرد ماطلقت جنک تریب ندانم
 و ایک با تو صلح میکنم که با شما جنک نکنی و بدین ماکان نداری و ما با تو هر ساله و من از حگد و در ماه سفر بر هم
 و من از حگد در ماه و جب و سی زنه تغییر هر ساله بدیم حضرت را برین نحو ایشان متعلق فرمود و گفت و اندک
 که هلاک در اهل بخیران مشرف شده بود و اگر میانه اند میگردید هر چه میشدند و هم بصورت میبودند و نولد و این
 سخن بر ایشان آتش میشد و خدا هیچ اهل بخیران را هلاک میکند یعنی که بر روی در خفا بود و بر
 سال نمیکند است که هر هلاک میشدند و باز صاحب کشف از غایب روایت کرده است که روزی حضرت
 پیروز آمد و عیاشی پوشید بود و موی سیاه پس حضرت امام حسن آمد او را داخل بنا کرد بعد از آن حضرت
 حسن آمد او را داخل بنا کرد پس حضرت فاطمه و علی بن ابی طالب آمدند هر دو را داخل بنا کرد و این ایه را
 که این بریدند که در راه هنگام آن رس اهل بیت و در آنچه که تطهیر بعد از آن صاحب کشف گفته است که اگر کوفت
 چو این جماعت را در میانه اند و اهل کوفت جواب گوئیم که برای آنکه این دلالت بر حقیقت و اعتقاد بر استیغاف میکند
 آنرا که دیگران داخل کنند زیرا که عزیز بن بن خلیق را از تو خود و پارهای جگر خود و محبوب ترین مردم را از تو خود
 در عرض میانه اند و فرقی در او زد و گفتا بر خود نگردد بندها که بسیار است که کوی خود در هلاک میانه اند و این
 قدر عترت را حفظ میکند و در موطنی مالک است روایت شده است از این که چون آیه تطهیر را از خداوند
 بشنید رسول خدا در میان رفیق و بر خاندان ظاهر میگفت السواخ یا اهل بیت انما برید الله لیب
 هنگام آن رس اهل بیت و بطریق که تطهیر است و در صحیح ابی داود و بیست و نهم در این طریق روایت شده از این است که
 صحیح بخاری ازین و چهارم روایت کرده یعنی که صاحب کشف روایت کرده و در صحیح مسلم و در صحیح ابی داود

ما صبح میکند منتظر رحمتی الهی است و روشن ما که صبح میکند بر کنایه چشم استاده است که چون یکدیگر می بینند داخل چشم
 شود بدو سستی که برهای رحمت برای او نشان مابا از است کوا را نشان از رحمتی الهی و آن حال در نشان ما و دست
 نیست کسی که دشمن ما را دوست دارد و دوستی ما و دشمنی دشمنان ما در یکدل جمع میشود کسی که ما را دوست دارد
 باید که دوستی بر لب ما خالص کرد و از چشمش طلا در آن نقش خالص میکند ما این بخیر اند و بگویند بهای خدای
 فرزند آن بچهره شد و منم و صواب و منم خرم و با و خدای رسول و آنان که با من بخارید و یکدل که در شیطانی
 پس کسی که خواهد که حال خود را در محبت ما بداند دل خود را امتحان نماید که محبت دشمنان ما در دل خود باید بداند
 که خدا و جوی بل و یکپایه دشمن او میشد و خدا دشمن کافر است و روایت کرده از ابی عبد الله جده که حضرت
امیر المؤمنین گفت که بعضی از شیعیان میگویند که هر که از ما داشته باشد در روز قیامت او را هیچ ترس نباشد
 و خیم و هم بگنای که هر که داشته باشد او را با او استی انان ندکفم بل فرمود که آن حسن محبت است و آن گناه
 ریشمی است و از سلمان رحمه الله روایت کرده که روزی در مسجدی چندت رسول صلی الله علیه و آله نشست بودم
 که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مد حضرت رسول صلی الله علیه و آله در دست داشت بدست آنحضرت داد این
 سنگ درین بعضی آمد و گفت لا اله الا الله محمد رسول الله فرمود که کار بخدا و بر چیزی بخدا و بگو
 علی بن ابیطالب حضرت رسول فرمود که هر که از شما صبح کند و بخدا و رسول و بولایت علی بن ابیطالب را
 باشد از خوف خدا ایمان است و این بابو عهدی است که با او است حضرت امام رضا صلوات الله علیه روایت
 کرده است که روایت کرده از پدر بزرگوارش تا رسول خدا صلوات الله علیه از چیزی بل از یکپایه از سر اول
 از لوح از قلم از خداوند عالمی است که فرمود که ولایت امیر المؤمنین حقین قلعه است هر که داخل آن حصن شود از خدا
 من این است و با سبایت بسیار در یک سنی و شیعان از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول است که اگر مردان بر ولایت
 علی جمع میشدند خدای چشم رخاقت میفرمود و روایت کرده است از آنست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
 که خداوند عالم در روز قیامت جمعی را میجویش خواهد که در ایند که روحهای ایشان از نور ما باشد و بگویند سیاهی نور
 خواهند نشست و جاههای از نور خواهند بوشید و در سایه برش الهی خواهد بود ما اندک پیغمبران و پیغمبرانیستند
 و بنام دشمنان و هم که شیعان خواهند بود بعد از آن دست بر حضرت امیر المؤمنین گذاشت و فرمود که در و شیعان
 چنین خواهند بود و نیز طویعی با شانیند معتبره حضرت امام رضا از ابی اهلان صلوات الله علیه روایت
 کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که چون در روز قیامت خدا از سکا

خلایق نارغ شود و کلیدهای رحمت و دروغ را برین تسلیم نماید و من نبودنم کم و گویم هر که در خوابی بچشم فرست و هر که
 خوابی ببیند داخل کن و این بابو بر لسان معتبره حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون قیامت قائم شد
 سبزی بکند از یک کجی خلایق بدینند و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر آن منبر بویاید و ملکی بر دست راست
 او ایستد و ملکی بر دست چپ او ملایک دست راست ندانند که ای کی و خلایق این علی بن ابیطالب است هر که داخل چشم
 داخل چشم میکند و ملک دست چپ ندانند که ای کی و خلایق این علی بن ابیطالب است هر که داخل چشم میکند
 و از عبد الله بن عمر روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین فرمود که چون قیامت شود
 بیایم بی بر این فرزند سواد بر سر تاجی از نور باشد که روشنی آن دیده ها را بخیر کند و در این انجابت رب العزیز
 برسد که کجاست خلیفه محمد رسول الله تو که از اینان منم پس نافر ماید تو که با علی بودی و نشان خود را داخل چشم
 کن و نشان خود را داخل چشم کن تو بی قیمت کنده چشم و دروغ و حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که
 حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که روزی با حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزد کعبه نشسته بودیم
 مردی بی روی پیدل شد از بی روی خم شد و او بر ما پیش بر چشمه هایش افتاده و عصای در دست و کلاه سرخ در
 و بر این من و تو پوشید نزد پاک حضرت آمد و گفت یا رسول الله دعا کن که خدا مرا بر این حضرت فرمود که
 امتیاز و ولایت و عمل تو قایلند و در وجود چشم که حضرت فرمود که ای ابو الحسن شناختی این بی روی که گفتیم
 فرمود که شیطان ملعون بود حضرت امیر المؤمنین فرمود که از بی روی او دیدم و او را که فرمود بر زمین زخم و دست
 در کوفت فرمود گفت دست از من بدال ای ابو الحسن که تا ما بقیامت مهلت داده اند و الله که یا علی من ترا دوست
 میدانم و هر که دشمنی است با من را و شر یک شده ام در پی مادری و او حرام زاده است پس بخندیدم و او درها
 کردم و منقول است از سلمان رحمه الله علیه که روزی شیطان گذشت بر جماعتی که مذهب حضرت امیر المؤمنین
 صلوات الله علیه میکردند نه از ایشان ایستاد و بر سبیل ندک کبیتی گفت من ابو مریم ام گفتند شیدایی که ما چاک
 گفت بد حال شما که ناسزا بولای خود علی بن ابیطالب میگفتید ایشان گفتند چه درانست که او مؤمنی امام است
 گفت از پیغمبر گفتند شما که گفت هر که من بولای اویم علی بولای او است خداوند دوست دارد هر که خدای دوست دارد و
 دشمن دارد هر که علی دشمن دارد و یاری کن هر که او را یاری کند و فرود کند هر که او را یاری نکند ایشان گفتند توان
 شیعان او را گفتند و لیکن او را دوست میدانم و هر که دشمن او است در حال و فرزندش شریک میشود و گفتند
 ای ابو مریم در فضیلت او چیزی میدانم گفت بشنویان من ای کی و شما کائنات و اساطیر و عارفان که جهان او را



و بظلم باو خروج کرده و باز برین بد رفتن اید بدتر که من عبادت خدا کردم در میان جان و دوازده هزار سال و چون خدا
 اینها را هلاک کرد و تمام خون در زمین بمالاشکایت کرد مرا با آسمان اول فرج فرمود و دوازده هزار سال در اینجا
 در میانم که عبادت کردم روزی مشغول تسبیح و تفلیم خدا بودیم نور شغفای بسیار روشنی بر ما گذشت
 میگردید بجهت افتادن و گفتند سبحان و قدوس ای نور ملک مقرب است با تو بجزی رسول خدا انجانست و رب
 الغیب سید که این نور طیفیست علی بن ابی طالب است و منقولست از ابوهریره که شخصی خدمت رسول خدا صلی الله
 علیه و آله آمد و گفت فلان شخص بجزیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و کف فلان شخص بکشتی رفت با ما
 که بجزی رفت و زود برگشت و مال بسیار آورده است که محسوس خویشیان و دوستان شده است حضرت فرمود
 که مال دنیا هر چند زیاد میگردد بلا و سخت صاحب مال بپشتی میشود و از روی حال صاحبان اموال میکند
 دیگر کسی که در راه خدا صرف نماید بعد از آن فرمود که بخوبی امید شما از خبرم که کسی که با اراضی از آن کفر بوده و
 زود تر برگردد و غنیمت و فایده بپشتی بجزی سبانه و آنچه را بجزی سبانه در خونینهای عرش آسمانی بر او ای و حفظ کرد
 صحابه گفتند بفرما رسول الله فرمود که نظر کنید باین شخصی که در آن دیدیم زود بودی از فشار اید فرمود
 که از هر نفسی که از این مرده بالا برود اندک از او بیرون میآید و زمین او را نعمت گشت حدیثی که از ایشان خوا
 بود که گناهانش را از او ببرد شود و بهشت او را واجب شود صحابه از او پرسیدند که او را از چه کار کردی بشارت
 باد ترا بگوارت آسمانی آن شخص گفت که کارهای بجزی این بگورده ام که برای حاجت ایشان بپوشانده ام و چون بدو شد
 بود که آن کرد که آن کار قوت شاه است با خود گفتم که بجزی این حاجت میروم و نظری بروی علی بن ابی طالب
 میکنم چون آن حضرت رسول شنید فرمود که نظر کردن بروی علی بن ابی طالب حضرت فرمود که بگو و الله عبادت
 و چه صفتی است ای عبدالله میفرم که بجزی برای روزی عباد خود مختصیل نمایی و از قوت شد بعضی
 آن نظر بروی علی کرد پس از روی محبت و فضیلت او را با لایق و این از بولایت بود که آنست از آنکه تمام دنیا
 طلای سحر شود برای تو در راه خدا بدی و شفاقت خواهی که بعد هر نفسی که در آن راه کشیده و در حق
 هزار کسی که هم شفاقت توان داشتی جهنم از او خواهند شد و زبان آنکه صحت عبادت
 شرطت با تقار با مامت ائمه و ائمه مشرکان است و الله عبادت آن عبادت شرف میبخشد بلکه باعث عقاب
 میشود و این معنی اجمالی علمای طایفه است و احادیث درین باب متواتر است چنانچه این باب در حدیث معتبر
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که چون بناه را در مقام حساب تو بختاوند عالمیان میدارند از آن
 جزوی

که از سؤالاتی که از آن زمان و کوفه و مدینه و حج و ولایت ما اهل بیت پس اگر بولایت کرد و بر آن حال نماز و روزه
 و حجش را قبول میکند و اگر بولایت نکرد هیچ عمل از اعمال او را قبول نمیکند و بسند بگویند که حضرت روایت کرده
 که جبرئیل بر حضرت رسول نازل شد و گفت خدایند عالم سلامت میباشند که من آسمانهای هفتاد و نه است
 هفتاد و نه را آنچه بروی آنهاست خلق کردم و هیچ مخلوقی از اینان نگویند و مقام اینها بر خلق نکرده ام اگر بگویند سر از اینجا
 بخوندند از آن تو بگو که آسمانها و زمینها را خلق کرده ام تا انقضای عالم و از بولایت علی بن ابی طالب باشد و او سر تاکنون در جنت
 اندام و در حدیث دیگر وارد شده که خدای فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که با شما را کذب مرا عبادت کن تا آنکه
 برآید و عبادت من باشد پوشیده شود و منکر ولایت اهل بیت باشد او را در بهشت جانانم و با ایزد عرش خود در جای
 و منقولست از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود حق خداوندی که با او
 در دست نهدت است که اگر بیدار در روز قیامت با عمل هفتاد و نه بجزی با خدا و از قبول کند ولایت من و اهل بیت
 مرا ندانست باشد و از ابوحنیفه نقل منقولست که حضرت علی بن ابی طالب بر سیدنا علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود از جانب
 زعیب بهتر است که خدای رسول و فرزند رسول بقی بماند تا فرمود که در زمین بقعه جای زمین میان من و جبرئیل و مقام
 اینها است و اگر کسی بپندد بجزی نوح و در میان قوم خود ماند هزار سال عمر کند و در آن موضع عبادت کند که روز
 برود و شبها عبادت کند کند و خدا را بدو ولایت ماملقات کند که عبادت من نفع دهد او را و این حدیث
 از طرف شیعه و سنی متواتر است که هر که بر من و امام خود را شناخت که فرموده است و هر که جاهل بود و کفر به دست
 در میان بعضی تحقیقات و علامات امام و شرایط امانت باید دانست که چون احکام و رویه و نیای امت مشرف
 بحکم ماست باید که عالم باشد با حکم و برین مقام و خاص و مجتهد بر ایشان نبوی و ائمه را باید عالم جمیع علوم باشد
 و باید که مال را در بیعت داشته باشد تا از جمله مجاهدان اعدای دین نماند که اهل امت باشد زیرا که تقدیم مفضول
 بر فاضل و تقدیم متعلم بر معلم و تفضیل جاهل بر ناانجاست عقلا چنانچه حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید میفرماید که
 بهادری الا الحق احق ان یتبع ام من لا یدعیها الا ان یمدها بقی یا کسی که ولایت میکند مردم را بسوی حق منزه است با کسی
 او را عبادت کنند با آن کسی که هدایت نمیخورد و حق که او را ولایت کند و بگویند او را در عالم نبی و چگونه عبادت باشد
 و حال آنکه علم سر مایه فضیلت و کمالست و لهذا مقتضای عدل است فضیلت حضرت آدم را بر آدم که با علم فرمود و این سبب
 او را صحیح و ملائکه گردانید و همچنین طاعت و از نصیحت زیادت و در علم و قوت بدین نوع خود بر گردید چنانچه ظاهر است
 از آن که میگردانند اعطاه علیکم و زاده بسطه فی العلم و الجسم و ایضا و در بیان تقدیم رتبه عالم فرموده است که

ما یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون که آیا مساویند یا سخاوتی که عالم نیستند و اگر کونان تا نام قابل
میلند که امام و روح صفات کمال و بنیاد که از امت افضل باشد چنانچه در اصول فروع شرح برین و در کالیف تکمیل اثر
انسانیت و محاسن ایشانه از تفاوت و فایز که در این بیگانه است و کالات و چون امام بنیاد است پیغمبر مرشد هر بنده کمال
باید که مثل نبی و جمیع کالات علی و علم در پیش باشد تا این تا عالمه قریب شود و با اتفاق اینها مسالوات عالم علم
در علم و کالات بر جمیع اهل عصر خود زیادت داشته اند و این با بر وجه الله پسند قوی است حضرت علی بن موسی الرضا
علیه الخیرة و الشارح روایت کرده است که امام زین العابدین علامت دانان من مردم است و از جمیع اهل عصر برتر است و در کالات
و در شجاعت و محاورات از همه در پیش است و عبادت حق از همه بیشتر است و خسته کرده متولد میشود و در حکام و کالات
خوبه و کفایت با او می باشد و از قب سبب است چنانچه از پیش رویشند و اول سابعی باشد و چون متولد میشود
دست بر زمین میگذارد و او از شهادت میماند میکند و محترم نمیشود و در بعضی جواب میورد و در لاش خود میبرد
و آنچه واقع میشود در خوب مطلع می باشد و مملکت باو سخن میگوید و زنده رسول خدا بوقامش دست و آید
هر که بول و عیاشش را که در بدین بزرگ خدایه با او مکل ساخته که فریب میدهد که کسی نداند و بدین او نشانده خوشتر
باشد و اول است بر مردم انجاء ایشانه و مویها بد که جاده خود را فدای جاده او کند و بر مردم مهربان تر است از پدر و مادر
ایشانه و نوازش و فرقی او از برای خلق هر کس بیشتر است و آنچه از او بخورد مردم بلا مضر میبرد و خود پیش از دیگران
میفاید و هر چه مردم بدانند منع میفاید خود زنده اند که آنرا اجتناب میفرماید و درهای او مستجاب میباشند
حتی آنکه اگر بسوزد و خاکند و زخم میشود و سلیق و حریر حضرت رسول صلی الله علیه و آله نوزد و میباشند و در القاد
تولد و میباشند و نوزد صحیفه هست که نامه های شعیان ایشانه که اقیامت هم خواهند رسید در آن صحیفه هست و
دیگر و آنکه نام دشمنان ایشانه که تا روز قیامت هم خواهند رسید در آن نوشته است و جامه نوزد و آن نامه
که طولش هفتاد ذراع است که جمیع آنچه آدم با آن شناخته اند که از آن در آن هست و جعفر را که در سفر دارد که اگر از
براست و دیگری از پوست کوسفند و در آنک ها جمیع علوم هست حق را شن خدایه که کسی بداند و حق یلک تا زانو و ناک
تا زانو و مصحف فاطمه نوزد و هست و کلینی روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که امام زاده است
متولد میشود با کوه و خسته کرده و چون روزی بی آید که از بزمی میگذارد و او را بنیاد بنده میکند و محترم
نمیشود و در لاش خوب نمیرود و خجسته میماند کنش میگذارد و از عقب میبندد چنانچه از پیش رو میبندد و در نوزد او
مشک خوشبو تر است و زمین مویکت که بر بوشانند و فرود آنرا چون زنده حضرت رسول را سپوشند موافق قاضی

میباشد و اگر دیگری بسو شد خود بلند باشد و خواه که تا به بلبل شرف از او بلند تر می باشد و پوسته ملک با او جفت میگوید باقی
دنیای بود و چیزی در کتاب ذریب الاسناد است قوی از او بصیر روایت کرده است که روزی بخدایت حضرت امام موسی
کاظم علیه السلام رفتم و کفتم فدای تو شوم اما را بچه جوی می توان شناخت فرمود که بخندد چنانچه خصلت اول آنکه با او می
باشد اما او خند و حد و نسب که او را برای امامت که بخت بر مردم تمام شود چنانکه حضرت امیر المومنین را نصب فرمود
و دیگر آنکه هر چه پرسند عاجز نشود و جواب بگوید آنکه نمی خندد خود بیان کند و مردم را خندد با آنچه در لاش واقع خواهد
شد و بعد از این مردم حرف گوید بعد از آنکه فرمود که بنشین تا تو علامتی برای امامت خود بنامی که با طاعت مضمون کرده است
ایشان مردم خندان از او زدند آمدند و چیزی را از حضرت سئالی کردند که حضرت بقرات می خواندش فرمود خدایا من گفت که من
بزرگ خودم سخن نگفتم بیکان آنکه بخندد بنده بود که در سخنان الله اگر من بزرگان تو جواب نتوانم گفت لبس بر تو چه زیادت
خواهم شد لبس را من گفت که ای ابو محمد که امام بطریق نبی است زبان هر یک از مردم سخن مرقان و حیوانات و هر چه در
میلند و این علامت امام را عیوان شناخت پس اگر اینها دور نباشد امام نیست و از آنچه بصیرت منقول است که از حضرت
علیه السلام پرسیدم که بر چه چیز از امامت و قرآن مستصفا دانست فرمود که بخندد علامت آنکه بزرگ نرفته نندان باشد و فضل
و علم داشته باشد و هر که بدین آید و پرسد که بدین که در حقش که بگویند که او فرمود که سلاح و شمشیر غیر در میان ما
انزابت تا بوقت است در بنی اسرائیل و در هر چه که سلاح حضرت امامت را بخنایست چنانچه تا بوقت بنی اسرائیل که آنکه
بهر پیغمبری در آنجا بود و منقول است که از عبدالله بن ابی اده که در آن که در آنجا است اعمال شما هر روز و هر شب بر من عرض میشود
تا وی میگوید که بر من بسیار عظیم خود فرمود که مگر خوانده این آیه را که بگوای محمل که یکبار بخندد و یکبار که خندد بخند
و رسول و مؤمنان عمل شما را می بینند و الله علیه علی بن ابی طالب و ائمه و فرزندان او و بنی و کلینی از او بصیر روایت کرده است
که روزی بخدایت حضرت صادق علیه السلام رفتم فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت امیر المومنین را
هزار باب از علم تعلیم فرمود که از هر باب کشته میشد کفتم ایست و الله علم پس ساعتی سر برین افکند و فرمود که این
علم عظیم است اما همین نیست ای ابو محمد جامعه نوزد ماست کفتم فدای تو که مردم جامعه کلامت فرمود که نامها است
که طولش هفتاد ذراع است بن ربع رسول الله و حضرت فرموده و حضرت امیر المومنین بدست خود نوشتند و در آن
حلالی و حرامی و هر چه است آنرا بخنایند و آنرا در حق ائمه خیر ایشانه بدین دست برین گذاشت و فرمود که رخت
میبندد کفتم من بدانم آنچه خواهد بود پس این بدنه را منفرقه فرمود که حق ائمه آنجا هست کفتم و الله که علم ایست
فرمود که همین نیست بعد از ساعتی فرمود که جعفر نوزد ماست و مردم جعفر میلند که جعفر جیت کفتم چه کلامت و زمین

صحت امامت از آنکه در آنجا است چنانچه تا بوقت بنی اسرائیل که آنکه

توجه و لب و زبان و بینی و گوش و دهان و ...
بروزی که بر وقت شکر است و در آن روز
هر روز یک فریضه است که در آن روز
حالتی است که هر کس در آن روز
سپرد و هر گشت که در آن روز

توجه و لب و زبان و بینی و گوش و دهان و ...
بروزی که بر وقت شکر است و در آن روز
هر روز یک فریضه است که در آن روز
حالتی است که هر کس در آن روز
سپرد و هر گشت که در آن روز
توجه و لب و زبان و بینی و گوش و دهان و ...
بروزی که بر وقت شکر است و در آن روز
هر روز یک فریضه است که در آن روز
حالتی است که هر کس در آن روز
سپرد و هر گشت که در آن روز

بود چون ایشان بفرمودند ما را ...
و اینست فرمود که بپوش بر تنک ...
حضرت صادق علیه السلام فرمود ...
بود که در آن برهه ای که در آن ...
کردن حضرت امام موسی علیه السلام ...
و بر او فریاض ما را میباید و آنچه ...
که در آن روز در آن روز ...
از برای ما و آنچه در آن روز ...
هر غایتی که در آن روز ...
و در آن روز ...
سید مرتضی فرمود که در آن روز ...
الرحمان سیدم شخصی را از آن روز ...
خورد با او دم گفت شخصی را ...
امام محمد باقر علیه السلام بود که ...
فرموده بودند و چون ملاحظه کردم ...
رسید و کل منور فرمود و فرمود که ...
میرزا ایچم و اینست صحیح از آن ...
در عیال منگ و در عیال منگ ...
مرغی شد گفتیم این چه عیال است ...
بروزی که در آن روز ...
حضرت امام محمد باقر علیه السلام ...
پس در آن روز ...
بروزی که در آن روز ...

سوالی تا این در حضرت با تو صلوات الله علیه روایت کرده است که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر من رسید
 کوفه نشست بودند تا که از راهی در مسجد داخل شد مردم خواستند ایستادند بکنند حضرت فرمود که متعزیز آن باشد
 و آمدن تا نزد بانگ منم و بلند شد و بر حضرت سلام کرد و حضرت اشاره فرمودند که با من تا آن خطبه قانع شوم و چون
 شد ندید پس بداند که تو کیستی گفت منم عمر و بن عثمان که پدرم را بر حجت خلیفه کرده بودی و بدادم مرده را وصیت کردی
 که بخدمت تو آیم و آنچه را می توانم از شما نمایند با آن عمل کنم و آمد ام که آنچه فرمای اطاعت کنم حضرت فرمود که ترا وصیت
 میکنم بشوقی و پرهیزکاری و هر یک که تم که بر کردی و حاجتین بدر خود باشو که من توان حاجت خود برایشان خلیفه کردم
 را و بی حاجت حضرت با تو صلوات الله علیه عرض کرده که اکنون عمر و بختت تو بر آن است و اطاعت تو بر او واجب است
 فرمود که بله و بنده منم از نعمان بن سلیمان نیز روایت کرده است که گفت مرا با جابر بن عبد الله بن جعفر هم گماوه شده
 و چون از مدینه بیرون آمدم بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام رفتم و در راه که خوشحال بودم و آنگاه آنجا
 کوفه روان شدیم در روز جمعده ربهی و از آنجا که نماز ظهر کرده بودم و چون بر راه افتادم مردم بلند کردند کوفه و بیاد شد
 و نماز بدست داشت و نام را بجای آورد جابر و سید بودید اتفاقاً و آن نام را حضرت جابر بن یونس شمر بودند و هر یکی
 بر آن زده بودند هنوز نوبت گفت درین ساعت زنده است حضرت جلد شدم پس سید جابر که پیش از نماز پیشه با بندگان
 نماز گفت بعد از نماز چون جابر نام را بخواند لبها به خونم شود و بگو او را خوشحال دانیدم تا بگو که در داخل شدیم و در شب
 و چون روز شد رفتم که جابر را بر بزم دیدم که از خانه بیرون آمده فای چند بر کرده او بخت بر او بر سر سجده و می گوید
 که بسیار منسوی بر سر سجده و کوفه بر سر سجده امیر خوانده شد و پیشی چند از یوم باب میخورد و چون نظر من کرد
 با من هیچ سخن نگفت و من از حال او کنایه شدم و اطفال و مریدان که او بر آمده اند و بیامد تا رحیم کوفه و اطفال دیگر
 و در کوفه شکر کرد که جابر در میان شما است بعد از چند روز و آن هاشم بن عبد الملک رسید بوال کوفه که کوفت
 جابر بن جعفر را بنده و سرش را بفرست و از آن اهل مجلس پس سید که جابر بن یونس است که گفت که مریدی بود عالم و فاضل
 و دارای حدیث و صحیح بسیار کرده بود و درین اوقات در میان شما است و برین صواب شده است و در وجه کوفه با اطفال
 بازی میکند و اطفال گفت که تجدید الله که ما از کشتی چنین مریدی بجات یافتیم و بعد از آنکه رفتی منسوی بر سر سجده داخل
 کوفه شد و آنچه جابر گفت بظهور آمد و بخند بر الحسن الصفار بن محمد بن جعفر بن محمد صلوات الله علیه
 روایت کرده است که در نضیب این آیه که میگوید که و کذا لک نوری ابراهیم ملکوت السموات و الارض و ایاکون من المومنین
 که کنونی و ظاهر که پدید آمدن برای ابراهیم است اما فضای همگامند تا بالایی عرض نظر کرده و زمین را کشفند تا آنچه

در میان زبیر زمین بود و در این روز برای رسول خدا و امیر المؤمنین و امامان بعد از او صلوات الله علیه هم که در نماز و ایستادن
 معنی بسیار از آنحضرت روایت کرده است که خدا را در علم هست باک عالم محسوس است و با حجاب ندیدم نفرموده است و
 علم هست که تعلیم بجهنم است و مانند که فرمود پس آنچه را تعلیم ایشان فرموده ما میدانیم و ایضا با ساند معنی و از آن علم
 است که مرویست که علی که با آدم فرمود آمد بالانزشت و علم بهیشت می شد و هر هالی که از دنیا می رود عالم دیگر مثل عالم
 او را بدید میداند و جمیع علوم اینها با سید است و با ساند جمیع منقولات آنرا بعد صلوات الله علیه که نور نبوت است
 و انبیا همی و زینب را در و اینها هم و کتب جمیع بجهنم از نور است و بخوبی که ایشان اند ما میخوانیم و تفسیر آنرا
 میدانیم و با ساند مختلفه از جورین بر من منسوخ منقولات که با حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از جنک خوانی
 بر سیکتیم چون بزینب داخل شدیم وقت نماز عصر داخل شد پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود آمد و
 لشکری فرمود آمدند و حضرت فرمود که ای گروه مردم این زمین ما عوشت و ستر مرتبه اهل این زمین معذیب شده
 و این اول زمین است که عبادت نبوت در اینجا شایسته است و پیغمبری و وصی پیغمبری و جابریست که در زمین نماز کند سنان
 نماز کند مردم چنان راست و جب راه میل کردند و متوجه نماز شدند و حضرت بر اسحق و سوله سوان شدند و در
 شدند من گفتم که و ان الله که در آن حضرت امیر المؤمنین میروم و امروز نماز خود تا پنج نماز و میگویم و از عجب حضرت
 می رفتم هنوز ناخبر جمله ننگ شمر بودیم که آفتاب غروب نموده مراد و سوسه ها در خاطر هم رسید چه گفتیم فرمود که
 ای سحر برین اذان بگو و خود متوجه وضو شدند بعد از آن سخن متکلم شدند که تو فحش میداد و گمان من این بود که سنان
 پس اقامه فرمودند پس نگاه کرد و ان الله بافتاب که از عیان در کعبه پیروز آمد و صدای اذان ظاهر میشد تا رسید
 بجای که وقت فضیلت نماز عصر بود پس آنحضرت نماز عصر را کرد و من و سنان با آنحضرت کردم و چون از نماز قانع شدیم افتاد
 غریب کرد و سنان اقامه شد پس حضرت متوجه من شدند و فرمودند که ای سحر برین خندان بفرمایید که شیخ با هم بر آن
 العظیم من خدان را تا نام خلیفش خواندم آفتاب در باری میروم که در اینده و غافل چند معنی از حضرت عوشت و روایت کرد
 که روزی با حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بیایم سیدیم که آنرا عاقل میگویند و آنچه بدخت خشک رسیدیم
 که بوسته باش رجسته بود و ساقش مانند بود حضرت دست بر آن زد فرمود که بر کوه با آن کوه در حال شایسته این روایت
 و میوه دارد و میوه اش از رو بود و چون آمدیم باز سنان شد و بیوه داشت و آنحضرت سنان را علیه السلام روایت کرده
 که حضرت امام حسن صلوات الله علیه را بختی از اولاد پیغمبر می فرستد برای حضرت در زینب رخت خرمالوت
 انداختند و برای آن زینب می فرستد در زینب رخت و بگو و آن در خندان خشک بود آن شخص گفت که اگر این در رخت رطب

میداشت بخیر بودیم حضرت فرمود که مثل طلب دارم گفت بد حضرت دست با آفتاب بلند کرد و دعا کرد بر زبان گفت شخصی
 نهدید در دهان ساعت درخت سبزی شد و بان بر داشت شرفیاری که فرما ایشان بود گفت والله که بخیر که حضرت فرمود
 که بخت نیست دعای فرزند بپوشد و حجاب شد و ایشان را سلبان بن خالد روایت کرده است که عبد الله بن علی روایت کرد
 حضرت صادق علیه السلام در رخت میوه رسیدند حضرت فرمود که ای محمد بن عثمان اطاعت کنده خدا ما را اطعام
 ده از آن خردند در قمر ساخته در ساعت و بلبه های ریگان نشانی در رخت و نور خجسته و خوردند تا سحر شد ندا
 بسوی بلخی گفت که در باب شما با اهل بیت چه در باب هر چه شده بود و در حدیث دیگر روایت کرده است که حسن بن
 عبد الله از حضرت امام موسی علیه السلام میفرمودند که در رخت ام خیلان در میان بر بود حضرت فرمود که برو و تو را دیدند
 و یکو که موسی بن جعفر میفرمود که بیایا چو بیایم و گفت آنچه فرموده بود در رخت رومی راهی حافظه آمد و میگوید
 حضرت ایشان را با ایشان فرمود بر یکان خود برکت و دست خاص از ابو بصیر روایت کرده که روزی خدمت حضرت با
 صلوات الله علیه رفتم حضرت صادق علیه السلام نیز حاضر بودند گفتند که در رخت بیایا چو بیایم حضرت با
 حضرت باقر صلوات الله علیه فرمود که بد که گفتیم بار سوار خندان و ارت جمیع میفرمودند بود و آنچه ایشان سیدان شدند
 آنحضرت میداشت فرمود که بد که گفتیم شما این سیدان را در دنیا که بود و کوی و کسب را شفا دهد فرمود که بد که بانه الهی
 آنکه فرمود که نزد یک من بیایا چو بیایم بر چشم من کشید من آفتاب و زمین و آسمان و آنچه در خانه بود همه را دیدم
 فرمود که بخیر ای که روشه باشی و نقاب و عقاب مانند دیگران که با مجال اول بر گردی و نیست از برای تو و لجب باشد
 گفتم حال اول را میخواهم باز بگویم است بر چشم من کشیدند بحال اول بروگتم و نیست دیگر از ابو بصیر روایت کرده است
 که حضرت صادق علیه السلام باز بگویم فرمود که اگر ندانم تو س شهنوت میبوی و شایسته میبوی که از چشم من
 مجال اول بر گردی نبندند و نیست دیگر از ابو بصیر روایت کرده است که حضرت امام موسی کاطم صلوات الله علیه روایت
 بر وقت که نشسته بودم و فرزندانش میبوی کشیدند بر او ای که او ای که داشتند و مرده بود حضرت نزد آنحضرت رفتند
 از سبب که بر سوال فرمودند آنوقت گفت که این فرزندان من بیچاره اند و عیبت من و ایشان از این کار و بود و مجال اول
 بر من بسته شده است حضرت فرمود که میبوی بر ای تو ندانم که گفت بد حضرت دو وقت نماز گذارند و دست بدها
 برافشند و بعد از آن بر خفا کنند و با بر کار و ندانند برخواست و ایستاد چو تن نهان بخال و دستها را که فرزند او که در حقیق
 صاحب کبیر که عیبت من منم است حضرت در میان از حرام مرهم خود را از آن نهان مخفی کرد و پنهان و از فرزند بر کثیر روایت
 کرده که شخصی از اصحاب ما بیخ رفت و چون خدمت حضرت صادق صلوات الله علیه رسید عرض کرد که بده و انان

فدای تو را بد از فرزندم فوت شد و تنها مانده ام حضرت فرمود که بسیار او را دوست میداشتی گفت آری فدای تو ام
 فرمود که چون بخانه خواهم رفت خواهم دید او را که چیزی میخورد و او ی گفت که چون بخانه بروی که گشتم او را چنان دیدم
 و چیزی تناول نمیداد و بنده صبح از حسن بن علی و شاه روایت کرده که حضرت امام رضا علیه السلام در خراسان فرمود
 که رسول خدا صلوات الله علیه را در راه دیدم و او را در بر گرفتم و از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام روایت کرده است
 با سبب بسیار که چون ابو بکر غنیمت خلافت نمود امیر المؤمنین صلوات الله علیه او را دید و بختها بر او تمام کرد و خدا
 گفت بخیر ای که رسول خدا را در میان ما و خود کم باشد گفت چگونه آنحضرت حکم مینمود حضرت دست آن معاوی را
 گرفت و آورد پس در قیام بد که حضرت رسول را در مسجد نشسته و با او گفت برو و تو که آنرا ظلم حضرت امیر المؤمنین
 در روایت دیگر فرمود که ناکتم که حق را بعلی تسلیم کن و متناهی است و این که چون این را شنیدم نرسانه برکت و بجز
 و حقیقت حال را نگفتم که فرمود که تو هنوز در سخن میمانی و نماندند و منقول است که از حضرت امام موسی کاطم
 که روزی در رخت پدید بود و بجانب عمر بن مرفعت و در رختی که مری پدید آمد موسی رویش سفید
 پدید آمد و سبب و چشمن را دست اش را سید و میگفت فدای تو که موی آنرا من و طفل و نعل و نعلت میفرمود
 بر چون آن سبب پدید آمد سوار شد گفتم که آنچه را با این مرد که بی آن شکست که با حق است هیچ کس نکند
 فرمود که بد و امام محمد باقر علیه السلام چون از نماز عترة منقوله که روزی بخانه حضرت صادق علیه السلام
 رفتم پدید و فات امام محمد باقر علیه السلام فرمود که میخواهم بد و را بر بدی گفتم بد فرمود که داخل این خانه شو چو
 رتم حضرت را دیدم و را بجا افتاد پس فرمود که جمعی از شیعیان بعد از شهادت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
 بخانه حضرت امام حسن علیه السلام آمدند و سوالی چند از آنحضرت فرمودند بعد از آنکه حضرت فرمود که اگر امیر المؤمنین را
 بر پدید بینا سید کشند بد فرمود که برود در مدارای چون بری باشند و نظر کرد که حضرت را بد بدند که دست راست
 از حضرت صادق روایت کرده است که چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را بجهت آوردند بودی بهمت ابو بکر
 لعنه الله علیه و بقیع حضرت رسول را ایستاد و فرمود که این اوقات التوب است منم و توبی و گناه و بقتل تو ای برادر
 این که مرا ضعیف کردند و تو بزرگ شد که مرا بکشد پس در حق از حق بلند شد بجا بیاید که گشتا شد که دست حضرت
 و صلوات الله علیه بر آمد که شناختند که صدای آنحضرت است و این آیه را شنیدند که انزلت بالذی حلفک من تواب ثم
 من نطقه ثم سواک جلا آبا کان شریکاً لعلی که در آن حدیث که او را بد پس از نطقه او آمد پس از نطقه او چو روایت
 و مرده کرد و در حدیث دیگر وارد شده است که چون دست ظاهر شد این آیه بر آن دست نوشته بود و آنحضرت صد

علیه السلام پسند معنی روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بحجاب صفتی متوجه شد بدو چون از
 فرات عبور فرمودند و نزدیک باکو رسیدند در صفتی وقت نماز شام داخل شدند از مردم دوستانه و وضو ساختند
 و از آن کفشان چوبه از اذان فارغ شدند که گوشه نشانی شد و سر برآوردند آمد موی سر در پیش سفید و بختی آمد و گفت
 السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله وبرکاته و جوابی فرمودی که سبحان و قایل رو سفیدان و مسو با سفیدان
 و فایز که به ثواب صدیقان و به غیرین او صبا حضرت فرمود که علی السلام ای برادر من شعوبه ای بر خود و می
 حضرت عیسی بن مریم چه حال فاری گفت بخیر است رحمت آبی بر تو یاد منظر حضرت عیسا که فرمود ای برادر ای حضرت
 فرزند تو و میباید کسی را که در راه خاندان راه از تو میباید که در راه باشد و در دنیا کسی از تو فراتر نماند و تو را بشود
 تو بخواند و بوی صومعه ای برادر فایز که خدا را ملاقات فانی بر سر می کرد و بر سر بود که دیدم چه کسی را که از تو است که از تو
 اگر بیخاعت که با تو جنگ میکند بداند که چه عذابهای برای ایشان مقرر کرده است که نماند و از تو بر و ما می توان
 که نماند و میباید که بداند که چه ثواب از برای ایشان است و عذاب که بر ایشان است و در دنیا ایشان پاره شود
 و السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله وبرکاته پس گوید هم آمد و حضرت متوجه نماز شدند پس هم ازین
 عباس و مالک اشقر و هاشم بن عقبه و ابویوب انصاری و فیس بن سعد و عمر بن الحوف و عبادة بن الصامت و ابوالاعظم
 بن الیثمات بر سفیدند که این مرد که بود فرمود که شعوبه و سخن حضرت عیسی بود پس عبادة بن الصامت و ابویوب گفتند که
 و ما در خود فانی تو میباید و تو ایاری بیکم چنانچه برادرت حضرت رسول را یاری کردیم و تخلف نمیکند کسی از
 ما پس بن و انشا را از تو متقی پس حضرت ایشان را دعای خیر فرمود و انشا از صابرا است و روایت کرده که روزی جنگ
 حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه رفتیم دیدم شخصی نزد حضرت نشسته و حضرت متوجه اوست و با او سخن
 میگوید همچون رفت بر سفیدم که این مرد که بود که شام از آن مشغول ساخته بود فرمود که سخن حضرت موسی بود و در
 مستقیماً از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بنقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون من
 بیوم مرا ضلالت کن و مرا بانشان و آنچه خواجه از زمین بیرون که جواب خواهم شنید و با سباید منبری از حضرت است
 امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده است که روزی با پدرم در وادی خضاد که در میان مدینه و مکه است
 می رفتیم تا گاه استیلا در راه کردیم نظر کردیم بر چیزی دیدیم که در کوه نشانی زنجیری بود و سر بر زنجیر در دست مردی بود
 میکشید گفت مرآت ده آن شخص که زنجیری را داشت گفت این مرد خدای او را آنگاه نهد از پدرم بر سفیدم که گوی
 فرمود که معاوی بود و بطریق کشی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که با پدرم بر راه مکه می رفتیم و هر

سوار بود همچون بودی خضاد رسیدیم شخصی در دست آمد و در کوه نشانی زنجیری بود بر زمین میکشید گفت یا اباجعفر
 مرآت ده خدا ترا آنگاه در مدینه شخصی و بیک زنجیرش را کشید و گفت یا بن رسول الله انکش ما که کفایت
 آنگاه نهد اما حکام پدرم روین کرد فرمود که این مرد را شناختی معاوی بود و زنجیری بر آسمان الطولید بر منقولست که در خد
 حضرت حلین الحسینی بر راه مکه می رفتیم و چون بودی خضاد رسیدیم جنبه واقع شد و حضرت فرمود که معاوی
 بود و از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که در خان حضرت حلین الحسینی بودم و در آنجا آنکشی چند فرار میکردند
 فرمود که میدانی چه میگویند گفتیم نه فرمود که تسبیح بر رویه کار می کنند و طلب روزی از او میباید بدان آن
 فرمود که ای ابو حمزه زبان مرغان را تقدیم ما کرده اند و هر چیزی مما داده و از فضل من بسیار روایت کرده است که در خد
 حضرت صادق علیه السلام بود دیدم که یکبخت کبوتر میبایدند و بنیاماده حرفی گفت فرمود که میدان چه گفتیم
 نه فرمود که میگفت که ای انیس من و ای جفت من هیچ خالق تو در من از تو نبوی نیست مگر مولای من جعفر است
 و با سواد مقبوه از محمد بن مسلم روایت کرده که روزی در خدات امام محمد باقر صلوات الله علیه بودم که ناگاه
 یکبخت کبوتری نزد حضرت آمدند و بزبان خود صدایی کردند و حضرت جواب چند ایشان فرمود و بعد از آن
 پرواز کردند و بر سره پرواز نشاندند و در آنجا آن بنیاماده حرفی چند گفت و پویند از حقیقت ماجرا ایشان
 سوال کردم فرمود که این مسلم هر چند که خدا خالق کرده است از مرغان و حیوانات و هر صاحب روح اطاعت
 مان باده از تو است میباید این کبوتر که آن بدی بجفت خود برده بود و او سوگند یاد میکرد که من بر تویم از کافران
 بمن بویی و او قبول میکرد پس گفت که راستی بشوئی بچاک محمد بن علی بن هکلی گفت بل چون بنویسم آمدند من حکم
 کردم که کبوتر مرده راست میگوید و بی گناه است قبول کرد و رفتند و از سلمان جعفری روایت کرده است که روزی
 خدات حضرت امام رضا علیه السلام بودم در باغی آنجا غنای آنحضرت ناگاه کشید میباید و در پیش آنحضرت
 بر زمین افتاد و فرهاد میکرد و منظر طلب من بود حضرت فرمود که میدان چه میگوید بد گفتم خدا و رسول و فرزندان
 رسول بهتر میدانند فرمود که میگوید که ما را علی است که جزیره مرا بخورد درین خانه عصا بر او بار و این خانه
 پر و ما را بکش چون بخانه داخل شد ما را دیدم بگریه خاندان میکرد و آنرا گفتم و از احمد بن محمد روایت کرده
 که روزی حضرت امام موسی صلوات الله علیه بنیچه من در آمدند و لحام اسب خود را بر روی طایفه ایشان
 خیمه انداختند و نشاند و بعد از ساعتی اسب صدایی کرد حضرت بهم فرمودند و گفتند بفار بگریه و بول کن
 آن اسب رفت و بسیار در شد و در صحرا بول و برکت پس حضرت فرمود که خدا بلای و آلاء داد و گرامتی کرم

مگر آنکه بخند و آواز بخند زبانه آن که است فرموده و بنده معتقبن از بخند بن مسلم روایت کرده است که در خدایت امام علیه السلام باقر علیه السلام بود در مابین مکه و مدینه و من بر او لاغی سوار بودم و حضرت بر اسب ناکاه که آن سر کرم روید و بقوی با سوار است حضرت آمد و دست را بر فرسوس زین گذاشت و کردن کتیا حضرت سر را نوبت یک در همان آن کرد او را و بعد از ساعتی فرمود که برو جنبی گویم آن که کند شاد که آن است برکت گفتند ای نوکر دم حجب چیزی دیدم فرمود که میدانی چه گفت گفتم خدا و رسول خدا و فرزندان رسول بفرستند و فرمود که میگفت یا ابن رسول الله زن مرد کنی در دنیا بدی و با او دشوار شده است و عاقل که خدا بر آن آسان گرداند و دهان که خدا هیچیک از فرزندان من بواجب از شیعیان شما مسلط نکند من جنبی دعا گویم و مستجاب شد و با سالیان معنی روایت کرده که حضرت علی بن الحسین صلوات الله و روزی با جماعتی از اصحاب خود نشسته بودند که آهوی تزیین حضرت آمد و دست بوز می میزد و صدای میگوید فرمود که میدانی چه میگوید گفتند نه فرمود که میگوید که فلان شخصی از فرزند فرزند مرا مرده شکار کرده است و از من الناس میگفت که از آن فرقی سوال کنیم که فرزندان با زده شد که شمشیرش بد و با زبانه سپار و برود پس حضرت با اصحاب فرمود که بر چیزی بد تا بجا نماند آن شخص در عزم و حاجت آهوی بر او و در عزم چون بجا نماند که آهوی بچرخد بلکه مرده شکار کرده بیاورد که مادرش آن را شمشیر دهد چون بیاورد مادر آن را شمشیر داد و گذاشت حضرت از آن شخص الناس فرمود که این آهوی بر ما بیا یعنی او و حضرت بخند و حضرت آن را با مادرش رخصت فرمود و دم را حرکت میداد و بزبان خود سخن میگفت فرمود که میدانی که چه میگوید گفتند نه فرمود که میگوید که خدا غایبان شما را بنمایا بوسانند و علی بن الحسین را با مرده چنانچه فرزند مرا بن رسایند و لقب معتبره از یونس بن طیار و جمعی از اصحاب مرویت کرده و روزی در خدایت حضرت صادق علیه السلام بودیم فرمود که خوانی زمینی در دست ما است اگر بای خود ما شاره کنیم که بای خود ما ظاهر میگردد پس با بای خود ما در آن کرد و بد و زمینی کشیدند و دست در آن کردند و شمشیر از طلا پیوسته آوردند بقدر و بوز می کشیدند و دست باک شمشیر فرمودند که نگاه کشید چون نظر گویم شمشیرهای بسیار دیدم بروی بگذر بگو بخشیم و میدرخشیدان بگو از هر کفایت که بای تو شوم اینها همه زاده بد شما و شیعیان شما اینقدر محتاجند فرمود که خدا بفرستد برای شیعیان ما خاق کرده است و اینها منقولست که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه با اصحاب خود در مسجد کوفه نشسته بودند شخصی گفت که پدر و مادر من قتل تو باد و بد تعبیر داده ام از یوه در نایب که در دست من تمام شاست و در دست شما نیست فرمود که گمان داری که ما در میان ما میخواهیم

و خدا بنا بنده استگاه دست زنده و مشغول بک بگرداند تمام جوهر قیمتی شد بر سید ناد که این چیست گفت که این بخت جوهر است فرمود که اگر خواهم همه زمینی را چنین بشوایم که را تا اینجا هیچکس بوز نمی انداخته باز و یک شد و اینها صفا را ساینده معتبره از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت فرمود که شخصی از میانان خفای زنده مدینه کرد و بشهر جابلقا و جابو رسا که فرموده موسی و آنجا ساکت رفت و منازعه در میان ایشان بود فصل کرد و در همان شب برکت و نماز صبح را در مدینه کرد حضرت خود را میفرمود و از جابو رجعت روایت کرده است که روزی در خدایت حضرت امام محمد باقر علیه السلام نشسته بود فرمود که ای جابو و لاغی داری که در یک شب از مشرق میفریبی بروی گفتند نه فدای تو شوم فرمود که شخصی را معینا اسم بدیدند که اولایخی داری که سوار میشود و یک شب بمشرق و مغرب میروی و خوف را میفرمود و بنده معتقبن از حد بر کسی روایت کرده که امام محمد باقر علیه السلام فرمود که من میباشم شخصی از اهل مدینه را که رفت بسوی آنجا است که خدا فرموده است و من قوم موسی را بفرستد تا با حق و بر بعد از آنکه در مشرق و مغرب میباشند و منازعه در میان ایشان برود و با نمود و برکت و بر غیر فرمت گذشت و از آب فرات تناول نمود و از در خانه نرنگ گذشت و در در خانه ایستاد که یکبار از نرس شهرت و بخش کسی گذشت که او را در بند کشید بودند و ده کس بر او موکل بودند که در نایب آن او را با بر وجهه آفتاب میداشند و آفتاب و دایره افروز خورشید و در دست آن آفتاب سردی بروی می ریختند و او را برهنه میداشند و او را قایل فرزند آدم بود و محمد بن مسلم گفت که مراد حضرت از شخصی که در مدینه است خودش بود و از عبدالمطلب بن علی روایت کرده است که شخصی نزد حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه آمد و حضرت از او پرسیدند که تو کیستی گفت من خجتم فرمود که خجما و ترا خبی هم بیک کسی که از آن وقت که تو آمدی نوزد ما تا حال چهارده عالم را سب کرده است که هر عالمی سه بر او این دنیا است و از جای خود حرکت نکرده است آن شخص گفت که آن مرده گیت فرمود که همم و اگر خواهی ترا خبی بچند خوزه و در خانه بپنهان کرده و معتقبن از ابان بن ثعاب روایت کرده است که شخصی از اهل بن خدمت حضرت جعفر بن محمد علیه السلام رسید حضرت پرسیدند که عالم مدینه در چه مرتبه است گفت از عالم خجوم بود و ماه راه حکم میکنند و در یک شب حضرت فرمود که عالم مدینه را عالم است از عالم شما بقدر آنچه یکسال افتات طرح کند قطع بیناید و سب میکند و در آن هزار عالم را که هر یک از آن عالمها مثل انعامت که ایشان نمیدانند که آدم و شیطان خلق شده اند بر سید که اهل آنجا عالمها شما را میباشند گفت بد خدا واجب نکرده است بر ایشان مگر ولایت ما و بوی از آن شیطان ما را و از

عقلی حشاک روایت کرده است که من در ستره رای بوم شبیدم که شخصی را شویس کرده اند که دعوی پیغمبری کرده
 و او را از خاتم آورده اند رفتم و الفاس از در باناه که هم و خود را بان مبره رساندم و از فتنه او سوال کردم گفت من
 در شام میسوم بودم و در موضعی که محل سر مبارک اعمام حسین است عبادت الهی میکردم ناگاه شخصی بیاد شد و گفت
 بر چنین برخاستم و با او روان شدم چون اندک زمانه برآمد خود را در مسجدی کوفه دیدم پرسیدم که این مسجد
 میباشد گفت بله مسجد کوفه است پس متوجه نماز شدم و من نیز با او نماز کردم بعد از نماز خود را در مسجد نهاد
 دیدم او نماز کرد و من نماز کردم و زیاد حضرت رسول که در پیش اشکاه خود را در عکده دیدم و با او افعال صحیح
 نمودم آوردم و چون از افعال صحیح فارغ شدم خود را در شام دیدم و شخصی نامید شد و چون سالن را بگریزیم
 صحیح شد باز همان شخص بیاد شد و مرا با خود همان سالن بود و چون از افعال صحیح فارغ شدم و مرا و شام بر گردانید
 و خواست از من جدا شود گفتم بحق استخوانی که ترا چینی فدایم کرده است فرموده است با تو که تو کفایت ساعتی سر بزیر
 انگند اشکاه نظرم کن که فرموده که عقلی بن علی بن موسی امین پس این خبری شریعت کرد و خبری بعبده الملک رسید
 و مراد از خبری که در بابیضا فرستاد گفتم فو نامه نویسی و احوال خود را بچشمی که عبده الملک بنویس شاید ترا هرا
 کند و در وقت قلم برای او حاضر کردم و او فتنه خود را نوشت و او در جواب نوشت که انگش که تو را یکشب از خاتم بان
 اما کن بره با تو که توان زندان نجات دهد راوی گوید که من چون جویا بخواندم که بگویم و پاره او را تسلیم کردم و
 و هر وقت آمدم و هیچ روز دیگر رفتم که احوال او را بگویم دیدم که زندان بانان و لشکری در محض آن مردندان
 حقیقت حال پرسیدم گفتند در شب آن مرد که دعوی پیغمبری میکرد نابال شد است و در مابست بود بنیادیم
 بزیمین فرورفتن با آسمان بالا رفتن است و از حضرت صادق در روایت کرده است که در آن آیه که معنی آن خفیه را بداد
 کشید بودند بخداست حضرت صادق در روایت فرموده که من معنی را با ما با مری امری کردیم و حالت امری کرد و خود
 بکشتم داد و بدستی که من روزی با او نظر کردم او را غم بایتم گفتم که ای معنی اهل و عیال خود را بنظر آورده
 و از مفارقت ایشان محزون گفت بد گفتم نزد پاک من بنیال پس دست بروی او کشیدم و از او پرسیدم که اکنون در
 کجا ای گفت خود را در خانه نمودم و بنیم و اینک زنده هست و بنیضا فرزندانش من از خانه پیروز آمده ام بابیضا
 سیوه دیدم و بان خود قمارت کرد بعد از آن او را طلبیدم و دست بروی او مالیدم و پرسیدم که خود را در کجا
 ای بختی گفته باشم که در مدینه ارام و اینک صقل شام است گفت ای معنی هر که حدیث ما را حفظ کند و محقق و اید
 خدا درین و دنیا ای او را حفظ میکند ای معنی سار ما را نقل میکند که خود را اسیر مردم کند ای معنی هر که احقا

سب سارا گنان کند خدا توبی در میان و ختم او ساحت کرد و او را عزیز کرد و داد در میان مردم و هر که انقادی کند بنور من
 آنکه جوید و ساحت باو برسد یاد بخیر و بند پیروای معنی نوگشتن خوا شد مستعد باش و از عبدالله بن سنان
 روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که ما را خودت هست از ما بین بصری تا حمله بین میضرا و پیغمبر گفتیم
 بدله فدای تو شوم پس دست مرا گرفت و مرا به بیرون مدینه آوردند و با او زمین زدند نگاه کردم بفری دیدم که ساحش
 پیدایست مگر آنجا فریاد که ما بران ایستاده ایم که ما را از جن بر آید است در میان این نفر پس درین جزیره نفری دیدم که در
 طرفه ای جاویدت از بیرون سفید و در طرفه دیگرش شیری جاویدت از بیرون سفید بود در میان این شرابی جاویدت
 از قوت در یکدیگر و وجهیک بد بگری مفرج نمیشود و این سرخ در میان این دو سفید بنا به خوش ناست که هرگز
 چنین چیزی ندیده بودم گفتم فدای تو شوم این نصران کجاست بیرونی آید فرمود که این چشمها لیست که خلد و زکات
 و صف فرموده است در بجست و در روایت این نفر در خندان دیدم خود بان بر این در خندان نشسته و وهای ایشان
 بچس که هرگز ندیده بودم و در دست ایشان ظرفها و در نهایت لطافت که هرگز چنین ظرفی نقل نکرده بودم و شباهت
 بظرفهای دنیا نداشت پس حضرت نزد یک از ایشان رفتند و ایشان فرمودند که کتاب بدادیم که ختم شد و درخت نین
 ختم شد تا ظرف بر کرد و حضرت را در بان درخت واست شد پس حضرت بمن عطا فرمودند و من خود هم و هرگز آن
 ادب و لطافت چیزی نخورده بودم و بویش بشام بوی مشک بود و چون در کاسه نظر کردم سه لوله از شربت در آن بود
 عرض کردم که فدای تو که هرگز چنین حال مشاهده نکرده بودم و تمایل لقمه انقسم که شراب در عالم میباشد حضرت فرمود
 که این که تیرین چیز است که خدا برای شیعیان داده است و چون مؤمن از دنیا می رود و خوشدلی با بیجا می آید زند
 و درین باغها سرسبز کند و ازین شرابها میخورد و در زمین مالک می رود و خوش را باو روی بر عیبت جیبی ند که تحمل نیست و در
 جویها بمن و حیث در عذاب میباشد و از زقوم و حیم میخوردند پس پناه گیرید بخدا از شر آن وادی و از جایی
 روایت کرده است که از حضرت امام محمد باقر صوات الله علیه سوال کرده ام از فرموده خدا که و کذالک نوری ابراهیم
ملکوت السموات و الارض چگونه ملکوت آسمان و زمین را حضرت ابراهیم فرموده من سرم در زیر بود حضرت
 بدست مبارک جناب بالا اشاره فرمود و فرمود که جناب بالا نظر کن چون سر بالا نظر کردم دیدم که سقف خانه
 شکافت و بجای آناب خواست نوری عظیم دیدم که در دیده خیره آن شد پس حضرت فرمود که حضرت ابراهیم ملک آسمان
 و زمین را چنین مشاهده فرمود اشکاه فرمود که بر بن نگاه کن پس فرمود که بالا نظر کن چون نظر کردم سقف را چنان
 خود بانتم پس دست مرا گرفت و بنیضا فرمود که خود را اسیر مردم کند ای معنی هر که احقا

نیز متواند بشوند صفا و بیضایه صحابه این دو صانع است و همچنین از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که
 حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که خدا را شهری هست در پشت مغرب که آنرا جابلقا میگویند و درین شهر
 هفتاد هزار امامت هستند که هر اقی از ایشان مثل ابن اشعث و هرگز معصیت خدا نکرده اند و هیچ کار نیکند و هیچ چیز
 نیکویند مگر لغت بر او بگویم و پیغمبری از ایشان و ولایت اهل بیت رسول خدا صلوات الله علیهم و از مقام بر
 سالم روایت کرده است که حضرت صادق ع فرمود که خدا را شهری هست در پشت دریا که وسعت آن بقدر سی و چهار
 آنجا است و در آن شهری هشتاد هزار معصیت آنگاه نکرده اند و شیطان از آنجا شناسند و نمیدانند که شیطان خلق
 شده است و در هر چندگاه ما ایشان را بیستم و آنچه احتیاج دارند از مسائل میفایند کیت دعا و نماز و تقدیم اینها
 بمنها هم و میسند که قائم آل محمد کلمه و میبندد و در عبادت و بندگی بسیار میکند و شهر ایشان در راهها
 بسیار دارد هر دو تاز نادروان را یکصد فرسخ مسافت دارد و ایشان را نغزهای و تقویر و عبادت بسیار است
 که اگر ایشان را بر بند عبادت خود را سهل خواهد شرح در میان ایشان کسی هست که یکماه سر از سجود بر زمین دارد و
 خود را که ایشان را تسبیح الهیست و پوشش ایشان بر یک دیختا است و رویهای ایشان از خود روشن است و چون یکبار
 بر زمین برود او بر پایش آید و از خاک قدمش بر میگیرد برای برکت و چون وقت نماز ایشان میشود صدای ایشان بلند
 میشود مانند باد تند و در میان ایشان جو هستند که هرگز جو بیرون خود نمیدانند بر روی انظار قائم آل محمد و از خدا مطلبند
 که بخدمت او مشرف شوند و عمر هر یک از ایشان هزار سالست که ایشان را هر یکی آثار شمع و مسک و فرقه تنی از ایشان ظاهر
 و پوست ملبس میکند امر بر آن که موجب قرب بخدا باشد و چون مادر بر فرزندان رفتم تقرب بجویند که مبادا از غضب آبی
 باشد و پوست مشط از وقت هستند که وعده ملاقات ما و ایشان است و هرگز از عیالوت سست نمیشوند و بدتنگ می آیند
 و بخوبی که با حق از تعلیم کرده اند ملاقات میفایند و در میان آن قرآن چیزی چند هست که اگر بر این مردم بخوانند کافری میشوند
 و اگر چیزی از قرآن بر ایشان منکر شود از نماز و سجود و چون بیاید میکنند سینههای ایشان کنده و منور میشود و از خدا
 که ماما برای ایشان باقی دارد و میداند که خدا بوجوه ما را ایشان چه نعمتهای دارد و قدر ما را می شناسند و ایشان با قلم
 آل محمد علیه السلام هیچ خواهند کرد و جنگیان ایشان بر دیگران سبقت خواهند گرفت و هیچ از خدا چیزی مطلبند
 و در میان ایشان جوانان هستند چون جوانی میری بیست نزد او بنامه بنامکان می شناسند و ناراضست نفرماید
 بر بخوبی و ایشان به قرآن جمیع خلق اطاعت امام میکنند و بهر امری که امام ایشان بآید داشت منزل نیکند تا امر دیگر
 بفرماید و اگر ایشان را بخواهی مابین مشرق و مغرب بکارند در یک ساعت می دانی میکنند و هر بیرون ایشان کار

نیکند و خود شریفی ما از آن دارند غیر این آنگاه اگر بر یک بوندند و بوم حکت و امام باین لشکر باهند و روم و ترک
 و دیلم و برب و هر که در دنیا باین جا باقا و جابو ساست جنگ سوزاند کرد و جاهالقا و جابرماد و نهراست بگو در مشرق
 و در مغرب و بر هر یک از اهل ادیان که وارد شوند با قول ایشان بخدا و رسول و برین اسلام بخوانند و هر که
 مسلمان نشود او را بکشند تا آنکه در میان مشرق و مغرب کسی بخاند که مسلمان نباشد و با سائید مقبوه از حضرت
 امام حسن صلوات الله علیه منقولست که فرمود که خدا را شهری هست در مشرق و شهری هست در مغرب و بر
 پانزادین و شهر حساری هست از آن هر که در هر حساری هفتاد هزار در است و از هر شهری هفتاد هزار طا بقدر
 میشود که هر یک بلقی سخن میگویند که در یکی بنمیدانند و من جمیع آن لغتها را میداند و در آن شهرها و در مابین
 آن شهرها خدا جمعی و اما بیست بقدر ازین و برادرم و ماها حجت خدا هم بر ایشان و علم با باقران الله سخن
 و جابجمل اهل بیته ای کسبتر نوح من و کجا بجا و من تحت عقیبا غرقا و مثل باب حطه فری اسرائیل
 رخدگان است و باده ای ایزد که خداوند عالمیان اهل بیت مراد در میان امت ملازمت کشتی نوح که در آنجا که هر که
 سوار آن کشتی شد نجات یافت و هر که نخواست آنرا و داخل آن کشتی نشد غرق شد همین همچین اهل بیت هر که در
 کشتی ولایت و متابعت ایشان می نیشند از کواب فتنه و کفر و ضلالت نجات مییابد و هر که از جانب ایشان
 بسوی دیگری میل میکند در مدایک شقاوت غرق میشود و اهل بیت من در بوم امت هاند در اندر آن که در نخواست
 بود که خدا امر فرمود که داخل آن در نشوند و هر که داخل آن در شد از عذاب خدا در دنیا و عقیبا ایمن شد همچین
 امت هر که چنانک در زمانه متابعت ایشان میزند و از درگاه پروری و متابعت ایشان خدا را طلب میکند از
 از جمله ایمانت و الاطهر سلطان و محقق عذاب و خدایان است بدانند که خداوند عالمیان امر فرمود بخوانند
 که در حلقه الباب سجده و قولوا حطه بغيرکم خطانا که وجوه مقبوه گفته اند که مراد از در و در نخواست
 یعنی در این بدی از درهای قریب است المقدس همان روی خضوع و تسکین یا چون در کوجکت خم شود
 و بر کوع داخل شود یا بعد از داخل شده سجده کند و استغفار کند و بگوید خداوند انانگهان ما بگذرد
 تا با بریم گناهان شمارا و بعضی گویند که در فریاد بخواند است و جمیع آن محقق در اعتقاد است که مراد از آن
 قریب است که در مغرب برای ایشان مقرر کرده اند و بدانند که نماز میگویند با بعضی با کوه ندر و از درهای
 دیگر داخل شد تا داخل نشدند و بعضی که از آن در داخل شدند آن عبادت است که استغفار ایشان بر نوبت
 دارند و بجای حطه حنطه کنند و گندم طلبدند پس خدا طاعتی برای ایشان که اشتک در یک ساعت

بست و چهار هزار کس ایشان بره و بدانکه مقتوده این دو تشبیه بلیغ کرد درین حدیث وارد شده است در حدیث شریف
و شیعه متواتر است و دلالت بر این میکند که در هر باب تسلیم و اقتیاد ایشان بایند نمود و با آنجمله متابعت ایشان
بدین نیاید که گشت و همیمن گفتن باین که در نام شیعه بر خود گذارند و در اعمال و اعتقادات از طریق ایشان بدین
روند بلکه ایشانند و سبب اینست خالق خلقت و هدایت از غیر ایشان حاصل نمیشود چنانچه این باب در شیخ طبرسی
بسته معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده اند که حضرت فرمود که باین مردم برای ما عظیم شده است اگر ایشان را
ببخشیم ایمان ما نمیکند و اگر ایشان را نمیکشیم بغیر ما هدایت نمی یابند و شیخ طبرسی باینست معتبر از حضرت
روایت کرده است که ما ایم سبب و سبب میان شما و خداوند شیخ طبرسی در احتیاجات روایت کرده است که ما سبب
و سبب میان شما و خداوند است که درین حدیث حضرت امام عجل الله فرمود که شیخ طبرسی از اهل بصره آمد
و گفت حسن بصری بگوید که گنجی است که علم خود را گفتم میگفت که شکایای ایشان اهل جهنم را منادی خواهد
کرد حضرت فرمود که اگر حسن راست بگوید پس هلاک شده است مؤمنان فرموده و خداوند ایشان ایمان و
و علم مدیح کرد است و همیشه علم مکتوب بود از آنکه خداوند نوح را بر سینه اش مبعوث کرد و ایند حسن بصری آن
ببخشید ایمان راست برود و اگر بخیر اهدا کند بود که علم یافت نمیشود مگر نزد ما و این باب در حجه الله
بسته معتبر از شیخان بن اسماعیل روایت کرده که حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه را نوشت
که بدینست که خداوند عالمیان بر حمت و احسان خود بر شما فریض واجب گردانید نذر این است اگر خود محتاج بود
بباید شما بلکه از برای احسان و تفضل بر شما آنکه متان گردانید بد از اینک و بد کردار از فرمان برانند
و ظاهر گردانید آنچه در سینه شما مخفی است و در نهاد با کینه که در اندازید بپا از برای آنکه سبقت جوید بر حمت
او و متفرقیهای و درجهای شما در بخت رفیع گردید پس واجب گردانید بر شما حج و عمره و نماز و روزه و زکات
و ولایت اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و از برای شما در پی سقر ساخته گردانید در راههای فریض
بر شما گشود و میشود که آن ولایت و متابعت اهل بیت است و از برای شما کله بکلی از برای کشودن در راهی فریب
و راههای معرفت فرموده که بر روی ایشانست اگر بخت و اوصیای او صلوات الله علیه هم میبودند شما حیوان
میبودند از باب طعام حیوانات که هیچ فریبند از فریض خدا نمی دانستند و آید داخل شیعه می توان شد از شیخ
پس چون خدا بر شما امت گذارست بنصب امامان بعد از پیغمبر شما فرمود که هر روز درین شمار کامل گردانید و بخت
خود را بر شما تمام کرد و درین اسلام را برای شما گشود و بر گردیدم و از طریق سنی و شیعه متواتر است حضرت

رسول حضرت امیر المؤمنین فرمود که من شهرستان علم و نور دان شهرستان و داخل شهر شتوان شد مگر از دست
و اخبار درین باب زیاده از حد و حضرت و چنانچه از حدیث معتبر ظاهر میشود ایشان در همین سفیر بخت
امشد بلکه جمیع مالانگردد و بجز این بیست ولایت ایشان بسعدت فاین گوید و اندر و در جمیع شد باید با نورانی
پناه برود اند و ایشانند علت غایب ایجاد جمیع آسمان و زمین و عرش و کواکب و ملائک و جن و انس چنانچه در
احادیث بسیار وارد شده است که خطاب بجهنم و علی فرمودند که لولا که ما مخالفت الافلاک آن در شما میبود
من افلاک را خلق میکردم و بیان سر این اخبار موقوف بر تبیین رمز است که موجب انکشاف این معنی میشود
بدانکه خداوند عالمیان فیاض مطلق است و ذات مقدس اش مقدر فیض وجود است اتفاقا بابت ماده از
مکانات شرط تا فاضله آن فیض عقلا فیض باشد و کسی که قابل آن باشد که چنین بنا بر مثل عالم امکان را
او بنا کند و چنین بهمان خانه برای او مرتب سازند و در میدان وسیع عرش ایجاد چنین سقفهای رفیع و
و بهای بسیار بپا کند و چندی هزار ساردی و وقت و بخت حلال را با او نافرمانی و اطاعت عترت استوار گردانند
و این عرشه ظلال را بر اینها فیض از آفتاب و ماه و ستاره کاند و روشن سازند و صفای افلاک و لوح خاک
با نفع و نفعها و الوان نقشها بیارند و مایه احسان که تمام عالم را فراگرفته برای او بکشند و الوان نقشها
و میوهها و گلها و دریاچه برای او حاضر سازند و نشانه آخرت که این نشاط دنیا مؤید حقیر است از آن یعنی پشت
اعلی را با نفع خود و مقصور بیارند و غیر شتای از آنکه مگر مفرقی و جنت و طیب و روحش و بهمانم با خادم او
گردانند بزرگوار میباید باشد که این که امتداد سازد او باشد و این نوزده هزار لایق باشد پس اگر بگویند
او از این خون بهرم برود نوزده عقلا بسته شده است و اگر ندر امثال ماها لایق بود که امتیاز نیستیم و برای ما نسیف
اینهمه نسیفات نوزده عقلا فیض است چنانچه اگر بالفرض لری یا کوی یا روستایی ناقص جاهل نوزده پادشاه عظیم
الشیای بیاید و پادشاه بفرماید که میدان چو غافلان کن و انفع فریضه گزین الوان نقشهای پادشاهان برای او
او حاضر کند و جمیع امرای خود را بجایست او با نداد جمیع عقلا او را مددت میکند که این را با نغانه نبود و
این مرد قابل بود که است نبود نسیف است اگر این مرد این بود که در فرمان زد با کفر یا بدعت و اول در مجلس حضرت
هم راه ندانند و اگر مرد کامل قابل بود که عظیم الشان بیاید و این نسیفها برای او بکند و بطفیل او چندین هزار
کرد و روستایی سیر کند و بخوردند بد نسیف است و جمیع عقلا مدح میکند و همچنین در این ماقه چون چنان
مقدس نبوی و اهل بیت او صلوات الله علیه هم شرف مکنونات و ذبلمکانات اند و نسیف آنچه بر بستر شکر

از کالات واستعدادات کفایش داشته باشد در اینان محقق است ایشان ماده فایده جمیع فیوض و رحمتها بند و مرغیض
 و رحمتی اول بر ایشان فایض میگردد و بطریق ایشان بود قابل دیگر سرایت میکند در خود استعدادات ایشان چنانچه
 نعت ایجاد که اول نعتهاست اول بر حضرت فایض کرده و بعد از آن بود بکوان چنانچه فرمود که اول ما خلق الله نور
 و همچنین معنی نبوت اول از برای ایشان حاصل شد و بپوست او بد بکوان رسید چنانچه فرمود که کت بایشان و آدم برین
 الماء والطین من پیغمبر بودم و آدم در عین آب و گل بود فرمود که ما تمیز از آن سائمان که بعد از هم ظاهر شدند و
 بنشین از جمیع کالات جبروت بوسیله ایشان جمیع خلق فایض گردید و میگرد و وابست سرسنوات بر ایشان که
 در جمیع مطالب با بود اول بر ایشان سالوات فرستاد و بعد از آن حاجت خود را طلبید تا بر او داده شود زیرا که یک
 حالت نارواست حاجت عدم قابلیت پس جوده سالوات فرستادی و برای آن ماده های قابل رحمت طلبید
 ما تقویت در حق شخصیت و اصل بنیض البت مستجاب میشود و همین کتاب بجز چشمه آمد هر کس در خود قابلیت او
 از چشمه باو بر می رسد و در خود راهی که با آن سرچشمه دارد که می باشد که فیض عظیم از راه ولایت و اخلاص
 و توسل ذات منبع حیوات و سعادات بسوی خود کند باشد از هر حیثی که با آنجا می رسد در خود آن نور و کجانی
 آن بهره می رسد و کسی که چوین ضعیف داشته باشد همان قدر هسته می یابد پس معلوم شد که ارتفاع انبیا و مقربان
 از انوار مقدس ایشان زیاده از دیگران است و منت نعت ایشان بر پیغمبران و وصی اول و ستان خدان زیاده بر عمو
 ناس است چون حضرت انبیا سید این مطلب را از این نازک نویسان میتوان کرد بداند که این معلوم است که چنانکه
 میانه فاعل و قابل و مقبض و مستقبض بایشان است افاضه بیشتر شود بلکه جمیع افاضه است که تا با کفایت
 بنیض افاضه نمیتواند شد پس این افاضه که در نهایت مرتبه نقصند در استفاضه ایشان از کامل جمیع
 الوجوه ناچار است از واسطه که از جهات کمال با جناب ذی الجلال بکونج ارباب باقی باشد و از جهت امکان وجود
 آن مناسبی با کمالات افاضه داشته باشد که افاضه و استفاضه با این دو جهت بعلم آید چنانچه در هدایت و ایصال
 احکام و حکم و صفای خلق این دو جهت ضروری است و اشارت مجمل باین معنی در ابواب نبوت شد و در بیان معنی
 نبوتشان شد و بدانکه چون ایشان مظهر صفات کماله القیام به توفیق صفات جلال و جمال او متصف کرده اند ایشان
 کلمات الله و اسما الله میگویند و احادیث در باب ایشان است و چنانچه اسما الله ولات بر کمال او میبکند
 ایشان نیز از این حیث که بر توفیق اوصاف او متصف کرده اند دلالت بر صفات او میکند مثل اسم رحمن دلالت
 بر افضال الله بصفت رحمت میکند چون رحمت و شفقت رسول خدا صلی الله علیه و آله را مشاهده میکنی تو ادلا

بیکان بر کمال رحمت خدان که بر رحمت با این بسیار قطره اند و برای رحمت است و هم جنبه در جمیع کالات بلکه در لای
 ایشان بر آن کالات زیاده از لایه اسماست و اسما مقدس الله انبیا و پیغمبران را چنانچه بر ایشان متوفی است که دلالت بر
 صفت میکند لهذا بر ایشان نیز آثار عجیب در عالم ظاهر میگرد که اسما مقدس الله و توفیق رحمت و کالات اولیاد
 و چنانچه باقی باقی کلمات و صفات و دانش در حالت و لیکن در آنچه وجودات و صفات و تقییر است از آن
 عارفان در درجات مختلفه میباشند و در امری صاحب هر مرتبه در خود معرفت خواران اسم بر هم میباید مثلاً
 بلا تشبیه مراتب مردم در معرفت پادشاه مختلفه میباشند یک مرد کوهی میباید که از عظمت پادشاه همین تصور
 کرده است که هر وقت که خواهد اراده در شتاب او را میسر است و اگر خواهد هزار دینار از جهت بکسی میتواند داد
 این مرد پادشاه را صفات استاد حلوانی و استاد بر آن شناخته اگر پادشاه با او احسان کند در خود شناخت او احسان
 خواهد کرد و همچنین تا بر مرتبه شخص که از عظمت پادشاه آنگاه دانسته که او قادر بر عطا حکومت های عظیم
 هست و منصب میتواند بنشیند که در سال الان الوت تحصیل میتواند کرد پادشاه بچشمی شخص در خود معرفت
 او میدهند همچنین عارفان در مراتب معرفت بلا تشبیه این تفاوت هست بلک لفظ رحمن را هر عارف بچشمی میدهد
 و در خود آن معنی فایده میبرد تا آن عارف کامل که کلمات و جوه ممکن را با فیض اول و بعد برای کمالات
 مطلقه و معنی مائد و همچنین در مراتب معرفت رسول و انما مقصود مبین سالوات الله علیه هم که اسما الله انبیا
 خود شناخت و معرفت ایشان از توسل با ایشان و شفیع بنیوان شد بلک شخص علی را مردی شناخته است که هر
 مسئله که سپیدی میداند و علی را در همه علامه شناخته بلکه علی را و سید زکریا علامه و سید کرده و دیگری
 علی با چنین شناخت که شبی با فیض کس را نمیتواند گفت و علی با شناخته مالک اشقی را شناخته و یک علی را
 چنین شناخته که اگر کشفاعت کند خاله را بر حق مانع با میدهد تا بر همه آن بزرگ که علی را در مرتبه کمال شناخته
 اگر نام علی را بر آسمان بخواند از یکدیگر میباید و اگر بر زمین بخواند بکند از چنانچه در احادیث بسیار است که
 ایشان بر عرض قرآن گرفتند و بر کسی نشنیدند بر ایشان شده و بر آسمان خواندند بنام شدند و بر زمین نشنیدند
 قرآن گرفتند و بر کوه خواندند ثابت کرد بداند و دوستان ایشان را بچشمی بر معام است که در وقت دعا و خود را
 و معرفت و توسل که با ایشان حاصل میشود همانقدر استشفاع با ایشان نفع میکند و اگر این معنی را از بزرگان تو
 کنیم بعضی دقیق میشود و طلب مخفی تری شود بعضی تشبیه ذکر کرده اند از برای وضوح این معنی که یک تشبیه را
 بودند بشهر کربلا چون شنیدند که چنین خلق عظیم بشهر ایشان آسمان الله هر کس جمع شدند و دست توان

بنا لیدند یکی از ایشان دست بر کوش این مایند و یکی در دست بر خورند و آن مایند و یکی در دایق نطق کرد و یکی در وحش را
 و چون قیل دایره در دنیا با یکدیگر نشسته اند و بر وصف آن شروع کردند در میان ایشان تراز شد آنکه کوشش را پس کرده
 بود گفت قیل بلک چیزی بظنیت از باب کبیم بر کوی که خرفوش را با فخر بود گفت غلط کردید که از باب تاورد از است
 و بنیاد تقریر و هر یک با آنچه از آن یافتند تغییر کردند و تراز ایشان بطول انجامید مرید بنیاد که قیل را درست
 مدبه بود در میان ایشان حاکم شد و گفت بجهت آنرا نشناختن را با اثار ملک را هر یک برده اید بلا تشبیه کردن
 عالم امکان و جمالت را در معرفت واجب الوجود و وسات و آنکه متخالف با خلاق او شده اند چنین حالتی در دنیا
 کجایش زیاد از این سخن بدست و این مضامین از فضایل بسیار ظاهر است چنانچه این باب برینست معنی از حضرت
 امام رضا صاوات اللهم علیه روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که حضرت
 فرمود که خدا خلق نکرده است خلقی را که از من بهتر و کرامت تر باشد نزد او گفته با رسول الله تو افضل از جبرئیل
 فرمود که یا علی خدا اینها را مرسلا و افضل کرد تا آنکه از ملک که مقرب و مراد بر هیچ بجهت آنکه تفضیل داده است و بعد
 من تو ائمه بعد از من تو بر تفضیل و زینت داده و صلا که خدا متکارات ما و خدا متکارات او و ستان مایند یا علی
 آنکه که حاملان عرشند و در عرش میناشد تسبیح و تحمید خدا و ند خود میکنند و استغفار میکنند برای شما
 که ایمان بولایت ما آورده اند یا علی از ما ما با هم خندانیم و از ما خلاق میگرد و در جوار او نرسبت و در روز قیامت
 آسمان و زمین را و چون در عالم افضل از ملائکه بنیادیم و حال آنکه ما پیش از ایشان خدا را نشناختیم و تسبیح و تقوی
 و تقریر خدا کردیم زیرا که اول چیزی را خدا خلق کرد و ما بود پس ما را کویا که در نزد تو حید و تحمید خود کرد و را
 بگمانی یاد کنیم و حمد او یکیم بعد از آنکه خدا خلق کرد و ما را کویا که در نزد تو حید و تحمید خود کرد و را
 بسیار عظیم بود نظر ایشان پس گفتیم سبحان الله تا آنکه ملائکه بدانند که ما خلاق آنیم خدا مفرق است
 از آنکه بنما شاهی داشت تا آنکه صفات ممکنات را و با باشد پس ملائکه چون تسبیح ما را شنیدند خدا را تسبیح
 کردند و خدا را مفرق از صفات ما دانستند و چون بن کویا شاد ما را مشاهده نمودند لا اله الا الله گفتیم تا بدانند
 ملئکه که خدا را شریف و در بزرگاری و عظمت نداده و ما بدانند که خدا را تسبیح و در عظمت و خدا را تسبیح
 بستیم پس ایشان گفتند لا اله الا الله پس چون رفعت بخود رجعت ما را بدیدند گفتیم اللهم تا بدانند ملئکه که
 خدا را از عظیم تر است که کسی بدو من نماند او نزد او رجعت و عترت تو اندر همه رسانید آنکه گفتند اللهم این
 پس چون قوت و قدت و غلبه ما را مشاهده کردند گفتیم لا حول و لا قوة الا بالله تا بدانند که تو حق و قدت و یقوت

ما را خدایند ما است پس چون دانستند که خدا چه غنایا با کرامت فرموده و اطاعت ما را بر هیچ خلق از او بر آورده و ما
 گفتیم اللهم تا بدانند ملئکه که خدا را تسبیح و در عظمت نداده و ما بدانند که خدا را تسبیح و در عظمت
 ملئکه که گفتند اللهم تا بدانند ملئکه که خدا را تسبیح و در عظمت نداده و ما بدانند که خدا را تسبیح و در عظمت
 تقابل حضرت ائمه را خلاق فرمود و ما را در صواب او بود بر سب و او را فرمود ما ملئکه را که حضرت ائمه را تسبیح کنند
 از برای تعظیم و تنکیم ما که در صواب آدم بودیم و همچو ایشان تسبیح کنند که خدا بود و تسبیح نکریم و اطاعت آن
 بود چون ما در صواب و ی بودیم پس چگونگی ما افضل از ملئکه بنا کنیم و حال آنکه هیچ ملئکه تسبیح آنرا از برای تنکیم
 ما کردند و بدو تسبیح که چون ما را تسبیح فرمودند چنانکه تسبیح از آن و تا حد گفت از این بود که خدا تسبیح آنرا از این
 جمیع ملئکه تفضیل داده است و تو از این صحت و جمیع خلاق تفضیل داده است پس من مقدم شدم و ما من تا آنکه
 و تنکیم کنیم پس چون بجا ای نوری رسیدم جبرئیل گفت که پیش رویا تسبیح کرده و در اینها میمانم گفتم در زمین جانم
 مرا تسبیح میکند پس جبرئیل گفت که با همه این غیبت اعلا است که خدا برای من مقرر ساخت است و او از این حدیث که
 با ما ای من مسوز پس فرودم در دریاها ی نور رسید با تسبیح خدا میفرست از اعلا در درجات ملکوت و ملک
 پس از این رسید که تسبیح گفت بسم الله و بی و سعدت و باریت و تعالیت پس ندا رسید که تسبیح تو بنده من و من
 برود که تو را در مصداق کن و پس و بر من تو کل کن در جمیع امور بدست که تو منی و در میان بنده گان من و در
 منی بسوی خلاق و حجت منی بر جمیع خلاق از برای تو و متابعت تو بدست را افریدم و از برای شما لغات تو حجت من
 خلاق کرده ام و از برای او صیای تو که امت خود را واجب گردانیده ام و از برای شیعیان ایشان تو اب خود را از هر
 گفتم خدا و اهل او صیای من گفتند اللهم تا بدانند که تسبیح تو را تسبیح است
 چون بنظر ایشان عرش کرد و روزی در روزی سطره بسوی خود بود و نام وصی او صیای من نوشتند بود
 اول ایشان علی بن ابیطالب و آخر ایشان مهرداد است من گفتم خدا و اهل او صیای منند بعد از من اللهم تا بدانند
 با تسبیح آنجا اولیاد و ستان او صیای من کردیدگان منند و جمعی است من بعد از تو بر جمیع خلاق و ایشان او صیای
 و خایه ما یقوت و بصی من خلاق منند بعد از تو بجزرت و جلال خودم سوگند که با ایشان من خود را ظاهر که ما
 و کل حق را با ایشان بلند کردیم و بآخرین ایشان منی دانند مشاهده خود ملک که ما نام بود بر مشرق و مغرب زمین
 که نام و یاد ما را مستحق گوئیم و بر ما صاحب لذت لیل او کردیم و او را بر آسمانها با ابریم و او را بلند کرد برای
 گفتیم و ملئکه را ملئکه کار او که ما نام آنکه در حق بلند شود و جمیع خلاق بگمانی من اقرار کنند پس ملک و پادشاهی

مخبرانند و آنرا در خاطر نگذاردن و از سخت خود نوشته که هر یک از چهاره و از آنکه که برود بر او پیش از زودند بیدار که در دنیا
 چه نام خواهد داشت نام زنده گان خوابی داشت با نام هر یک از آنکه در روز قیامت بیدارند که نام سجده خوابی داشت تا نام
 اشغالی ای بود و بدیش که مینادند از یاد دای و بی روی در هنگام غفلت در جمیع دنیا پس در وقت بیدار شدن با شوکی که
 خود دست کو خورده است و تو را مدح نکند با آنچه از برای او گذاشته و آنچه خداوندی که بفرود او رفتند و آنرا سجده خوابی
 مینامند چنانچه ای که مشغول آشفته و بیدار کی او را بوی آشفته و کوزه ای بود زنده بدم چون آتش جهنم چنانکه کوزنی
 آنرا که خواب کند و باقی با ساند بیدار که کوزه ای که از راه سهل خواب و کوزن است از خوف آن خواب نمیکند و آنرا جهنم
 باین عظمت چنانکه در عوی خوف آنرا نمیکند بخواب می رود و نه بگذرد و خوابند و نه بمانند مثل جهنم چنانچه
 که طلب کند و خوراهان آن خواب کنند بیدار که هر چه از برای آن بیدار می شود و نه بماند و خوابند و نه بمانند
 و سر درختی است میخایند و طایفه بهشت ابدی و یقیم نامناهی پس در خوابند ای بود زنده و در بیدار
 و بر عرق چمنی در آید که ضایع نشود از دینار و در هم ای بود هر یک از آنرا که چند چینی بر او انظار می رود
 در پیش و از یاد ناخاکری بر سر شا سینه و طاعنی شود و بیست آن از سعادت ابد محروم شود با فخر و بی چینی
 که نسبت آن خدا و فراموش کید با بهاری که شما انفاسد که داند و از صلح بان داد با بی که شما از کار دینداران
 با سر که که بر دست درسد و مهلت ندهد بافته و نتواند که شریعت قایم می رسد باقیات بر آید و قیامت از هر چینی
 عظیم تر و نخلهاست و تو نیز این کلمات طریق و مواعظ شریف در متن مقصد مینماید مقصد اول بدانکه مفاد
 این فصل چنانچه در همه است و موافق چهار فصل است اول آنکه کسل و نولک طاعت دنیا که شیطان او را ازین
 راه فریب میدهد که فرست بسیار است و عمر روز است در هنگام بوی عبادت میتوان کرد تا هر چنان را در پیش
 و نظری و بیاید که در دویم آنکه باعث نزل تو می شود و تا ختم میکند تو را بیکان بلکه مهلت خواهد یافت تا
 نگاه او را بگوید و مهلت ندهد سیم آنکه با هفت حرم و بی جمع مال تحصیل امور لازم آنه میشود برای آنکه چنانچه
 که آن عمر بسیار بخورد دارد با نماند آن تحصیل با محتاج خود میکند چون اعتماد بر خداوند خود نماند و میدانند که
 اگر خدا خواهد او را در دفعی میکند و آنچه تحصیل کرده است بکار آید و اگر خدا مصلحت بداند آن بکار خدا
 تو را می کند چنانکه با هفت مساوت قلب میشود و فراموش آنحضرت میکرد و با بر سعادت و بیدار نشانی
 ابدیت چنانچه از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه با ساند معنی منقول است که فرموده حضرت که از آن پیش
 از نشانی بیسم و در فصل است یکی مشابهت خواهشهای نفس کردن و یکی طول انظار است با هفت هواهای نشانی پس

آنم را از قبول حق و متابعت آن منع میکند و بران میدانند و انظار اول اهل پس موجب فراموشی آنحضرت میکرد و در بعضی آنحضرت
 منقول است که هر که املش در ذات همتش بیکو نیست و از حضرت رسول منقول است که صلوات اول بر اوست تو بود و این
 و نشاند آخر ایشان بخیل و طول امل است اینها آنحضرت منقول است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که
 با علل چهار فصل است که از شقاوت ناشی میشود خشکی بدن و سنگین شدن و در ان امل و بخت و تقوی بسیار بود و بنا و نه
 حدیث دیگر فرمود که بی میشود فرزند آدم و جوان میشود در او در خصالت حرص و طول امل و بدلا که مجالس این در روز
 بسیار ای با مردن و شاید بعد از مرگ تفکری در عدم اختیار عمر و سرعت انقضای آن میشود چه ظاهر است که مرگ با بهی و
 جوانان نسبت است بلکه جوانان تو بدک ناست و هر روز یک شخص از هم میماند و در حال آنکه نمیدانند که
 مکان بود که من بجای او میرود باشم و اکنون حسرتهای عظیم داشته باشم و در بدک خود تفکری نماید هر ساعت در خواب و
 اقدام است و در هر روز یک وقت از تو می و محسوس از اعصاب او ضعیف و باطل میشود و هر لحظه در بدک مرگ
 میرسد و ملاحظه نماید در مواعظ و نطق آن رسول و آن صلوات الله علیه و سیدک و بد بانه ایان فخر نماید و بیع
 بدی قبول کند بوی که اینان طیب نفوس خلا یافتند و مواظب حکم که از ایشان از سید انبیا ای عالمی در دودهای نفوس
 خلا یافت و بعبار بود و از احوال ایشان بد بگوید چنانچه منقول است از عبادت بر روی که چنان بود از انسان بسیار آمده بر
 مجلس عبد الله بن عباس و عبد الله بن اکرابی میل است و تو بدک خود بینشاندن و روزی عبد الله گفت که تو این جوانان
 اینقدر گوی ممانی و این مرد بولایت شبها می بود و قیومان میشناختند و کن مردها میدانند و عبد الله سنی بر اینها مشغول
 این حال بقدر ستانده بخان شد بد که این جوانان آمد و بیک قهر کنده داخل شد و در حال خوابید و فریاد بلند کرد که وای
 بر من در روزی که بنفاد داخل این شد سوم و زیمین از قیوم کوبید که تو وسعت بناد و خون بناد مقل تو که بر روی
 من راه می رفتی من ترا دشمن میدانم پس چو نه تو خواهم که در میان در آمدن و ای بر من در روزی که از قیوم بوی و نه ایم
 و ملا که در صفا الهی استار باشند و آرزو من از اعلان تو که بنات خواهد داد و تو دست جماعی که بر ایشان ظلم کرده است
 مرا که در خاطر خواهد کرد و در آنوقت جهنم کمان امان خواهد بخشید معصیت کرده ام خداوند بیدار کنش و در آن روز
 گتم و تو با او عهد کرده که گناه نکنم و از من راستی و وفاداری و امثال این سخنها را میگویم که میبکند و میگوید چو نه تو
 میوه آمد عبد الله او را در برگرفت و دست در کوه فک کرد و گفت که بنگو با شی تو در خواب کن اما و غفلت از بنشانی
 و پیشانی تو را جل شدند و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که بسیار بار کند مرگ و او میوه آمد
 از قیومها و ایستادن تو در حال و در مقام حساب یا معصیتهای دنیا بوشناسان شود فرمود که هر که در دنیا را بکار خود حسا

کند صاحب مرتکب نیکو کرده است و اول استحضار است و در وصیتی که در هنگام وفات فرمود گفت ای فرزندان من اولاً و ثانیاً
 خود را گناهانی و مرتکب گناهان بدانید و بنیاد آن ترک کنید بدستی که نوزد کرد و هر یک از شما در این دنیا و مغلوب در دهرها و غنای
 و باهل مصر بنوشند که ای بندگانه خدا کسی از مرگ نجات نیابد پس حذر کنید از آن پیش از آنکه بشمار آمد و تقییر آنرا بدست
 کنید بدستی که بر هر احاطه کرده است اگر بی استیجاب شما را میگرداند و اگر میگرداند در میان او از سایر شما نوزد است
 و مرگ بر پیشانی هر بیت است و بنیاد آن بی شمار بود بی بجهت و تقرب تمام شده است پس هرگاه که شوق و نفسانی با شما
 منازعه کند بسیار یاد کنید مرگ را از برای موعظه و پند کا نیت و رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار وصیت میفرمود ^{بنا}
 بیامرک و میگفت که بسیار بخوان قرآن و مرگ را بدستی که آن شکست از آن است و حاکم است بنا و خواصها بی نشان و از حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود اگر حیوانات از مرگ آشفته اند که شما میدانید میدانستند بیک گوشت فریزان
 ایشان بخوردند **و اول مرگ را غریب میدانند و پسندیدند حضرت امیر المؤمنین صوات الله علیه** منقولست که فرزند
 آدم را چون از تن روزی نیاورد اول روز آخرت می رسد فقال اهل قرآن نماند و مال و عمل او داد و نظر او آورد پس آنجا بود
 پاهای میگردید و میگردید که دانند که در دنیا بسیار خوب بودم در جحیم تو و جحیم بودم در مرگ که در ناله حال چه مردم میگردید
 چراغ گوید که کفن خود را از من بگری پس بجانب فرزندانه انعام نماید و گوید که والله شما را بسیار دوست میداشتم و شما
 شما میگردید مرا میزدن بر سر من که در دنیا بودم و در حالک بشما میگردید پس روی خود کرد و
 گوید که والله که خدایم تو بودم و بر من گران و دشوار بودی امروز مرا چه مردمی میگردید که در دنیا بودم و در دنیا خوش بودم
 مشغول با تو بودم و تو در بر خدا عرض کنست پس اگر دوست خدا باشد شخصی بخیر او آید از هر کس خوشتر و خوشتر
 و جاههای فانی بوشاید و میگوید که بقاوت با تو نیستیم و کلهای بهشت و نعمت ابدی خوشتر است میگردید که گویدی
 میگوید که من عمل صالح تو بودم و چون از دنیا بگذری و بی جای تو نیست است و چون مرده غسل دهندش از او میشناسد و
 قسم میدهد آنگاه از جنازه اش را برداشته اند که مرده بود پس چون او را داخل قبر میکنند در ملک و آنگاه که ^{بنا}
 بر زمین میگردید و برای خود زمینی را میگردیدند صدای ایشان مانند رعد بلند آواز و جبههای ایشان مثل برقی بسیار
 روشن و میگوید که خدای تو چیست درین تو و کبست ام تو پس چون جواب گفت میگوید خدای تو ثابت بلند است
 دوست میداری و پسندیده است پس قی و در فریخ میکنند آنگاه که چشم کار کند و دردی از بهشت بفریاد میگردیدند
 و میگوید که خواب کو با فرج و شاد و راحت و اگر دشمن خدای باشد شخصی بخیر او آید در دنیا است و رفتی و بد بودی
 و میگوید بنیاد تو بجهت و آتش جحیم و غسل دهند خود را میشناسد و قسم میدهد حاملان نفس را که اولیای خدا ^{ند}

و نه برین پس را خلد قبر میشود و ملک بقای او آید و گفته اند و در میگردند از دنیا و بفری و درین و اهل عالم میگردند که
 میفانم میگردند که هرگز ندانند و عدالت بنا بی پس از نوزد و میگردند که هر جانوری بیست که صدای او نشنود و نرسد که سخن
 و انس و دردی از جحیم بفری او میگردانند و میگردند بنیاد بی درین حال و چنانکه بر او مشق میشود و او را فغان میدهد
 که مغز برش از ناخنهای باغش بد در میورد و بر او مسأله میگردانند **حق تعالی** ما را و غرض بنا و جانوران زمین را که اولیای
 ناروین که مبعوث شود و از لیک در شدنت از روی میگردانند که قیامت قائم شود و حضرت باقر صوات الله علیه فرمود
 که حضرت رسول ص بر هر مردی که من قبل از نبوتت کوفتند که بچون نیدیم و هیچ بجهت نیست مگر اینکه کوفتند چراغ
 پس من کام میگردیدم که جمیع کوفتند از سببی خایف میشدند و از چواری استادی چون جیبی بل نازند از سبب آن
 بر سیدم فرمود که کار بار در فریضی زمین شد که بفریضی و انس جمیع مخلوقات خدا را آنگاه میشنود و تو سانه مشغول
 و پسند مقبول از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقولست که هر مردی که چون دشمن خدا بر میاید **و اول** عیب قی بر میاید
 ندانند حاملان خدا که ای بر او داد نمیشود بی شکایت میکنند بنیاد بر نفسی شاید دشمن خدا شیطان و انس مرا
 فریب داد و بیان انلاخت و الحال بفریاد من بی شکایت و قسم میگویم و در کس خواجه مسنت و مرا فریب داد و شکایت میکند بنیاد
 دنیا که مغز و گوشت و جوی بر او اعتماد کرده و دل باو بستم مرا بر میاید انلاخت و شکایت میکند بنیاد و مستان را که میگردید
 نفس با خود بودم مرا امیدها دادند مرا درین پیرو شدند و تنها آنگاه شدند و شکایت میکند بنیاد فرزندانه خود را
 که حمایت ایشان کرده و ایشان را بر خانه خود اختیار کرده و مال را خود نید و مرا آنگاه شدند و شکایت میکند بنیاد اما آنگاه
 حق خدا را از آن ندانم و قیال و عدالتی بر منست و نفعش را بر دیگران میبندد و شکایت میکند بنیاد خانه را که ما بر طرف
 قیوان کرده و دیگران را آن ساکن شده اند و شکایت میکند بنیاد بسیار ما مانده در قیوان که نما میگردند که هم خانه که بدین
 در آن کرم میشود هم خانه بنا بر یک وجهت و شکای بر او دادند تا میبندند مرا نگاه دادند و در بر میبندد و شما احدی که از آنجا
 من با آن میشاید بدست مرا بنیاد را در این با آن جهتم و خودی و عدالت ابدی و غضب خداوند جبار و احسانا بر حق
 نفسی کردم در فرغانه خدا و دوستان او بی ناله و کرمیهای در آنکه در پیش دارم ندر شفاعت کنند و ارم که بخشند ^{بنا}
 و نردوسی که مرا رحم کند که شکر مرا بر میگردانند نه داخل مؤمنان میشدیم و از حضرت صادق صوات الله علیه ^{بنا}
 که فرمودم در این دنیا میگردانند که منم خانه عزت و هم خانه نرفتنی و رحمت منم خانه کرم و جانوران منم که گویا
 انباشتای بهشت با گوی از گویهای جهنم و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که رسول خدا فرمود که زنیها
 مرگ را یاد کنید که چاره آن مرگ نیست اینک رسید با روح و راحت و نعمت ابدی برای آنان که از برای بهشت سخن گفتند

و با شرافت و ولادت و عذاب ابد برای آنکه که قریب دریا خوانند و برای آن کسی که ندکند که دوستی خدای و سعادت ابد برای
 اولادش شده است اجل او در میان دو چشم اوست و اصل او در پیش پشت او کفی را که دوستی شریف است و شقاوت ابد برای او
 واجب که بداند آن دوهای او در میان دو چشم اوست و اصل او در پیش پشت اوست و آنرا حضرت پوسیدند که کلام پاک از
 مؤمنان در برون فرمود که آنکه که یاد کند پیش میکند و تقیید آنرا همیشه کفر و از این صلیغ منقولست که حضرت صادق
 علیه السلام فرمود که ای ابو صالح هر وقت که جنازه را بر روی جنازه باشی که کویا تو در میان آن جنازه و از خدا میطلوبی که تو را به
 بگرداند که نداند که کشما با کفر و خلیا طلب ترا قبول کرده و برگرداند در آن حال چه خواهی کرد که گوی که چنین گاه کن و ندانند که
 بگو بعد از آن فرمود که عجب دارم از جاهلی که جمیع انانیان را برودند و بگو را بداند و تقیید را ندانند و رحیل در میان اینها
 زنده که و در دنیا بداند و باز منقولست که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدیم
 از نظر آنکه در ملک الهی آدم فرمود که نبی که چه احق در مجلس نیستند و همه بگریم تا خاموش میشوند آن وقت
 که ملک الموت با ایشان نظر میکند و از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که حضرت عیسی بر سر قبر حضرت
 یحیی آمد و دعا کرد که خدایا او را زنده گردان چون زنده شد و از قبر بیرون آمد بیسی گفت که از من چه میخواهی گفت
 یحیی که در دنیا این من باشی چنانچه پیش تو بودی گفت با عیسی هنوز حوادث و شرف مرگ من بر طرف زندان است
 میخواهی مرا بدی بکن دنیا او را که بر تبه دیگر سختی جان کند که را بکشم پس او را گذاشت که بغیر از آن که دید و از امام محمد
 باقر صلوات الله علیه منقولست که جوانی چند از پادشاهان زده های بنی اسرائیل متوجه سعادت شده بودند و عبادت
 ایشان را می نمودند که در رمی می کردند و عیبت میکردند روزی بقبری رسیدند بر سر راهی که مندر پس شده بود
 و خاک بر روی آن نشسته بود و بنوازه علاقه او آنکه نمانده بود گفتند بیایید دعا کنیم شاید خدایا این میت را زنده
 گرداند و از وی پرسیم که چرخ خلق چیست است مرگ ترک را پس دعا کردند و دعا های ایشان بود که تو را دعا می کردیم
 ما و ما بخیر و خالق و معبودی نیست تو بداند او زنده چو هائی همیشه هستی و هرگز خالی نمیشوی و زنده و هرگز نماند
 مرگ نماند و هر روز مرگ نماند و هر روز ترا شایسته و کارای قریب و هر چیزی را میداد که محتاج به تعلم نیستی
 زنده کن این میت ما بقدر خود پس از آنکه قریب می رسد و آنکه موی سر و پیشانی اش سفید و خالک از سرش و زنی سخت
 نرسد و بدی بسوی آسمان باز کرده با ایشان گفت برای چه بر سر من ایستاده اید گفتند و ما که می کردیم خدایا زنده
 کن که از تو سؤال کنیم که چون بافته مرگ مرگ را با ایشان گفت که بوند و در سلامت که در بره ساکنم و هنوز عالم و محنت و کرب
 مرگ از من بر طرف شده است و هنوز زنگی جان کند که از کلوتی من بیرون نرفته است از او پرسیدند که روزی

کرد برای مومنانی تو چنین سفید بودی گفت نه تا چون امام صادق شنبه که بیرون بیا و خالک ما و بزهای بدی جمع شد و
 روح روانه داخل شد و ترسان و باین سرعت پس و نه آمد از هول قیامت موی سر و زینم سفید شد و از امام
 صادق علیه السلام منقولست که هر که کفن او در خانه اش معتد با شد او را از خانه انداخته و فرستاد و هر وقت که نظر بآفت
 میکند او را خوب میدهند و از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که منادی هر روز فرزند آن مرد را ندا می کند که خدایا
 شو برای مردی و جمع کن برای غایب شدت و بنا کن برای خراب شده و از امام جعفر صادق صلوات الله منقولست که
 بنده مؤمن و سستی و بر او دست ناچهل سال و چون سن و بچهل رسید حقتالی و عجب میفرماید بآن دو ملک که بر او
 موبلند که من این بنده را از برای عیبت مدتی هر یادم اکنون کار را بر او سخت گوید بنام عیالت را ضبط کند و از یاد
 و بسیار خود و برین که اعالمی را بنویسد و از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که چون چهل سال بر بنده گذشت
 باو بگویند که بر اینی باش و تقیید خود را درست کن دیگر تو معدوم نیستی و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
 علیه منقولست که هر روز که داخل میشود فرزند آدم من روزنامه ام و بر تو کلام هم پس درین خبر با او و عمل خیر بکن
 که برای تو کلام هم در روز قیامت بدست تو که از ابدان زنده خواهی بود و منقولست که قیاس بر عاصم غنیمت حضرت
 رسول آمد و گفت با رسول الله ما را موعظه بگو که در بابا خفا میباشم و احتیاج به عظه بیستادیم فرمود که ای قیاس
 که با عرق در دنیا مانتی هست و با هر زنده کاکی مرده هست و با دنیا آخر هست و بر هر چیزی حساب هست و کواهی هست و
 هر چه را با تو هست و هر که با حق است و مرا جلی با اذن هست ای قیاس بدان که اکت با تو فریب خواهد بود که با حق
 مدافعت شود و زنده شود و تو با او مدافعت شو و مرده باشی و آنکه عمل است پس آن فریب تو که کرم است و بیگوست
 ترا اگر میخواهد داشت و اگر لایم است و بدست نماند و خواهد گذشت و بداند که آن فریب با تو محسوس خواهد شد و آن
 و از تو نخواهد پرسید مگر آنکه فریب پس فریب خود را عمل صالح کرده تا ایش با او داشته باشی و اگر قیاس حالت از حق
 و حجت نخواهی داشت و حضرت صادق علیه السلام بجا بوجع گفت که سلام مرا بشیبا من برسان و با ایشان با کوه که
 میان ما و خدایا خورشید نیست تقرب چندان نیستون است مگر بطاعت ای جابر هر که اطاعت خدایا و محبت ما داشته باشد
 تو شیعه است و کسی که معصیت خدایا که محبت ما با او نفع نمیداند و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
 فرمود که هر که خواهد که بدو عیبی و قوم غریب باشد و بی ساطت و حکم صاحب عیبت باشد و بی مال غنی و بی نیاز
 باشد و مردم اطاعتش کند بدو که مال با ایشان دهد پس ایاه معصیت خدایا بیرون آید و بیزت و اطاعت و قربان
 برداری خدایا داخل شود که آنجا همه برای او حاصلست و ایندهای معصیت از حضرت رسول منقولست که زده های

چرخه در روز قیامت بر جای خود حرکت نیکند تا سوا که نکند از چهار چرخ زعفرین که در چرخ فانی کرده و از چهار چرخ که در
 چرخ کتد که در دست و از آن فانی که از کجا بهر سنا باشد و در چرخ چرخه که در دست و از محبت ما اهل بیت و از حضرت صادق صلوات
الله منقول است که در روز قیامت نوشته است که ای فرزندان آدم خود را برای عبادت من فانی سازند اول ترا بر کتیم از
 شنا و دنیا نازی از خلق و ترا بسج و طلب و انگاریم و بر مست که دفع احتیاج تو بکیم و خوف خود را در دل تو جادیم و اگر
 خود را برای عبادت من فانی سازد دل ترا بر کتیم از شغل دنیا و دفع احتیاج تو بکیم و ترا بسج خود بکندیم و از حضرت علی
بن الحسین صلوات الله علیه منقول است که فرمود که بدین معنی دنیا با کوره است و پشت کوره است و می رود و آخرت با کوره است
 و کوره است و آید و هر یک از دنیا و آخرت را فرزندان و اصحاب است پس شنا و فرزندان آخرت باشند و فرزندانی
 و کاهن و دنیا ای که از آنها در دنیا باشند و بسج و آخرت رغبت نمایند در دنیا که نه اهلان در دنیا میورند و دنیا
 خود میدانند و خاک را فرزند خود قرار داده اند و آب را بوی خوش خود میدانند با آن خود را میبوسند و خوش میباشند
 و خود را جاد کرده اند و بوی آلوده بنا بر بدن بچسبند و سخی که کسی که مشتاق نیست است و شیوه های دنیا را فراموش میکند
 و کسی که از آن سخی چشم میبندد سبب مرگ است و غمناک و کوی که در دنیا کوی و عیب های دنیا را فراموش کند
 بدستی که خدا را بداند که هست که در هر پیر بقیه چنان حال که کوی اهل بیعت و اورد بهجت و اهد که خداوند و کویا
 اهل بیعت هم دارد و چشم دیدند که معذرت مرهم از شغل دنیا است و اهل ای بیعت است و اهل ای بیعت است و از غم آخرت غمناک
 نقشه های ایشان عقیق است از غمناکات و شقیات و کارهایی ایشان سبک است و بخود دشوار نگردد و هر چند روزی
 اندک صبر کند پس در آخرت راحت های دوز و در آن غیر متناهی بجای خود معنی آید که در دنیا چه شب و بیرون زند و در دنیا
 بر او آید و آید و آید ایشان بر روی ایشان جاری میگردند و در آن روزی و استغفار بر رویه کار خود میکند و سعی
 میکند که بدین معنی خود را از غلبه آلی آزاد کند و چون روز شد بر بارانند حکیمانند و نا باستاند و نا کارانند و بر زمین
 از نابت بر بارانند الله خوف آلی عبادت ایشان از چنین ترسیدند و تحریف که با نماند چون اهل دنیا ایشان نظر میکنند
 که آن میکند ایشان چهارند و ایشان را چاره بدین نیست بلکه چاره خرف حقیقی و محبتند و بعضی که میورند
 که عقل ایشان بدین کوی و طر شده است و در چنین است بلکه بیم آتش جهنم در دل ایشان جا کرده است و از حضرت امام
 جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که حضرت عیسی فرمود که گشت که اهلش و مرغان و حیوانات آتش هم میورند
 بودند فرمود که اینها نموده اند مگر بنزاد آلی اگر متفرقی بودند با کوی برادین میگردند و حواریه گفتند که یا الله
 خداوند که اینها را زنده کرد و آنکه از اعمال خود ملاحظه کند که ما آن اعمال را بدینیم و نزدیک کنیم که سخی عذاب

تالی

آتش بر بس عیسی بر او نازل رسیده که ایشان را از کوی حواریه خوانند و در جود عقب شد حضرت عیسی بر او نازل شد و گفت ای
 اهل قریه یکم از ایشان جواب گفت که لیتک با روح الله حضرت فرمود که بگوئید که چه بود اعمال شما که چنین هلاک شد
 گفت که طاعت و باطل کوراهان را طاعت میکردیم و نیاید بسیار دوست میدادیم و از خدا کم میبوسیدیم و اصحابی
 و آرزوهای روز داشتیم و غافل بودیم و بسوست مشغول شویم و احب بودیم فرمود که بگوئید نزد محبت شنا و نیاید گفت
 ما نزد محبت طفل ماد خود را هرگاه که در میگردیم یا خوشحال میشدیم و اگر نیست میکردیم یا کینه میبوسیدیم و غرقه میشدیم فرمود
 که طاعت طاعت جویه میکردید گفت اطاعت کنایه از آن میکردیم فرمود که چون بود عاقبت کار شما گفت نشی در عاقبت و
 رفاهیت خوابیدیم و صبح خود را در راه بودیم فرمود که ما ویرجیت گفت عجب است فرمود که عجب است که اوقات گفت
 که کوی عیاست از آن سخی که بر طایفه فرزند دادند و در قیامت فرمود که شما چه گفتید و ایشان بیخارج گفتند که ما گفتیم
 که ما را بر کوی دنیا با کتیم و دنیا که کتیم ما گفتند که در دفع میگردید فرمود که در میان اینها چه این نویسن
 سخن گفتی و غیر تو سخن نگفت گفت با روح الله کما عذاب آتی در سر ایشان است و در دست اهلان که عذاب شداد است
 ایشان و من در میان ایشان بودم ایشان را بیاید بنویسم چون عذاب الله نازل شد مرا هم با ایشان فرار کردی من بیک هوا و جبر
 در کار جهنم میدادم که در آتش خوام افتاد با عیانت خوام یافت حضرت عیسی فرمود که ای دوست
 خدا ناان خندان را با نماند و در دست خود نه و بر روی مریضی خرابیدن خوی بسیار دارد و موجب عاقبت دنیا و آخرت
 و منقول است از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که چون حضرت داود بر نزل اول از صا در شد چهل روز در سجده ماند در شب و روز بگر
 و سر از سجده بر نماند و هر وقت نماند آنکه پیشانیش شکافتند رفت و چون از چشمهای این جاری کرد بد بدین چهل روز
 نداد و رسیده کردی و او در سجده چنان ای که ستر ترا سو کرده ایم با نشسته ترا آید در عیبت با عریان ترا بسو شایم با ترا نشسته
 این که در اینم گفت بر رویه کارا چگونگی سماند با ششم و حال آنکه میدانم که تو خداوند عادل و ظالم ظالمان از حق نمیکنند خدا
 و می فرمود که ای داود تو بر کس پس روزی داود بر رویه رفت بجای سجده و فرمود چنانچه در کوه که گفتند زبور میخواندند
 هیچ سنگی در رفتی و کوی و مرغی و درنده و پرنده را که با او موافقت میکردند در قفا و کوی را که کوی و سید
 و بر آن کوی غاری بود که در آنجا بنویسی عایدی بود که او را خرقیل بگفتند چون صدای کویها و حیوانات آتش نشنیدند
 که حضرت داود است داود گفته ای خرقیل در حقت عید می که من بیالایم گفت ز تو که کارای داود کریت خرقیل
 و می آمد که سر زنی مکن داود را بر نزل اول از من عاقبت و طلب کن که هر که را من بخود و آنگاهم آیت بخلافتند
 میشود پس خرقیل دست داود را گرفت و بر نوز خود بود داود گفت ای خرقیل هر کس را زده کنایه عیبت خود کند

کنت هر که بجه برساند ان نجات که دارد از عبادت خدا کنت نه که هرگز میل دنیا و شهوة آن در خاطر خطور کرده است
 کنت بلی که هست که این خیال در دل من در دنیا آید بر سید که آنرا چهره علی میگفت که با اندوه این شکاف کوه را خلی شوم و
 از آنچه در آنجا است عبرت بگیرم راود با او داخل شعب شد ندید که چنانچه از آن کزاشته است و بر وی آن کنت است
 بوسید و بخینه است و لوطی از آن نوز آن کنت کزاشته است راود لوطی که خوانده نوشته بود که مردم اروی این شلم هزار سال
 پادشاهت که هم هزار شهر بنا گویم و هزار حقوق بکارت بودم و آخر کار من این شد که خالک فریض من شد و سنگ با لب
 و نیکت که من شد و عمار و کوزم هسایگان و مصالحیان من شد ندید کسی که مرا بر بند فریب دنیا بخورد مقصد و نیم
 در بیان رحمت بدانکه لیکن فتنه آید اخوان ایمان خروج رحمت که قبل از ظهور حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه
و آله خروج خواهد کرد و چنانچه در احادیث عامه وارد شده است او در زمان حضرت رسول متولد شد و حضرت بنیاد
 رفتند با حضرت یحیی کنت و حضرت باو تکلیف اسلام کرد و قبول نکرد و کنت نوبه پیغمبری از من سرزد نیت و هر زمان کنت
 و دعاهای من شد که حضرت باو فرمود که در دست خود نماز بخوان و با او روی خود بخواب و سید و غیر آن
 از برای تو مقدر شده است بخواب با حق فرمود که هیچ پیغمبری مبعوث نشد است مگر آنکه قوم خود را
 فتنه برآوردند فرمود است و خدایا تا خوب فرموده و درین امت ظاهر گردانید پس اگر دعوتی خدا کن و در نظر شما امر
 شست شریکین بدانند که خداوند شما اعور و یاک چشم نیست و بی ووه خواهد آمد که بر خوی سوار خواهد شد که تا
 مد گوش و لایع و بکبل باشد یعنی نشت فریغ و بادیش و ورتجا و کوی انان و نقره از آب خواهد بود و کوی شایع آن پیغمبر
 آن وقتان و بادیر نشاند خواهند بود و که عالم خواهد کنت و داخل فاق و من خواهد شد بزم مکه و دو سنگت آن مکه
 و دو سنگستان مدینه که داخل آنها بنشیند شد و این باو بر علیه الرحمه از نزال بر سیه روایت کرده است که روزی
 حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در خطبه بود فرمود ستر مرتبه که ای که مرهم آنچه خدا بندگان سوال نماید
 پیش از آنکه برآیند پس صمصمه بن سویمان برخواست و کنت با امیرالمؤمنین چه وقت رحمت خروج میکند حضرت فرمود
 که خروج او را در حق و صفتی چند هست که از بی بدی بگو ظاهر میگرد و علامت آنست که مردم نماز را ضایع کند و اما نماز
 ضیاع کند و دروغ را حلال داند و ریاضت ندهد و وضو گیرند و بیاهانت حالی سازند و بدین بدینا فریضند و کارها
 بسخطا و مایبند و بشوید زنان عمل نمایند و قطع رحم کند و از بی خولاهت مایب نفس وند و خون مردم را سهل شمارند
 و علم و پرور بار بران تضعیف و نا امانی مانند و ظلم کرده در فریضه شمارند و بصیران ایشان عاجز بد گردانند و زیارت
 امران ظالم باشند و وسایب ایشان غایب باشند و قادیان قیامت آنها سفاک باشند و کوی حق در میان ایشان فاش باشد

و زنا باشد و کمان و طبیان را علامت بیجا آوردند و همه آنها را زیور کنند و مسجد ها را بطلا زینت کنند و منار های بلند سازند
 و بدانند که اگر بارند و صفهای ایشان بر باشد اشارت بپای ایشان مختلف باشد و بیاهانت شکنند و زنان با شوهر و اقربان
 در تجارت برای خود حصص و بنا و صدای فاسقان بلند باشد و سخن ایشان را بشنوند و بزینت هر قریب ترین ایشان
 باشند و از فاجره و عقیبت کنند ان ترس هر را ایشان و دروغ کور اصدق بق نمایند و خائیان را میون کور کنند و کثیران خود را
 و سزایان ها برای خود نگاه دارند و کزاشته ادا لعت کنند و زنان بر زمین سوار شوند و زنان بر بدن شیب باشند و بر
 دروغی زنان مدانند و کواها که گواه نشدند و کوی حق در دهنده و معلوم غیر علم دین را با بد کرد و کار دنیا
 باخوت ترجیح دهند و پوست میض را بر روی لباسی مانند که کتند و درهای ایشان از مردان کند به بازشان و از بسبب
 باشند درین هنگام قیامت بسیار نوبه یک باشند پس برخواست اصبح من بنانه و کنت امیرالمؤمنین و کنت کت فرمود که
 صاحبان القصد است و شوق نکیت که او را تصدیق نماید و سعادت قتل کسی است که نکند یب او کزاشته خراج
 کند که آنرا اصحابان که در میان آن که بشوید و جوید باشد چشم راستش کور باشد و چشم چپش در پیشانی او باشد
 مانند سازه صج در خشتند و بنان چشمش مانند پاره خواق باشند و در میان رو چشمی نوشته باشد کافر بخشن
 که هر کس تواند خواند بر روی در با فرود و در پیش رویش کوی او بود باشد و در پیش پشتش کوی او باشد که مردم بدانند
 که خورد نیست و در سالی خروج کند خنده عظیم در میان مردم باشد و بوخ سفید سوار باشد که هر کس را یک میل با
 و زیمه از در پیش بپرد شود و بر لب که بگذرد آن آب فرود و با او زبانش فراید کند که هر کس شنوید که دوست
 من بفرود آید منم آن خداوندی که خوار خالق کرده ام و اعضای شما در دست کرده ام و شما را با نمانده نموده ام و منم
 پرورده کار بگردان شما و دروغ میگوید آنکس من خدا و یک چشم است و طعام مجز و جسم است و راه بی ووه و خدا
 نماز این صفات مقهر است و اگر در نماز جان او در آن زمان فرزند آن زنا و صاحبان کلامهای سبب خواهند بود و خدا او را
 در مقام خواهد کنت بر که نگاه که آنرا عقیبت اذیق میگوید بدین سه ساعت از او زینچه بود است آنکس که عیسی
 در عقب او نماز خواهد کرد بعد از آنکه بلیت عظیم خواهد بود کنت چه چیز خواهد بود با امیرالمؤمنین فرمود که هر کس
 خواهد آمد مدینه را در آن روز این کوی سفا و مرجه و با خود خواهد داشت آنکس قوی سلیمان و عیسی موحی و انکشتار
 بر پیشانی خود میکند و نقش میگرد که هفتاد هزار سال با او کافر بگذارد نقش میگرد که خدا کافر حق
 حتم آنکس درون میگوید که وی با قوی کافر و کافر میگوید که خوشحال تو ای مؤمن کاش من امروز مثل تو بودم و بعد از
 عظیم نابین شدم پس در آن هنگام و از سر خود دا بلند میکند که هر کس او را می بیند با بر آید و برین بداند آنست که آنرا

ند

۱۴۰

از غریب طالع تا بدو درین مقام نوبت نیندهد و هیچ امر قبول نیشود و کسی که پیش از این زمان یاورده باشد بماند و باقی بیکدیگر پس
 گفتند هر چه بود که ز حال بعد ازین می رسد که حضرت پیغمبر فرمود که بغیر اهل بیت خود بدیگری گویم منزل میگویند که من و
 برسدیم که آنکه در عقب او عیسی نماز خواهد کرد و گیت گفت آتم از فرق ناله حضرت امام حسین علیه السلام و امام و از چشم
 و او نشان است که از غریب طالع میگوید و از زمانه رکوع حجرا لاسود و مقام اهل بیت ظاهر خواهد شد و زمین و آسمان را فراوان
 پاک خواهد کرد و توانوی عدالت را بر پا خواهد کرد که هیچکس بدیگری ظلم نکند و بدانند از عدولت معصوم ظاهر میشود
 که در آن ارض حضرت امیر المؤمنین است و بعد از انقضای عتبات حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه ظاهر خواهد
 و متصل بقیام قیامت خواهد بود مقصد مبین در بیان انحال آنکه بعضی از احوال آنکه در حدیث آمده بود که در آن
 معاد صاف نشسته از آنکه گویند که حقتا علی حلال بقی را در روز قیامت از برای مکافات و این معاد ضروری است و در جمیع پیغمبر است
 و از راه آفات هر چه فریاد و خنجر مشکافی بنویس و اجتناب است جنوی بظهور رسیده باشد که قابل شک نیست و شبیه و زان
 راه ندره و انگار که آنه با تاویل گوید که در روح لذتها میدارد اما این بدی بویگر و در موجب کفر و نفاق است و بر صبر
 واجب است که اعتقاد کند و بقیه بدانند که آنرا تر لول در نیای آسمان و زمین راه خواهد یافت و آسمانهای با مر لول و نور دیده
 خواهد شد و گویند که اینها از یکدیگر خواهند باشند و حقتا علی بنیها هم و از اجزای خود شده چنانچه بود خواهد ساخت
 و اجزای بی سینه متفرق شده از هم با شیده و جمع خواهد کرد بقدرت کامل خود و عیان خواهد چشید و از روح
 خلاق را با آن بدنیها آمیزش خواهد داد و محسوس خواهد کرد زیند زبر که این امور ممکن است آیات متکثره و معادین است
 از قوعش خواهد بود جنوی که اصلا قابل تاویل نیست و ایضا باید دانست که خصوصیات قیامت از غریب و معجزات و معجزات نامهای
 احوال انعام و احوال اینها محقق خواهد گشت و بعد از آن حقتا علی مقتضای و وعده و عهد خود بختی و ایش با و در آن روز
 خواهد داشت با خود و تصور و دنیا بقرین و غلبان و غیر اینها از آنچه آری بانه لغت میبرد و روز قیامت بگذرد ابرم رویت که شتم
 بر آتش و مار و عقرب و زخم و جیم و امثال اینها از منقذات و موامات که قتل خواهد کرد و جمیع اینها از آیات و احادیث
 محقق و ثابت است که در کتب و کتب تاویل نیست و یکی باید دانست که بنفشانی آیات و احادیث خصوصیات بعد از موت از عذاب
 قیوم سوال منکر و کبری و امثال اینها حق است و تقوی و نماز بعد از موت و پیش از ظهور قیامت که آنرا بویخ گویند و در
 و در ساعت اول که میمیرد بدنه تلقین میگردند و منکر و کبری از ایشان در همین بدنه سوال میکند و ضغفه و فشار قبر
 که اکتی و فیه میباشند در همین بدنه و بعد از آن ارواح مؤمنان در بدنهای متعلق میان هوا میماند و میگردد و بدنه
 دنیا میباشند و از نعمات آن منتقم میباشند و کما می رود وادی السلام که بخیر است مختلف اشرفیت حاضر میشوند و برقی خود

و زیارت کشته گان خون طالع دارند و روح کارانه در بدنه ها که مثال معذیب میباشند و وادی بر موت با غیبت ایشان
 عذاب میکند تا آنجا که محسوس شوند و شبهای ملاحله و درین بابها کوشش بینا باید کرد بعد از جنود نه بر صاد و ک
 موجب کفر و ضلالت و راه تاویل را در هر باب بینا بدست که بر و دی اینکس را با حال میسازد چنانچه منقول است از
 عربی بسند معتبر که شیخ ز خدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه صحابی نجف نغمه که آنرا وادی السلام میگویند
 حضرت در آنجا ایستادند چنانکه کو با با جماعتی سخن میگویند من هم ایستادم آنقدر که ما مانده شدم پس انستم آنقدر که
 دلگرم شدم پس برخاستم و ایستادم آنقدر که بقیه آمدیم باز نشستم آنقدر که در شاک شدم پس برخاستم و در آنجا
 خود رجوع کردم و هم امیر المؤمنین میفرماید که از این ایستادن ایستادن استراحت بفرمائید هر چه که با او
 صحبت میدارم و با ایشان انش میگویم با امیر المؤمنین ایستادن بعد از مرگ جنبی هستند که با ایشان گفتگو توان کرد
 فرمود که بگذرد و اگر برای نظر ظاهر شوند خواهی دید ایشان که حلقه حلقه داشتند و با یکدیگر سخن میگویند کلام بر زبان
 ایشان در اینها حاضر است و از روح ایشان فرمود که روحها را ایستاده و هیچ مؤمنی نیست که بیخود در بقعه این قبوعی زبانی
 مگر اینکه روحش را بر مویزند که ملحق شود بادی السلام و این وادی بقعه است که از جهت عهده و منقول است که شخصی بنام
 حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که فرمود من در بنیاد است و میبش سم که در آنجا ایستاد حضرت فرمود که چه باک داری
 هر جا که خواهد میروی بدرستی که هیچ مؤمنی در مشرق و مغرب زمین نماند مگر اینکه خدا روح او را بادی السلام بویست
 داری گفت که وادی السلام کجا است فرمود که پشت کوفه کوه کوهی بنام ایشان که در آن حلقه حلقه داشتند و با یکدیگر
 صحبت میدارند و بسند معتبر از ابی ولاد منقول است که خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که جنبی و روایت
 میکند که ارواح مؤمنان در حوض صراط کور در و در عرض میباشند فرمود که در همین آنک عزیز من و کوهی است
 از خدا که روحش را در حوض صراط بر نگاه کند و لیکن روح ایشان در بدنه نیست مثل همین بدنه که داشتند و از این معجزات
 که حضرت صادق علیه السلام فرمود که ارواح بیست بدنه های خود در درخت نشسته با یکدیگر سخن میگویند و ایشان
 میکنند پس روح که تازان بر ایشان وارد شده است میگویند که ساعتی او را عذابت در حید که از آنجا از عظیم میباشند
 پس احوال باران و آشنایان از سوال میکنند هر که را میگویند که زنده گمان کنیم امید واری شوند که نمایا چون میروی بفر
 ما آید و مرگ را میگویند که مرگ میل نماند که حالش بد بود که بقره ایشان نیامد میگویند که عوی هو می یعنی بیخود و چشم
 و اصل باشد و بسند معتبر از ابی نصر منقول است که حضرت صادق علیه السلام سوال کردم از ارواح مؤمنان فرمود که در
 بهشت اند و از طعام و شراب بهشت چیزی ندارند و میگویند خداوند قیامت را برای ما یاد کرد و آنچه و حلال فرمود که

بنا کرت و فرموده است که بعد از آنکه امانت از خدا بر او علقه سازد و پسند معین از برای کسی منقولست که از حضرت امام محمد باقر
 صلوات الله علیه که بر سیدم که مرید میگویند که فرات مان از بهشت میروند می آید ای چو کوی نرسد فرمود که خدا را بیشتر است
 که در مغرب خلق کرده است و آب فرات از برای آنجا میوه و آینه و هر شام از روح مؤمنان آن فریاد کند خود با بنام میزند
 و از یوهای آن میخورد و تنعم میکند در آنجا و یکدیگر را میبناست و چون صبح میشود در میان زمین و آسمان بر او میگردد
 و میانند و میروند و از فریاد خود خشن میگویند و خدا را اثنی هیت در مشرفی که از روح کفار در آنجا آمدند میگویند و از آنجا
 آن میخوردند و از بنام آن آسمان در شب و چون صبح شد ایشان را بر او می بر میست که در زمین است میبینند و در آنجا
 حرارت پیش از آنکه آتش است با ایشان میسوزد و بلز شب ایشان را با آتش میسوزد و درین حال هفتاد تا روز قیامت و
 علی ابن ابراهیم بلند معین از نور برین ای فاشتر دعوات کرده است که از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه روا کرده
 سؤالی کرده اند از کیفیت نطق صور فرمود که ایشان نطق اولی پس خدا و امر میفرماید اسرائیل را که بر روی می آید و صور را
 خود را در صور و در شب در باره و در طرف در باره و در هر طرف میگویند مثل ما برای آسمان و زمین است پس چون ملائکه
 میفتند که اسرائیل بر روی آید با صور میگویند که فرماید که فرماید که اهل آسمان و زمین همه میگویند پس فرمود که
 و آیه اسرائیل در کلین بیت المقدس و روی کعبه میکند چون اهل زمین او را می بینند میگویند که خدا در حضرت فرستاد
 بعد از اهل زمین پس بگردد میدهد صدای آن طرف که از جانب اهل زمین است بر روی آید و میگوید صاحب روح تو در زمین
 مگر آنکه هر چه در صدای آن طرف که از جانب آسمانست بر روی میروند پس هر صاحب جان که در آسمان است میبیند پس خداوند
 عالم با اسرائیل میفرماید که میبینی و نمی بیند و بر این حال میباشند آنقدر که خدا خواهد پس امر میفرماید آسمانها را
 که منتظر شوند از آن یکدیگر بپاشند و امر میفرماید که هر جا که روان شوند و زمین شوند و بر روی و در کنار و در زمین
 را بداند میکند زمین دیگر که بر روی آن کانه نشسته باشند و گناره باشند و کوه و عمارت و حایلی و کوهی بر روی آن بنا
 چنانچه در وقت اول چون کوه بود و عرش را بر روی آب قرار میدهند چنانچه اول کوه بود پس حایلی بقدرت خود را
 نگاه میدارند درین هنگام بدلی میفرماید خداوند چنانچه در اطراف آسمان و زمین است که آنکست امر و مملکت و پادشاهی پس
 هیچ کس نباشد که جواب بگوید پس خود میفرماید که پادشاهی آن خداوند بیکانه نصفاست که تمام خلایق را قهر کرده
 و بعد از بر روی زمین تمام خلایق را که بجز من خداوندی نیست و شرفی و قدرتی ندارم بدست قدرت خود هیچ خلایق
 خالق و بر روی زمین و از آن خود را میسازد و بقدرت خود هر روز زندگ میگردانم پس خداوند عالم را بقدرت خود
 چنان میکند که صدای آن تصویر بر روی آید که اهل آسمان زنده میشوند و میباید که صدای میسوزد و هر اهل زمین زنده میشوند

و جلاله عرش عرش بر او میسازد و ملائکه بهشت و دروغ را حاضر میگردانند و خلافت بر او حساب محشور میشوند اینها فرمود
 حضرت و مشغول که برینند و در حدیث دیگر از رسول خدا صلوات الله علیه روایت منقولست که چون روز قیامت شود خداوند عالم را
 بملائک الموت فرماید که ای ملائکه موت بجزرت و جلال خودم سوگند که من مرگ را بر من چنانچه من چنانچه دیدم پس کلام بر چنانچه
 و از حضرت صادق منقولست که چون خداوند عالم را خواند که میموت که داند خلق را فرماید که آسمان چهل و دو درجه است
 با و در پس من که عالم بسوزد و کوشش بر او باشد و از حضرت امام صادق روایت منقولست که کس است که بر روی زمین
 در نفس این آیه که خدا بفرماید بفرع القضا در حق صدمه هم که چون روز قیامت میشود و مرید بر او حساب محشور میگردانند
 میگردانند بر او حساب قیامت تا بر عرش حساب میسوزد و درین مقام از کثرت و از حرام و شرفت مشقت عظیم میکند
 پس اول بنا میکند بنای آن که جمیع خلایق بشنوند و بطلبند چنانچه بعد از آنکه بنام فرمود عرش را و چون در آید او را بجانب
 راست عرش میدارند پس حضرت امیر المؤمنین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم هم را میطلبند و در دست چپ
 رسول میسازند پس آنکه حضرت را میطلبند و در دست چپ ایشان میدارند بعد از آنکه هر چه میباید را با آن فرستادند
 و در جانب چپ عرش از میانند پس اول مرتبه قلم را در صورت تخم می آورند و در بر او عرش در مقام حساب
 پس بنا میسازد حقیقتی که آیه قلم و الحام که در زمین و روی و در کوه و در بیابان و در کوه و در کوه و در کوه
 تو میداند و کوهی و بر آن عرش قلم میگذرد و در آنجا که حجت خود را تمام کرده پس لوح را طلبند و بعد بصورت آن
 بنام عرش و از او پرسند حقیقتی آیا قلم نبت که آنچه را با و الحام که در زمین و روی و در کوه و در کوه و در کوه
 لغزش کرده من با اسرائیل رسانیدم پس اسرائیل آید بصورت آسمان و ایشان را بپند و از سؤال نماید که لوح تو رسانید
 آنچه قلم با و رسانیده بود از آنچه کوبید بد خداوند و من بجزیرت رسانیدم همه را پس چینی را طلبند و بسیارند
 در بهای و اسرائیل را بپند و خداوند عالم را از او پرسند که اسرائیل تمام و حقایق را رسانید که کوبید که بدای بر روی
 من و آنچه بر من رسید بجزیرت رسانیدم و آنچه از فرمان تو بر من رسید با ایشان تبلیغ کرده و ادای رسالات تو بر
 بجزیرت رسانیدم و تمام کتابها و حکمتها را نیز رسانیدم و آنچه از فرمان تو بر من رسید با ایشان رسانیدم و آنچه از فرمان تو
 و کتاب و حکمت را رسانیدم بعد از آنکه بعد از آنکه بعد از آنکه بعد از آنکه بعد از آنکه بعد از آنکه بعد از آنکه بعد از آنکه
 صلوات الله علیه روا کرده باشد و خدا او را از آن روز در مرتبه قریب و کرامت از هر کس بالاتر بود و از سؤال نماید که با
 جبرئیل تو رسانید آنچه من و آنچه از فرمان تو بر من رسید با ایشان رسانیدم و آنچه از فرمان تو بر من رسید با ایشان رسانیدم
 خداوند جمیع را بر من رسانید که هر را بامت خود رسانید حضرت فرماید که هر را بایشان رسانیدم و در رواه

تو که بر او عزت کشیده پس خطاب رسد که اگر بر او تو گواهی میداد حضرت فرماید که پروردگار تو گواهی که من نایب رسالات
 تو گویم و ملائکه تو گواهند و با گواهی ائمه که گواهی فرمایند که نسبت پس ملائکه را طلبند و گواهی تبلیغ رسالت آنحضرت
 برینند پس امت آنحضرت را طلبند و سوال کنند که آیا شما را رسالتی رسیده و کتاب و حکمت و علم ما بر شما خوانده پس
 همه گواهی دهند و آنکه گواهی دهند بنا حضرت رسول رسد که چون از میان ایشان در حق خلیفه در میان ایشان که شریک کتاب
حکمت و علم ما بر او ایشان بیان کند و هر چه در آن اختلاف کنند بر او ایشان ظاهر سازد و بخت من باشد بعد از آن حضرت
 فرماید که علی بن ابی طالب را در میان ایشان که شریک من بودم و در حق من بود و در حق خلیفه من است من بود و در حق
 خود او را بر او ایشان نصب کردم و مردم را طلب خطا است و خوانده و خلیفه خود گویم و از او بر میان است خود که بر وی او بنامند
 پس علی بن ابی طالب را طلبند تا فرمایند که آیا شما را رسالتی رسیده و کتاب و حکمت و علم ما بر شما خوانده پس
 در میان امت با ما است تو ای محمد بن عبد الله که خداوند است و در حق من رسالت رسیده و در حق خود من رسالت رسیده
 چه رسالت آنحضرت را بجز از دست بروی امت او انکار است من گویم و با من میگویند و مرا از تنبیه و کفر اندازند و تو بدست شد که
 مرا بکشند و جمعی را که سزاوارند تقدیم بنمودند بر من مقدم داشتند و سخن مرا نشنیدند و اطاعت من نکردند پس من شمشیر کشیدم
 و در راه پیغمبر گریه تا گشتم پس فرمود که یا علی خلیفه برای خود منصب گوی در میان امت که بنده آن گناهان را بدین
 من بخواند و بر من هدایت نماید که بدیدم خداوند امام حسن را که فرزند من بود و فرزند دختر پیغمبر بود و منصب گویم
 و همچنین هر امری را طلبند و اهل مالش را طلبند و جمیع پیغمبران را تا حجت همه را بر ایشان تمام شود بعد از آن حقتعالی
 فرماید که هر که از من نفع میکند راست گوید راست ایشان و بنده است و آنحضرت صادق علیه السلام بنقل است که چون حضرت
 و تعالی خلاف از برای حیات جمع کند فرج را طلبند و برسد که آنها نایب رسالات ما گویند که باید که بگویند که برای تو که گواهی
 میداد که بدیدم که علی بن ابی طالب را که من است پس فرج آمد و حضرت رسول و آنحضرت بر ایشان با حضرت امیرالمؤمنین ایشان
 باشد و گوید که یا محمد خداوند عالمیان از من گواهی بر تبلیغ رسالت طلبید حضرت فرماید که ای جعفر برای سخن گوی پیغمبران
 خوانند و در روی عرض کن که علی بن ابی طالب را که من است که ایشان گواهی میدادند فرمود که در تیره او ازین عظیم تر است که
 این شهادت باو بکنند و آنحضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بنقل است که فرمود که حساب نفس خود را بکنید
 از آنکه آنرا حساب کنند بدین سخن که در زیاده است چنانچه موقوفه در هر موقعی رسالت جمع را میدارند چنانچه حقتعالی
 میفرماید که در روزی که مقدار اینها هزار سال است و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که چون این آیه نازل شد که در حق
 یوسف است بنا حضرت رسول صلوات الله علیه و آن نفس را بر او رسد که در هر چه شکر بر سر خیزد که در هر چه خداوند عالمیان

ایشان و آخر بر او در محشر حساب نماید بفرماید که جنتم را بخشیدم و آوردند و آنرا کشند بر سر و بر سر و بر سر و بر سر و بر سر
 باشد از ملائکه خلاص شوند و جنت فرماید که از خشم بر کتا مکاران و حمل برین چون با آن صحرا و آید ز فریبی کند که اگر نه
 خدا حفظ نماید هر که از شدت آن خدا هلاک شوند پس گوی که بکشند که جمیع محشر را فرمایند و در آن حال هیچ سزای از ملائکه
 خدا نرسد مگر آنکه فریب بر سر بنامند مگر آنکه فرمایند بر او که نفس نفس یعنی خداوند ناله فرماید من بوس جان من از نفس
 کون و نوری بخشد فرماید بر او که امتی امتی یعنی امت مرا عذاب است مرا از عذاب آزاد کن پس مراد بر وی جنت کلام
 از من شش ناله تو و برین تو و در آن سه قطره باشد یک صلیحه رحم و امانت و دویم ناز و سیم عدالت خدا و رطاب
 بندگان پس مردم را تکلیف کند که از سر آن بگذرانند پاره در رحم و امانت نگاه دارند که اگر قطع رحم گوی باشند با امانت
 نهر و بر آن نهر از آن گشت باشد در اینجا چنانند و آنچه از اینجا نجات با بندان نماز ایشان نگاه دارد و هر که در نفس
 بگردد باشد و از آنجا که در مقام مظلوم عباد در آن چنانچه میفرماید که آن وقت که لاله رسد پروردگار تو در کینه است
 و ایشان را از آنجا باز میدارد و سوال میکند و مردم را بر صراط میروند و بعضی قد معایشان میبازند و یک ناله میشود
 و ملائکه در و در ایشان فرماید میکنند که ای خداوند حلیم بود ما و ما بر زنده ایشان و از کتا ایشان در گذر و فضل خود با
 سر کن و ایشان را سلامت بگذراند و مردم برینند از صراط بچشم مانند بر او پس چون کسی بخواست آن نجات باید و بگذرد
 از صراط که بعد از آنکه داد بعد از آنکه ما نوس شده بود و فضل و احسان خود بدو رسد که پروردگار آنان
 آمرزیده و مزه و عذاب است و حضرت صادق علیه السلام فرمود که کز شوق مردم بر صراط مختلف است و صراط آن مواریث است
 و از شقی تند تر است پس بعضی هستند که مانند بوف میکنند و بعضی مانند اسب تند رو بعضی مانند پیاده که
 راه و بعضی بر صفت و با مانند طایفی که خود را بر زمین کنند و بعضی آنچند باشند که باغ از ایشان را آتش کبر و و
 باز ناکبر و آنحضرت امیرالمؤمنین صلوات الله بنقل است که چون بنده را بمقام حساب باز دارند خداوند عالم فرماید که
 بخشد نعمتانی مرا با هر اولی و تنهایی عملی را فرماید که بنده را باو بخشد ام نیک و بدش را با هم بخشد پس اگر کسی
 باشد فرماید که بر پیشش برود و اگر خوش نایده باشد خدا نقصانها و احسانها نسبت باو فرماید و اگر بدش نایده باشد
 اگر از اهل ایمان باشد و شرک نیاورده باشد و محل رحمت و مغفرت الهی است اگر خواهد تنقل میفرماید و بخشد آن حضرت
 امام محمد باقر علیه السلام بنقل است که بر سید من از قضیای اربعه آنکه در هر چه از این است که این کو را خدا بدل میکند سبب است
 بجنات و خدا آمرزیده و عبادت فرموده روز قیامت مؤمن کتا هلاک و بمقام حساب بیاورد پس خداوند عالمیان
 متکفل حساب او شود که بر وی برسد بهای او مطلع نشود پس چون بکنان خود او را کند حقتعالی بکتابه امیرانی

که بد که بمویض بدن بماند او یک شوی بسیار بود و بر مردم ظاهر گردید پس چون مردم نام عمل او را بدیدند که در این دنیا هیچ کس
 نماند پس امر فرموده که در این وقت بر من و همین است تا و بیا به آن روز فرمود که این مخصوص کتا عکاران شیعیان است و از حضرت
 صادق علیه السلام منقولست که چون روز قیامت شود و بندگان مؤمن را بیاورد حساب بدنند که هر دو از اهل بهشت باشند و یک از دنیا
 فقیر باشد و یکی توانگو باشد پس فقیری گوید که خدای نام را بر او چه بداید بداید به عزت تو قسم که میدانم که مراد لایب و
 حکومت ندادند بودی که عدل با خود کرده باشند و مال نمانده بودی که حق مرآت مال واجب شده باشد و عطا یا سنج کرده باشم و
 روزی مرا هفتاد بقدر کفایت میدادی حق تعالی فرمایند که از او آنگاه عرقا بر من که او جعل شتر بخورد سیراب شود پس
 او را بهشت بر من پس فقیری گوید که چرا اینقدر دماندی گوید که در روزی حساب و لیسار آت مرا اینقدر مکت فرمود
 مرا ساعت بلند جویری پیشی آید که مستحق عذاب بودم و خدا بخشید و یکی از جویری را یکی سپید کرد و همچنین تا خدا مرآت
 عرق تو گرفت و بنویسید که از آن خلق کرده اند و آنرا زینت پس برسد که تو کسین کنی بد که تمام آن فقیری که در مقام حساب است
 گوید که بچشم بزنان تیر کرده است که من زنا نشناختم و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون خداوند
 عالمیان خلایق را جمع کند در روز قیامت نام عمل هر کس را بدست او دهند پس جوی از اشیا انگار کنند که مایه اعمال را گویند
 پس ملائکه که کاتبان عمل گویند و دهند ایشان گویند که خدای نام اینها ملکت که تو آید و برای تو گواهی میدهند و قسم خوردند که
 ما این کارها را کرده ایم چنانچه خدا میفرماید که بوی بر بزم اندک جمعا یخافون له که ما یخافون لکم یعنی روزی که خدا همه ایشان را
 مبعوث گرداند پس سوگند خوردند برای او چنانچه سوگند دروغ برای شما بخوردند و حضرت فرمود که اینها جاعلند
 که حق حضرت امیر المؤمنین را عصب کرده اند پس درین حکم خدا بر سر زبان ایشان نهاد و اعضا و جوارح ایشان را گویا
 کند پس گویند که گواهی دهد آنچه ازین میان خواهد شنید است و چشم گواهی دهد آنچه خواهد دید است و دستها گواهی دهد
 آنچه گرفته اند و پا گواهی دهد آنچه خواهد سوز کرده اند و فرج گواهی دهد آنچه خواهد مرتکب شده است پس ملائکه
 ایشان را گویا کند و با اعضا و جوارح خود گویند که چرا بر ما گواهی دادید با آنها گویند که گویا که ما را خداوندی که همه جوی را گویا کرده
 و باز گفتند شاید بر او است و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که چون قیامت بر ما شود خداوند عالمیان جمع شدند
 او را و آنچه بر ما درو یکدیگر جمع ایشان شکر شود و بعد از آن بیاوند پس ما در آن عیاب و رب العزیز ان پیش هر شکر شد
 کند که گواست بچیز اوست پس باره یکی نماند که گواست بچیز رحمت محمد بن عبدالله انکام است حضرت بر خیزد و در پیش چهره مردم
 رود و شود تا بیاورد جو خونی که طولانی از نوزادان اهل کرم بود است و در اولی شام و سناها پس باشد و بر آن خویش باشد
 پس حضرت امیر المؤمنین سلاموات الله علیه بیاورد و در دهان او آینه است و مردم را بعضی آب دهند و بعضی مالکند

دینا بند و در کتد پس حضرت رسول الله علیه و آله بپند که جوی از دستان ما اهل بیت و از یزید و در بیکند عطا عالی ایشان
 حضرت بگوید و آید و گوید خداوند ایشان شیعیان علی اند پس حق تعالی ملکی را بفرستد و گوید که با آنچه چون اگر بیکند عطا عالی
 چاکه گوید تا که در بیستم جوی شیعیان بر او درم علی بن ابیطالب و از خویش کوفت منع بیکند و بسوی جهنم جوی بدن پس نماند
 که با چندان ایشان از ان بر آن بخشیدم و از کتا هان ایشان در کتا شتم و ایشان بنویسند و با چندی از فرزندان نو که ایشان را لایت انقاد است
 خلق ساختند و ایشان را در نمره شما داخل گردانیدم و رحمت خویش کوفت دارم و شفاعت تو را در حق ایشان قبول کرده است
 امام محمد باقر فرمود که در آنوقت چه بسیار مرد و زن که گویان شوند پس جمیع دستان و شیعیان ما را با بخشند و از ابواب
 ایوب انضاری منقولست که از حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه و آله پرسیدند ان خویش کوفت فرمود که آنوقت که خدای
 داده و خدا بین او که فرموده و مرآت ز یاد بخشید است بر جمیع بچیزان گذشت و آن خویش از ما بهی ابد و سعادت و در کتا
 ان نرفعالی است ستار ما ای آسمان میثاست و در نرفعالیم ای بای عرش در او بریزد و آئین شیعیان تو را در صل شریف است
 و سنگ تراش از زمره و باقرت و زمینش از سنگ خوشتر است و یکا منی زعفرانست و خدا با او شرط کرده است که در آن
 بشوند مگر آن که در راه حق ایشان از ان شرک و نفاق پاک شود و نیز عاقل ایشان صحیح باشد و انقیاد و متابعت و جوی علی بن
 طالب کرده باشند و در خواهد کرد شیعیان را ان خویش همچنانچه شرف صاحب جوی را ان بیان شوند بدید بیکند و هر که
 از آن بخورد و دیگر نکند بنشیند و در اخبار متواتر از رسول خدا صلوات الله علیه و آله منقولست که فرمود که هر که ایمان
 کوفت نشانه باشد خدا او را بآن حوض نماند و هر که ایمان بی شفاعت من نماند خدا او را بی شفاعت من نماند و گویا
 و فرمود که شفاعت من برای اصحاب کتا هان کیست است از امت من و ائشان بگو کاران پس بر ایشان اعتراض نیست و بدست
 از حضرت صادق منقولست که مردم را در وقت قیامت چنان کار نماند شود که عرف برده اند ایشان بر ساد پس گویند که گویا
 بقدر حضرت آدم رویم شاید که ما را شفاعت کند حوت بیاورد گوید که من هم کتا هانم بیرون بقدر نوح و همچنین نزد هر
 پیغمبری که آید ایشان بخورد و بگری نماند و بیاورد ایشان را بد رحمت و در بد رحمت است و در آید پس
 رسیده که سر بر او و شفاعت کن که شفاعت من قبولت و اینست نصیر او که فرموده است که حسن ان بیعتک ربک فاعلم ان حق
 و بدست منقب منقولست که شخصی خدمت حضرت باقر صلوات الله علیه آمد و گفت که خدا حرف شفاعت بسیار میگوید
 و مردم را مذهب بیکند فرمود که گمان تو اینست که شکم و فرج خود را از خود هر گاه داشته و بی شفاعت نمی احتیاج بخدایت
 الله که اگر فرماید روز قیامت را بدین محتاج بی شفاعت خواهی شد و شفاعت ان بول رحمت است که مستحق انش شدن
 باشند و چنانکه از او این و آن حق نیست مگر اینکه بی شفاعت حضرت محتاجت در روز قیامت پس فرمود که حضرت

رسول برایت است خود شفاعت خواهد کرد و ما برایش شفیقانه خود شفاعت خواهیم کرد و شیعیان ما را بر اجمالی و در استان خود
 شفاعت خواهند کرد و گاه باشد که بعضی شفاعت کند مثل عده در بیعده و معتز بنا که در قبیل عظیمند و مؤمنان شفاعت میکنند حتی
 از برای سینه کار میگویند که خداوند حق خدایت بر من دارد و مرا از سر ما نگاه میداند و از حضرت رسول منقول است که
 طایفه در روز قیامت شفاعت خواهند کرد اول پیغمبر را در کوه طحا در کوه شیبان و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که
 امیر المؤمنین صلوات الله علیه از حضرت رسول رسیده از نفسی این است که یوم عتشر للمؤمنین الی الخ و بعد از آن که در آنجا
 کرد و در عتشر گویند پیغمبر را از آنجا که در کوه شیبان است و از آنجا که در کوه شیبان است و از آنجا که در کوه شیبان است
 با سواران باشند حضرت فرمود که با اهل بیع کوه بنشینند مگر سواران ایشان جماعتی اند که پیغمبر را بر آن معاصران کوه اند
 پس خدا ایشان را درست داشت و مخصوص خود که لایق اعمال ایشان باشند و اینان استقیان نام کرده اند و اهل بیع و اهل بیع و اهل بیع
 نکات و یکاه از آن برود و در این و خالق کوه که ایشان از تو هر جا هر چه خدایت آمد و در وهای ایشان مانند برف
 سفید تر و بوی از آن خواهد بود و جامهای سفید پوشیده باشند از شیوه سفید تر و ندای طلا در با باشد و میدان
 نماها از بر پدید در وضو باشند و مانند که با استقبال ایشان آورند تا آنها را بفضی که همان از آنجا انظار باشد و هر چند
 و باقوت مرتجع کرده باشند و جلای آن شرفان از استبرق و سندان بهشت شد و چهار ایشان از بر پدید باشند و شیوه
 ایشان بر کوه تری در صحرا و محض بر و از آنکه و با هر یک از ایشان هزار ملک همراه باشد از این رو جواب راست و بیعیان
 در نهایت حرمت و اکرام بر او و نیکو کار بود که بخت و بر آن در گاه در خقی باشد که هر یک از آن صد هزار کس ناسایه
 کند و از جانب راست درخت خشمه باشد و طهر و پاکیزه از آن خشمه شریفی با ایشان دهند که خدا در لهای ایشان از صد
 و یکبار کند و در آن بدینها از ایشان موهایی ناهوش بریزد چنانچه خدا میفرماید که و سقا لهم من شربهم شرباً طویلاً الشرب
 بالک کتبه و از این خشمه شریفی است که ظاهر و باطن ایشان از این بدینها مستقام کند پس هر چند است بر چشمت و پاکیزه است
 چه آن درخت و در آن خشمه ضل میگذرد و این خشمه زینت کافیه است که چون در آن ضل کردی هرگز گم نمیگردی پس ایشان
 بر روی عرش و آفریند حال آنکه انجیر در هوا و بلاها و کمان و سرها این شده اند پس حقیقتاً شگفتا که نما میفرماید که در
 مریضت برین و ایشان با سایر خاق با آن مدارید که من همیشه از ایشان خشنود بودم و رحمت من بر این ایشان از آنم که در
 پس ایشان ملائکه بهشت آورند پس چون بدین بهشت رسند ملائکه حلقه بر روی دارند و آویز آنکه بلند شود که در جمع
 حوریان که خدا بر این ایشان خالق کرده است بشنوند آنکه حوریان شاد و بخت کند و یکدیگر را بشارت دهند که در وقت خدا
 آمدند پس چون در ملائکه بشارت و ایشان داخل بهشت میشوند زنان ایشان از حوریان و آمیزه آنرا هم مشرف شوند

و گویند در جناب و خوش آمده اید و در بسیار مشاق نمایانده ایم پس در استان خدا بنویسند این سخن جواب ایشان گویند پس حضرت
 امیر المؤمنین فرمود که در آن سوره آمده ایشان چه جماعتند و فرمود که شبیه آن خالص خوانند و نمازهای و بیعیان ایشان و این حضرت
 امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که حضرت رسول فرمود که در روز قیامت منادی از جناب رب العزیز ندا کند که جمع
 اهل عتشر بشنویند که گنایند اهل صبی که و هر چه از این مردم برخیزند ملائکه استقبال ایشان کنند و گویند چگونه بود صبر شما جواب
 گویند که نفس خود را بر مشقت و طاقت و نزلت مصیبت صبر فرمودیم پس منادی ندا کند که در آنست میگویند بگذرانید که چنانچه
 بیعت روئید که پس منادی دیگر ندا کند که گنایند اهل فضل که و هر چه از این برخیزند ملائکه ایشان را استقبال کنند و پرسند که
 چه فضیلت است که ثلثان با این کرامت رسانیدند که بیدار بر شفاعت و مجزای میگردند و برای خدا عفو میگردیم نثار رسید
 که گنایند همسان بجان خدا پس هر چه از این برخیزند و ملائکه استقبال ایشان کنند و گویند چه بود عمل شما که امر روز خدا شما را بخوان
 خود ثبت داد گویند که ما با این خدا بیرون داد مؤمنان در وسی میگردیم و خالصاً لوجه الله ما انشأنا غیره و عطا ما میگردیم و بر
 و اوقات ایشان میگردیم و نثار رسد که راست میگویند بگذرانید که بخوان رحمت و قرب من در آنجا حساب پس حضرت
 فرمود که ایشان هم از آن اهل با و صیوان و قرآن خدا بند مردم بیعت کنند از احوال قیامت و ایشان بختی سندی و مردم را
 حساب میکنند و حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود که خداوند عالمیان در روز قیامت چنان رحمت خود را بر این
 که شبانه هر طبع کند در آن رحمت و با ساینده معتبره از رسول خدا صلوات الله علیه و آنکه منقول است که فرمود که با اهل بیع اول
 کس که داخل بهشت میشود و در دست تو خواهد بود علم و لواء حمد و آتة هفتاد شکر است هر شکر از آن کتاب و معاد بزرگ
 نژاست و در حدیث دیگر وارد شده است که حضرت فرمود که اول مرتبه با اهل بیع است و در روز قیامت و بتو میباید
 علم مرا که آن لواء حمد است و در وصف آن آمده و اهل عتشر و از میان ایشان مبروی و آدم و جمیع خلایق در آن بر علم من
 خواهند بود و طولی هزار سال و اوست سرش از باقوت سرچشمت و جویش از نقره سفید است و نفس از بر سوز است
 و سه زیاده دارد و یک در مشرق و یک در مغرب و یک در میان دنیا و بر آن سه سطر نوشته است سطر اول بحم الله الرحمن
 الرحیم نوشته است سطر دوم بسم الله رب العالمین سطر سوم لا اله الا الله محمد رسول الله و سطر چهار سال و غیره
 هزار سال پس تو با علم را بر میداری و روانه میشود و حضرت امام حسن از دست او امام حسین از دست چپ
 نوازش او نغمه من و با این مردم در رسالت عرش الهی پس حله من از آنها است بهشت در تو میباشند پس منادی از جناب رب
 العزیز ندا کند که بگو بدلیت بر این تو را بر همه میگویم برایت بود در حق علی بن ابی طالب و بلند صحیح از حضرت صادق
 علیه السلام منقول است که حضرت رسول فرمود که هر گاه از برای من چیزی از خدا طلب نماید و سبب را برای من میطلبند

فراست که در میان مردم اخباری شما را چون میکند و درها را بیجا باز کند و عبادی است که بر او بیت و علم و دانش
 کلام حضرت از هزار عابد و فرمود که با عالم باش تا طلب کتبی علم باش یادوست اهل علم باش و خدمت دیگر عبادی که بدین ایشانی
 مالک مینویس و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت فرمود که هر که در این فرمود طلب علم خندان برای او بسوی
 بهشت بگنجد و بدوستی که ملائکه با الهامی خود را بر زمین میگردانند برای طلب علم از روی رضای خود و با استغفار و استیجاب
 برای طلب کتبی علم هر که در آن اوقات و هر که در زمین است حتی تا هلاک دریا و فضل عالم بر عابد مانند زیاد زعانت برینا
 ستادگان در شب چهارده و بدوستی که علم او را نماند و پیغمبر اند و پیغمبران میراث حلال و نفع نگذارند بلکه میراث ایشان پس
 هر که پیغمبر از آن کوه بزم نام بود و از حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه منقول است که در حال بزم بیضه شیعیان
 که از امام خود دور مانده باشند و دستش با نوسان و در شریح و بزم عیان باشد پس کسی که از شیعیان عالم که علم به علوم مایا
 آن جاهل نیز نیست ما که او را دور مانده است مانند بنی است و در این او را که او را هدایت و ارشاد کند و شریعت ما را تعلیم او
 نماید با ما خواهد بود در رفیق اهل چنین حیوانی را بر این از بد رفتن از رسول خدا صلوات الله علیه و حضرت امیر المومنین
 صلوات الله علیه فرمود که هر که از شیعیان عالم نیز نیست ما باشد و ضعیفها شیعیان ما را از غفلت جعل بنویسند و علم را از ما یاد
 رسیده است برساند بیاید در روز قیامت و تا جی بر سر او باشد که روشی دهد جمیع اهل عرصات و اولاد پوینده باشد که
 بر این بنگارنک بارنک نارنک تمام نهایی ستاد بی انجانب حقتالی نماند که ای بنده کات خدای عالمیت از آن که در آن است
 هر کس که این عالم در دنیا او را از حیرت جعل پیوید و او را باشد در بزم و روزی او چنان زندمان او را از حیرت و نظایر عرصت
 با رتیبها در جنات رسانند پس هر که از او هدایت یافته باشد هر چه او بهشت و دایره فرمود که حضرت فاطمه صلوات الله علیه
 فرمود که این پدرم شنیدم که فرمود که عالم شیعیان ما چو به بخشود مینویسد بقدر بسیار عالم و ارشاد ایشان خلائق با حقیقت
 کرامت بر ایشان مینویسند حتی آنکه گاه باشد که بر یک از ایشان هزار رحمت از نور پیوسته اند و منادی از جانب خدایند
 مانده که ای جماعت که تکفل کردید بقیما آن محمد را و ایشان را بر ایشان و هدایت کردید در وقت که از پدانه
 حقیقی که امامان ایشانند جعل مانده بودند آن بقیما آنکه شما که مانده بودید تا آنچه علم از شما را گرفتند بر ایشان
 پیوسته اند پس بقدر تقم ایشان بر ایشان خلعت پوشانند تا آنکه بگویند هر از خلعت دهند و چنانچه ایشان خلعت پوشانند
 چندی بگویند که از ایشان یاد گرفتند پس نماند که جماعتی که جنبیدند این با ایشان عویش بدهید و مضاعف گردانید پس
 حضرت فاطمه علیها السلام فرمود که هر تری از آن خلعتها به فرست از آنچه آفتاب بران میناید هر هزار مرتبه و حضرت
 امام حسن صلوات الله علیه فرمود که فضیلت کسی که تکفل جاهلان شیعیان کند و امور منتهی را بر ایشان واضح گردانند

یکدیگر بنیان دگر در آید و علم و دهن در غایت نصیحت ماست بر شما که بخفی بزمی ستار ماست و فرمود که هر که تکفل بر شیعیان
 ماست و در غایت ما و از علم و کلام او سبک است او را هدایت کند و در علوم ما با او مواساة کند خدایند عالمیان او را برانند
 که ای بنده که میم که مواسات کردی من اولایم بگویم که در این تریا ملتی که در پیشته بعد هر چو می که تقدیم کرده است هزار مرتبه
 نصیر او بد مید و در آن قصرها آنچه مناسب آن اوقات از نعمات بخدای او مقرر سازند و حضرت علی بن الحسین صلوات
 علیه فرمود که حقتالی و بی خود حضرت موسی علیه السلام که ای موسی من در این دوست من گردان و مرا دوست ایشان که گفت
 خدایند چون گفت که ایشان چنین شوند فرمود که بیاد ایشان او را بنمایانم دوست ما را بدوستی که اگر یاد کسی را که
 در گاه من کو بنجته باشد و از ساحت عزت من کم سبک باشد بسوی من بر که از این محفل است این برای تو صد سال چنان
 که روزها بر رویه باشی و شبها بر پا ایستاده باشی موسی گفت که آن بنده کی چنان است فرمود که کتاها را در آن اوقات که
 زمان من نیمی بد پس سدا که گشته است فرمود که آن جاهلی که شریعت را بنمایاند و طریقه عبادت و بیک که و راه خوشنویسی
 را بنمایاند و حضرت امیر المومنین فرمود که فیضات دهد علماء شیعیان ما را بنواب عظیم و جزایه کامل و حضرت امام
 محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که عالم از ایت کسی است که شمع و نور را بگویند باشد که مردم از آن روشنی یابند هر که
 بروشنی شمع او بینا شود برای او دعا می خویسند و عجب عالم با او شمع هست که تا در کجیل و ظلت و عیوض را بر طرف
 میکند پس هر که از نور و نور میناید از آن که در عالم است از آن جهت و خدا میدهد با نواب صد هزار دکت نماز کرد
 پس کعبه گویه باشد و جمع بر محمد صلوات الله علیه فرمود که علماء شیعیان ما را بطان و نگاهبانان در سر جهان که در دنیا
 شیطان و اتباع لشکر است که منع میکند از این که شیطان و اتباع او از حق و انان بر شیعیان مسلط شوند و ایشان را مگر
 گرداند بدوستی که هر که از شیعیان ما خود را برای این کار نصب کند و متوجه این امر شود او بقیما است از کسی که جهاد کند با
 ترک و روز هزار هزار مرتبه بر او انعام و دفع جزا از بر بن عیبان و شیعیان ما میکند و او جهاد کتبه دفع جزا از بر نهایی
 ایشان میکند و حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیه فرمود که یکفیه و عالم که جهال شیعیان ما را از حیرت خدایند
 بر شیطان گردان از هزار عالم بدین بر او عاهد همش است که خود را خلاص کند و عالم همش مصروف بر خلاص خود و بنده گمان
 خدا از دست شیطان و کلام کتبه کان اتباع او در روز قیامت آن فقیه را نماند که ای انکی که کتبه است بقیما از آن محمد
 بگری و منیفات شیعیان را هدایت مینویس باش تا شفاعت کنی آنهایی که از تو عالمی اخذ کرده اند پس با ایشان و شیفا
 او داخل بهشت شوند قناری و قناری تا به تمام که هر فتاوی صد هزار کس باشد که بعضی از کس عالم گویه باشند و بعضی
 از شما کرده و بعضی ساگردان ساگردان از و همچنین تا روز قیامت و امام محمد باقر علیه السلام فرمود که اگر بعد از توبت

تمام ماعلا بیرونند که مردم را بر امام دلالت کند و بیوعدیه و خوانند و بجات دهند ضعیفان شیعہ را از نامهای شیطانه مگر
و ناسب هر آنکه کسی از شیعیان نبیند مگر آنکه مرتکب میشدند ولیکن ایشان را در این ضعیفان شیعہ را دادند چنانچه
کشی بآنکه بگویند کشتی را نگاه میدادند ایشان بعد از مرده ماندند و در حدیث رسول منقول است که کسی از آنان خود بطلب علم
پرویز آید هفتاد هزار مالک او را مشایخت نمایند و از برای او استغفار کنند و حضرت امام رضا علیه السلام از آن باری که ایش علم بر ستم
روایت کرده که رسول خدا فرمود که طلب علم واجبست بر هر مسلمانی پس طلب نمایند علم را از مجلس و انقباس نمایند آنرا از اهلس
بدعتی که آن باری خدا را یاد دادند حسن است و طلب نمودن عبادت و مذکور بود آن ثواب بسیار دارد و بقیه نمودن
بکسی که بداند صغیر است و یا هفتاد عطا نمودن موجب قرب بخداست زیرا که بطلب دانسته میشود و حلال و حرام الهی و موجب است
و روشی را بدست است و موندت و روحت و مصاحبت و در غربت و وحدت و در غمناخت و در شغلا و غلغله و در اوقات در شغلا
و غم و در حریم است و نفع از شغلا و نوبه در سنان خدا بطلب جماعتی را میدهد خواهد کرد که ایشان بشواریان بوده باشند و در شیوه
پرویز ایشان عمل کند و بدانکه در غربت نمایند در دوستی ایشان و بال خود را بر ایشان مانند و در غم بخار غافق بر ایشان برکت
فرستد و برای ایشان استغفار نماید هر قدر و خشک حقی ما هیات و حیوانات در باها و در نه کاه و حیوانات صحرا و در رشی
که جلز نماند کان و نجاست از حیوانات و نوبه در آن هاست از ظلم و قوت بد نداشت از ضعف بنده را میسازد بنابر آنکه بگویند
و در نه با آورد در مجالس نیکو کاران و در درجات عالی در دنیا و آخرت و مذکور و تفکر در آن بر او است و او را و دانشی و مذکور
و نیازنده لطف ثواب نماز نگارند در عاری بطلب طاعت و بندگی خدا میتوان کرد و بآن صلوات رحم کرده میشود و حلال و حرام دانسته
میشود علم بشواریان علمت و عمل تابع است علم با الهام میفرماید بعد از نماز و عروم نشسته باشد و فرمود که عالم در بیان
جهال مانند نماند است در میان مرگانه و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که چون روز قیامت میشود
و خداوند عالم را جمیع خالق را در یک صحیفه بتمامه و نوزده ای اعمال را بر او بیا بکند و بختند در همان علم را با خود نماید
پس مرتکبهای علم بر خود شیطانه را زیاد و در حقیقت تمامه و در میان استاف علم و آنچه از آن نافع است بدانکه طالب علم
بدان اخلاص و در بخت که بداند نمیکرد خواهد شد ضرورت است که علم را بر این تحصیل کرده اختیار نماید که با نادر رضای الهی در تحصیل
آن است و موجب سعادت ابدیه میگردد چه ظاهر است که هر علم موجب بجات نیست چنانچه اگر کسی علم بخر با علم کلمات را برای
عمل بلد کرده موجب شلالت است و اصل یاد گرفتن است و آن مقامات سابقه که در مباحث نمید و امرات بیان کردیم
تا مرشد که علم نافع که موجب بجات علویست که از اهل بیت رسالت پناه علم تمام است که از سبب آن که حکمت قرآنی بود و در ظاهر
مقرر شده است و آن متناجات نیز تقدیر غیبی با سبب و بعضی که نوسبب تفکر در آن است موجب نیست و از سایر علوم آنچه در علم کلام

ایشان بر آنکه او قوت لازم است و شیوه آنها بالغوی فایده است و موجب تصحیح عراست یا بافتن احداث شیطانت در نفس که
غالب اوقات موجب کفر و ضلالت است و احتیال بجات بسیار نادر است و هیچ عالم خود را در چنین مهلکه بدی نمی آورد که نداند که
بجات خواهد یافت یا نه قطع نظر از آنکه علم را ضایع میکند و در هر لحظه سعادت تمامی ابدی تحصیل میشود و نور چنانچه از حضرت
امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که رسول خدا صلوات الله علیه و آله روزی داخل مسجد شد ندید جماعتی را و بداند که بر کوه
شخصی بر آمده اند فرمود که این شخص گنبد گنبد علامت است یعنی بسیار داناست فرمود که چه علم و امید اند گفتند که ما تا نوبت
مرده است بنسبها و عرب و قباچه که در میان عرب واقع شده است و روزها که در جاهای مشهور وجود است و اشعار و عربیت
خوب میداند حضرت فرمود که این علمیت که سزای بنویسند کسی را که نداند و نفع نمی بخشد کسی را که نداند بنابر آنکه فرمود که
علم همین سه علم است بالتواضع للذلاله للمحله بالتواضع و واجبی را بداند که خدا بعد از مقرر فرموده با سستی که با
نار و بیانات و آنچه غیر آن است زیاده است و بجای آن آید و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که لغات پسرش است
که عالم را سه علم است اول آنکه بخدای خود را شناسد و آنچه بدانند که خدا چه چیز را معنی احد و دوست میداند که اجل
آورد بچشم آنکه بدانند که خدا چه چیز را گواهد داد و نیز همانند نماند و بشند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه
منقول است که فرمود که علوم مردم را که بخار ایشان است آنکه مضمونه در جهان است با قسم اول آنکه خداوند خود را شناسد
دویم آنکه بداند که چه رنجها سوگرت فرموده استیم آنکه بداند که از توحید خواست و بطلب علم و چه علم آنکه بداند که چه چیز
از برون بیرون میورد و بجنبه صحیح از ندانده و محمد بن مسلم بر او منقول است که شخصی بحضرت صادق علیه السلام عرض کرد که من
بهری دارم و میخواهد شوالی کند از شما اخلاص و خیرم و از چیزی که فایده ندارد برای او و سوال نکند فرمود که ایامه از چیزی
سوال میکند که از حلال و حرام بداند در شراب و آب که عمل نمودن بآن و بیانه استاف علم آنکه
چون علم شریف عبادت باید که شرایط عبادت را در او بر وجه اکل رعایت نماید تا مفرک الادت و سعادت گردد و سابقانند
شد که عده شرایط قبول عمل اخلاص نیست است پس باید که سعی کند که عرض آن از تحصیل علم تحصیل رضای ختمه را باشد
و نفس را از تفریق فاسد و بیانات و نه خالی گرداند و پیوسته بجناب اقدس الصلوات باشد و از او طلب توفیق نماید تا اقام
حق از جناب فیاض مطلق بر او ایتق کرد و در میان الادت شیطانی بآن مزوج نباشد و چون هر چند عمل ایتقین ناست شیطانی
در تفریح آن سعی پیش است لهذا اخلاص در طلب علم دشوار تر است از اخلاص در سایر اعمال و در اکثر اوقات مشغول
بافزارش باطله میباشد زیرا که در سایر عبادات چنانچه اشیء در اینکس بجهت آنکه حجب دنیا موجب تخریب باشد و علم حجب دنیا
نیوکالت و در بدعتی و مور موجب ترویج مکر و دشواری و ظاهر میباشد و از اینجهت شیطانی و از سوا سبب است و در این

باب بیاض چنانچه با ساند منبره از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که طلب حدیث از برای ستمت در نیامد اول وقت
 آخرین نمره و قضیه بیاض کسی که مطالبش خیر آخرت باشد خدا او خیر دنیا و آخرت کرامت دهد و از حضرت امام محمد
 باقر علیه السلام منقولست که هر که طلب علم کند برای اینکه با علماء و مباهات و مناقضت نماید برای اینکه با سنیان و مجتهدان
 مبارزه نماید یا برای اینکه روی مردم را بجات حق و باکرات دین حجابی خورده و جنتهم برهنگانند دیگر از شرایط
 علم آنست که نفس خود را از صفات زعمیه و الخلاق در پیرایه گویند و در پیرایه حسد و کینه و دنیا و بقتض و محبت دنیا و امثال
 اینها اندل بکنند تا نفس او قابل فیضان حقانین گردد چنانچه علم حکمت را تشبیه کرده اند بدانکه بر زمین باشد بعضی
 از آن بر روی سنگ قرارند و از هیچ حاصل نمیشود و بعضی از آن بر خاک قرارند و از برش سنگ هست و در پیرایه
 سنگ میروند و خشک میشوند و بعضی در زمین شوره قرارند و زمین نافرابت حاصل نمیدهد و بعضی بر زمین
 افتد که خارهای بی نفع در او ریش کرده و در پیرایه اینها ختم میشود و چنانچه باید حاصل نمیدهد و نیست
 سبب که در مجلس که هزار کس نشسته اند حرف حکمت که مگویند میشود در بعضی که دل ایشان از سنگ هست تراست هیچ تاثری
 نمیکند و در بعضی که اندک کلام ایشان بر اعظم و فضایل عبادات نوم شده است اندک تاثری نمیکند و چون در پیرایه سنگ
 رسیده خشک میشود و بر طرف میشود و از بیانی آنچه شنیده اند در نفس ایشان نماند و در بعضی نفع ایشان بیشتر میباشد
 اما چون عقده حسد و محبت دنیا در نفس ایشان مانع میشود از اینکه ریشه آن شک شود و آثار خیر آن
 بظهور نیاید و چون که دل خود را از آن مانع بدارد و مستفاد کرده اند همین که کلمه حکمت و مواعظ را شنیدند در دل ایشان
 ریشه میکند و آثارش بر اعضا و جوارح ایشان ظاهر شود و بوی ما بوی ما از ایشان بپوشد و بپوشد و تشبیه میکند
 کرده اند علم و حکمت را بقله های صغیری بدین زبیر که چنانچه بدین غذا های موافق قوت بیاید و حیوان آن را برین غذاها
 همچنین روح حکم و معارف قوت مینماید و حیوان روح با نفاس چنانچه حقتال در بسیار جای از آن قزاق کافران و نادانان
 برده و صفت کرده چنانچه فرموده که اموات غیر حیوانه و فانیانند که کافران است که کافران اند نه ندانندگان
 و لیکن نمیدانند و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که راحت دهید نفسها را خود را بجهنمهای تازه بدین
 که آنها را کلال و دماند حاصل میشود چنانچه بدین نهار استی و کلال برسد و در اخبار بسیار در آمده است که علم حقیق
 و زندگانی است و در بدین وقت که مازنه فارسی هست غذاها را از صلیب مقوی باعث طغیان مرض و قوت آن مازنه فارسی
 چنانچه چهار تا مازنه مرض باجست از گوشت و چون بهمان میوه بنها که باعث قوت صحیح است منع میکند و اول علاج آن مازنه
 فاسد میکند و بعد از آن غذا های مقوی میدهند همچنین طبیبان نفوس و ارواح اول سرین نفسانیه را از نفس زایل میکنند

و بعد از آن آنرا غنیمت بپندارند و حکمت میگردانند که با این امراض مبتلا شد علم باعث زایل شدن ایشان میشود و شیطان
 با آن علم مرتبه شرافت را بجهال رساند و تشبیه میکند که در علم را چون در آفتاب که در روز بی هیچ اثری از آن ظاهر نمیشود و
 مدیون عالمی که در وجود بدیه از آن منقح میشود پس اول علاج چشم مدیون باید کرد با علم نفع در حد چنانچه حقتال و وصف حال
 جماعت از تشبیه فرموده که دردهای سر ایشان کور است و لیکن درین عالمی که در سینه های ایشانست کور است چون سینه را بیضا
 کشید اگر خیلی از احوال قلب و صلاح و فساد آن معنی نور و ظلمت آن و زیاده از نقصان ایمان مذکور میشود حساب بدانند که بسیار
 بود و معنی اطلاع قاصد که بر او شکل صورتی که در جمالی چیست و دیگری بویض تا نظره انسان و بدانکه جمیع بدن آن
 بروج حیوانیت و روح حیوانی را از لطیف که جامش خونت و منبسط قلبت و از قلب بود و باغ استعداده میشود و از آنجا
 واسطه بر روح جمیع اعضا و جوارح سرایت میکند و نفس تا اطفاله چون کالات و استعدادات و نوریات آن بر بدن است و این بدن
 آلت آنست با این بدن تقاضای دارد و الا میگوید که باعث حیوانیت و نفعی در این حیوانیت بدن بکار آید پس بروج حیوانیت
 اول تلقی میکند و چون منبع از قلبت بقیه از آن جوارح دیگر تلقی دارد و طریقی از نفس در او گذرانند و اینها را بقلب
 واقع شده است و مدار صلاح و بدن و فساد بر قلب با این معیشت و هر صغری که در نفس حاصل میشود از علوم و سایر کالات با
 بدن و جمیع اعضا و جوارح سرایت میکند و چندان که کشت در نفس کاملاً میشود انوش و در بدن میشود و چنانچه در
 ظاهر و بروج بدن هر چند ماده اش در قلب خنوبی با پیش بر هم رسد قوت آن در اعضا و جوارح بیشتر ظاهر میشود
 مانند سرچشمه که در پیرایه آن جدا کرده باشند هر چند آب در سرچشمه بیشتر هم می رسد بفرها معوض میشود چندان
 از دل صورتی که آید بجمع بدین و چندان در پیرایه آن در حقایق می رسد که از آن بفرها حیوانات صغیری از ایمان و تقوی و معارف
 بر اعضا بیکت نمیشود و این هر دو سرچشمه از راه های فیضی است و حقیقی است جاری که در اثبات و تقوی آن در بدن
 که در این هر دو هر یک نفس و خفاست که شبه های باطل و کنا و مانع فساد بدن میکنند تا حاصل و بیکدیگت جاری گردند
 از رسول صلوات الله علیه منقولست که در وقت که در راه است که هر گاه آن سالم و صحیح باشد سایر بدن صحیح است و هر گاه
 آن بیمار و فاسد باشد سایر بدن بیمار و فاسد است و آن دل آنرا طاعت نیست و نیست معنی منقولست که فرموده که هر گاه دل پاک است
 و هر گاه دل نجس است تمام بدن نجس است و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بجزئیات امام حسن علیه السلام
 و مرتبه فرمود که در هر یک از اعضا و جوارح و قوت و از آن بدن بهاری بدن است و از آن بدن بهار است و از آن بدن بهار است و در
 ماست و از آن بدن بهار است و از آن بدن بهار است و از آن بدن بهار است و از آن بدن بهار است و از آن بدن بهار است
 که در هر یک از اعضا و جوارح بدن که در هر یک از اعضا و جوارح بدن که در هر یک از اعضا و جوارح بدن که در هر یک از اعضا و جوارح بدن

و ذات رب آید هر یک که نزدیک تر است بر آن غالب میشود و بگذرد هست که کشاده است و در آن چنانچه از انوار حق است که پوست بر روی
 و تا نایب است نورش بر طرف میشود و داده دل مؤمن است و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که منقول قلب این مردی
 منقرض است نسبت بسیار بی غنی که هیچ جوانی بدین لشکر هلاک نگیرد و همه از جانب آن منقرضند و مرید با خود میداند از احوال
 آنکه هر چه بداند او را میداند فرمان آنرا قبول میکند همچنین امام زاد و در عالم جنین بسیار با اطاعت کند و تابع او باشد و حضرت
 امام محمد باقر علیه السلام فرمود که در مؤمن در میان او و آنکه قدرت خلقت بر طرفند که بعضی بعد میگرداند و حضرت علی بن
 علیه السلام فرمود که در دنیا را چهار جنیم میباشد و چشم در سر است که او را در دنیا خود را با آنها میدهد و در چشم در دل
 است که او را در آخرت و با آنها میدهد پس بنده که چند خیر و اذی و در چشم در دل او دنیا میگرداند پس او را در چشم در باطن او چند
 و بسیار از همه دنیا با آنها میداند اگر کسی باشد آنند و چشم در دل او در میان او و حضرت صادق فرمود که در دل او دو کوشش و روح
 ایمان و در یک کوشش خیر است و طاعت با کوشش و شیطانه در کوشش دیگرش بدیها و شر و در آن تقوی بسیار پس هر یک که بر دیگری
 شد میل با آن میکند و حضرت صادق فرمود که هر دو هم میفرمود که هیچ چیز در دنیا فاسد نیگردد تا آنکه گناه بدین رسو شود که در کتاب
 گناه میشود تا وقتی که گناه بر او غالب شود و دل آنرا سرنگونه میکند که خیر بود در آنجا تا آنکه او از حضرت صادق علیه السلام منقول
 که متعلق از حضرت موسی و میخواست که در کرماد هیچ حالی فراموش نکند که هرگز با او در هیچ شایسته و سنگینی دل و حضرت
 المؤمنین علیه السلام فرمود که آتش در یک خشنود میشود مگر بسبب سنگین و تفاوت قلب و تفاوت قلب نیاید مگر بر بسیار
 گناهها ای عزیز چون فی الجمله اطلاق بر معنی قلب و بعضی از احوال آنهم رسانیده بدانکه از آفات و احادیث بسیار میگوید که
 ایمان قابل زایل و نقصان میباشد و از بسیار از احادیث ظاهر میشود که اعمال جزو است و هر چه میشود از اعضا احسن و بهتر
 از ایمان اعتقادات ایمان دست و هر چه شود از اعضا ایمان است که فرمایند بود و ای کسی که در آنچه متعلق با آنست از ایمان
 آنرا و احادیث بسیار است که مؤمن که بر تکب کبیر میشود روح ایمان از معرفت میباشد و تصحیح ایمان است و بسیار است که
 در دو سه بیوان نموده اول آنکه فال را بشویم باز آنکه ایمان در اصطلاح شرع معانی مختلفه میدهد و آنچه از کفری ایشان ظاهر میشود
 آنست که ایمان را اطلاق میکنند بر اعتقادات حق با آنکه کبیر و فعل فراموش کردن آنکه آیه است مثل نماز و زکوة و روزه
 و حج و جهاد و امثال اینها و بگذرد معنی دیگر از ایمان اعتقادات با فعل جمیع واجبات و ترک جمیع محرمات چنانچه از بعضی
 احادیث ظاهر میشود و یک معنی دیگر از ایمان اعتقادات کامله و بی غیبه است با فعل واجبات و سلب محرمات و مکررها
 و یک معنی دیگر از ایمان است که همین معنی عقاید ضروری است باشد با عدم انکار آنها با اقرار با آنها ظاهر و اسلام را با اقرار
 از این معنی اطلاق میکنند که هر چه بگویند نباید که با منافق باشد و بدل اعتقاد نداشته باشد و از کفر احادیث و اخبارها

معنی اول ظاهر میشود چنانچه از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که فرمود که ایمان کبیر در مؤمنند و در کافر بلکه عمل خفا
 و سلبانند و با سلبانند مستفیضه از حضرت امام رضا علیه السلام و آنکه بگویند که ایمان کبیر است که فرموده افزاین بر نایب است
 بدست و عمل کردن با اعضا و جوارح است و بر هر یک از معانی اسلام و ایمان شریع مقرب میشود اسلام یعنی کفری که این که
 اعتقاد نداشته باشد و از آخرت فایده نبرد و در دنیا فایده میدهد که خود ایمان محمول میباشد و صحیح ایمان جانان
 و معیاری است اسلامان و با آنکه ایمان عذاب ایمان در آخرت و بدایت مثل کفایت و بدق و سلبان و سایر فرقه های اسلام غیر شیعه
 در ازمه امامی داخل این فرقه اند و ایمان یعنی مجموع اعتقادات حق را شایسته و اظهار آنها کردن در آخرت این فایده میکند
 که همیشه در جقم باشد و مستحق مغفرت الهی و شفاعت باشد و اعمالش صحیح باشد و ایمان باطل باشد و آنچه در
 اخبار و آیات و احادیث بر این است که مؤمن مرکب گناهان کبیره میباشد و مؤمن درجه ایمان میباشد این معنی است
 و بعضی احادیث که واقع شده است که با آنکه کبیر از ایمان بد میسر و محمول بر معنی اول است و بعضی که در احادیث بر این است
 که با آنکه کبیر معنی کما است از ایمان بد میسر و محمول بر معنی دوم است و آنچه واقع شده است و احوال و ایمان از معانی
 مؤمن که در غیر آنها و اوصیای میشود و آنجا که بر معنی است و تحقیق آنست که فعل جمیع عبادات و تحصیل جمیع کالات و
 جمیع منقبات و از این جمیع صفات مذکور و تقاضای اجزاء آنها است اجزای سخن مختلف میباشد بعضی اجزاء و بعضی اجزای آنها
 کل متعلق میشود و بعضی سخن است مثلا اعضای آری که سر از جمله اعضا است که بر زوال آن شخص زایل میشود همچنین قلب و
 بعضی از اعضا و عیس و عیس چنین است که بر زوال عرق استقاعات آن بر طرف میشود همچنین از اجزای ایمان مثلا اعتقاد
 حق نسبت با ایمان حق زبانت آن اعضا است که بر زوال آنها شخص فایده میشود همچنین ایمان بر زوال آنها اسطفا بر این میشود
 و فعل زبانت و ترک کبیر از زبانت است که شخص بگوید بان زبانت است و انانیت مثل انسان ناقصیت و حیوانیت بسبب این
 معرض زبانت است اما بعضی این زایل نمیشود و همچنین اگر چشمش را بکشد بان باقی را بپوشد پس کسی که جمیع فرایض بر او نهد
 کند و جمیع کبیر و منای را بجای آورد و زبانت شخص است که دست و زبان و گوش و چشم و باقی و سایر بدن و زبانت
 چنین نماند در حکم همه است و ایمان و از زبانت حیوانیت است همچنانچه حیوانات او جنله و بکارش خرد است این ایمان چندتا
 نماند و چنانچه جمیع چنین کسی زود بر طرف میشود اصل ایمان این شخص هم بماند که چیزی زایل میگردد زیرا که هر یک از
 این اعمال حصار بر روی دفع شیطانی و بهلا ایمان که مورد زوال ایمانست چنانچه در حدیث وارد است که شرطان از
 آنکه خایف و بی سادست مردم که مواظبت بر نمازها میکنند چنانکه در حدیث آمده است که هر که در نماز مسکین خیره بر او مسلط
 میشود و او در نماز او گناهان عظیمی از او نماند زیرا که کسی که این لشکرها و اعراف را از عبادات و تقویات الهی که لازم

عند

نهارات از خود در کوه شیطانه زود او با همالک و نمانده و این عیب از اوست است که کسی در زهد و ریاضت بکتابد و بخانه
 در آید و بگوید که چیز سالی عمل را در وجودش از نفس دوری ما بگذارد و خود غافل بخوابد و زود از آن بیدار نشود و نفس نواز است بیرون
 اوست که از باب معاصی و در فریب گناه کس که از این بگذرد و بنام آن کار پیش رود و بجهت می رسد و آن استیجاب و صفات
 از اوست و بنیاد صورت آفریننده های معنویت که باعث قوت روح ابدانه میشود و همچنانچه روح بدنی از کوفت قوت می یابد
 روح ابدانی از غفلت شب مثلا قوت می یابد و حفظا بماند پیشتر می تواند کرد **آنکه گوئیم که ایمان همان اصل اعتقادات**
 و اعتقاد ایمان در توفیق بسیارند و با اعمال و طاعات کامل میگردند تا بمرتبتر یقین می رسد و یقین و ایمان بسیار است و
 مرتبه از مراتب ایمان و یقین از مرتبه چند و گواهی چند از اعمال و عبادات دارد و مثل آنکه یک شخص در خانه نشسته باشد و غفلتی
 بیاید و بگوید که ماری منور هست و یا این خانه را آید یک خورشید در دل او حاصل میشود اما چندانکه اعتنا نکند پس اگر بگوید
 دیگری بیاید و همین حرف را بگوید اعتقادش بشهر میشود و خند پیش می آید تا بگوید که دیگر یزدانها را بیاید و خندان
 و نماند از آن پس آن ماری همچون در مراتب ایمان و عبادت هر چند باقی کاملتر میشود شوقش با موی که موجب غفلت
 و غفلت از امور که موجب صفای نیاورد میگردند پس اعمال امان و شواهد یافتند چنانچه از حضرت صادق **صلوات الله**
منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ایمان با اوست و با زو است و در پیشش ایمان است که خالص و شایسته
 شود و در دل او اعمال مصلحتین آن کند و گواهی بر حصول آن دهد بدیند پس ایمان تحقیق که در باب قلب مذکور شد هر صفتی
 و کمالی از علم و ایمان و سایر کمال است که در نفس حاصل میشود یعنی در قلب است و با عضا و جوارح جاری میشود و آثارش
 از آن ظاهر میگردد پس چنانکه علم او بخدا و عظمت و جلال او و بهشت و دوزخ و نماز و روزه و عبادات و حسن احوال و بد
 کنایات و تقویات بی آنها و خوبی صفات حسنه و بدی صفات ذمیه به پیش میشود و یقین از کمالش میشود و شایسته که از آن
 چشمه با عضا و جوارح آنجا پیشتر صرف میشود و چشمه را نیاید از میشود و آتش صافتر و کوی از میشود پس عمل باعث کمال علم
 و ایمان میگردد کمال ایمان یعنی بی موجب و کمال و نماند از اعمال میشود چنانچه از حضرت صادق **صلوات الله علیه** منقولست که
رسول صلی الله علیه و آله در مسجد نماز حج گزارده اند پس گفته که تا بسوی جوانی که او را حارث بن مالک می گفتند و بداند که
سرش از بسیاری بخوابی بن بر آید و زلفش زود شده و بدانش خیف گشته و چشمه اش در سرش فرو رفته حضرت
از او پرسید تا که چه حال جمع کرده و چه حال داری حارث گفت صحیح بودم بار رسول الله با یقین حضرت فرمود که هر چه که در حق
کتابت یافته و در حق تو گواهی هست حقیقت یقین تو چیست گفت حقیقت یقین من بار رسول الله اینست که بپوست مرا بجز زود
و تمکین دارد و شبها بیدار دارد و روزها از کوه مرا برون می آید و دل من از دنیا و کویان و آنچه در دنیا است میگرد

دل من گواهی میدهد و یقین برین است و سیدان که گویا بی چشم عرض خداوند و آنکه برای حساب در محشر نصب کرده اند و خلاصی هر محسور
 شده اند و گویا من در ماهه انباشتم و گویا بی چشم عمل بهشت و اگر چشم غمازید در بهشت و در کوه سینه استند باید که انسان
 میکند و صحبت میدارند و نمیکند و گویا بی چشم عمل جهنم و در میان جهنم معذرت است و استغفار از فریاد میکند و گویا
 زنی و از آن جهنم در گوش منت پس حضرت فرمود با صاحب که این سزا است که خدا دل او را بنور ایمان شوق کند و این است
 پس فرمود که برین حال که در ای نایب است آن جوان گفت بار رسول الله دعا کن که خدا شهادت و روزی من کردی حضرت
 دعا فرمود چند روزی که شد حضرت او را با جعفر بیجا و فرستاد و بعد از آن در نظر او شید و از حضرت صادق **منقولست که**
علم مفرودنه با عمل پس هر که دانست عمل میکند و هر که عمل میکند عالم است و علم او از میکند عمل را اگر کرد و عبادت
آن است علم می یابد و اگر عمل نیامد علم می رود و نیامد و از حضرت امیرالمؤمنین **صلوات الله علیه منقولست که فرمود که ای**
طلب کتاب علم بدستی که علم را فضا بر بسیار است پس سر علم موانع و مفرودنه است و چشم آتیه بزودی از خدا است و گوش
آن فهمیدند و در دانش راست گویند و حاضران تقصیر کردند و در لای نیکو نیست است و عقلش در دانش شایسته و
رحمت تو خلافت است و پایل زبانت کرده عداست و هفتش سلامت میم است از فرمود حکمتش و روح و پرور کجاست و شتر
و قرار کماش بخانت و قاید و کفایت آن اش عایت از بهاست و مرایش و قاید بود خدا و خالق است و حربه اش تو می خانی است
و کجاست برش را خیر بود و در خالق است و کماش مدار کردن با دشمنانت و لشکرش صحبت داشته با علم است و مالش از دست
و زنی و اش اجتناب از کما هانت و یوشه اش نیکست و مایوی و عمل او امش معصالحه با خالق است و در احسانش هدایت
و یقینش در سخی نیک است در بیان اصناف عداست و صفات عالی که متابعت او میشود بنود از حضرت صادق
صلوات الله علیه منقولست که هرگاه بنیاد عالی را که در تبار دوست میدارد و او را می خیم باید بود برین خود بود و خود را یاد
 مکذوب را بد بدست که هر که چیزی داد و دست میدارد آنچه بر این میکند و طلب اینها را که محبوب اوست که با اسفند که درین
 بد بیای خود ضایع کند بد دست که خداوند عالمیان و خیر خود و حضرت داود که سیاه من و خود واسطه مکن عالی گویند
 دنیا خنده باشد که در آن راه نجات من بر میگردد و در دست که ایشان راه زنان بنده گاه است که در زمین و آن گاه چیزی
 که نیست ایشان می کاف است که شری و ولادت منامات خود را نماند ایشان بر میدارد و حضرت صادق **صلوات الله علیه** از رسول
 خدا **صلوات الله علیه** و آن روایت نموده که در وقت از امانت من اگر ایشان صلحند جمع است صلحند و اگر ایشان فاسد
 جمع است فاسد اند پس سیدان که سیدان رسول الله فرمود که تقیها از و بار شاهان و حضرت امیرالمؤمنین **منقولست**
الله علیه فرمود که هر چه امید چیزی هم که شما را کسی که سزا از تقیه بود وقت گفتند با امیرالمؤمنین فرمود که آنکس

که مریدان از جهالتی تا امید نگردانند و از عذاب الهی بگریزانند و بصیبت خدا و مرهم راضیند نه و در توانا ترک نکنند بر این وقت
 بجز برای دیگر و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که طالبان علم بوسه دهند پس بشناس ایشان با جفالت و علامات ایشان پس
 صفت است که علم را طلب میکنند از برای بجزوی و جلال آوردن و بیکسنت طلب علم میخواهند برای زبان و کفایت و فریب دادن
 مرهم و یکسنت طلب علم میکنند برای دانستن و عمل کردن پس آن صفت اول مودی مرهم است و مجاهد میکند و میزنی گفتگو
 میشود و بجای وفاق و علم خود را بسیار یاد میکنند و خشنوع در بر خیزد و خالیست از نوع و برهنگار که پس خدا برای
 این عمل بنی او را بگوید و بنشیند بر اینکند و آنکه برای تکلیف و مکر طلب میکند صاحب مکر و فریب و جلال است و چو به با مثال
 خود از علم بیستاد استظار و در تکلیف و زیاده است و چو به با اختیار و سرسختی میکند و چو به بیخبر است از اشیاء
 بخورد و در پی خود را برای ایشان ضایع میکند پس خدا بنی او را بگوید و آنرا و از آن میان علماً بر طرف کند و آن سزا کند
 بپوسته باله و خردت و ششها عبادت بردارد است و تحت الحثک و سینه و بوی کلامی که بر سر داده و در نازک شب عبادت
 و ایستاد عبادت بسیار میکند و پوسته نوسانست که مهاد اصاب منقبول نباشد و از عقوبت الهی خایب است و پوسته مشغول
 رها و تفریح است و در بیکار خود کرده متوجه اصلاح احوال خود است و اهل زمان خود را میبشاند و از معتمد فرزند بود و در
 دوستی و از دست راست که مبادان بیخبر را ضایع کند پس خدا او را حکم کرد و از خود بجای قیامت او را مباد و خدا
قاعه پنجم در مدینه عملی در علم از حضرت صادق علیه السلام منقولست که کسی که بی بصیرت و علم عمل میکند مانند
 کسی که بی راه میرود و هر چند پیشش میوه از راه دور در پیشش و او بیفتد از آن حضرت منقولست که حقیقتاً بشود بفرموده
 مکر با معرفت و قبول بفرموده معرفت را مکر با عمل پس کسی که عارف شد معرفت او را رها نماید و بکند عمل کند او را
 معرفت نخواهد بود با علم از و سلب میشود بدست که چیزی از ایمان و بعضی از بعضی حاصل میشود و بیکدیگر مرهم اند و ایشان از آن
 حضرت منقولست که حضرت رسول فرمود که هر که عمل نماید بدین علم اسباب و این اصلاح او خواهد بود و این سخن ظاهر است
 که نظراتی مستقل نیست و در داند خصوصیات عبادت که موجب نجاست و اکوار سال بفرموده بی فایده خواهد بود و هر چه از
 شرایط بسیار است که بیخبر است از آنکه عبادت باطلت پس بدو علم ظاهر است که خدا آنچه فرموده است و عبادت
 نمیتوان نمود و هر گاه در عبادت با بدو و فایده و در همانست که خود بخود فرموده است که خدا را که خلق ترین راه است و در هر گاه
 چندین راه و چندین کتب است و در هر یک از این چندین هزار شیاطین جن و انس در یکند چون بدو دلیل و هفتاد
 نوات و نقشه و دلیل و راههای آنست از انبیا و ائمه علیهم السلام و علمای آن عالم ایشان بخبر و بیخبر
 شده باشند و طریق نجاست و هلاک دادند **قاعه ششم** در مدینه فتوی دادند کسی که اعمیت نداشته باشد بدانکه

چنانچه از آیات و اخبار ظاهر میشود بدین که اما ان کبیر ما نقر بخدا و رسول لیقن است بلکه حکم از حکم الهی را کسی که اعمیت فرماید
 حکم از آیات و اخبار نداشته باشد بیاید کند بدو و آنکه نسبت دهد بکسی که او اعمیت این امور داشته باشد پس اگر کسی حق را اعمیت
 این فرموده باشد ایشان را هر که بود این مرتبه باشد و از روایات کند که از چنین سنیله امر جایز است و بغیر این در صورت
 هر چند موافق واقع گفته باشد خطا کند است و گناه کار است و حقیقتاً در تقاضای غیر ما بود که نسبت ظالم بر آن کسی که حق را
 بدد بدو و غیر ما بود که آنچه حق را حق بر خود میسندند و در هائی ایشان سباه خواهد بود و روز قیامت و اینجا حق را
 حکم بغیر ما از آنکه الله میکند در دنیا کار فرموده و در دنیا ظالم و در دنیا فاسق فرموده و بسند صحیح از عباد الله است که
 که حضرت صادق علیه السلام از آن حضرت منقولست که هر که در این دو فصلت هلاک شده است هر که
 هلاک شده است نه از آنکه فتوی ندی مرهم بر او بی خود و در نهان که عبادت نکند خدا را بجز برای کسی که خدا را در آن
 یاد بخرد حقیقت آنرا ندانی و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که فتوی دهد مد مرهم بغیر علم و عبادت که
 خدا او را کرده باشد کند کند او را ملائکه رحمت و ملائکه عذاب و باو ملحق شود گناه آنکس که فتوی او عطا کرد و فرموده که
 حقیقتاً الهی مرهم است که اینقدر را دست بگویند و آنچه را دست بگویند و آنچه را ندانند و وقت نمایان و ساکت شوند و حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که عمل بنیاس نماید خود را و دیگران هلاک میکند و هر که فتوی دهد و ناسخ و منسوخ کند
 و منسوخ فرماید ناند نه خود هلاک شده است و دیگران هلاک کرده است با باقیات **قاعه هفتم** در مدینه منور
 بعد از عبادت و ایمان از آنکه منان خصیصه العباد و لکن مسوئان انما یجوز انما یجوز حق الهی بر بنده گاه و آنچه از خدا
 او بر ایشان لازم است از آنکه عظیم تر است که بنده گاه قیام با آنه مؤمنان نمود و بنده گاه استراحت است بیجا مؤمنان آوردند و بد
 که نفعی خدایان بشتر است که بنده گاه احصای آنها فرمود پس چو در بندگی و احصای نجات و سزاوار آنست
 عاجز است پس هر چه و شام نوبت کند تا خداوند عالمیان از تفصیلات شما بگذرد بدانکه ایوه فقرات شریفه مشتمل است
 بر چندین صفت از کاره خصال خصله اول عدم اعتقاد بعبادت و اقراران بجز است بدانکه بدو نوع صفات ذمیه عجیب
 اول نبود در خوب و ضایع و خود را مقربان نشود و این از جهل ناشی میشود زیرا که اگر کسی در شرایط قبول و کمال عبادت است چنانچه
 اسان و عمل در اول کتاب بپسوزانی آنها باشد نفاق کند و در صیغه خود و بیستها و تخریق نفس خود را در بندگی بدانند بدان
 که عبادت نکرده و اعتقاد بر غیر لطف معبود خود که اگر به الا که میوه است نمیتوان کرد چنانچه منقولست که حضرت امام
 موسی علیه السلام بیک نفر نماند خود فرمود که ای فرزند بر تو باد چنانچه و امانم در عبادت و پیروی هر که نفس خود را
 از حد تقصیر و عبادت و طاعت الهی و همیشه خود را در آن درگاه صاحب تقصیر بدان بدو سخن که خدا را عبادت نمیتوان کرد

خوبی گران سزاوار عبادت است و حضرت امام محمد باقر صوات الله علیه عجا بر فرمود که ای جابر خدا هرگز نواز ان نفس و نفسیه
 هر چه بد بود یعنی چیزی که در کف همفردات که معصوم و نافرمانی و از حضرت امام رضا صوات الله علیه منقولست که عابدی است
 اسرائیل چهل سال خدا را عبادت کرد بعد از آن قربانی کرد و قربانی آن مقبول نشد زیرا که علامت قبول قربانی اینها آن بود
 که انشی هم آمد و آنرا میسوزند چون دیدند که قربانی مقبول نشد با نفس خود گفت که خشمی هم در آن فرست و نافرمانی بود عمل
 آن تقصیر نگاه تو است پس خدا وحی فرستاد که معصوم که نفس خود را در راه مایه حق بود از عبادت چهل سال از حق
 و حضرت امام موسی علیه السلام فرمود که هر چنان که از برای خدا کنی عبادت در این نفس خود صاحب تقصیر باش
 بد و خیر کند گناه هم در عبادت که میکند در میان خود و خدا معصومند مگر کسی که خطا را در معصوم گویا بد باشد و از
 حضرت صادق منقولست که خطا بد است که گناه از برای حق منزه است و اگر بد آن بود بنیگناشت که هر چه موعی
 بگناه مبتلا شود و از آن حضرت منقولست که گناه هست او را گناه میگوید و از آن نام و بیگناه میشود و بعد از آن عمل خیر
 میکند سر خود و خیر محال میشود و از آن نامت و بیگناه میماند پس اگر بر آن حال اول همانند بر جای بود و در آن حال
 آنرا هم سزاوار و حضرت صادق فرمود که عالی یعنی عابدی آمد و پرسید که نماز من چیست گفت کسی آن نماز من است
 و حال آنکه من سالهاست که عبادت میکنم پرسید که نماز من چیست گفت کسی آن نماز من است
 گفت که اگر خدا نکرده بودی الحال این ساقه بودی یعنی بودی که بر گناهاست اعتقاد عبادت شده است بدو سخن
 عبادت کسی که بر عبادت خود اعتقاد داشته باشد با لایق بود و از امام محمد باقر صوات الله علیه منقولست که در و کس و حال
 مسجد شد بدی که عابد و دیگری فاسق چون آمدند عابد فاسق بود و فاسق فاسق بود و بگو کار شده بود و بگو عابد اعتقاد برین
 خود کرده و خود را از بیگان عدالت زایم عجب در خاطر او بود و فاسق در فکر گناه خود بود و تا دم وقت آن بود و استغفار میکرد
 از گناهان خود و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که شیطان روزی جز حضرت
 موحی آمد و بلا می بیند که ای مختلف در سر داشت چون تو بدانی و سپید گناه را از سر برداشته و بدی بر او ایستاد و سلام کرد و چون
 گفت تو که هستی گفت هم بلیس فرمود که خدا خاندن ترا زده کس دور کند گفت آنگاه ام من اسلام کنم برای تو قرب و مغز تو که تو
 خدا را می موی سپید که این کلاه چیست که بر سر ای گفت باین میبوی نام و لهای بنی آدم را فرمود که بگو که کدام کتاب است که
 فرزند آدم رنگ آن میشود تو بر این سبزه و غالب میشود گفت و تو که از خود را خیر میباشی و عملها را خیر خود را بسیار داند
 و گناهان تو در چشم او اندک نماید پس حضرت صادق فرمود که خداوند عالمیان بدو و خطاب نمود که ای داد و خسارت
 ده گناه کاران و بی سمان صدایان و ایشان است که گناه کاران را نوازند که تو را اینها از قبوله بیگناهم و گناه ایشان را معصومینا

و برسان صدقانی که عجب نوزند بعد از آن خود که هر بد که او را بقیام حساب در آوردیم و عدالت حساب او که ملامت و نیت
معدوم و شکر نیت است و شکر آن بهقیات و صفات حیده است و ضرورتی که کفر است از اصول صفات ذمه است و شکر
 هر نفسی مع حبه بر بدن نیت است و کفر انش موجب مورث حرمانت چنانچه حضرت امام جعفر باقر که اگر شکر کنی نیت
 زبانه میگردانم و اگر کفر کنی غایب است عذاب من شد بد و عظیم است و حضرت صادق فرمود که هر که را چهار چیز دادند چهار
 چیز محروم بگردانید کسی را که راه و عبادت ندانند و از انبیا محروم بگردانید کسی را که راه استغفار ندانند و از قبوله کفر و نیت
 که شکر دادند او را در این نیت محروم بگردانید کسی را که صبر ندانند و از انبیا محروم بگردانید کسی را که در حدیث دیگر
 فرمود که سه چیز است که باقی هیچ چیز ضرر نمی رساند و عاقد و در هر جا شادایی و المها و استغفار تو که گناه و شکر و در وقت
 نیت و حضرت رسول فرمود که طعام خود نه و شکر کنه فی این مثل نواب و زده دار نیست که از برای و زده داشته باشد
 و صاحب عاقبتی که بر عبادت شکر کند فی این مثل کسی است که بیلا مبتلا باشد و صبر کند و مال داری که شکر کند در نواب
 مثل محروم است که نافع باشد و بدانکه شکر نیت مثل بر چند چیز است اول اگر منع خود را نشناسد و چیزی که لاین بود باشد
 در ذات و صفات باو نیست نهد و انکار وجود او نماید و هر چه مقابله این هجرت کفر است چنانچه حقیقتی در بسوی از انبیا
 کافرینا بکفران نیت مذمت فرموده است که انکار وجود مع خود کرده اند و شربک از برای او فرموده اند و در و هم آنکه بدانند که
 این نیت از جانب کسیت و نیتها از خدا و از جانب دیگران نماند چنانچه از حضرت صادق منقولست که هر که خدا باو نیت کند
 فرماید و آن نیت را بدد خود بنشاند و بدانند که از خدا باو وسیله پس شکران نیت را اگر ده است سیم آنکه اظهار اشاعت
 بکند و نشانی معن بر زبان بیاورد چنانچه باسانید معنی منقولست از حضرت صادق علیه السلام که هر نفسی که خدا انعام
 فرماید خود را باشد و خود بزرگ بیند بگو یا محمد لله شکر آن نیت را اگر ده است چهارم آنکه نیت را در چیزی صرف
 کند که رضای منعم در آنست و حق که خدا در آن نیت بر او واجب گردانیده او کند مثل آنکه نیت زبانه شکر است که چیزی
 که خدا گفته آنرا بر او واجب یا مستحب گردانیده بگوید و آن از چیزی هائی که خدا نیت فرموده با ما که ساخته یا نماند و هم
 چیزی است شکر چشم و گوش و دست و پا و سایر اعضا و جوارح و فوی و شکر مال است که آنرا در مصرف صرف کند که معنم
 بآن را خیر باشد و حقوقی که خدا در مال واجب گردانیده او کند و شکر علم است که بطل کند بیانات علم و عمل بآن بکشد
 وسیله باطل بگرداند و در هر یک از اینها هر چند که صرف میکند حتمالی بود و حق و عده خود را فرموده است سیزدهم آنکه
 در هر معنی که از نیتها می نامند از نیتها که عملی آید خواه در اصول دین و خواه در فرعی و درین مثل و غیره
 اخوان زمان صلی الله علیه و آله و بعثت تقصیرت احفظت نعمات الحقیقت برین گناه که از حضرت صادق منقولست که هر که از نیتها

مخوگند زین که خدا میفرماید بدو سزای حسنات و گناهان و سزایات را بر طرف میکند با شاخه استغفار می کند که گفت اهل آفرینید
 شود پس آن گفت که استغفار الله الا ان الله اعلم الغیب و انما اراد ان یعلم الغیب و انما اراد ان یعلم الغیب و انما اراد ان یعلم الغیب
 الیه بر او جویز بشوید و اگر هفت ساعت گذشت حسنه و استغفار و عیب نگوید عاقل دست راست بدیگری میگوید که بنویس
 بر این شغری فرم و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که چون بندگی تو بر من تسبیح میکند که خرم داشته باشد که در یک آه کنایه
 نکند و نمازات با نیت باشد خدا او را دوست میدارد و در دنیا و آخرت بر او استیفا میدارد و او را دوست میدارد و او را دوست
 میدارد و فرمود که فراموش میکند از خاطر ملکین آنچه در دنیا نوشته اند از گناه و عیب میفرماید با اعضا و جوارح که گناهان او را
 گناه نمایند و در عیب فرماید بقیه باقی زمین که آن گناه که بر روی شما گویید است گناهان نمایند چون بقام حساب و اول
 هیچ چیز با و بگناه گویید و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که شادی و فرح و خوشنودی خداوند تو بر بنداش
 زیاده است از فرح شخصی که در غیب تاراجی و حاجت خود را گم کرده باشد بعد از آن بیاید و حضرت صادق علیه السلام
 فرمود که خدا دوست میدارد بندگی را که فریب خود و گناه کند و فریب کند و کسی که در اصل گناه نکند یعنی است لیس خدا آن
 گناه کند تو برکتی و آیت و دست میدارد و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که خدا و عیب خود چنانست داد که بر بندام
 دنیا و مال و یکبار او که مرخصیت کردی و ترا آفریدم ام و باز مرخصیت کردی و تو را آفریدم و در یک مرخصیت کردی و تو را آفریدم
 اگر مرتبه چنان مرخصیت میکنی شایسته آفریدم چون داد آمد و تبلیغ رسالت نمود دنیا را گفت که تبلیغ خدا پیغام خدا را است
 پس چون سخن شد دنیا را با خداوند خود مناجات کرد که ای پروردگار من داد و بجز تو سزاقت لبی و من آورده و بقریت و
 جلال تو قسم که اگر تو مرا نگاه نداری و محفلت کنی آینه مرخصیت خواهم کرد و در یک مرخصیت خواهم کرد
 و از حضرت رسول با سبید مقبول استغفار فرمود که هر که تو بر کند پیش از ترک بیسکال تو بر او مقبول است پس فرمود
 که یک سال بنیاد است هر که تو بر کند قبل از ترک گناه تو بر او مقبول است پس فرمود که یکبار بنیاد است هر که تو بر کند پیش از ترک
 بگفته خدا تو بر او مقبول است پس فرمود که هر که مرخصیت است هر که تو بر کند پیش از ترک گناه تو بر او مقبول است پس فرمود
 پس فرمود که یکبار تو بر او مقبول است هر که تو بر کند پیش از آنکه معاینه امور آخرت کند تو بر او مقبول است مقبول است هر که در روزی
 نیست و در روزی که امان استغفار تو بر است حضرت صادق علیه السلام فرمود که گاه هست که مؤمن گناه میکند و بعد از آن
 سال بخاطر آن تو بر او مقبول است و اگر در روزی که گناه میکند همان شایسته فراموش میکند و فرمود که هر که در روزی
 صد مرتبه استغفار الله بگوید خدا هفتاد گناه او را می آفریند و خوبی نیست در بندگی که هر روز هفتاد گناه کند و فرمود که حضرت
 عیسی بن ماری گفت که میگویند بر سید که این جماعت بر چه چیزی میگویند گفتند بر گناهان خود فرمود که تو که گناهان را

البنان میفرماید و حضرت رسول فرمود که هیچ کس نزد خدا محبوبی نیست از مرد و زن که نوبه کرده باشد و حضرت امیرالمؤمنین
 علیه السلام فرمود که جب نامم از کسی که با امید میشود از وجه خدا و حرکت گناهان با دوست برسد تا که نامم است بخوگند
 گناهان فرمود که استغفار و فرمود خود را مقطر و خوشبو کند با استغفار تا جوهای بوی گناهان شمارا از سوی بکند و منقوش
 که روزی معاویه جبل کو را که عذبت حضرت رسول آمد و سلام کرد حضرت جواب فرمود و گفت با معاذ سب کو بر تو نیست
 گفت با رسول الله درین در جوان با کبر خوش صورتی بسیار و پرچون از رخه که بر میگردد همانند زنی که فرزندش مرده باشد
 و میفرماید که عذبت تو بسیار حضرت فرمود که باورش چون بیامد و سلام کرد حضرت جواب فرمود بر سید گرامی جوان
 چرا که بر میگردد گفت چون نکریم که گناهان کرده ام که اگر خدا بخواهد از آنجا ما را مؤمنان نماید مرا بجهنم خواهد برد و گمان من نیست
 که مرا مؤمن خواهد کرد و نخواهد آمد زید حضرت فرمود که خدا شریک او زده گفت بنیاد میگویم خدا از آنجا که باو شریک
 با نامم فرمود که کسی را ضایق کنش گفت نه حضرت فرمود که خدا گناهت را عیبش را اگر چه همانند گناهان باشد و عذبت گفت
 گناهان من از گناهها عظیم تر است فرمود که خدا گناهان را آفرید اگر چه مثل عیبش را و در عیبش را و در عیبش را و در عیبش را
 زین است از عیبها که خداوند گناهان را آفرید اگر چه مثل عیبش را و در عیبش را و در عیبش را و در عیبش را و در عیبش را
 و مثل عیبش را و کسی باشد گفت از آنجا بنیاد است حضرت عظیمناک بسوی او نظر فرمود و گفت ای جوان گناهان تو عظیمتر است
 با پروردگار تو پس آن جوان بر روی در افتاد و گفت حق است پروردگار من و هیچ چیز تو پروردگار من عظیم نیست و او را
 هر چه بنیاد است حضرت فرمود که مگر می آفرید گناهان عظیم را یعنی از پروردگار عظیم جوان گفت نه و الله بار رسول
 الله و سادت شد حضرت فرمود که ای جوان که از گناهان خود را نیکی گفت هفت سال بود که تو مرا میشناسی و نمی شناسی
 میدزد بدم پس دشمنی از افاضل مرده او را در خود که در ند چه عیب شد رقم و قیو او را شناختم و او را بدی و او را درم و گفتند
 بر او شتم و او را درم در کار تو نمی گشتم و بر گشتم و درین حال شیطان مرا وسوسه کرد و او را درم و نظر من نیست میداد
 گفت ای آسیدی بدی بدی را داد بدی فرمود و گفت ای بدی و مرا چنین وسوسه میکند تا بگویم و او را درم و او را درم و او را درم
 و بر گشتم تا که صدای آن بی سر خود شنیدم که میگفت که ای جوان و ای سوزن حالم و عیبهاست و روزی که من تو را شناختم
 او را بشنیدم که مرا چنین عیبهاست در میان مرده گناهان که از گناهان تو فرمودم بد را آوردی و گفتم نه بدی و مرا گناهان تو که با جنابت
 شوم پس و ای بر جوانی تو از آن جهت پس جوان گفت که من با این اعمال گناهان ندارم که بوی بدی داشته باشم هر که حضرت
 فرمود که در شوی با ساق که میفرماید که با شایسته تو بسوزم چه در میان تو بدی که تو چشم حضرت مگر تو این را میفرمودی تا آن
 جوان هر روز رفت پس با زان مدینه آمد و نوشته گرفت و یکی از گناهان عیبش رفت و بلا و عیبش را و شغل عیبهاست شد

در استغفار داد و کرد و خل کرد و فریاد میکرد که برود که کار اینک بنده نوازست معلول در خدمت تو ایستاده و مستحق زاری و گریه و غل
 کوه پرود که در او زاری و غمناکی و گناه مرا میدان خداوند را پرود کار اینها شده ام بجز بپنجت و تقم و انظار تو بجز که مر مراید
 که و خود مران داده که پس سؤال میکنم از تو بحق نامعای بز و کوریت و بجلالت و عظمت با رحمت که مرا از امید خود نا امید کردی
 ای خداوند من و و عای مرا باطل مگو و با حق مرا از رحمت خود مایلوس نکلی تا جعل شبها در روز این را میگذشت و میگریست و در یاد
 و حیوانات بر او میگریست چو به چهل روز تمام شده دست با آسمان بلند کرد و گفت خداوند حاجت مرا چر که میگریستی
 مرا مستجاب کردی این و گناه مرا آمرزیده بر بپنجت و در خطای که من بدانم و اگر مستجاب نشد و آمرزیده نشد ام و بخیر او مرا
 عقاب کنی ای انبی بفرست که مرا بسوزد یا بقتل من محارم من یا بقتل من و از بیخفت روز قیامت مرا خلاص کن پس خداوند
 عالمیانه این آیه را فرستاد که بپنجت ای که گنا خستر میکند یعنی زنا و ظلم بر خود میکند بر تکب شده گناهان بز و کوریت و زان
 لشکارتی تیری و کفن در دیدن و خداوند بیاد تو آید پس استغفار میکند و گناهان خود یعنی این خداوند میباید و برود
 توبه میکند و گوی آفرید گناهان یعنی این خداوند عالمیانه میگردد که با عجل بنده من بجز تو آمدی تا بپوشان او را و از آن
 رد کرد که پس بگیا رده و در بگرد و آنکه سوال کند غیر از من که گناهش بیامرزند و بداند آن در آتیه فرمود که و بداند گناهان
 مصر نیستند بر کوه ها از خود و میباید خند بدهی اعمال خود را ایشان جز ایشانند آفرینش پرود کار ایشانست و بیخفت که جادوی
 میشود از بوی آنها همه جا کوی که خالد ند در آتیه بپوشان او را و مرکز از ایشان بولند و نشود بسیار بگوست مزه جل که کاه
 از برای خدا چون ابوعبیده نازل شد حضرت پیوسته آمد و میخواندند و بپوشانند و میفرمودند و احوال معلول را میسیدند
 معاذ گفته با رسول الله شنیدم که در روز قیامت موضع است حضرت باصحاب متوجه آنه کوه شده اند و بر آن کوه بالا رفتند و بد
 که آن جوان در میان دو سنگ ایستاده و دستهایش در کوه بسته و در پیش از نور است آفتاب سیاه شده سرخ های چشمش
 از بسا دیدی که بر ریخته و میگوید ای خداوند من خالق مرا میگو ساختی و مرا بصورت بنا کردی ای که گناهش میباید نشتم که نشتم
 به چه در آنه و در آنه که آمار داد آنی خواهم سواد ند و یاد در جوار خود مراد نیست ساکن خواهی که زاید است ای احسان نسبت به
 بسیار کرده و نفیست بسیار از من دارم در دنیا که میباید نشتم که آخر امر من چه خواهد بود یا مرا بجزت بیخفت خواهی بود یا نه
 بیختم خواهی استاد ای که گاه من از آسمانها و زمینم و کوه و صحرا و عرش عظیم بز و کوریت چه بودی اگر میباید نشتم که گناه مرا
 خواهی آفریده یاد در روز قیامت مرا سزا خواهی که از بزه خندان میگفت و میگریست و خاک بر سر میریخت و بعد ناله کرد و برود
 خلق رفته بودند و بر خاک بر سرش سفینه چو بودند و در کوریت با او موافقت میکردند پس حضرت پیوسته بگردد او رفت و پیش
 کشیدند و خاک را بدست میبارید از سرش بالا کردند و فرمودند که ای معلول ایشانست با بد که تو آتد که در بوق خدا و انبیا

حجتم پس صحابه گفتند که چنین ندارد گناهان بکشد چنانچه معلول کرد و آید و بر او بخوانند تا او بر این نیست و نوارت فرمودند و آنرا
 بیخفت بشمار معن باید دانست که توبه را بشمار بیاید و است اول باعث توبه که آنرا توبه بر تو بر میدارند آنست که بفکر نیاید
 عظمت خداوندی که معصیت او کرده است و در عظمت گناهان از معصیت آنها شده است و در معنویات گناهان و نتیجه ای بی
 و آخرت آنها که در آیات و اخبار وارد شده است و مشتق از آنها بپولار این بیاید خواهد شد و بفکر نیاید که چه مشقتهما و اول
 عقیده بسبب گناهان از عفو توبه شده است تا بر عفو توبه باعث این شود که او را تالم و تاسف حاصل شود از عفو توبه آن
 آن عفو توبه این بیاید و او باعث میشود بر سه چیز که توبه عبارت از آنهاست اول از آنها تعلق به حال را بد که الحال توبه
 گناهان که مر تکب آنها بوده است بگذرد و دوم متعلق است باین که در عزم جزم بکند که بعد از این عود باین گناهان نکند
 تا آخر هر دو ممتنع است بیکلایه که بپیمان باشد از گناشتهای او تدارک کند ششها بکند که تدارک داشته باشد و بداند که
 گناهان که از آن توبه واقع میشود بر چند قسم است اول آنکه گناهی باشد که مستلزم حکم و بپوشان معصیت آخرت نباشد
 مانند پوشیدن حریر بر این گناه همین وعزم بر نکرده کابینت برای بولند شده عقاب اخروی و دریم آنست که مستلزم
 حکم و بپوشان و آن بر چند قسمت با حق خلاصت با حق خلاق و اگر حق خلاصت با حق مالیت مثل آنکه گناهی کرده است که
 میباید که بپوشان آن کرد که پس اگر قادر بر آن باشد تا بعل بنا آورد بعضی ملامت رفع عقاب از او نمیشود و واجب است که آن گناهان
 را از آن با حق بپوشان مالیت مثل آنکه گناهی بار و زنده از آن توبه است است میباید فضا فی آنها آورد و اگر کار بی کرده است که
 حدیث خدا بر این است مقرر ساخته است مثل آنکه شراب خورده است پس اگر پیش حاکم شرع ثابت نشد است اختیار دارد بپوشان
 توبه مینان خود و خدا و انظار آنه میباید و میخواندند من حاکم اقرار میکند که او را حد بزم و انظار نکرده بیخفت است و اگر حق
 الناس باشد اگر حق مالیت واجبیت بصاحب مال باور است او بر ساند و اگر حق ضعیف مال باشد اگر کسی را کم راه کرده میباید
 او را رشا و غنا بد و اگر قصاص باشد مشهور میان علماء آنست که میباید بپوشان قصاص اعلام بکند که من چنین کاری کرده
 که از حق صحتی کشف باقصاص شده ام و نمیکوی خود بکند که اگر صاحب حق خواهد او باقصاص کند و اگر حدیث باشد مثل
 آنکه جنش گفته باشد پس اگر شخصی عالم باشد باین امانت نسبت با واقع شده است میباید بپوشان خود بکند از برای خدا
 اگر نداند خلاصت میان علماء و اگر از اعتقاد است که گفتن باو باعث آزار و امانت اوست و در کار نیست و همچنین اگر با خبیث کسی
 کوه باشد و در باب حیثیت مدکور خواهد و اگر ظالم را از اعتقاد است که آنها را جی چند ند بر سر خود و شرطا توبه بپوشان
 و اصل توبه بر بد و اینها مستحق میشوند و بپوشان اینها عقاب خواهد داشت و ظاهر بعضی اخبار این است که اینها شرط قبول توبه
 اند و توبه باطل آنست که ندانند مافات حق است بکنند و آنچه از عزات گناهان در نفس او حاصل شده اعتقاد از آنرا نماید

چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حدیث گذشت اشاره بآن فرموده که اول یکسال بگذرد و فرمود که در تیر کامل است
 که یکسال بعد از آن بر ایشان است و بعد از آن مافات بکنند و بعد از آن تیر بر آنه ناقص نیک است و همچنین تا یک و نیمی مرتبه
 اجزاء تیر است که معاینه امور آنوقت نشود باشد که بعد از آنکه که معاینه امور آنوقت شد و دیگر تیر مقبول است و این حدیث
 امیر المؤمنین صلوات الله علیه که شخصی در حضور آنحضرت گفت استغفر الله حضرت فرمود که صد بار که استغفار چیست استغفار
 از وجه علیهم است و آن است که بر شش خوبی اطلاق میکند و شش جزو دارد اول پیشانی که گذشت در تیر هم بر اینکه
 دیگر خود نکند هرگز تیرم آنکه حق مخلوقی را با ایشان برساند که چون خدا در ملاقات نماند باشد و هیچ حقی از مردم در حق
 نماند باشد چهارم آنکه هر واجب که از آنوقت شد است بجا آید بپایم آنکه چون آن کس که بخیر بود در دنیا و آخرت
 بماند و در حوزة مشقت بگذرد تا پوست با سخنی بچسبند و گوشت نان در میان پوست و استخوان برود ششم آنکه برسد
 خود را طاعت بچنان آنگاه که در آن معصیت را با آن چنان آید با ابدان آنکه فی عمر ایل و الشماخه اجمال منقوصه و اجمال
 محفوظه و الموت یافت بشود و من بروع حیوانی بوشد آن بخصه حیوانی و من بروع شراب بوشد آن بخصه انسانیت و اوصاف
 نافع مازنی ای بوزن خود در کانه شب و روزی شب و روزی بوق بیکند رتد و از اجل و هر قدر که بیکند و خدا و ملائکه
 و عملی را حفظ نمایند و وقت بیکند و مراد بخت و نگاهه بوسد و هر که بختم خود و دیگر بیکند و در دنیا بر روی و
 آخرت حاصل نیک و بیکاره در دنیا بر روی در آخرت حاصل نیک و سعادت در دنیا و هر که ختم بدی در دنیا بیاورد
 عنبر به حاصل نماند و پیشانی در دنیا بیکند و هر که نماند است مانند آنکه بیاورد با اذن لا یسبق بلیغ بخت
 و لا بدد که در حق مسلم بقدر الله و من اعنی خیر فان الله اعطاه و من وقی شر فان الله وناه ای بوزن کسی که سستی و زنده و طلب
 روزی دیگر بپوشد او را بپوشد و کسی که در حق با شد و بسیار سعی کند در طلب روزی و راه از آنچه خدا مقرر کرده است باوی بوسد
 و هر که چیزی باوی بوسد خدا با عطا فرموده است و باید که از جانب خداوند و کسی که شرب بدی از وی میشود خدا از وی دور
 گرداند و او را حفظ کرده باشد که خدا را شکر کند بدانکه بقتضای آیات و احادیث بسیار روزی که عبادت از چیزی چند است
 که صاحب عبادت آن منتفع شود خواه خودی باشد و خواه بوشید خواه غیر آنجا مقدار است از عبادت حسب حاجت و
 و تقالی از برای همه کس آن قدر بروفی حکمت و مصلحت و خلافت که آیه ارام روزی مقدسات با نوحی است که خدا از
 برای هر کس از عبادت خدا روزی مقدسات ساخت که اگر متوجه حرام نشود با ایشان برسد و بعد از آنکه از خواه متصرف
 میشود از روزی خدا را بپایان بماند و با ایشان نمیرسد چنانچه چند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام متفق
 که حضرت رسول در حقیقت اولیای فرمود که بدستی روح الامیه در دل دهد که هیچ نفسی بخیر و ناز روزی مقدسات خود را تمام

نکند پس از خدا بوسد و تقوی و بر همین کار بر باشد خود کند و اجمال کند در طلب روزی بسیار سعی میکند و اگر چیزی
 از روزی بر نیاید برسد معارف باشد نشود که از راه حرام طلب کند و معصیت خدا و سلب عقیل روزی که با بند بدست
 که خدا روزی را حلال نموده است و حرام است نکرده است پس کسی که تقوی و روزه کند با نماند و بر شکر و
 اول حلال با وی میسد و کسی که بر پیوسته است حق را بدیده و از شیء حلال معاش خود را اخذ کند تقاضی بر کند خدا روزی حلال
 او در روزی تقاضی حساب از او بطلبد و بدانکه احادیث در طلب روزی بسیار است و احادیث در دعا کردن برای روزی
 بسیار است و کسی که آن نکند که چون روزی مقدرات است سعی و راهی فایده است زیرا که بعضی از روزی چنان مقدرات
 که بسی حاصل شود و بعضی چنان مقدرات است که با سعی حاصل شود و بعضی مقدرات است که با دعا حاصل است
 آید پس آنکه بسیار کند که موافق فرموده خدا سعی بکنند و با خدا بسیار سعی بکنند و سعی در مانع عبادت و بندگی خدا
 و با وجود سعی نیک داشت باشد و بدانکه از سعی بدون مشقت نمیگردد و با وجود سعی و با وجود سعی
 کردن و نیک عبادت الهی نموده چیزی بر مقدراتی از آن بید و در عاقبت بیکند و بدانکه در دعا و طاعت و از جمله اسباب تقوی
 روزی است و اگر در نیک تجارت و سعی کردن در روزی است و احادیث بر این معنی و او است و اینها باید که
 روزی با که از جانب خدا داد و هیچ حیوانی و دفع جمیع شرور و از او فایده باعث این نشود که اگر کسی که خدا او را
 کند و احسان بیاورد شکر احسان او نکند بلکه بمبارد که هر که از خالق نیک و احسان کند حق نماند او را بپاسد
 و شکر او را بیکند اما اعتقاد بر او نکند و او را از تقوی خود داند و برای خوش شود و او مخالفت برود در کار خود نکند
 و بدانکه خدا او را و سطر کرده است که با وی روزی با وی رسیده است و اگر خدا بخیر است و قادر بر احسان این نعمت
 بنویسند چنانچه از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه منقول است که حضرت علی در روزی تقاضی بر کند از بندگان کاش
 که آیا شکر کردی قلا غنص را گوید که در نیک شکر کردم فرماید که چون او را شکر نکردی مرا نیک شکر کردی پس حضرت
 فرمود که شکر کند مزین شما برای خدا است که شکر مردم را بیشتر کند و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که آن
 دوستی یقین مردم مسلمان است که در حق نکرند مردم را بخصیبت الهی و ملائمت نکند مردم را بوجوبی که خدا با او بداند
 که روزی را حرام بر حرمین نمیشاید و بخواند و گوئی است که در نیک و نماند و اگر کسی از وی خود بیکر بپوشد چنانچه آن
 مرتکب میگردد هر آینه روزی او را در باید چنانچه مرتکب او را در بینا بد و نیست و معتبر از حسی بود علوان منقول است
 که گفت در مجلس بودیم که طایبان علم در آنجا حاضر بودند در بعضی از سفرها و تقصیر متهم شد بود بعضی از اصحاب
 بن گفت که از برای دفع این برایشانی که در احوال داری و امثال دیگر داری من کشف بفیضان شخصی گفت پس والله که حاجت

کند حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که کاهان صغیر و اهل بیت بکنایه از کبیر و کبیر که در آن وقت از خاندان رسالت و اهل بیت
 هم تیره بود و اگر خدا مریدان نبوت و در پیش خیمه سائید واجب بود بر مردم که او را اطاعت کنند و معصیت او نکنند برانی
 نقصانهای که با ایشان فرموده و احسانها که نسبت با ایشان کرده و بختها را که بد و نه استحقاق برایشان فرستاده و حضرت ^{صلوات}
صلی الله علیه و آله فرمود که حقیر شما را بد چیزی از روی زهر چند خورد نماید در نظر شما و اعمال خیر خود را بسیار بداند
 هر چند بسیار نماند و در نظر خدا بدتر که کسی باقی نماند با استغفار و صغیر و صغیر نیست با اهل بیت با اهل بیت با امام محمد باقر علیه
السلام فرمود که این خلد کاهان که آنرا تیره میباشند است که کسی یا بد که کاشکلی از او نماند نیکو ند مگر در کاه و حضرت
 امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که هیچ بدتر نیست مگر اینکه بر روی جمل برود پس سینه است تا هکذا که یک جمل کاه کبیر
 بکند پس تمام آن بود ما از در بیان میشود پس ملائکه حافظان اعمال میگویند که خداوند این بدتر است از آنکه در کاه کبیر
 کثرت شده باشد با ایشان و چیزی فرمودند که او را با لیلان خود بپوشانند پس هیچ شیعی را نمیکند او مگر اینکه مرگب میشود ^{خود}
 با فعل بیخ خود در میان مردم بمشاید پس ملائکه میگویند که خداوند این بدتر است از آنکه کسی باقی نماند و در میان مردم
 آید از کاهان و پس خدا و چیزی فرماید که با لیلان خود از او برود بداند از آنکه اظهار عداوت با اهل بیت بمشاید
 و در این هم کاهان را بداند و در این هم و در این هم و در این هم که خداوند این بدتر است از آنکه در کاه کبیر
 و در این هم کاهان را بداند و در این هم و در این هم که خداوند این بدتر است از آنکه در کاه کبیر
 فرمود که تیره کاه کبیر است از طلب تیره کردن و چه بسیار شجاعت یکساعت که باعث اندود و در روزی
 شود و در یک دنیا رسوا کرده است و از برای عافیت در دنیا جانی فرج و شادمانی است و حضرت صادق علیه السلام
 فرمود که اگر خدا هیچ بدتر از این نبود که او کتبی میکند و او را بیلان میگرداند که استغفار نماید او بد و تیره کند و
 کبیر و در روزی بدتر از این نبود که او کتبی کند و او را بیلان میگرداند که استغفار نماید او بد و تیره کند و
 کاه است و هیچ و آن مایه میگویم ایشان را از جهت که تیره اند یعنی در هکذا معاصی با ایشان نیست مبدل و حضرت
 صادق علیه السلام فرمود که خداوند بدتر از آنکه در کاه کبیر بپوشد و در کاه او آورد و از آن طلب آنرا بشود
 و در این هم کاهان را بداند و در این هم و در این هم که خداوند این بدتر است از آنکه در کاه کبیر
 شریف شده که آنرا آنرا تیره نمیشود پس سید ند که کاه کبیر است فرمود که کسی کتبی کند و او را بیلان میگرداند که استغفار نماید او بد و تیره کند
 کاه بدتر است از این است و فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت ائمه خشک سازه رسیده اند و بجهاد فرمودند که
 همین جمع نمایند صحابه گفتند که رسول الله و من هم هم نیست فرمود که هر چه بدتر است از این بیاد و بدتر است از این

جمع شد حضرت فرمود که کاهان با این خویش میشود پس فرمود که زمینها را که سمل شما را بد کاهان را که هر کس در کاه
 کتبی هست و جمع کاهان را فرستاده و در نامه اعمال ثبت کرده است و حضرت صادق علیه السلام فرمود که تو که کتبی
 میکند در روز اول و اتفاق سیاهی پیدا میشود پس آنرا تیره کرد و بر طرف میشود و اگر بد کتبی کاه کبیر بداند میشود تا دانش و لغت
 تیره میگردد و دیگر بداند هرگز دستکاری نمیشود و حضرت باقی علیه السلام فرمود که کاه هست که بدتر از کاه است سوال میباشد
 و تیره بدتر است که حاجت برآورده میشود پس کتبی میکند و خدا و چیزی میفرماید ملک که حاجت او را برآورده کرد او
 متعجب غضب من شد و مستوجب حرمانت کرد بد و در حدیث دیگر فرمود که هیچ سالی با او ان رسالی به یک کتبی نمیآید
 لیکر خدا هر چه خواهد میفرستد بدتر است که کاه جاعلی معصیتها کرده و نفاق در زبان او کتبی میکند مقدم
 شده است حقیقتا این انسان بازمیکرد و در بیابانها و دریاها و کوهها بسیار بد و کاه هست که جعلی است و کاه
 در سواری است بسبب بیامدنی باران برای کاهان آنجا است که در حوالی ایشان جا کرده است و خداوند او را داده است
 که بخندد و بگریه و بداند آن حضرت فرمود که عورت با کسی صاحبان بصیرت و حضرت صادق علیه السلام فرمود که
 کاه باشد که تخم کتبی میکند و بسبب آن از ناز شب محروم میگردد و بدتر است که عمل بد تا فرشته در صاحبش تند تر است
 از فرشته و کاه در وقت فرمود که کسی که کتبی را داده که جعلی یا داده که در دنیا راست که کتبی میکند پس خدا
 فرماید که بدتر از کاه خود سو کند که تیره نام فرزند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت فرمود که کاه
 باشد که بدتر از کتبی است آن کاهان صد مال در بخشش محبوس بدانند و او نظر کند بر بافتن که در بدعت معتمد و حضرت
 امام محمد باقر علیه السلام فرمود که حقیقتا قضای ختم فرموده که تیره کتبی را که است فرماید از او سبب نماید تا کتبی
 از بیاد و نشود که سختی غضب الهی و زوال نعمت کرده و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که هیچ دردی بر او نماند
 در روزی که کاهان بنی و هیچ خوبی بد توان مرگ نیست و از برای تنگن آحوال کن شکیان کاهان است و مرگ بر او موعظه
 بیست و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که کتبی تیره نمیدهد یعنی تیره و شاد است و کتبی که مویز است
 میشود قتل است و کتبی که موجب تیره عذاب الهی است و کتبی که موجب رسوائی و در بدعت برده است
 خوردت و کتبی که باعث منع روزی است نفاست و کتبی که باعث زود فنا شدن است قطع و حرم است و کتبی که در عا
 مرده میگرداند و هواداران یک میگردانند عقوبت بد و ماد راست با با از روح مالست منفذ است و لا تعلق بقضا
 لا یتبیک و احسن لسانک کما تحزن و نیک با با از تان الله جل جلاله و نیک تان الله جل جلاله و نیک تان الله جل جلاله
 قورق الی رجات العلی ما نظرنا الیهم عرینهم و یقولون ربنا احوالنا کما هم یقولون فی فضلهم علیه و آله

که بینه و در مقام حساب میزانند اول جزوه که از سوال میباشد تا است لاجرم بجا آورده است بحاجات میباشد و اولی او باد
 الش فرجه برین و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که اگر کسی نماز کند آنکه بدانند که از جلال و عظمت آن چه مقدار
 با او حاضر نموده بخواند که هرگز سر از سجده بردارد **رقعه دوم** در بیان اختلاف شیعیان و معتزلیت بدعت دودین است بدانکه
 حق جبار و تعالی هر پنجوی که از پیغمبران اولوالعزم را که میخواندند که باید بهیچ از برای او معتزله فرمود موافق مصلحت آن زمان
 و احوال اهل آن عصر بود یعنی هرگز از پیغمبران اولوالعزم بعد از آنکه میخواندند و مناسب حکمت و مصلحت اهل آن زمان حکم
 چند بود مخالف حکم است یعنی سابق این سریت آن احکام را اختیار کند و حکم چند مخالف آنجا برای ایشان مقرر میشد
 و این و انصاف با الله از باب جعل و نماند است که یک چیز را در این می دانند و بعد از آنکه از این شفق شود و بر خلاف آن عمل و هر
 چنانچه ملائجه بود با این سبب منکر نسخ شدن آنکه بدانند که با اعتبار اختلاف اموال است و بتکمال حکمت ایشان است چنانچه طیب
 در اول بیماری مصلحت چهارم در وفاق و عقلا در میان بود و در وسط بیماری عقلا در دیگر و در اول دیگر صلاح میدادند و در
 چهارم عقلا و در اول دیگر و گاه باشد که در اول بیماری می بود که در وقت شفای که چنانچه در کتاب قوم حضرت موسی
 چوبه بسیار لطیف و هنر و سرکش و شریک بود برای اصلاح ایشان تکالیف ساده مقرر فرموده و مثل آنکه بگوید اگر میخواهی از بدعت
 ایشان می بینی نیابت که آن موضع را مقرر کند تا مالک شود و در تقصیر بر ایشان مقرر فرموده بود که اگر کسی را که بگوید
 بکشد این تقصیر است و عفو بر او فرموده است عسی چون مرهم بسیار ملازم و هواد بود تا جهاد و از ایشان سافا فرمود
 و فرمود که ایشان را بخواه عطف و نصیحت بر حق هدایت کند و ایشان را امر بر حیا بگفت و گویند که سیاست در زمین فرمود
 و در کتب نفس احکام ایشان در عفو برای ایشان مقرر فرموده است یعنی آنکه از زمان صلوات الله علیه و از هر چه وسط بود
 احکام ایشان وسط مقرر فرموده چنانچه در نقل نفس ایشان بخیر فرموده در میان تقصیر است که در وقت و نیز کوفتی و عفو کردن
 و همچنین در سایر احکام و سابقا و از باب نبوت بیان کرده که عقول و ملائجه حاجز است از احاطه کردن بحسب و نوع خصوصیت
 شریعت پس در هر شیئی آن شریعت خیر مده بجا میاید آورد و بعقل ناقص خود اشراق عبادت و بدعتها نیاید که در آن
 ضلالت و کفر است و گوید شیطان انبیا بود خود که این عبادت سرخوشی فریب آید و این روش عمل کرده مر پیش از آنکه
 نمیکند زیرا که فریب و بود بخلاف معنی نیست که افعال ما مردم که عقلی است معیوب بضراد نقص و مخلوط با صدهزار شیوه و در این
 نواقص فهمید بلکه عقول انبیا و اولیای آنها میخواند شد و رسید چنانچه کشیش نصرانی در کمان نیست که بآن عبادت و در
 که میگشاید او از قرب حاصل میشود و حال آنکه هر چند عبادت بآن طریق نمیکند که عقول ناقص پیش میشود و از خود دور
 نمیکند و بدانکه بدعت عبادت از آنست که بینه امری را در دین حرام کند که خدا حرام نگردد باشد یا امری را که خدا حرام

کرده باشد حلال کند یا امری را که خدا حلال کرده یا امری را که خدا حلال کرده یا امری را که خدا حلال کرده باشد یا
 امری را که خدا حلال کرده باشد یا امری را که خدا حلال کرده باشد یا امری را که خدا حلال کرده باشد یا امری را که خدا حلال کرده باشد یا
 در وقت صحبت اگر کسی باین عنوان نماز کند که چه وقت سجدت و این بگویند از آن وقت پس هر دو را بوقت
 نماز میگویند و از آنکه در وقت نماز در وقت غروب آفتاب بجا آورد بگویند این که در خصوص این وقت خلا این نماز
 از این طریق است بدعت میشود و حرام است چنانچه عمر علیه القدر در خصوص چنانست شش رکعت مقرر ساختند
 در این وقت بنیاد کرد بگویند سجدت و این جهت بدعت و حرام شد و آنکه ما صلوات الله علیهم از آن فرموده اند که
 و همچنین اگر کسی نماز سجدت را در رکعت بیست و یک سلام بکند چنانچه این هیت در نماز سجدت از پیغمبران سابق بدعت و
 حرام است و اگر کسی در رکعتی دو رکوع بجا آورد حرام است و همچنین کلمه طیبه لا اله الا الله را هر وقت گفت بدعت است
 و بدعتی به آنکه است اگر کسی چنانچه فرموده که بعد از نماز سجدت هر چه بپوشد بر سر بدعت است و خصوص این عده از بدعت
 خصوص این وقت از جانب شیخ مقرر کرده اند یا خود فراموشی و این حضرت را صاحب بدعت دانند بدعت است و بدعت
 در دین بدعتی و معاصبت و امتیاز شیعه از سنی چیست باین بوده است که سینه بر بفرموده اند از خود عمل میفرموده اند
 و سنیان چون دست از متابعت ایشان برداشته بودند ببقای آنچه از پیغمبر بدعت حرام بود و باین عمل میفرمودند
 و آنکه ما صلوات الله علیهم ایشان را باین مدعت میفرمودند چنانچه کلینی و غیر او سندهای متواتر از حضرت رسول
 و آنکه ما صلوات الله علیهم تمام روایت کرده اند که هر بدعتی ضلالت و کفر است و هر ضلالتی راهش بسوی الضلالت است
 و کلینی بسند معتبر از یونس روایت کرده است از حضرت امام موسی علیه السلام پرسید که چه چیز خدا را پاک میکند پس ستم
 فرمود که ای یونس بدعت در دین مکن و صاحب بدعت میباشد که هر که برای خود در دین نظر کند حلال میشود و هر که اهل
 پیغمبری را و فرموده ایشان بزرگ کند کفر میشود و هر که کتاب خدا و کتب پیغمبری را بزرگ کند کفر است و از حضرت امام محمد
 باقر علیه السلام روایت کرده است که هر که در حق دین مرد را برای خود پس خدا را عبادت کرده است پس بگوید که بنده آن و حق
 مقرر ساخته است برای خود و بیایان و هر که چنین کند با خدای خود معاصه کرده باشد و ضلالت و معاصه ضلالت است
 که حلال و حرام را از پیش خود فرماید است و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده که هر کس بدعتی بگوید
 این سنی از سنی است پیغمبری بزرگ کرده است و بسند معتبر از حضرت رسول روایت کرده است که فرموده که هر که با
 روایت من ظاهر شود باید که عالم علم خود را فدا کند و بیاید کند که این بدعت و اگر نخواست موافقت با بدعت آن فرموده که
 برود بآن صاحب بدعتی و او را تعظیم کند سنی کرده است در خرابی اسلام و فرموده که خدا تو را صاحب بدعت و اهل بدعت

در نزد نیات در مسابقت هر کس معذور نماند تا آنکه بلایه که او عالت بدو امر اهل بیت و از کفر ایشان خبر میدهند و بدانند
 که در درجه دارد که کلام ایشان را برای دنیا تاویل نمیکند چنانچه از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام منقول است که حضرت
 علی بن الحسین صلوات الله علیه فرمود که هرگاه مرده را بینید که نیکو میباید عملد و در طریقه او و عیال او و عیال او و عیال او
 بیاند و در سخن گفتن ملاحظه بسیار میکنند و با حیاط صحن میگویند و خوشنویس و سگسختی در حرکات خود اظهار میباید
 پس زنده و در تریب او را بخوبی بداند که بسیار است که کسی عاجز میشود از طلب دنیا و مرکب شدن بخرافات برای سستی بقوت و بسطی
 نفس و ترویج که در دل او است پس درین دوام و ننگ تحصیل دنیا و حرام میگویند و هر چه با پوست و نظر اینک خود میفریبند
 پس چون مال خویش را از دسترسند خود را در آن بشمارند و اگر بداند که مال حرام هم که میبرد که عقب میبویزد و منقطع میگرد
 باز تریب او را بخوبی بداند زیرا که شهودات و خواهشهای حاکم ممانعت میبایند و چه بسیار است که گویند مال حرام هر چه بود که
 بسیار باشد میگذرد اما آنچه در یک آن مشهور است نفس میبرد مرکب میشود و اگر بداند که آن آنرا باقی بخت میبویزد باز زنده
 تریب او را بخوبی بداند اما ملاحظه عقل و عیش بکند زیرا که بسیار است که تریب آنها هم میباید اما عقل متین ندارد و آنچه در
 باطن ناسد میگردد و باقی از آن چیزی مانده است که بعقل خود را صلاح میباید و اگر عقل را هم متین بایید باز زنده و در نفس را بخوبی
 فاند که ملاحظه کند که در هنگام نفس بر و غالب میشود تا به آنجا میباید تا تابع عقل و به بیند که چون بخت
 و خواست او از برای دیار استمان باطل و مصلح مرید بود و زهد و در تریب و باستان باطل و چه مرید است زیرا که در میان
 مرید جمیع هستند که زنده کار دنیا و آخرتند و دنیا را از برای دیار استمان دنیا نژد میکند و لذت دیار است معنی بود
 نژدینا و بهشتی است از لذات اموال و نعمتانی حلال پس جمیع لذت های حلال را تریب میکند برای دیار است و بزنگار
 اعتبار بعد از آن حضرت ایراد کرده اند که مضمون حق نیست که چون باو میگویند که بقوس از خدای بگیرد او را عقوبت حجت
 جاهلیت باینکه مرکب شود گناهی را که او از آن نرسد و بجهت لجاج و عناد بهشتی یا که مشغول شود پس لیاقت
 او با جنت بر این حکا فاته او و در شریعت الهی جنت بر او پس او از روی جهل و فساد و نقص و عناد خلیفه میباید
 و خطاها او صادر میگردد مانند نظیر شکی گوید که بر روی رود او باطل که مرکب شود او را اینهاست مرتبه زبان کاری
 وضاحت میبایند پس برود کار او بسبب بدی که او را وضع لطف خود را نیز میباید و او را در طغیان او میگذارد پس از
 حلال میکند چیزی چند تا که حلال حرام کرده است و حرام میکند چیزی را که حلال کرده است پس بر او اینک هر چه
 قدر که از این نوع است شود هرگاه سالم باشد برای او ریاست و نیاید که در تقوی و تقوی آنرا در تحصیل آن بر مردم ظاهر
 نیکو یاند پس این گروه جماعتی اند که خدا بر ایشان غضب کرده است و ایشان را لعنت کرده است و برای ایشان عذاب

خوگند که معنی آن را بداند است و لیکن مرده و تمام مرده و بیعتی بین مرده است که هر دو خواستهای خود را تابع فرموده خدا
 گرداند و قوای خود را در رضای الهی صرف نماید و بدانند که با حق و راستی که خوان و غضب باشد با عفت عزت ابروی آخرت
 و عزت که بسبب باطل هم میباید زود متعین میشود و بدانند که خوشحال اندک مشقتی که در دنیا میباید و میباید برایتان
 حق بود و در اینجهت ابروی عقیبا میباید در بهشتی که هر کس کند که زوال ندارد و بدانند که خوشحال و مسرور و بسیار است که
 متابعت هواها و خواهشهای نفس یا میباید زود او را بکنند که بعد از آنکه انقطاع و نماندند و این چنین کسی مراد است
 و تمام مرید است پس باو مشاکت شود و بر روی طریق او بکشد و بیعت او بخواند و نرسد که دعای او را در راه خدا در
 تقوی و عبادت او بر آورده است و بسند معنی منقول است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که پشت مرا بکنند
 دو کس در دنیا و در دنیای نژد آنرا فاسق و مریدان او گردید که عبادت بسیار میکند او اول بر زبان گذارد مرید بسبب
 مشق و خوی و زلزله حق میگویند و در تریب بسبب جهل او راه صیارتی که میکند مرید را از حق باز میدارد پس بر همین بداند
 علمانی فاسق و از جهل او متعبد که ایشان موجب فتنه و تضلالت هر گاه میباید بدوستی که من از حضرت رسول شنیدم
 فرمود که هر گاه که است بودست هر منافق زبان و انبیت و بسند معنی از حضرت صادق علیه السلام منقول است که با حق چون غالی
 فرمود که زنی که در پی حق از دنیا است و مشغول بود و سر کرده بودن و زینهار که از پی مرید مرگند ندای تو که مرید است
 که میداند اما در ثلث آنچه میداند است که از پی مرید رفتن او و احادیث شمارا از ایشان اخذ کرده ام فرمود که زنی که مرید است
 که توفیق بدی بلکه پی مرید است که شغف غیور امام را از پیش خود نصب کن و هر چه گوید تصدیق کن چو دانستی که نیاید
 کند هر کس نیات حاصل میشود و بر عمل آن میباید و بهر مشق فریب خدا بدوستی آید و بیدار و بهایش
 بکنند خدا و رسول و آنچه معصوم میباید صلوات الله علیه میباید داشت و پی هر طریقی ایشان با عفت عبادت در جنت
 بدانند این بعضی از اینهاست که مخالف شریعت و بعضی از سنی و طریقی اهل بیت علیهم السلام باینکه میباید و از احادیث ایشان
 برای تو واضح میباید و جهت خدا را بر تو تمام میباید و خود را از لغت الهی خلاص میباید اگر عمل کنی شاید خدا بفضل خود
 مراد تو را بر کرامت فرماید که با عفت از پی مرید است و او که عمل کند که از پی مرید است و خود را از لغت الهی خلاص میباید
 قول اینها اناس فرجاً که الحق من ربکم لمن اعتدای فائز بقدره النفس و من ضل فائز بقدره علیها و ما انا علیکم وکیل
 بگوئی بخند که ای گروه مرید بدوستی که حق از پی مرید است خدا بسوی شما آمد و بر شما ظاهر شد پس هر که عبادت و راه حق را
 بشناسد و متابعت آن نماید پس بجز این نیست که عبادت برای خود با نماند است و تقصیر باو عاید میگردد و هر که مرید
 و متابعت حق نکند پس گناه شده است بر نفس خود و بر زبان خود و بر سر خود و بر کمال شما بستم که بهمان شما را از

بلکه چنانچه از احادیث متواتر ظاهر میشود اعتزال از عامه خالق در این است ممدوح نیست چنانچه احادیث بسیار نقلت
 دیدن برادره مؤمن و ملاقات ایشان و عبادت همواران ایشان و اعانت محتاجان ایشان و حاضر شدن در جئاتن مردهای و
 نقضای حوایج ایشان واقع شده است و هیچ بیک از اینها با عزت جمع نبوده و با بشا با جماع واحادیت متواتر با جاهل با تحصیل
 مسائل مزبور و واجبیت و بر عالم هدایت خلق و امر به معروف و نهی از منکر واجبیت و هیچ بیک از اینها با عزت حاصل نیکند
 چنانچه کلامی است معتبر روایت کرده است که شخصی بخند حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که شخصی هست که مذهب
 تشیع را دانسته است و اعتقاد حق در او درست کرده است و در خانة خود نشسته است و پیروی نمی آید و با بر آن خود آشنای نیکند
 حضرت فرمود که این مرد چگونگی مسائل خود را یاد میگوید و بنده معتبر از آن حضرت روایت کرده است که بر شما یاد نمان
 کردن در مساجد و با مردم نیکو میجویشد کرده و کلامی برای ایشان داده و بخانه ایشان شده است و کسی که ناچار است شهادت
 از معاشیه مردم و تأدیب و نهی است از مردم مستغنی نیست و مردم هر کس بیکدیگر بخندند حضرت رسول فرمود که کسی که
 صبح کند و با مردم با هم وصله نماند نماند باشد و مسلمان نیست و کسی که بشنود که کسی که استغناء میکند و از مسلمانان
 افتانت میطلبد و اجابت او نکند مسلمان نیست و از آن حضرت پرسیدند که محبوب ترین مردم بنی سلاکت فرمود که کسی که
 تقوی مسلمانان بشنود و دست و پند معیار حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود که مسلمانان در بر مسلمان هفت
 حق واجب است که هر یک از آنها را ترک کند از دوستی جدا و طاعت او دور می رود و خدا او را در او غضب نیست و دیگر بود از آن
 فرمود که کفر حق است که او را بر حق است آنست که از برای برادر مؤمن بجوای آنچه از برای خود میخواهد و از برای او آنچه از
 خود میخواهد و حق و تقوی است که آن را که و تقوی او احقر از تقوی او و پیروی و خوشنودی او بکنی و طاعت او را بکنی حق تقوی
 آنست که او را طاعت کنی بغیر مال و زبان و دست و پای خود و حق چه مردم آنست که در بد او را هفتاد و آید او را حق حق
 پنجیم آنست که تقوی نیامی و حال آنکه او کوسر باشد و تقوی سیراب نباشی و او نشنود باشد و تقوی پسندیده باشی و این را با
 باشد حق ششم آنکه اگر تو خادم داشته باشی و او عظیم نداشت باشد خار خود را بفرستد که چاه او را بنویسد و طعام او را
 مشتاکرانه در دست خواب از برای او بکشد اند حق هفتم آنست که نفس را اجابت کنی و دعوتش را قبول کنی و بپوشش را رعایت
 کنی و بخانه اش حاضر شوی و اگر بدانی که حاجتی دارد پیش از آن تو سؤال نکند حاجتت را بر او بگو پس اگر ایستاد کنی و لابت و در رفتی
 اجابت در میان تو و او استوار خواهد بود و در حدیث دیگر فرمود که هر که زیارت برادر مؤمن از برای خود کند خداوند
 عالمیان عقاب فرستد ملک را موی که کند که او را نماند که خود را حال تو و کوار با بدیست از برای تو و بنده معتبر از آن حضرت روایت
 کرده است که بنده است امام محمد باقر علیه السلام فرمود که آنحضرت را و طایع کم فرمود که ای حیثه هر کس از شیعیان و دوستان ما را

که برین

که برین سلام من با ایشان بوسان و ایضا از آنجا من دوست کن پی هر یک از ایشان شدند و عظیم و اینکه قطع و سنانند اختیار
 شیعیان ببقای ایشان و اعانت نمایند از راه ایشان ضعف او حاضر شوند و نه کلام ایشان بجزایه مرغان و در خفاهای آباد
 ملاقات کند بدو سخن که ملاقات ایشان و محبت داشته ایشان و با حنف اهل امر تشیع میشود خدا رحمت کند و آنکه مذهب
 ما را زنده دارد و حضرت صادق فرمود با صاحب خود که با یکدیگر برادران باشند و نیکو کاران باشند و با یکدیگر برادران خدا
 دوستی و برادران کند و بیکدیگر رحم کند و بیکدیگر ملاقات نماید و در راه برین مذاکره کند و اینها مذهب حق بگوید
 و در حدیث دیگر فرمود که هر کس که در حاجت بر برادر مؤمن تقوی است از آنکه هرگز بنده از آنکه در هرگز از کسی نماند
 ایشان زمین و لجام کرده سواد کم و بخانه سیبیل الله فرستد و بدانکه در هر یک از این امور واحادیت متواتر و وارد شده است
 که ان شاء الله بعضی از آن افراد این رساله در مواضع مذکور شود و ظاهر است که عزت موجب عروجی از این تقی است و
 بعضی از اخبار که در باب عزت وارد شده است مراد از آن عزت این بود که خلق استند در صورتی که معاشرت ایشان موجب عزت
 ایشان نکند و در صورتی که با یکدیگر رسانند و اگر در معاشرت با یکدیگر در این است و در این است و اینها افضل است
 بلکه آن عزتی که مدح است در میان مردم بنی سلاکت و آن معاشرت که مضموم است در خلوت بنی سلاکت است و آن معاشرت
 خلق میل بدینها و خانی با اختلاف ایشان و تشیع عزت معاشرت اهل باطل و مصاحبت ایشان است و بسیار است که کسی که حق را
 از خلق است و شیطان در آن عزت جمیع حواس او را متوجه تحصیل جلوه و اهتیار دنیا گردانده است و هر چند از ایشان در دنیا
 نامحسب ناب ایشان معاشرت دارد و اخلاق ایشان در نفس خود تقویت میکند و چه بسیار کسی که در میان بیخاس اهل
 دنیا باشد و از اطوار ایشان بسیار مکتد باشد و آن معاشرت باعث زیادت کمالی و تنبیه او و تقوی او و از دنیا او دوری
 چنین آن معاشرت چون عرض او خلاست از عبادت ایشان با غیور آن از اعراض حجبی بخواهد عظیم حاصل کند چنانچه
 بنده صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که خوشحال بنده خاموشی که نای که مردم زمان خود را شناساند
 با ایشان مصاحبت کند و با ایشان در اعمال ایشان بدل مصاحبت نماید پس او را ظاهر بشناسند و او ایشان را در باطن
 شناسد پس آنچه مطلوب است از عزت آنست که در معنی باشد از طوری تا شایسته خلق و بوی ایشان در امور او افتادند
 و پیوسته نیکو بخند و در خود داشته باشد و از غیور ایشان متوقع کرد و از منافقان ایشان محترق باشد و اگر در دنیا
 از خلق چانه کار آردی نمیکند بلکه آنکی صفات ذمیه را تو میباید مانند عیب زبانی که آنست که هر کس چه بیامد مردم نمی
 آید که آن او ایست که آنکی صفات ذمیه را از خود بر طرف کرده است آنها کسی بیاید مردم بر او بد و در مجلس آنکه او را عزت
 ندارند همانهاست جمیع اهل آن مجلس را باطن بر او بد و خود بد مثل میکند ایشان و تا قیامت از ایشان بر او خشنوبند

و غبطان بره و با بره مردم خویر میکند که بر عالم حلال در روزی است و با امت فقیر نشانیست و آن بچهار که در میان مردم آ
 جوه بسیار با این قسم معالک انتاده است نفس خود را شناخته است و آن هجده دانند و از نگر این هفت که با او رسد نگر این
 که است و این قسم اعانتی آنکه در آن جا بود می آید و همچنین می آید و در نفس آنکه گویند که می بخشد است و چه کسی در این دنیا
 خود را با او بر خیزد که آنرا بخت که خیارش خالص شده است و از خیار الهی محض خود را خیر نداند از آنکه زهر می باشد آنست
 که شیطان بر کوشش میزند در ریشهای تار که مردم میدانند که نو که این کوشش آمد و در آن خلق کوزه القه صارت میکند
 و خوش شمرد و در آن کوی و در هر عالم بزرگی یاد میکند و صغیر بی خالک بابت را بخت که بر خیزد است و آن
 بچهار که در میان مردم است چون بسیار از نفس خود را شناخته است و چه در میان می باشد مردم بسیار عمل او را هم
 نیکند بلکه در نفس میکند و مرای رسا و لوشن میگویند و از اینجهت از با نافع تر است و همچنین در باب نیکو کرد
 نیکو معاشرت مردم این نایب دارد که معاشرت مردم و تفکر در احوال ایشان به حاصل مردم بر او پیشتر ظاهر میکند
 و باس از ایشان بشنود حاصل میشود و همچنین در جمیع صفات اگر کسی تا ممل کند و بعضی بصیرت نظر کند میداند کند
 میداند که کسی در مقام اصطلاح نفس باشد و بخند و نوسل نماید بفضل الهی و در حق معاشرت خائف او نفس بکمال
 بشنود منتصف حیوانند مگر بنده که معاینه کند و در آن احوال ایشان و شغله بندگی پسندیده ایشان چه در
 بزرگ و در هالی نفس قطع نظر از آنکه بنده هارا با اینها کار نیست و مطیع خدایند خود میباید باشد و آنچه فرموده اند
 میباید عمل کند و بتصرف خود کار نداشت باشد و بعضی از تحقیق این مقام انشاء الله در باب تحقیق معنی نیامیانه
 خواهد شد **فصل پنجم** در بیان طلب مال از مصرف آن حلال نمودن و قدر کفایت کردن است بدانکه چنانچه احادیث معتبره
 ظاهر میشود طلب مال حلال کردن خوب است بلکه واجب و لازم است اما آنکه طلب را مع عمل استیجابی بغير کردن با
 بر طلب خود کردن خوب نیست بلکه میباید عمل بظرافت و سستی آتی کند و چنانچه فرموده اند قدی از سو یکند و بد
 که با وجود سعی معطلی خدایست و از آن طلب نماید و بسبب این سعی ایوان قائل شود چنانچه عقلا صلیح کرده است انشاء
 که بر هالی که ضائل بگرانند ایشانرا بخاند و بیع آن را بخاند و از آن است صلوح و داده و کوف و بعد از تحصیل بآنچه وهم
 رسد باید قناعت کند و اگر آنرا حلال بهم رسد بر خود مشتقت میباید گذاشت و در این صورت ترک لذتها کردن و چنانچه
 در وقت بخت بویباید خوب است که سعی غیر حرام بناید شد و اگر خدایست و فریاضی در روزی دهد بعد از ادای
 حقوق واجب آتی تسعیر بر خود و عیال و مؤمنان و اعانت فقرا و مساکین بارید که در و در باب و مطر و رعایت میباید
 کرد که آنقدر با فقر آید که خود محتاج شود و فایده آنقدر به نهدت و احتیاج خود هم نگاه ندارد و آنچه در نگاه دارد هم

نقلی با آن داشت باشد و روزی خود را بخصر و آن نداند و آنچه از بوی خود صرف کند بر وجهی آنک را بگوید و طعمها با نیک
 بخورد و بخورد باند بوسان و بیامعانی نفس بپوشد و بپوشاند انشا بقدری که بخند اسرار نرسد انشا اگر ندرت با مال داشت
 باشد که با آن طعام لذیذی تواند خرید و نظر بر احتیاج داد و خود بقیاسی شناخت کند و زیادت را با او جدا بپایان گوید است
 و بسیار در وجه مغز است و حاصل آنست که اصل نوله از آنهارا فی نفس کمال دانند و خوب نیست که در مجلس وارد شوند
 و طعام لذیذی ایشانرا دعوت نمایند بخورند که مار با نشت میبکند و ایشانرا بخوردیم این معنی است انشا اگر بر خیزد
 و چه در با اعانت مؤمنی بر خود سزاگ کرد خوب است و همچنین در مرکب و خاندن و چیزی آن هارا از ما محتاج اینکس چنانچه بکند
 نیست معنی روایت کرده است که سفینه نوری بجزیت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آمد بد که حضرت خاتم
 در نیابت سفیدی و آنرا که بوشید اندامانند بوده که در زیر پوست تخم میباید سفید گفت که این جامه نوبت
 که بر سفید و جامه را بر نفاست بنیاید بپوشی حضرت فرمودند که بشنوی از من آنچه بگویم و حفظ کن که در دنیا و آخرت
 از بوی نوبت اگر بر سست بپوشی بپوشی و نوله بدینها بکن بدان که حضرت رسول در زمان خشک بود اند که در سفینه
 مسلمانان تنگ لباس بود بود که بانه غم که سفینه سلوک میگوید انشا و فقی که بسیار و کند و فرقی در روزی بهم رسد
 سزاوار تر بود مردم بر صفتی که در تقیای این و نیکو کاران در نجاران و بدان و مؤمنانان در منافقان و مسلمانیانند که
 پس چرا جامه مرا نکند و مذمت کردی ای نوری و الله که در این لباس و این حال که از من میفرماید و روزی که خود را شناخت
 هیچ صیغ و شای بودم نگذشت که خدایا در حال من خرق میباید باشد که نداده باشم و بصرش صرف نکرده باشم چون سفینه
 بپوشت جوی و یکروز صومیه آن زمان که اطهار دهد بکند داد و مردم را بپوشد دنیا و درشت بپوشی میباید چون سفینه
 که سفینه از جواب حضرت عاجز شده است بجزایت حضرت آمد داد و گفتند که سفینه نوبت خوب و در خاطر نداشت که بگوید
 و عاجز شد حضرت فرمود که شناخته ما از خود را بپای کبیر انشاء گفتند که بخت ما از کتاب خدایست حضرت فرمود که بگو
 که کتاب خدایست او را تراست بجزل کردن کند که خدایا عقی ان صاحب بپوشی و مدح فرموده است که بپوشد علی علیه السلام
 و لو کان بهم حصاصة و من یوق یحرق نفسه فاولئک هم المفلحون که بپوشی را شن اینست که احتیاج میکند و تر خج میباید کرد
 بر نفس خود و از خود باز بگریزد و ایشانرا میداند هر چند که ایشانرا نهایت فقر و احتیاج هست با بخشید که ایشانرا بکند
 و مرکب نگاه داشته شود از بخل نفس خود و خود را منع نماید از بخل پس ایشانرا سزاوار اند پس خدای مدح کرده است و نقل
 ایشانرا در بخانی دیگر بفرماید که در بطنی و الطعام علی حبه مسکینا و یغنیها و سبحان الله انما یستحق الخیر انما یستحق
 بالحق شیخ با ابا و در شیخ طعام و احتیاج با آن مسکین بی خبر و بقیه بی بدو و کسی که در زندان است بر کرده اند و گفتند که عادت

نقل

بر روی زمین انقباض میگردد که ای کوه آتشفشان علم دارد بدینا و منسوخ قرآن و محکم و منشا قرآن که در کفر
 و هلاکت شده است از جهت سبب این جهالت شده است گفتند بعضی میگویند شاهد را ندانیم حضرت فرمود که باین
 سبب آنرا مشاهده نمودیم است احادیث حضرت رسول علیه و آله که ناسخ و منسوخ و محکم و منغاب دارد و شما بتیلا
 پس آنچه گفتید که خدا جمیع را بشاید مخرج کرده است اول جایی که لال بود و هنوز ایشان از آن فرجه بودند و پاک و خود مشای
 شدند و در آن خود ایشان را فر فرمود از آن فرجه فرمود برای نوحم برایشان و رعایت مسلمات تا فرجه عبود و عیال خود نخواستند
 و در میان عیال و عقیلای خود و مردان پیروزان پیوستند که بر سنگی سببی بنشیند که پس از آن کوه پات کوه ناه خدی
 ایشان آمد و دیگر چیزی نداشتند با تمام ایشان نافت خوانند شد و از آن سنگ خواهند مردند حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله فرمود که این خود ما باین فرجه نماند باین فرجه یاد نماید که آردی داشته باشد بعد از آنکه آتت که صرف پدید
 و مادر میشد و در آن فرجه خود و عیال بسیار پدید میآید و سبب را صرف خود ایشان فقیر خود بکنند و چهارم را صرف همگان
 فقیر خود کند و پنجم را در راه خلاصی کند و باین فرجه نماند از آنکه آتت است و یک از افاضان رفعت شد و در وقت مرگ
 علام باشد غلام که داشت آنرا که در بود و بقیه ایشان چیزی را مالک نبود حضرت رسول فرمود که اگر مرا چیزی میگوید
 نیکانم و در آن میان مسلمانان در آن کسب که اطفال صغیر خود را محتاج بکند که کرده است و پدید فرمود که حضرت
 رسول میفرمود که در وقت انبیا بسیار خود کوه و بعد از آن هر که نوبت باشد و آنچه خدا در قرآن برخلاف آن آیت
 فرموده است که فرسخ آنجا کرده است آتت که والله یوفی الوعد و الله یوفی الوعد و کان بین ذلک قولی که از جبارش
 اینست که آنچه حق که چون نفعه میدهد و مال را صرف میکند اسراف نمیکند و در آن حد اعتدال بد روئی و نیک
 نیکانند و در میان این دو حالت وسط و اعتدال دارد پس نمیباشد که خدا در این آیه اختلاف آنچه شما
 مرید را بر بفرمایید مخرج فرموده است و آنچه شما میگویند اسراف شمرده است و در بسیار جای از قرآن فرموده است
 که خدا اسراف است که آنرا دوست نیندازد پس خدا مردم را از اسراف و تقییر هر دو فرموده است بنابر روئی آ
 فرموده است پس نباید که چیزی آنچه دارد بدهد و بعد از آن که خدا او را روزی دهد و خدا و عایش را مستجاب نکند
 موافق آن حدیثی که از پیغمبر رسیده است که چند صفت از است من استند که در عیال ایشان مستجاب نمیشود شخصی
 که بود در راه خود نفرین کند و شخصی که عیال کسی بضرقت بدهد و بر او کوه نگردد و مالش را ببرد و بر او نفرین کند و
 شخصی که بوزن خود نفرین کند و خدا طلاق را بدست او گذارند است و شخصی که در خانه خود نشسته باشد و عاقد
 که خدا و نام روزی بد و بیرون نیاید که طلب روزی کند پس خداوند غالبان میفرماید که ای بنده من نزاره و آ

تطلب روزی و حرکت کردن در زمین و اعضا و اجزای صحیح بنوعی است که برای تو مشایخ فرموده من طلبه میکردم
 که اگر مصلحت میدانستیم در روزی تو وسعت میدانم و اگر صلاح میدانستم روزی بوقت نماند میگویم و تو خود من معلوم
 بودی و شخصی که خدا او را مال بسیار روزی کند و او را و صرف نماید و عاقد که برود در کار امر روزی بهر حقیقت او روزی
 او میفرماید که من روزی فراخ بنوعی بودم چون امیانه روزی کردی و اسراف کردی و حال آنکه من از اسراف نفی کرده بودم و شخصی
 که نفرین بر خود نیندازد پس خدا بخی خود را تعلیم فرمود که چگونه اتفاق نماید باین سبب که روزی تو شخصیت پند
 خلا که در حال انتقال باشد بهر سبب و بعضی از شب همه را فضا شد فرمودند و چون جمع شد هیچ چیز نماند حضرت حاضر بود
 و سالی آمد و سؤال کرد که چون حضرت چیزی نداشتند که با او میدادند ملامت کرد حضرت را و حضرت از این حال آزاده
 و معلوم شد که چیزی بان سائل نخواستند و از خود بسیار رنج و مره بان بودند پس حضرت از این حال آزاده
 فرمود که ولا تجعل بکمال عقلی الا عسک و لا یظلمها کل البسط و ما حوسر که عجز ظاهرش نیست که دست
 خود را در کوه خود بزند که هر صفت نفاق و مکشای دست خود تمام کشود که اسرافان و هر چه در صفت نماند پس
 پیشتر ملامت کرده شده و در ماند و محتاج بعضی که مریدان از تو سؤال مینمایند و تو معذرت میندازی پس اگر تمام
 مال خود را دادی دیگر اتفاق نمیتواند که پس آن احادیث حضرت سببی یا که شنیدی قرآن فصد بن آنها میکند و اهل قرآن
 که عالم بعلوم قرآنند تصدیق قرآن مینمایند و ایوی که شما با او اعتقاد دارند و در وقت مرگ گفت که بخشن مال و وصیت
 میکنم و خشن هم بسیار است و سلیمان تازی و بود که فضل و دهد ایشان را بعد از آنکه سلطان پس چون وظیفه مقرر
 او با او میسر شد وقت سال خود او میخواست و در راه خدا میداد و میگفته اند که قربان زهد چنین میکند
 گاه باشد که امری با او بماند جواب میکند که چنانچه احتمال مرده است احتمال زینت هم هست ای جاهلان که میگویند
 که آردی اگر قوت خود را نداشتی باشد نفس با او معاصره مینمایند و اضطراب میکند و چون قوت را ضبط کرد و اطاعت
 بهم میسازد و ایشا او را پس او مشق اند و کوه سندان داشت و شیعی ایشان را میدوید و معاش میکرد و در میان میگردد
 چیزی استند با بهما را بیاورد و میشد که از آنجا را میکند و او میداد که جماعتی که با او در سر راه آید میباید فقی
 از شرف و کوه سندان میکند که آنجا است را کافی باشد و از برای خود مثل حضرت بکی از ایشان را میباید داشت و این بود
 زاهد تراست و حال آنکه حضرت رسول سندان ایشان فرمود آنچه فرموده بآن زهد چنین نگوید نماند که چیزی نماند
 و فقی میماند و بر این بنا میگوید که من از پدرم شنیدم که از پدران خود روایت میکند که حضرت رسول در روزی فرمود
 که از هیچ چیزی آنقدر و نجیب نیکم که از حال مؤمن نجیب دارم که اگر در راه دنیا باشد با تقاضای هر چند از برای او است

و اگر بد شاه مشرف و مغرب عالم شود که از برای او خیر است و هر چه خدا نیت با او میکند از برای او خیر است پس حضرت صادق
 علیه السلام بعد از چند حجت و بگویم فرمودند که پس بدانند که مذهب ایشان از کوزه آید و مردم را بدان میخیزند لیسب نادان کتاب
 خلد و سنت بعضی و احادیث آنحضرت که کتاب خدا تصدیق آنها میکنند و آن احادیث را رد میکنند بجهالت و نظر و غریب
 قرآن متنبو ایند که در و ناسخ و منسوخ و محکم و معتبر و امر و نهی فرایند بنیاد بی ادبی که در آن نظر در حال حضرت سلیمان
 نمیکند که با او شایسته بود که از برای کسی که بعد از او میزاد و بنیاد و خدا با او کرامت فرموده و حق میگفت و عمل حق میکرد
 و خدا و هیچ یک از مؤمنان او را بر این امر عیب نگرفتند و پیش از او داده و بیجا آن پادشاهی و سلطنت داشت و پو سف پادشاهی
 مصر تا این داشت و عمل حق میکرد و هیچ کس او را مذمت نکرد و وفا فرموده بنده بود که خدا را دوست میداشت و خدا او را
 دوست میداشت و ایشان را برای او میترسیدند و پادشاهی مشرف و مغرب را با او داد و میگفت و حق عمل میکرد و هیچ
 کس او را بر این پادشاهی عیب نگرفت پس ای کوه عمل نمایند با او آب که برای مشرفان مقرر فرموده است و انکشاف امر و
 نفع خدا بکنند و آنچه بر مشرف است که علم بآن ندانند نگذارید و علم را با اهلش رو کنید و بدانند اعتراف نمایند تا آنکه
 ما خود کرده و توبه خدا معذ و در باشند و طلب کنید علم ناسخ و منسوخ و محکم و مستجاب فرزند و جلال و جبر ام القی
 بار که بر یک خدا باین علم خلد نزد پاک میکردند و از جلال و در میگردانند و جهالت را با اهلش و انکار بود که اهلش بیارند
 اهل علم کنند خدا فرموده است که بدان از هر صاحب علم و دانشی است و در حدیث دیگر آنحضرت رسول و ابی که است
 که نیکو با او و ابی بر بوی کار بی حدان تو را بوی و نما و حضرت صادق علیه السلام فرمود که چیزی نیست در کسی که نخواهد که
 مال از جلال جمع نماید که در وی خود را از مذمت سوال نگاه دارد و فرزند خود را از امانت و درم و خوشی از امانت کند
 و فرمود که چه نیکو با او و ابی در میان تحصیل آخرت و آنحضرت صادق علیه السلام منقول است که محمد بن زکیه بود در روزی
 در بعضی از علمای مدینه در ساعت بسیار کوی آنحضرت مرحوم بود و منگوب بودند و نگویید و غلام سیاه کرده بودند
 و در خاطر که ندانند که سبحان الله مرید بی بی از بیوان فرقی در این ساعت با این حال و مشقت طلب دنیا بیکند هر دم که
 او را و عظمی کفم پس گفت نه پاک آمدن و سلام کوم جواب فرمود و عرفی از آنحضرت میخیزد که تمام بوی از بیوان
 فریض و بود و جنبی و فقی با جنبی حالی بطلب دنیا بیرون آمده آبی کجیل خود را در حال بود چه خواهد کرد که حضرت
 که اگر اهل در این حال برسد در حالی رسیده خواهد بود که بطاعت از طاعتها قلی مستغولم و کاری میکنم که حقه و عیالی
 خود را از قوتان دیگران مستغول میکنم من در وقت با این از راه باقیم که در معصیت الهی باستم پس گفت راست میگویی
 من خواستم ترا مستغول کردی و در حدیث دیگر حضرت صادق علیه السلام فرمود که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و علی

کارگرد و زمینها آباد میکرد و رسول خدا است خرم ما را بهمان میبرد و تو میگرد و در زمین میگفت همان ساعت سینه
 میشد و امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که از کذب خود آزاد فرمود و پسندد مفتی از سبای برین سالم منقول است که چند
 حضرت صادق علیه السلام فرمود که در احوال عربین سالم سوال فرمود که گفت صلوات است و خوب است اما تو که خجالت کرده است حضرت
 سه مرتبه فرمودند که کار شیطانت مکن بنیاد که حضرت رسول خجارت فرموده فالان از سلام آمده بود متاع ایشان
 و آنقدر دفع هم رسید که فرزند خود را از او فرمود و بر خویشاں فحمت نمود خدا میفرماید که هر کس که غافل نمیکند و اند ایشان
 خجارت و بیع از یاد خدا و اقامت صلوات و دادن زکوة و عطا کردن اهل سنت که فتنه خوارانانند میگویند که اصحاب بعضی
 خجارت نمیکردند دروغ میگویند که خجارت نمیکردند اما همان زمان که نمیکردند در وقت فتنی است و چیزی کسی افضل
 از کسی که بیان حاضر نمود خجارت ناکند و پسند معنی منقول است که عربین بنیاد خجارت صادق علیه السلام عرض
 کردیم شخصی هست میگوید که در خانه خود میباشیم و نماز میگویم و روزی میدادم و عبادت پروردگار خود میکنم و روزی
 البتین میبرد حضرت فرمود که این بگر از آن سه نفر است که در عای ایشان مضایب نیست و پسند معنی از معادین خلیف
 مروی است که حضرت صادق صلوات الله علیه از احوال شخصی سوال فرمود که گفتند بر ایشانست فرمود که در چه کار مشغول
 گفتند که در خانه مشغول عبادت فرمودیم که فویش از یک است گفتند بر او داده مؤمنش با او میباشند فرمود که انکشاف
 که او را فوت میدهند همان دانشان پشتی و بعضی است از او که در خانه عبادت میکنند و حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 فرمود که طلب دنیا میکند برای این که خراج بسواک باشد و بر اهل خود توسعه نماید و بر بانی همسایگان بکند در وقت
 نیامت که بعبودت روی او مانند ماه شب چهارده باشد و حضرت رسول فرمود که عبادت جن است و بعضی بر جن
 طلب خلافت و منقول است که سعد بن معاذ بن حضرت صادق علیه السلام عرض نمود که بر آنجا در طلب روزی چه چیز است
 فرمود که چون در دکان در کتوبی و متاع خود را بر این کوزه آنچه بر منی لازم است بجا آورده **لمع رشتم** در بیان
 تحمل و زینت و ملیبوسات فاخر و اسباب و خانقاه نفس و امثال اینهاست کلیتی پسند معنی از حضرت امیر المؤمنین
 صلوات الله علیه روایت کرده که خداوند عالمیان جمیل و نیکوست جمال و زینت را دوست میدارد و دوست
 میدارد که از ثقت او بر بنداشن ظاهر باشند و آنحضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که خدا حق را دوست فرماید
 بر بندش پس آن نعمت را ظاهر گردانند و خود را با آن بر آید بدانند که هر کس که دوست خداست و بر آن نعمت خدا کرده
 و اگر بخورد ظاهر نگردد که بگویند دشمن خلافت است و تکلیب نعمت خدا کرده است و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود
 که حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه در جهامه جو میشدند در آنجا است که با انصاف در حق قیمت آنجا بود و پسند

نه معلوم را نشود که موثرند دنیا نموده و اهل و فخرند انشای سبب این بسیار معلوم و هر وقت حضرت اورنظیرند
 چون بیامد در زمین کردند و فرمودند که ای دشمن نفس خود شیطان خبیث ترا حیران کرده است آیا حسیا
 از اهل خود نکو دمی آید و در غیر زمینندان خود نکو دمی تو چنین مکان میکنی که خدا چیزهای طیبی را بر تو حلال
 کرده است و گراحت دارد که تو از آنها بهره داری و منتفع شوی تو نیز خدا از آن پسندنی چنین نکلی یعنی
 بشو کنی مگر خدا افزوده است که او از زمین و زمینها نام و دنیا ها همه و فصل ذات الاحکام که در هر بارش
 ایست که زمین را خلق فرمود و معجز کرد ایند از برای انشاع مردمان و در زمین انواع میوهها هست و قرا
 که شگوه ذایشان در میان غلایضا حاصل میشود آیا فرموده است که مرج العجوة یلقیان بینهما باریح
لا یبسیان و فرموده است که خرج منهما اللؤلؤ والمرجان پس در اول میوهها و خلق آنها بر خلاف است
 نماید و در ثانی بدینها و در چهارم که از دریا بهره داری آید منت فدا ده پس حضرت فرمود که خدا سؤ کند
 که نیست خدا را بفعل آنها کردن و صرف نمودن نزع خدا چه بقر است از میان کردن بقول و حال انکه از زمین
 که و اما بینهما و تلبس فی ذات حدیث کن بر تفسیرهای بر و در کادوت و میان آن آنها را بر اهم است که با امیر
المؤمنین پس تو چنانچه در خورشیدها گفته کرده بر طعنا آنها ناکو در در پوشش بینایهای کنند حضرت فرمودند که من
 مثل تو نیستم خدا واجب کرده اند است بر ما مان حق که خود را بضعیفان و فقیران مردم بچند و پرورش
 ایشان سلوک نماید تا بر یقین فقر و در بر یار در و چون امام خود را مثل حال خود برینند بجا خود را ضعیف
 شوند پس تمام مبارز انداخت و جاهای نرم پوشید و کلیبی بند معتبر رویت کرده است که مصلی اربع چیز
حضرت صادق گفت که در خلافت باشد باشد ما با شما برین هیت تقیض خواهیم کرد حضرت فرمود که بیا
هیتهای معلی اگر با ما باشد مل مدبر سیاست و تدبیر و رشید با ایادت و سیاست و حکمت و دور و زحمتها
 خواهند بود و پوشش ما جاهای درشت و خورش ما جاهای غیر لایذ خواهد بود پس خلافت ظاهر را از ما
 سبب کرده اند و کانشان ایست که بر ما ستم کرده اند و ما را بر فاقیت انداختند ای عزیز بیدانکه احادیث
 در این باب بسیار است و احادیث بسیار فرموده و فضیلت سوار را بسیار نفیس و نگاهداشتن عدلمان و
 ایشان واقع شده است و احادیث نیز فرموده فقر و فقرا و جاهای بکنند پوشیدن و بر روی و رشدهای سبب
 نشین و آرد شده است و حضرت رسول الله صراحت سوار میبندند و جاههای زیون میبوسیدند و اگر
 بصیرت داری از این اخباری که نقل شده و از معارف و شاکو گفتگوها که در میان آمده علیه السلام و صوفیان

زمانها ساخت حق را بسیار و میدانی که اصل ایشان را کمال دانش و عقیدت با آنها بودند خوب نیست و همچنین معتقد و یقینا
 و واقعا بودند خوب نیست بلکه اگر خدا نوسعه دهد نوسعه بر خود و مؤمنان خویش و اگر فقیه باشد باید بفرستد
 و زیاده بخورد و اگر گفت بوی بر او نداشت باشد و هر با صی که بیشتر میشود میبوسند و آنچه جاضر باشد بخورد و هر جا
 از جانب خداوند خود دانند و اگر خواهد نکو را علاج کند و کاه بوی آن رختهای زبونه بوسند خوب است اما در صورت
 که آن رخت زبونه باعث زیادت نکو را نشود مثلا در زمانی که اعتبار ایشان بوش باشد علاج نیکو نکو مال بوش است
 و در صد اسلام که خجرت و عسبیت باب بود و این چیزها را اعتبار نمیکردند و تواضع و فروتنی در شال بوشی و کنت
 بوش بود چنانچه حضرت رسول ص و آخر این وصیست بایرون معنی انشاع فرموده است که ای ایوب در آخر الزمان جانی
 بهم حق خواهد رسید که در زمستان و تابستان لبتم بوشند و این سبب خود را افضل از دیگران دانند پس ایشان
 لغت میکند مانند که آسمانها و مانند زمین و عقل نیقی حکم میکند که بنام میباید از زمان برداشد اگر خیز و پریا
 آقا بولقی بفرستد بوشد و اگر شال فرستد بوشد و در هر دو حال از اقا را خوا باشد و بیان خوبی و بدی لبتم بوش
 در رختها آه فقر شریفه که در آخر حدیثی آید خواهد شد ان شاء الله تعالی لمعنه در بیان فضیلت بایرون که
 بدنی و بوی خوش که در کشت لبتم معنی از حضرت امیر المؤمنین ع منقول است که شستن سره پنج کثافت و چو یک میکند
 و در چشم را دردی میکند و در رختها جامه خرم و خزه را بر طرف میکند و با این کیفیت بر اینها ساز و فرمود که خود را با
 پاکیزگی کند از بویهای بدی که مردم بر آنها امتادی میشوند و در مقام اصلاح و پاکیزگی کردن بدن خود باشند و احوال
 خود به همان بدی بدوستی که خدا دشمن میدانند از بدن کاشف آن و از زکشف بد بوی را که در بویهای هر کس که
 از وی تلافی شود و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که سزاوار نیست که آدی هر روز بوی خوش بکند و اگر فایز
 نباشد بکوزد بکند و یکی روز نوزک کند و اگر قادر نباشد هر چه بکند بکند اینها البته نوزک نکند و حضرت صادق
 علیه السلام فرمود که خدا را حق لازم است بویها را نوزک در هر چه شارب و فاخته بکند و بقددی از بوی خوش
 خود را خوش بکند و حضرت امام رضا فرمود که بوی خوش از اخلاق بگیری است و حضرت صادق فرمود که بوی
 خوش باعث قوت دست و فرمود که یک نماز یا بوی خوش بقتل است از هفتاد نماز یا بوی خوش فرمود که هر چه
 در بوی خوش صرف بیفای اصراف نیست و فرمود که حضرت رسول ص در بوی خوش زیاده از طعام مال صرف میکند
 و احادیث و فضیلت طیب و انواع آن و فضل روختهای خوش بو خود مالیده بسیار است و در این رساله هم
 کتابها لبتم لمعنه در مدح مطعومات لذیذ و لذت نوزک کوشه و حیوانی نمودت بعضی از آنها

بر انشت از حضرت امام رضا پس سید که هشام بن ابراهیم از غنا نقل میکند که شمار حضرت فرموده بود در غنبد ک حضرت زینب
 که دروغ میگوید آنکه زنادیق او از من پس سید ما و کفتم که شخصی از امام محمد باقر سوال نمود از غنا حضرت فرمود که اگر حق
 باطل متمیز نشود وضاد و کلام طرف خواهد بود شخصی گفت که در طرف باطل فرمود که درست حکم کردی و پسند منی حضرت
 امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمود که مجلس غنا مجلس است که خدا نظر رحمت بسوی اهل آن مجلس نمیکند
 زینب صحیح از صدقه بن زیاد منقولست که در خدمت صادق علیه السلام شخصی عرض نمود که بدم و مادرم فدای تو بیا که در خل
 بیت لکن نمیشوم و هست ایجان دارم که ایشان کینه از من دارم که غنا میکنند و عود میوزند و لیسان من طول میدهد نشستن را
 بر آنکه استماع او از ایشان حضرت فرمود که چنین مگو آن شخص گفت من بیای خود بر آن آن نمیوم همی شنید است که گوید با
 خود می شنوم حضرت فرمود که تو بر کون مکن شنیده که خدا میفرماید که گوش و چشم و دل از همه ایشان سوال خواهد کرد که گفت و
 الله که گوید هر کس این آیه را در از عرف شنیده بودم و در از عجب و بعد از آنکه دیگر با عقل خود سخن گوید و الحال استغفار و توبه میکند
 حضرت فرمود که بر چنین غسل کن و نماز کن که بر کار بی عظیم مقوم شود چه بود چه بسیار بد بود و حال تو را که بر آنکه ای بر
 زینب را شکر کن و از غنا بطلب که تو بارت را قبول کن و تو بر کون هیچ بدیها و از هر چه خدا بخواهد از غنا بخواهد که خدا چیزی را که
 نیجاست بخشی دهد و فرموده است و نیز با با هاشم بگذرد که هر فعل را اهدیت که آن فعل مناسب ایشانست و از حضرت صادق منقولست
 در نفسی این آیه که فاجبتوا الریح من الاوثان و اجسدوا قول الزور اجتناب نمایند از دجس و پلیدی که آنکه بیادست
 و اجتناب کنید از قول زور گفت باطل فرمود که مراد از قول زور غناست و در حدیث دیگر فرموده اند که از آن حضرت پس سید
 از غنا حضرت فرمود که داخل خانه چند شیوه بد که خدا از اهل آنجا اعراب فرموده و در حدیث رحمت از ایشان که در این است و در
 حدیث دیگر فرمود که شنیدم رسول خدا در دل میوی و پند نفاق را چنانکه کتب گواه نامی و پانده و در حدیث دیگر فرمود که حضرت
 رسول فرمود که بخوانید قرآن را بلیص عرب و صوت ایشان را و حیران نماید از غنا آنکه اهل نفاق و مجرور و صلحیه آنکه
 کسی بدست که بعد از من جماعتی خواهند آمد که ترجیح کند او را خود را بر آن ماند ترجیح نوحه و ضنا و مبیات قرآن
 ایشان آن که در این ایفاد الاقرتقوا امر رفت و لهجات ایشان و سرگشت و سرگشت و لهجات جماعتی که از ایشان خوششان نیاید
 نیز سرگشت و علی بن ابراهیم در حدیث طولانی روایت کرده است که حضرت رسول بر او ای سلمان براه میفرمود چیزی مان
 به که در آخر آن زمان هم خواهد رسید و از علانیات قیامت از آنجا فرمود که تقوی قیامت خواهند کرد و بعضی از غنا خواهد
 خوانند و از حضرت صادق پس سید از حدیثی که نقل کرده اند که فرمود که خوش بپوش و فرقی ایشانست و خاست و تقاهم کردن
 ایشان کفر است و گوش کرده خوانند که ایشان نفاقت و در حدیث دیگر فرمود که زنه غنا کنند ملعونست و هر که کسین را بچیز

۲۰۸
 ما بولست و در کتاب اخبار عیون انصاف روایت کرده است که از حضرت امام رضا پس سید از غنا شنیدم که غنا حضرت فرمود
 که اگر چنانچه جان من بدانند و آن باطلست و لغو است که شنیده که خدا میفرماید در حدیث جماعتی که چون با غنا میگوید که گویا
 و بنی کانه میگوید و کوشش نمیدهند و از حضرت امام رضا پس سید منقولست که هر که نفس خود را مطلق کند و آن
 و نشود آنرا پس بدست که در پیشتر در حق هست که خدا بارها را امر میفرماید که آنقدر رخت را حرکت دهند پس از آن
 صدای خورش خواهد شنید که هر کس شنیده باشی و کسی که غنا شنیده باشد آنرا بخواند شنید و علی بن ابراهیم
 صحیح از امام حسن بن حمید روایت کرده است که حضرت صادق عرض نمود که سؤالی بپرسیدم که غنا مانع میشود آنها
 در پیشتر غنا خواهد بود فرمود که در پیشتر رخت هست که خدا بارها را امر میفرماید که بیرونند و آنقدر رخت
 بپوشند چندانکه تمام میلان زند که خلائق بخوابند این نغمها هر کس صدای شنیده باشد و بعد از آنکه فرمود که آن غنا و آن
 کسی است که زنه شنیده غنا در دنیا از من جدا کرده باشد و این با او بدست معنی از حضرت صادق روایت کرده
 که سوال کرد که از آن حضرت از این بپایه غنا فرمود که غنا صورت نفاقت و باعت فقر میشود و پلیدی از او حاصل میکند
 و پسندید و دیگر از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که بسیار کوشش و در غنا باعث فقر و پلیدی است
 معنی روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام سوال کردند از معنی قول زور که خدا از آن فرموده است که در حدیث
 قول زور است آنکه شخصی بکسی غنا کند که بد که احسانت خوب خواندی و احادیث دیگر در حدیث غنا او را دست و زور
 او باب انصاف بصیحت که گفت از آنجا مراد که در حدیث کافیهست و بدانند که آن غنا و لغوین غنا و انفسی کرده اند بترجیح او آنجا که
 شوق را بطرب در آورده و ترجیح را نفسی کرده اند بیکو بر و حرکت داده اند و کلو و طرب را گفته اند که آنکه آنکه
 که آنجا و آن خوشحال و از آن درده حاصل میشود و بعضی از لغوین و عدا بجنس ترجیح انصاف کرده اند و بطرب آورده اند
 آنکه لغو نگردد و غنا و رفاه سر دهد اما میگویند و جمیع خوانند که با او رفاه سر دهد میگویند و در بیان عرب
 الحال میشود که کسی را که معنی اند بگویند خوانند که کون نقور بقدر غنا که پس ظاهر شد از آنچه گفته شد که هر خوانندگی
 که در حدیثی است آنرا باشد و اینکس را بجز در با فوج آورده حرامست مگر آنکه استغنا خواهد شد و اگر بطرب هم بماند
 بیزب جمیع گیتی حرامست و چیزی زدی ظاهر نیاید آنکه زور که عطفی که گفته اند مراد اینست که آن نوع از آن زمان
 شائق این باشد که بطرب آورده و آنکه نگاه باشد که کسی بهم رسد که از هیچ آواز بی بطرب نیاید چنانکه کسی غنا
 کند که خیر نیست که آنجا از حدیثی که میگوید اگر بماند و کسی را غسل بداند خلل در آن تفریق نداده باشد یک قسم
 از آن است که اصل جوهر آن خوش و او بد پس اگر قرآن است بخواند و بخردی در صورتی که در صورتی که در حدیثی

کون هفتاد کسی که مراد از کده یعنی فریاد درگاه نیست و است معنی منقول است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که شیخ ما را خدایت
 که در خدایت و بیخوابی خدا را بیخوابی یاد میکند و بلند معنی دیگر از آن حضرت منقول است که حق سبحان و تعالی میفرماید که
 هر که مرا هست و بیخوابی یاد نماید من او را غافل ندانم تا بجا نرسد و بلند معنی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است
 که هر که خدا را در بیخوابی یاد کند پس خدا را بیخواب یاد کرده است و بدین معنی که منافقان خدا را استکار میگویند و بیخوابی
 را میگویند خدا در وصف ایشان فرمود که بر باری مرام کار میکنند و یا خدا نیکند مگر آنکه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند
 که در کوفه که آری در خاطر خود بگذرانند و بیخوابی از خدا کسی نماند از آن رو که او می آید و ذکر پس از این آیات و احادیث معقول
 شد که با این نحو فریاد کردن و خدا را یاد کردن در شرع بلند است و در فریب بردن دانستی که این قسم امور از شرع
 وارد شده است غریب دانستی و بعنوان عبادت کردن بدین معنی و در آنکه سخن برها و غنا میکند و ذکر با برقیست عبادت
 میگویند و در میان آن اشعار عاشقانه و معنی در آن نیز از آن حضرت منقول است و این با جمیع علمای ما موافقت چنانکه در اشرف
 در باب غنا قطع نظر از اعمال شیعیه که در وصف آن میکند از دست برداشته و اصول و خدا گفتند در قرآن
 با آن مذمت فرموده است و وقتی که در آن شرف آمده است و عقل هر کس حکم بقناعت آن میکند ستم آنکه این اعمال را در
 مساجد میکند و مشغول اند و در مسجد مدینه است چنانچه بلند معنی از حضرت رسول ص منقول است که فرمود که اگر کسی
 که کسی در مسجد مشغول باشد بگوید یا الله که خدا رحمت را نیکند مسجد را بوی آن فرزند خواندند ساخته اند و اینها کوه آینه
 از آن بلند کرده در مسجد و کفی ایشان این اعمال را در شب جمعه و در جمعه واقع میسازند و مشغولند و در شب طهارت
 مکر و مکر و در روز جمعه نیز مکر و مکر چنانچه در حدیث صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که در روز جمعه یک بیت
 بخواند ضعیف و پنهان از آن نواب آن روز در جهان بیت خواهد بود و چون با ایشان میگویند که این اعمال بیعت و شریعت است چنان
 میگویند که ما از آن روز تریب در بگو حاصل میشود و فریادها میکند و مانند حیوانات که این میکند و این را در نظر تو ام
 کالانعام آن کالات خود میباید و در باب فریب پیش معلوم شد که این چیزی با اینست که مانع خود با بیم و دره فریب
 منضبط است در راه متابعت شرح و آنچه کلام که از ایشان صادر میشود و حالش نام میکند بوجهی قسم بکنتم است که
 خیالات باطله در نفس ایشان از عشق بیخاست این صلایان خوش را که شبند تا آنکه طغیان میکنند و باعث
 اضطراب ایشان میشود و آن خصوصیتی با ایشان ندارد و در مجلس سانه و شراب و بنگام هم از سود وجود و نفس
 میباشد چنانچه بلند معنی از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که آن آری ظاهر من خود صلوات الله علیهم روایت
 فرمود که منظران بنی و انبیا و اولاد زمامه آدم تا هکذا و که حضرت عیسی معصوم شدند و با ایشان سخن میبکنند و سوز

انسان یکدیگر و محضره بجای زبانه از بیخوابی در بکوشی داشته روزی حضرت جعفر با فرمود که ای مردم مرا توها میبکنند
 که قدر تو از آن عظمی است که حاجت تو را در دنیا و آخرت خود میسوزاند که آنچه فرمایند مخالفت تو را میگویند که
 میخوابم که در خواب با آنها میخوابم و در آن صدمه میباید که اینها را که میگویند قبول کن و برون برو و بگو و بعد که چون صبح
 روز دیگر بلند و بلند مانند روی میبوی و بلند است بدین خود و طول چشمها این در طول و بلند و همچنین در حالتی که
 رویش و در وقت و در وقت بلند و چهار دست دارد و دست در دست و دست در دست و در وقت او است چنانچه با این در بعضی و اینکشتا
 پایش در عقب و در وقت بلند و یک بند بر روی او بلند و بر آن کمر بند رفته با بالوان مختلفه او بخت بعضی سرخ و بعضی
 زرد و بعضی سبز و بهر رنگی که شده در آن ممانعت و وقت بلند و در دست دارد و خودی بر سر نهاده و بر آن خود نقل
 او بخت چون حضرت او را در اینهاست مانند او فرمودند و پسندیدند که این کمر بند چیست که در میان درای گفت این کمر بند
 و بخت است که من صد گوهام بر روی مردم نیست داده ام فرمود که این ریشها را الوان چیست گفت این اصناف از آنست
 که مردم را بالوان مختلفه رنگ آمیزی چنانچه خود میباید فرمود که این رنگ چیست که در دست داری گفت این شمشیر است
 که در نهاد را بخت است از طینت و بر بطن و طینت و بر نا و غیر اینها و چون جوی شرب خوردند مشغول شدند و لذت
 عیبها اند که من این جوین را بخت که در آن است و مشغول خوانند که ساز و نشوید پس چون صدای اینها شنیدند
 طرب و شوق از جا بیدار شدند و بگریختن میبکنند و بگری با انگشتان صدای میکنند و بگری جانت برین میباید چنانچه
 فرمود که چه چیزی پیش موجب سرور و خوش چشمی میکند و گفت زان که ایشان آنها و دامهای متند و چون نریزها
 و اعتقاد صلوات بر من و جمیع میشود بپوش زان میبویم و از ایشان در خوش میبویم حضرت فرمود این خود چیست که بر سر تو
 گفت با این خود را از نظر بهانی صلوات حفظ میبکنم فرمود که این فلان چیست که بر آن او بخت است که با این در راهی صلوات
 میگذریم و بسوی خود میبکنم فرمود که هر کس برین یک ساعت بنظر بماند گفت نه ولیکن در دنیا یک فصلت و اینم که مراد خوش
 زانکه فرمود که کلاست گفت آنکه پیشتر که چیزی بخوری در هنگام افطار و با طوبی سبکی میبویم و در بیعت است بری
 چیزی حضرت جعفر فرمود که با خدا عهد کردم که هر کس از نظام سبکی نشود تا خدا را ملاقات کند من نمیبهد
 گویم که هیچ مسلمان را بگریختن بکنم تا خدا را ملاقات کنم پس هر روز رفت و دیگر بخت حضرت نیامد و یک قسم دیگر
 آنست که از انبیا مکر و فریب ساخته که بخت بسیار دیده ام که آن در آن حالت بر کند با او ایستاد در هنگام اضطراب و
 خود را بظن دیگران اندازند و آنرا اختیار و افعال ایشان ظاهر است و یک قسم دیگر برین است که با عیان بگویند جواب
 و ضبط نفس در آن کفر و فریب و سایر بدیها و از ایشان که موجب ضعف قلب و دماغ و موی مواد سوزان است حاصل میشود

که باندک صدای خوشی و صدای موحی یا زبان فرخ یا زبان حریف مدعوش میشود و پندارند حرکات از ایشان صادر
 میشود و آن باعتبار برضیت که در بدنه ایشان حاصل میشود و آن را بنسب و جانب و نزل آت بر عتقا و خوردن و واقتا
 معوقی علاج میباشد که در زمان جمیع اعتبار چهار پندار ایشان ضعیف میشود اینجا آلات میباشد ایشان که هست
 آتت که آنرا کمال بنیاد است و معالجه میکند و اینها کمال میباشد و وسیع در بارش میکند و یکدم در کمال است که
 میباشد اختیار ایشان است و آخری اختیار میشود بسبب آنکه که برادر آتت بر ای این مقرر کرده اند که اگر حزب یا شوقی
 در آتت زیاد کند یا اندک کند که در جانش عباد در مقام مناجات و در آن گفتن یا قاضی الحاحات بنظر بقدر نیاز است
 که شوقی و شوقی دارند که از اول شب تا صبح زاری میکنند و هیچ اینجا آلات ایشان در تنید همدیگر که چون برون بنیاد
 که در دست رفتند شیطان بر ایشان دست آلوده و از آنکه ما صلوات الله علیهم بنظر بقدر انتقال کرده اند و اینها
 میگویند که کبریا بر ایشان است و کمال نیست و خود را از کبریا منع میکند و خود را بدست شوق و خیاالات میدهند
 تا بهوش میشوند و حرکات ایشان صادر میشود و آخر علاجش با کبریا میکند و اگر اول خود را بکبریا در دست با آنجا
 مستخرج میشود چنانچه کلینی و ابویوسف روایت کرده اند که چند مرتبه حضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض نمود
 که جمعی هستند که هرگاه چیزی از قرآن یاد کردند یا کسی بر ایشان خواند بهوش میشوند و چیزی میفایند که اگر کسی دست
 و پاکی ایشان را ببوی خبی نمیشوند حضرت در مورد که سبحان الله بر ایشان خواند خدا ایشان را باین امر فرموده است چیزی که
 بآید مامور شده اند و بکار ایشان می آید و در وقت و بوقی است ای عزیز شاهدی بر ای بدعت بوده ابو اطلال
 این بدعتی است که بکس از شیعه و سنی و صوفی و غیر صوفی نقل نکرده اند که حضرت رسالت پناه و آئینه معصوم و صلوات
 الله علیهم و اصحاب کرام ایشان و زبان ایشان اخبار ایشان و عملی است ایشان هرگز معترضی داشته اند و باین ایشان
 کرده است با حلقه مذکور منعقد میباشد خبر اند با اصحاب خود بآن امر میکرده اند و اگر این عبارت جنسی اتمام در شان
 آتت سیود چرا ایشان با اصحاب خود نمیفرمودند باید بر عتقا شش میباشند و عتقا در بارش کون نمی بینی اگر بخواه قاضی
 عادل بگویند که متواتر است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام هر که در شب جمعه زبان جعفر بگردد که گاه شوق
 آمدند میشود و قضاوتی است تا او را از ده هزار کس یک کس با آن عتبت نمیکند و اگر بیفته بکند و نداند که چند حرف فریاد
 کند که باری من باریت من در حلقه ایشان داخل میشوند بوجت نام و تا صبح بر می چند و بخود بانفس خود آتت
 نمیکند که کلام روز نفس نوحی را غیب خبی است بود و جود ریک امر خود بگویند این اهتمام را ندارد از انصاف مگر در هرگاه
 از اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم قریب به حق حدیث در کلامها و اعمال شب جمعه و در جمعه وارد شده باشند

چنانچه این موعظه علیه السلام کتابی در خصوص من مصلب نوشتند است و در آن آدابها و اعمال چندین هزاره قریب و زیاد که تعلیم
 فرموده باشند و بنویسند نظر بکن و تمام آتت و آن روز را در چیزی حرف نماند تمام عبادی عسکر گویند که حراست و خود
 اعتقاد داشت با شوقی که خدا فرموده است در روز عتبات چه عتد خواهد گفت و بجز عتبت از عتبت نوبت خواهد داشت و در آنجا
 میروی تعقب نماز خویش چون اصل تعقیب سنت است چندین مرتبه بآن ضمیمه کنی که مبادا از تو سنت خالصی بعمل آید
 لغوی بالله مستحق نوبت شوی زیرا که اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم قریب بصد هزار بیت از مناجات و دعا و تعقیب
 و از کار و او را در مشغول است هر روز که میکند و او را در تعقیب که چندین مرتبه کرده اند میفرماید که بجز معنی و بنده نگار و در
 عربیت و اعراب اکثری ضابطه است آخر این چند جا اهل سنت مناجات و ذکر خدا را به از پیشوایان دین و بزرگان کاتبان
 العالمین و افاضه فصیحی و درجه نبوی میدانند پیغمبر آن روز و میگردند که تابع ایشان باشند و داخل شیعہ ایشان باشند
 من است که آید که پیغمبر ایشان کنی و یاران او را در پیغمبر و آنهک میفرماید که شاید غنایان آید و از آنکه اهل خلیفه باشند
 و مشغول است شخصی بخداست حضرت صادق علیه السلام و کتبت دعا این اختراع کرده ام حضرت فرمود که اختراع خود را بکلام آنچه
 من میگویم بخوان و در وقت ذکر خفی است و ذکر خفی با آنهایی که سابقا آمدند که رسالت خوبت و بعضی عبارات است که دل آوری
 بیار خدا باشد بتفصیل که مذکور شد ایشان سخن خاص که ایشان اختراع کرده اند هبت مخصوص است و جنسی است
 تابند معتبر از شاعر نرسیده باشد بعنوان عبادت که در دعوت است چنانچه در تعریف بدست رفتی و در هیچ حد
 از اعراب شیعہ آن عبادت وارد نشده است و در کتب حدیث سنن ابی امام و ایشان نقل میکنند که امی معروف
 که از حضرت امام رضا روایت کرده است و این چندین وجه باطل است اول آنکه معلوم نیست که معروفی که سخن خداست
 حضرت امام رضا رسیده باشد و اینکه میگویند در بیان حضرت بوده است البته غلط میباشد باید باشد زیرا که جمیع خدات
 کارانه و ملازمه آنحضرت را از سنی و شیعہ و در کتب ایشان و مجال ما ضبط کرده اند و سنن ابی امام مستحق که خدمت آنحضرت
 داشته اند و روایت حدیث میکرده اند نامشان ذکر کرده اند اگر این مرد در بیان آنحضرت میبوده البتہ فضل میکردند و در
 آنکه طریقت او را در تذکرها و در طایقی نقل کرده اند و احوال او معلوم است که از تعصیب اهل سنت بوده است و هرگز
 توسل خدمت ایشان نداشت است سیم آنکه سندی که با خدا ادا ایشان باو مشفق معین و در این باب جمیع روایت سند
 که از ایشان اعتقادات و اعمال آنها را ذکر کنیم مناسب نیست مانند سید محمد بن مونس که معلوم است از کتب صوفیه
 که دعوی میکرده من مهدی صاحب زمانم و گفت اتفاق اهل دل بر این شده است و غیر این از جاهل که هبت بنعت
 و بدعتا معروفند آنکه چهارم آنکه آنچه از مشایخ ایشان شنیده ام انواع مختلفه دارد و ذکر خفی که در ضابطه بیان سخن

و نماند و شخصی که بدست راست تصدق کند و از دست چپ حقیق بدارد و شخصی که خدا داد را بخواهد باز کند و البته بدین اشی
 از نیت آلی براری کرد و شخصی که برادر مؤمن خود را ببرد و بگوید که من از برای خدا دوست میدارم و شخصی که از مسجد
 بیرون آید و در نیت او باشد که باز مسجد بروی بکشد و شخصی که زنت صاحب جانی او را ببرد و بگوید که بخیر بگویم و بگوید که
 من از پروردگار محالینا دوستم بدارم بگوید که بشارت و تقاضای لایح علی علیه خویشی و لایح له استیع و اذاعتی
 فی الدنیا اخفتر یوم القیمة و اذاعتی فی الدنیا است یوم القیمة یا یاد از لوان و جلاله و کجل سعید بیت الاحمر
 و شخصی که لا یجوز من شرب یوم القیمة یا یاد از تاق العبد بفرش علیه و یوم یوم القیمة فیقول اما انی کنت مشفقا فیغفر له
 یا یاد از تاق العبد لعل الحسنة یجعل علیها و یجعل الحسنة حق باقی الله و هو علیه غضبان و ان الرجل لعل التبتة
 فیترقی منها امری الله عزوجل امتا یوم القیمة یا یاد از تاق العبد لعل فیدخل به الجنة فقلت و کیت ذلک یا رب است
 و انی یارسو الله قال بکون ذلک الذنب نصب علیه یا ثیا و منه و انی الله عزوجل یجعل لکم فی کل عمل خیرا و انی الله عزوجل
 من الذنب ففسد و عمل لما بعد الموت و العاقرین ارفع نفسه و هو اما و من علی الله عزوجل الامانی ای بود خداوند عالم
 بفرماید که من جبرئیلم بر بند خودم خیرم و از جمیع بندگانم بر ای او و از منی را پس اگر در دنیا از من ایست و خایف نیست
 در روز قیامت او را میترسند و اگر از من ترسند در دنیا او را در روز قیامت این میگویند ای ای بود اگر کسی عمل
 هفتاد و نه مرتبه داشته باشد میباید او را حقیق بخواد و ترسان باشد از اینکه میباید نجات نیاید از شره در روز قیامت ای ای
 بدستی که بنده را عرض میکند بر او کناهان او را در روز قیامت پس او میگوید که سوخته ترسان بودم از این کناهان
 پس نسبت این خدا او را میترسد ای ای بود بدستی که بنده حسن میکند و اعتراف بر او میکند و کناهان میکند و حقیقی
 شمارد تا آنکه جو قیامت بقی خدا می آید خدا بر او غضبناک است و بدستی که شخصی گناه میکند و از آن سستی سد و
 خداست پس در قیامت این بنده خدای آید و یالک نادیده ای ای بود بدستی که گناه بنده گناه میکند و لیب آن داخل
 جهنم میشود ای ای زکنت چگونگی میشود بدو و مادرم ندی بویاد بارسو الله فرمود که آن گناه پیوسته در یک
 چشمان اوست و از آنکه تو بر میکند و از عذاب الله چندان میگریزد و پناه سعید تا لیب آن داخل جهنم میشود ای ای بود
 زبون آنکست که نفس خود را تبع دارد و کار کند بر احوال بعد از مرگ و عاجز آنکست که متابعت نفس و خواستهها
 آن کند و بر خردن آن زودها کند و با متابعت هوا آن زوی بهشت و مراب عالی داشته باشد از این گناه نسبت که در شرم
 طبیعت صادق و در دنیا چند نفس عارفان حاصل میشود **خوف و ریاضت بدانکه مؤمن را از اقصای مایوس حضرت**
چایخت و میباید که در دل مؤمن خوف و ریاضت و بوجه کمال بوده باشد و هر یک مساوی دیگری باشد و تا امید

بودن از نیت آلی بر این بودن از عذاب آلی بر این گناهات کیست و باید فرقی کرد میان رجا و مغرور شدن و خوف و مایوس
 بودن بدانکه رجا عبارتست از امید داشتن بر رحمت آلی و طالب آن بودن و آثار صدق رجا در اعمال ظاهر میشود پس اگر کسی
 که دعوی رجا کند و نیکو اهل خوبی نماید او را کز نیت در آن دعوی بلکه این غم است و از بدین نیت سعادت و سعادت نیست
 آنکه اگر از دعوی ریاضت نکند و تخم نکند و تخم بنیاشد و گوید که من امید دارم که این ریاضت بر آید این عیب سعادت
 نه رجا و امید و اگر آنچه ریاضت جزو است بجز آن و تخم بیاشد و آب بردهد و بوسه زدهد خود رود و گوید که من
 امید دارم که حضرت علی کرم الله وجهه بر او بیاید او بیاید است و در دعوی خود صادق است همچون روزهای معنی که
 اعمال صالحه را با شرایط او آورد و بر عمل خود اتمه کند و بفضل آلی امیدوار باشد او صاحب رجا است و همچنین در
 اگر خوف و ریاضت با هم از خدا شود نیکو تر است که در ریاضت اتمه نماید این خوف صادق است زیرا که هر که از خوف
 خایف و ترسناک است البتة از آن که ترسناک است و آن شیء اول بجز از نیت آنست که شخصی ترسناک باشد و ترسناک
 او کند و گوید من از او میترسم پس کسی که راست گوید که از عذاب آلی صدق چنانکه امری چند میشود که موجب عذاب
 و آری میباید طیب نفس خود باشد و اگر رجا و امید با هر دو غالب داند و ترسد که موجب سستی در عمل کرد و بشک
 در عقوبت آلی و نیکو در آیات و احادیث خوف خود را متذکر گویند و اگر خوف بر او غالب شود و ترسد که با این
 نیکو عمل نماید بابت و اخبار و فکرها و فضائل نامشایخ خود امیدوار گویند و کسی که ترسناک است که قیامت خوف باقی
 رجا مانده است دارد زیرا که عمل خوف و رجا یک چیزی نیست که بر این یکی هر یک دیگری که شود بلکه عمل رجا عذاب این است
 و از محض فضل و رحمت است و از هیچیکه خوف بیاشد و محال خوف نفس آری و شبهوات و خواهشها و کناهان و
 بدیهای اوست پس هر که از خوف و ریاضت و نیت خود امید بدارد و چند آنکه در بدینها و عیوب خود تفکر
 نماید خوفش زیاده میگرداند چنانکه حضرت سید الشاکرین صلوات الله علیه در عاها از اهل بیارها انصاره با بعضی
 فرموده اند که ای مولای من هرگاه کناهات خود را بی بدتم ترسان میشوم چون در حق منیکم امیدوار میشوم و با
 مضامین عبادت بسیار وارد شده است چنانچه پسند معنی حضرت صادق من مقبول است که نفس فرزند خود را در
 صفت فرمود که ای فرزندم کلکها از خدا چنان بقی که اگر نوب حقه و الشرف را داشت با شیء از عذاب خود هر که در وقت
 در میان امید بدارد که اگر کناه حقه و الشرف بدو که او روی تو را خواهد که در خدا زان حضرت فرمود که بدرم میکند که هیچ
 مؤمنی بدست مگر آنکه در دل او و در نیت او و در خوف و در ریاضت او در رجا که هر یک را باید بگردان بخشد بر آن که زودتی
 بکند و پسند معنی از اسما و بن همای مقبول است که حضرت صادق علی السلام فرمود که ای سیدان چنان از خدا بقی من

باید در فضل الهی و معنی آن تفکر میکند
 امیدوارش بر او میگردید

و ایات

پس برخواست و نزد آن عمل نمود و هیچ با آنکه نه سخن نگفت و بسوی خانه خود روان شد و در خاطر داشت که توبه کند و پند
 بود از کوه هالی خود در اثنای راه بر او برخواست و با او صحبت شد و چون پاره راه رفتند آفتاب بسیار گرم شد و راهبان
 جوان گفت که آفتاب بسیار گرمست دعا گویند ایوی فرستد که ما را سایه کند جوان گفت که مرا نترس خدا حسنه بخت و کاری
 نکرده ام که جرات کنم و از خدا حاجت طلب نمایم راهب گفت من دعا میکنم تو آهسته بگو چه می گوئی بعد از آنکه دعا خواند ایوی
 ایوی بر سر ایشان برآمدند و در سایه او می نشستند و چون بسیار راه رفتند راه ایشان جدا شد جوان برای رفتن راهب
 برای رفتن و آنکه ایویا چون روان شد و راهب در آفتاب ماند راهب با او گفت که ای جوان تو از من بهتر بودی که در حاجت
 مستجاب شد و دعای من مستجاب نشد با تو چکار گوئی که مستحق این تو اوست شده جوان قصه خود را نقل کرد راهب گفت
 چون از خوف خدا نترس معصیت او کردی خدا نگاه کنشتر از آن تر بود است سعی نماید که خدا را برین خوب باشی
 کلین پسندم من این را حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روایت کرده است که پادشاهی در میان بنو اسبیل بود
 و آن پادشاه قاضی داشت و آن قاضی برادرش داشت که بصدرق و صلاح موسوم بود و آن پادشاه نه صلاحی داشت کرد
 اولاد پسران او بود پادشاه شخصی را میخواست که بکارش برسد بنی قاضی گفت که مرد فتنه معتدیه را میخواست که با آن کار برستم
 قاضی گفت که کسی را معتقد من از برادران خود که آن نادرم پس برادر خود را طلبید و بختی آن امر با او کرد و او را کرد گفت
 من زن خود را اختیار نمودم آنکه آنست قاضی بسیار اهتمام کرد و مبالغه نمود چون مضطر شد که ای برادر من هیچ
 چیزی نماند و اهتمام برادر من مثل زن خود و خاطر من با او بسیار متعلق است پس تو خلیفه باش و در امر او ایام و او بر
 و کارهای او ایسان تا بر کرم قاضی قبول کرد و برادرش بیرون رفت و آن زن از رفتن شوهر خود راضی نبود و قاضی
 به مقتضای وصیت برادرش میفرمود آن زن و آنگاه از حواصیل او سوال نمود بکارهایی او اقدام مینمود و بخت آن زن
 بر غلبه شد و او را بختی نماند آن زن امتناع نمود قاضی سوگند خود کرد که اگر قبول نمیکند پادشاه میگویم که این زن را
 کرده است گفتند چیزی نمیگویم پس من این کار را قبول نخواهم کرد قاضی بفرمود پادشاه رفت و گفت زن برادر من زن کرده است
 و نیز من اقرار کرده است و ثابت شده است پادشاه گفت که او را دستساز کن پس آمد زن و گفت پادشاه مرا امر کرده
 که من دستساز کنم اگر قبول نمیکند نمیکنم و الا من دستساز کنم گفت من قبول نمیکند آنچه خواهی بگویم قاضی مرد را خبر کرد
 و آن زن را بصحرای برد و کوهی را و او دستساز کرد تا وقتیکه آن کوه که او مرده است با او گفت و در آن زن را حق ماند و او چون
 شب شد حرکت کرد و از کوه پیوسته آمد و بر روی خود راه میرفت و خود را میکشید تا بدری رسید که در آنجا و برای
 بود بر دانه و برخواستن تا صبح شد چون در بلای خود را گشود آن زن بدو از قصه او پرسید زن قصه خود را با

گفت در میان مردم نموده او را بدید بر خود بود و آن در بلای اسیری خودی داشت و غمی آنکه فرزند نداشت و مالی و همی
 داشت پس در بلای آن زن را اصلاح کرد تا چنانچه ایوی بر طرف کرد و فرزند خود را با و داد که توبه کند و آن در بلای
 غلبه داشت که او را خدمت میکرد آنغلام عاشق آن زن شد و با او در آن بخت که او بر عاشق من راضی نمیشود چندی
 کشید بنویسیدم گفت هر چه میخواهی بگو که این امر ممکن نیست که از من صادر شود پس آنغلام بیامد و فرزند در بلای
 و بقره در بلای آمد و گفت این زن تا کار را آوردی و فرزند خود را با و دادی الحال فرزند تو آنست و برای آن
 و گفت که چنانچه می گوید با من شو چه نیکنان گویم زن قصه خود را باز گفت و در آن گفته که در یکی نفس من راضی
 نمیشود که تو در این دریا بنی بیرونه و و بخت در هم برای خردی با و داد و در شب او را از من پیوسته کرد و گفت این زن
 تو شکر کن و خدا کار ساز است آن زن در آن شب رفت و راه تا صبح دید و رسید و بدید مرد بر او در کشته اند و هنوز زن
 از سبب اتفاق سوال نمود گفتند که بخت در هم فرزند دارد و آن زن را فاعله چنانست که هر که بخت در هم فرزند داده او را بر
 دار میکند و نادانانند او را بی آن بد پس آن زن آن بخت در هم داد و آن مرد را خلاص کرد آن زن گفت که ای زن هیچکس
 بر من مثل تو حق بخت ندارد مرا از بخت بجات داری هر جا که میروی در خدمت تویی آیم پس همراه بیامدند تا بکنار او
 رسیدند در کنار دریا کشتیها بود و چیزی بود که میخواهند بسازند پس آن کشتیها سوار شدند مرد بآن زن گفت که در اینجا
 توقف نما تا من بروم و برای اهل این کشتیها بمن کار کنم و طعامی بیاورم و بقیه تو را هم پس آن زن بفرمود اهل این کشتیها
 و گفت در این کشتیها چه مشاع هست گفتند انواع متاع از اجوا هر چه میخواستند و سایر چیزیها و این کشتی را بکر خالیت که
 خود سوار میلویم گفت بخت این متاعهای شما چند میشود گفتند بسیار حسابش را نمیدانم مرا بگو بگو
 دارم که بهیست از آنچه در کشتیهاست گفتند که کشتیها دارم که هر کس بماند حسن و جمال ندیده اید گفتند با حقیقت
 گفت میفروشم بشرط آنکه بگویند نام برود و او را بدیند و بوی شما خبی بیاید که چینی کشتیها هرگز ندیده ام پس
 آن زن تا بهله هر دو هم با ایشان فرود رفت و زود رفت چون او برفت بفرمود آن زن آنکند و گفتند بر خود بیابا کشتی
 گفت چرا گفتند ای تو من را بخر و بخت گفت او آقا می شود گفتند او کجی ای بیایا من میباید با جاد برخواست و با ایشان
 بکنار دریا رفت چون بقیه کشتیها رسیدند هیچ یک از ایشان از او بگریه ایمن نبودند آن زن بر روی کشتی مشاع
 سوار کرد و خود هر دو کشتی دیگر در آمدند و کشتیها را روان کردند چون بمیان دریا رسیدند خدا باد بر سرشان
 و کشتیها را با تاخت هر طرف شدند و کشتی زن با تاخت بخت یافت و با او را بجزیره آورد آن کشتی فرزند آمد
 و کشتی را بخت و بر کرده جزیره برآمد دید مکان است خوش و آسایش و درختان میوه دار دارد و با وجودی که درین

تا ششم و هفتم شوی که مستطاب خود را برای ایشان و عیال خود فرموده شوی بمقدم و بدو و مادرم بخواب رفته بودند
 و اهل و عیال آنرا که سگی فریاد میکردند هر شب تا بیدارم و مادرم بخیزدند با ایشان نیدادم پس بخوانم که ایشان را بیدار کنم
 و بخوانم که پیشی بفرزندانشان و هم و نوزقم که صیادا ایشان بداد شوند و خوراهند و من حاضر باشم پس تاجیح با مخالف انقطاع
 ایشان کفیدم خدایند که آن کار را از من تو گویم ما را فرجی که است فرما پس سنگ اندکی در وقت شد سجم گفت
 خدایند که من دختری همی داشتم بسیار او را دوست میداشتم و خواستم او را بفریم گفت تا صد بار بار او را
 در نیدم پس صد بار بار فریاد میدادم چون راهی شد در میان پای او نشستم گو میزد که از من تو گویم این پای
 از ما دور کرد پس آن سنگ در کوه پیوسته آمدند
 کلین بیست و هفت آن حضرت صادق علیه السلام صلوات الله علیه
 روایت کرده است که روزی امیر المؤمنین صلوات الله علیه با جمعی از صحابه نشستند پس شخصی بخدمت آن حضرت آمد و گفت
 یا امیر المؤمنین یا امیر اجل یعنی کرم ما بالاد کردان و حال آنکه این مرد چون چاره کردان حضرت گفت برو بخانه بیک جنوب
 تو ظاهر شده است که چنین شخص میگویند تا آنکه چهارم بنده آمد و چنین اقرار کرد در هر چهارم که ثابت شد و چنین
 فرمود که حضرت سوره در وقت آن حکم مقرر کرده است هر یک را که میخواهی اختیار کن گفت کلام است فرمود که بیا پیشی
 که بر کوهت بنشیند با تو از کوهی دست و پا بستند بیدارند تا با ایشی سوختند گفت با امیر المؤمنین کلام دشوار نواز
 فرمود که با ایشی سوختند گفت من آنرا اختیار میکنم که دشوار تر است یا امیر المؤمنین حضرت فرمود که منقیا شو که حدیث
 بر خوار میگویم پس برخواست و دو کعبه نماز کرد و چون فارغ شد گفت خدایند که آنرا میگویم که میدانی و از عقاب تو
 فریادم و بفرمودی و بر سر من بفرمودی آمدم و از تو سوال نمودم که مرا بالاد کن و او مرا بخوبی گردانید در میان سر صفت
 از غدا بخل و خدایند من دشوار تر از اختیار کردم خدایند از تو سوال میخواهم که بگوید آنگاه که امانت من گردان و مرا با ایشی
 آخرت نسوزد پس گوید برخواست و رفت در میان کوهی که آنرا برای او کرده بودند و ایشی بر روی او رخت بودند
 نشست پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه با جمعی از صحابه همگی که ایاد شدند حضرت فرمود که بخوابی هر چه که میباید که
 آسمان را بگردی و در وقت و خدایند که من قبول فرمودم بر چنین و دیگر چنین کاری میکنی
 آن حضرت امام جمعی باقی صلوات الله علیه منقول است که روزی ما کاری در میان بی اسرا بیل بود که بسیار از آن جوانان
 بی اسرا بیل را مفتوح خود ساخته بود و روزی بعضی از این جوانان گفتند که آن فلان عابد مشغول است با ما بهر پستند
 فریفته خواهد شد آنرا چه این سخن را شنید گفت والله که بخانه فرودم تا او را از راه تنبیم پس هم نشیب قصد
 خانه را عابد کرد و در وقت گفت ای عابد مرا مشب بپناه ده که مدسرتی تو باشم و شب را برون کنم عابد ایام بود

کفین

گفت بعضی از جوانان بی اسرا بیل با من قصد نداشتند و از ایشان که بچینه ام و اگر در یک کشتای می رسد و فضیلت من می باشد
 چون این سخن را شنیدند در آن کشتی را زنه بخانه بردند و آنجا عابد خود را آنگند چون عابد حسن و جمال او را صفا
 نمود از شوق بی اختیار شد و دست با او رسانید و در حال هتد که دست او بود دست او بود و یک بار داشت که
 ایشی در زبانش میساخته رفت و دست خود را در زبیر پاک گذاشت زنه گفت چکار میبکلی گفت دست خود را بچینه
 بچینه آن خطایی که از آن صادر شد بچینه پیوسته شانت و بچینه اسرا بیل را بچینه عابد دست خود را میسوزاند چون
 بیامدند و شش تمام سوخته بود پسند معنی آن حضرت صادق علیه السلام منقول است که عابدی در
 بی اسرا بیل بود شبی زین همه های او شد پس شیطانه او را و سوسر کرده هر چند بر او زو زب او و یک انگشت آن
 خود را با ایشی میداشت تا آنکه خیال از نفسش بیرون میفت و پیوسته در بر او کار بود تا صبح چون صبح شد با آن زنه
 گفت که پیوسته و که بدید همان بودی تو از آن برای ما آن حضرت رسول منقول است که زنه بچینه علیه السلام
 در مرتبه ای بود که بیت المقدس آمد نظر کرد و عباد و رهیانات و اخبار که بی اینها از او پرسیدند و او کلاه را بر شمش
 بر کلاه گذاشت و از بچینه ها در کوه کرده و درستی آنها سجدت را بچینه اینجاعت را مشاهده نمود و بچینه مادش
 آمد و گفت ای مادر گفتی که صبی کن تا پدرت بچینه خدایابد و با او مصلحت کنیم چون حضرت زکریا آمد سخن بچینه
 نقل کرد و گوید که ای فرزند چه چیزی تو از ایت شده است که این اراده نماز و تو من و طفل خود را بچینه گفت که ای
 پدر ندیده که از من خود سالی مرگ را بچینه است گفت بل پس زکریا بچینه بچینه گفت که بچینه میگوید چنان که
 پس عباد کلاه بپوشم و بی این موان بچینه او یافت و چو شنید و رفت بیت المقدس و با عباد مشغول عبادت شد
 تا آنکه بی این موبده شرفش را خود پس روزی نظر کرد بیده خود دید که بدلتی خفیف شده که لیت پس خطا
 آتی با او رسید که بچینه یا گوید میباید از این که بدست کاهیده شده است بعزت و جلال خودم سوگند که اگر یک نفر از
 بچینه بی این موان بچینه خود بیوشید بیوش پلاس پس حضرت بچینه کر لیت تا از بسیاری که بیوشی بچینه شد بچینه
 که در دنیا ایشی بیادستند چو بچینه بچینه بیادوش رسید با او گوید بچینه او آمدند و عباد بی اسرا بیل را بچینه او آمدند و
 خبر دادند که روزی بچینه بچینه است گفت من با خبی نشدم زکریا گفت که ای فرزند چو چنین کردی
 من از خدای فرزند بچینه طلبیدم که موجب سرور من باشد گفت ای پدر تو مرا با این امر کردی و گفتی که در میان بخت و
 دوزخ عقبت که بچینه کند از آن عقبی حکم جماعتی که بسیار گوید که کل از خوف الهی گفت بل ای فرزند من چنین
 گفتم چه دوسی که در دنیا خدایند که تو را بچینه بچینه فرموده اند پس در وقت گفت که ای فرزند رخصت میدانی

که من در باره نماز نیوانی قولی است که بر طرف روی خود بگذارد که در نماز بافت را بپوشاند و آب چشمت را جلاب نماید گفت
 تو آشنای داری پس آن دو باره نهد با بر ای او ساخت و بیرونش گذاشت و آستینها بپوشید و از اشک چنان ترش بود که از آستینها
 انگشتانش جاری شد چون حضرت زکریا با آن حال را مشاهده نمود که گریه کرد و گشت خداوند از این بگریز
 صفت و ایوب و ابوبکر اوست و تو از هر رحم کنی کانت رحمتی بر این هر چه که زکریا میخواست که نبی اسرائیل را موعظه بگوید
 بیایب جب و راست نظر میکرد اگر بچی حاضر بود نام بیست و دو دفع نمیداد پس روزی بچی حاضر نبود شروع بپوشیدن کرد و بچی
 بفرموده در عیالی پیچیده بود در میان مردم نشسته و حضرت زکریا او را ندید فرمود که جیب من جیبی مثل مرا جیب داده
 که حقتالی میفرمایید که در جهنم کوی هست که آنرا سکون مینامند و در عیالی آن که وادی هست که آنرا غضبان میگویند
 زیرا که از غضب آلمی از خود خسته شده است و در آن وادی چاهی هست که صد ساله راه عبور است و در آن چاه تا بیرون از آن است
 و در آن تا بیرون نماند و در آنجا همه را غافل از آن است چون بچی این را می شنید سر برداشت و فریاد برآورد
 که واقفاناه چه بسیار غافلیم از سکون و برخواست و بچی از من متوجه ببادان شد پس زکریا آن مجلس برخواست و بیرون آمد
 بچی رفت و در راه بود که بچی را طلب نمآید میفرستد که او را ندید یعنی مگر بعد از مرگ او پس مادر را طلب حضرت بچی بیرون رفت
 تا بچی را از آنجا برآورد پس از او پرسید که ای مادر بچی کی می آید و بچی گفت بیاید فرزندم بچی می آید که نام آنست
 جهنم شنیده و در بصره رفت راست پس رفت تا بچی با پای رسید از آن سؤال نمود که آیا خوابی را با این عیالی و صفت در آنجا
 گفت بلکه بچی را میخواهی گفت بل گفت الحال او را در فلاح عقبه گذاشتم که با هایش در آید اش فرود رفت بود و سر آسمان
 بلند کرد و میگفت که عزت تو ای مولای من آب سرد بخورم چشید تا موقت مکان خود را فرمود و بفرمود پس مادر بسیار در
 نظرش بر روی افتاد و بیرون او رفت و سرش را در میان پستانهای خود گذاشت و او را بچند سوگند داد که او را بچند سوگند
 پس با او بماند و در وقت و مادر او را القاسم نمود که ای فرزند القاسم ندانم که بچه ام من مو را بکنی و پهلای من چشم بپوشی که درت نرم
 تراست بچی قبول فرمود و پهلای من چشم بپوشید و مادر او بر ای او عیالی بچند و آنحضرت تناول فرمود و خواب او را بچند
 تا هنگام نماز شد پس در خواب با او نکل رسید که ای بچی خانه پدر را خراب کن و همسایه بر او من مطلقا چو این است که در گوش
 رسید از خواب برخواست و گفت خداوند آن فرشته من در کعبه عزت تو سوگند که هر کس سینه نظایم بغیر از سینه بدت افکند
 و مادرش گفت که ای مادر بچی موی با او مادر بچه ام او را بباد و در و از خنک که مانع رفتی شود حضرت زکریا را گفت
 که ای مادر بچی او را بگذارد که بر تو در پیش و کشفه اند و بعیض دنیا منتفع نمیشود پس برخواست بچی و پهلای من موی و کلاه
 بپوشید و پهلای من بدت المقدس رفت و با احباب او هیاتان عبادت میکرد تا شهادت شد **قصه** رسید این با بوی

از غرض من از زبانی روایت کرده است که گفت روزی در مسجد رسول صلی الله علیه و آله با جری از صاحب نشست بود
 پس یاد کردیم اعمال و عبادت اهل بدر و اهل بیعت رضوانا ابو در خاکت ای قوم عزیز اهدید خدی هم شمارا بکن که
 مالش از همه صحابه بکنی و عیالش و بیعتش در عبادت زیاد بود گفتند بگفت آن شخص گفت علی را طلب پس
 چون این دو انگشت همگی روانه بگریزیدند پس شخصی از انصاریان باو گفت که بختی گفتی که هیچکس با تو موافقت نکند
 او گفت من آنچه دیده ام گفته شما این هر چه دیده ام بگو بیدار و بگریان شخصی گفت من شی در خنک است بنی الهی
 بودم چند مدت آنحضرت رسیدم که از دستان کناره کوه بود در پشت درختان خوشبختان کوه بود با او از حق
 و نقره در فک میفرمود که آلمی چه بسیار کنایه ها که از دوش من برداشتی و در بر او آفتاب است و ستاری و چه بسیار
 بدبختی که از من صادر شد و کرم کردی و رسوا کردی آلمی عم من هر دو معصبت نویسیار گذشت و کنایه ها من
 نامه اعمال من عظیم شد پس من غیبی از امرش تو امید ندارم و بغیر از خوشنودی تو از دستم ندارم پس از این آن
 صدا رفتم و رفتم که حضرت امیر المؤمنین است پس در پشت درختان بنیامان شدم و آنحضرت رکعات بسیار نماز
 گذاردند و چون فاتح شدند مشغول دعا و کوبید و مناجات شدند و از جمله آنچه میفرمودند این بود که آلمی
 چه بسیار کنایه ها که از دوش من برداشتی و در بر او آفتاب است و ستاری و چه بسیار بدبختی که از من صادر شد و کرم
 کردی و رسوا کردی آلمی عم من هر دو معصبت نویسیار گذشت و کنایه ها من در نامه اعمال من عظیم شد پس من غیبی
 از امرش تو امید ندارم و بغیر از خوشنودی تو از دستم ندارم پس از این آن حضرت امیر المؤمنین است
 چون در غم و بخشش تو فکر میکنم کنایه ها من من آسان میشود و چون عذاب عظیم تو می آید ای آدم بلیه خطاهای
 برون عظیم میشود آه اگر بخوانم در نامه عمل خود کنایه چند را که فراموش کرده ام و تو آنرا احضار فرموده پس بگو
 بلکه که با بگریزید او را پس ای بچشم کسی که خوشبختان او را بجات بنیامان بچشید و قبیل او را بپادشاه بنیامان
 رسید و جمیع اهل بنیامان بر او رحم میکنند پس فرمود که آه از آنوقت که چکر ما را بویان میکنند آه از آنوقت که جمیع احسانان
 فرود می آید آه از آن روزها ای از خنک از آنهایی جهنم بسیار کسیند تا آنکه دیگر صدا و حرکت از آنحضرت نشنیده باشی
 گفته که البته خواب بر آنحضرت غالب شده از بسیاری بدبختی بدی در یک آنحضرت رفتم که بوی نماز صبح آنحضرت را
 بدارم که چند آنکه حرکت دارم حرکت نموده و بنیامان خوب خنک جسد مبارکش بپوشاننده بود و گفته ام آنا الله
 را کما الیه راجعون و در بدم عیانت خانة آنحضرت و خیری را حضرت فاطمه علیه السلام رسانیدم و فرمود که فتنه
 چون بود عرض کرده ام و فرمود که و الله ای ابو در عیالی غشی است که در غالب اوقات او را از منوس آلمی و میباید

ببین آید و در این روز و در آن وقت باقی نماند بپوش باز آمدن و نظر بسوی من فرمودند که من میگویم فرمود که از چه میگویند
 ای بود که گفتم از آنچه من میبینم که بفرموده میگویم که اگر بر منی مرا که بسوی حساب بخوانند در هر کجا و کجا که از آن بپوش
 بطلب خود داشت باشند و ملائکه غلاظ و زبانیه نماند خود را احاطه کرده باشند و نزد خلق و بختار مرادند و هیچ
 دوستان و دو مخالف مرادند از آن راه و نماند بر من و حکم کند هر آنچه در آن روز بر من پیشتر و هم خوانی که در آن روز خدای
 البتاده بانتم که هیچ امری بر او پوشید نیست پس بود و باعث که و الله چنین عبادت از هیچیک از اصحاب سبغی در یاد نماند
ششم در مدح مخالف نفس و خواسته های آن و متابعت هواهای نفسانی بدانکه نفس نماره است هر چند زیاده از طاعت
 چنانچه جفتالی میفرماید که حضرت یوسف علیه السلام فرمود که بدست تو که نفس مرا کشد است بیبری مگر آنکه خدایم نماید
 و در جای دیگر میفرماید که هر که از خدایند عالمان و استادان در محاسبه بنویسد و بفرماید که نفس خود را از خواسته های
 او پس بدست گرفت ما را میبوسد و در جای دیگر میفرماید که در قیامت شیطان بگو امان خود را که گفت که مرا بر شما سلطنتی
 بود نفسی آنکه شما را خواندم و اجابت من کرد پس مرا ملاست مکنید که فتنه های خود را هلاکت کنید و بدانکه مجاهد با نفس
 و شیطان انقضاست از جادو کردن با دشمنان ظاهر و دشوار است از آنکه در آن شریک مجاهد با نفس جادو با آنکه است
 و مجاهد نفس است که بعلل مستقیم با نفس و از ادوات که مخالف شرع باشد معارضه نماید و باستعانت الهی و تذکر آیات
 و احادیث و مواظب او را متعاقب و حق گویند و تابع شرع سازند و مانند اسب خوشی که آنرا بنده می و تعلیم رهوار گویند
 و مثل بارهانی تکالیف بر او آسان کرد و چنانچه شد معنی از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقولست
 که حضرت رسول فرمود لشکری که بجهد فرستادند چون بکشند فرمودند که مرخصی بجای حق که جادو کوچک را بجا آوردند
 و جادو بزرگ بر ایشان باقی مانده است بوسیدند که یا رسول الله جادو بزرگ کف است فرمود که جادو نفس پس بزرگ
 که هستی بجادو ها جادو کسی است که جادو کند با نفس خود که در میان دو چیز بود اول است و از حضرت صادق علیه
 السلام منقولست که فرمود که جادو نمائید از هواها و خواسته های خود چنانچه خدای مکنید از دشمنان خود بدتر
 که هیچ دشمنی بین بنیت از برای مردان متابعت هواهای خودشان و دور کردن هواهای زبانشان از حضرت امام محمد با
 علیه السلام منقولست که حضرت رسول فرمود که خفتنی میفرماید که بعزیت و جلال و بزرگی و تقوی و علو و شان و رفعت
 مکان خود سوگند بخوریم که هیچ نیاید اختیار میکند خواهش نفس خود را بر خواسته های و فرموده من مگر آنکه اموال
 او را مشرف بپسازم و در بناد او و مشبه میگردانم و او را بدینا مشغول و نمی سازم با و مگر آنچه از برای او مقدر
 کرده ام از دنیا و بعزیت و جلال و بزرگواری خودم سوگند که هیچ بنده اختیار نمیکند در فرموده مرا بر خواسته های خود مگر

انکه ملائکه را بحفظ او موقوف میکرد و آنرا آفریننده و از صفتها و استکمال روزی او میگفت و بخارت مرزا جویری بسوی او
 میفرستد و حضرت صادق علیه السلام فرمود که نفس را با حق اهنه ای خود نکند از بد دست که خواستش نفس در طلب
 است و نفس را با هوا نکند شقی موجب اذیت و اضرار نفس است و نفس را از خواسته های خود باز داند شقی و او در نماز
 در دعای نفس است با آنکه آن اول نبی بر نوع من هذا الامر الا ما نزلوا الحشر حتى لا یجاد بریعا خاسعا ای ایوب
 اول جیبی که از این امت بر او است معشود اما است و خشنوع است تا آنکه هیچیک از ایشان خشنوع و شکستنی و فخر و بنویسند
 در این بدانکه امانت عبادت از عیب و زبردن در اموال و عرضه های مردم است و عینانست در بر او است و امانت است
 صفات کلاست و خیانت موجب نقص و وبال چنانچه شد معنی از حضرت صادق علیه السلام منقولست که خفتنی
 هیچ چیز نیست مگر آنکه مردم را بر فرمود برستی خود در حق و ادا کردن در امانت بنگو کار و بدکار و با ساسان
 معنی از حضرت صادق منقولست که نظر مکنید بطول دادن بر کوچک و بجز مردم که آنچه نسبت که مردم عادت بان کرده
 و اگر نوبت کند و حشمت بر هر مانند و لیکن نظر کنید بر است کوثر و امانت مردم با ایشان و حضرت زین العابدین علیه السلام
 فرمود که بر شما باد یاد کردن تا امانت مردم بدست که اگر کشند بددم مرا میگویند بر من شرفی که بددم و یاد آن شرفی
 کشته باشد او را و بدین سبب در التبر با و در میخایم و حضرت صادق علیه السلام فرمود که هر که را امانت کند بر امانتی
 که یکی بمیسازند ابله پس صد شیطان بر او میجاری و از او حوائج خود تا او بگردد و وسوسه نماید تا او را بگردد
 کند مگر کسی که خدا او را نگاهدارد و در حدیث دیگر فرمود که هر که حق مؤمنی را حبس نماید خدا در روز قیامت با
 سال او را بر البتاده بدارد تا آنکه بفرماید از هر قنا و جاری شود و ضارعی از جانب خدا بگذرد این ظالمی است که حق
 خدا را حبس کرد است پس چهل روز او را سر زلف کند پس او را بجهنم برود و از حضرت رسول منقولست که هر که
 ظلم کند بر مرد و در یک و مردش را بدهد خدا نواب جهلی او را ضبط نماید و جوهری بهشت را بر حرام گویند با اینکه برین
 از پانصد سال راه سفید میشود و کسی که از همسایه اش یک شرفی از زمین خیانت کند و داخل خانه خود کند او را
 تا هفتاد طبقه فرود می طوی کند و گویند او در روز قیامت و آتین هبات مقام حساب داری و فرموده که هر که
 خیانت کند امانتی را در دنیا و عینا حبش ندهد تا مرگ او را در یابد بر غمی ماست من مرده است و خدا را که ملاقات
 نماید از دشمنانک باشد و فرمود که هر که خیانتی بخند و داند که این مال خیانت است گناه او مثل آنکی است که آن خیانت
 کرده است و فرمود که هر که حق مسلمانی را حبس کند و بیصاحب ندهد خدا برکت روزی را بر او حرام گویند و فرمود
 که هر که حق کسی را بزند او را بپسند و صاحبش طلبد او را تا خبری نیابد و ندهد هر روزی او گناه غشاری نوشته

میشود و بسند صحیح از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هر که چیزی از مال برادر مؤمنش را بظلم تصرفت شود باو پس نهد
 پاره از آتش در روز قیامت بر او کسب کرده است و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت رسول
 فرمود که هر که مال مؤمنی بفساد تصرفت شود بیست حقه حقش را از وی رحمت خویش را گردانید اعمال او را در زمین
 نازد و او را بر کارها حقش ثواب نهد تا بقدر آنکه بر کند و مالی که گرفت است بفسادش رده نماید و حضرت امام محمد باقر
 فرمود که هر که ظلم بر کسی کند البته خدا او را بگریز و بار جانفش و ظلمی که در میان بنده و خدا باشد و حق مردم نماند
 چون توبه نکند خدا او را از امر خود و رحمت دیگر فرمود که ظلم بر سه قسم است ظلمی که خلاف امر خود و ظلمی که خیر از امر خود
 و ظلمی که خدا او را نیکی کرد از خدا ظلمی که حق آن مرد شریک از بوی او قرار دادند و اما ظلمی که مرد ظلمت کند از بوی
 خود میکند میان خود و خدا و اما ظلمی که میکند از آن حق الناس است که هر همت از یکدیگر مبطئند با با آنکه
 نفس محمد بن عبد الله که کانت تعدل عند الله جناب بعضه او باب ماسی الحاق فی ممانه ستر بر من آ با باری که
 معلوم است اما باقی می و جبر الله و ما من شیء ابغض الی الله تعالی من الذی خلقها ثم اعرض عنها فلننظر الیهما
 و لا ننظر الیهما حتی نعوم الساعة و ما من شیء احب الی الله عزوجل من امان به و توك ما امره به یك یا با و ان الله
 یبارک و تعالی اخر علیه علیه السلام با حبس لا تحب الذی تاقبست احبها و احب الاحقر فاما حق و با و ان الله
 جی شل انا فی جبر الی الذی علی بعلته عندها فضال و لا یحکم هک خراب الذی و لا ینصتک من خطک عند ربک فقلت
 حبیبی جی شل لا حاجة لیهما انما شبعت سکوت ربی و انما حجت سالت ربها انما اراد الله عزوجل ان یبصر شیء فی
 فی الدنیا و اما و دانیها و اخرجه منها سالما الی دار السلم یا با و انما حجت ان الله قد هدای الذی فاجع منه فانه یلقی
 الیکم الیک فقلت یا رسول الله من ان هدای فی الناس قال من لم یسئل للقبول و البی و توك ففضل ذنبه الذی و انما
 یسئل علی ما یسئل و لم یعد عاک من اباه و عد نفسه فی الموت ای ابو ذریع حق آن خدا و ناری که جان غمق بدست او است
 سو کند که او دنیا از خدا بر او بود با بر لبش با بر نکس کافر از دنیا بکشید آب میلادی ابو ذریع دنیا معلولت و آن
 در دنیا معلولت مگر چیزی که مطالب از آن رضای الهی باشد و هیچ چیزی خدا دشمن و میلاد و مانند دنیا حقیقتی
 دنیا را خلق فرمود آن اهراس نمود و نظر لطیف بسوی او نظر نمود و نخواهد فرمود تا قیام قیامت و هیچ چیزی از خدا
 پسندد بلکه توفیق از ایمان بخدا و نزلت کرده چیزی چند که خدا امر فرموده است یعنی آنکه ای ابو ذریع از دست
 بنیادم و دوستم که دوستی و اگر با نکت همه یا نجات ای ابو ذریع بیل بنیادم و خرد بنیاد دنیا و بوی من
 آورد و بر اسق اشجی سواد بود پس گفت ای محمد که نماند نیاست شیوه بد هم و از جهره نوزد خدا و تعظیم آخرت و چیزی

کرمشود

که میشود بسبب تصرف شدن خزان دنیا من کفتم ای حبیب من جی شل مرا حجتی با من خزان نیست هر که گاه سی
 میشود بر او کار خود را مگر میگویم وجود کس نیست میشود از و سوال منما ایم ای ابو ذریع چون خدا خبی و صالح بند
 خواهد بود با پسا بل خود درین قضیه و عالم میگردان و رعیت او را از دنیا بر طرف میکند و او را ناهد میکند و او را
 بپسندد نفس خود بفساد میکند ای ابو ذریع جی شل بزمی و نزلت دنیا منصفت میکند و مگر آنکه حقیقتا علوم و حکمتها
 در دل او ثابت میکند و نزلت او را حکمت و معاوضه گوید مینازد و پسا او را مینگرداند او را بعبه میارود و روی
 دنیا او را و اسلام از کفر و معاصی از دنیا برود میبود و بخالد سلامتی که بهشت با کین سرست داخل بهشت با کین سرست
 ناقص میکند و اندای ابو ذریع چون بر او مؤمن خود را بدین نزلت دنیا کوه است و رعیت با آن ندارد سخن او را گوش
 بد که او حکمت و علوم و تقوی را بر او القا میکند من کفتم یا رسول الله کسبت که زمین او پیشش است فرمود که کسب کسب
 نکند قبی و پسیدک و خاک سندان در قبری و او نزلت که در نای و زینتای دنیا او اختیار کند و ترجیح دهد بینها
 باقی آخرت و او را تمامای دنیا و فرهاد از عمر خود حساب نکند و خود را در مرگ کان شماند و در توفیق بنفس فصل سه
 باب ایود میما به باب اول در مذمت دنیا بدانکه هر چند بدها و جبهه جایی دنیا و از آن ظاهر است که بر واحد
 محقق باشد اما چون در نظر عالمیان آنرا برین ساخته است و غفلت و عقل مشاهیر از ملاحظه خلق آن
 حرف نموده است و که بعضی از مواضع و امثال آن سخن در نگاه و الحلال و از دشمن موجب پهلوانی و هشیما
 میشود از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حقیقتا جمیع خیرات را در رخا جمع کرده است و کلید آنجا در
 از هر دو دنیا که را این است و فرمود که حرام است بر او لها شیء ساختی شیوه و لذت ایمان تا نزلت دنیا نکند حضرت
 امیر المؤمنین صلوات الله فرمود که هیچ خلقی معنی و یار و دین نیست مانند نزلت دنیا و نزلت آن فرمود که حجت
 رعیت بنو ابی آخرت نزلت دنیا و دنیا است بدرستی که نزلت میکند نزلت خدا از بوی آنکس شمت فرموده است
 و خوس حریمان در تحصیل دنیا زیاد میکند آنچه را خدا بر ایشان شمت فرموده است پس کسی شیوه دارد که جهره
 از بوی نزلت نماید حضرت صادق علیه السلام فرمود که روزی حضرت رسول ام محزون از خدا بیرون آمد و ملکی بر او
 حضرت نازل شد و کلیدها را خزانین و کجها را فرجه را از بوی حضرت آورد و گفت ای محمد این کلید کنها از دنیا
 پروردگار است مبرها بد که بکشا خیز نیماوند دنیا را آنچه خود پرورداد و از مرتبه نوزد ما چیزی که میشود حضرت
 فرمود که در سخا خانه کسی است که در آخرت خانه نماند باشد و از بوی دنیا جمع میکند که کسی عقل نداشت با
 ملک گفت که بحق خدا و ناری که بر او ناست فرستاده است که همی سخن را از ملک شنیدم که در آسمان جهان برکفت

در دنیا که کلبه ها را بنیاد داد و در جهل بقره که حضرت رسول ص که شد بر بنی غلام مرده گوش برین که در
 منزل افتاد بود پس با صاحب خود فرمود که این بنی غلام چندین دفعه گفتند اگر ندانند بود بیکدیگر و هم می آید حضرت فرمود
 که بیتی آید بر روی کار بجای که جان من در دست او است که در دنیا خوارتر است از خدا از بنی غلام نزد سلیمان و حضرت صابو
 فرمود که هرگاه مستغنی خوی بنده را نخواهد داد از آن در دنیا هیچکس نماند و در حق او را از دنیا بر طرف میکند و او را زاهد
 میکند و او را بی عیبی نفس و عیب ایل زمین خود را و عالم میگرداند و عیبها را در دنیا با او مینماید و آنکه که خدایا این که تنها
 با او در میان خوی دنیا و آخرت باورده است و فرمود که چنانکه طلب حق از راه نکرده است بهیچ اندازه ترک دنیا را این
 خدا بخیر نیست که طلب میکند و نشان حق از وجهت در دنیا پس فرمود که یکا سه صبر کنسته صاحب که در کتب است چند
 روز نماند که سر دنیا بگذرد بدستی که من از اینها می آید شاد و خواست لذت ایمان بر نعمات از هد در دنیا فرود آید
 فرمود که هرگاه مؤمن خود را از سخت دنیا خالی کند بلند مرتبه و رفیع قدر میشود و لذت و عیش و شادی و عیش و شادی
 و او را در راه دنیا نماند که گوید او را در شده است و عقلش مخلوط شده و لیکن در چنین است بلکه شریفی است که او را
 او مخلوط شده است و با این سبب بقیه خدا مستغنی نمیشود فرمود که در آن که از سخت دنیا او را دورت ها صاف و خالص باشد
 و میسر بود آنکه تنگ میشود تا میل با آسمان میکند و عیب و رفعت بر او می آید و حضرت رسول فرمود که طلب دنیا با آخرت
 ضربه بر سر است و طلب آخرت بر دنیا ضرر می آید پس بدینا ضرر می آید که آن سزاوارتر است بجز و مسائدت و نشانی
 مشی مستغنی است که صاحب بن جعفر محمد است امام شریف باقی علیه السلام آمد حضرت فرمود که ای جابر و الله که من سخن فرمود
 من مستغنی جابر گفت نه ای تو شوم مستغنی فرموده فرمود که ای جابر کسی که خالص و صاف و خوی خدا
 و در دل او در آید مستغنی میگرداند دل او را از غم خدا ای جابر چه چیزی است دنیا و چه چیزی میتواند بود مگر و همت بجز از
 طلبی که بخورد با جانم که بر پویشی بازنگردد با و مقاربت نماند ای جابر بدستی که مؤمنان مصلحت نینماید و دنیا و دل
 فرمودند با اله در دنیا و در هیچ وقت از هر که این نسبتی با ای جابر آخرت خانه و ای است و دنیا خانه نفاست و هستی
 و لیکن اهل دنیا در غفلتند و مؤمنان پیش ازین زمان تا با با اهل تفکر و عیبت بودند ایشان از یاد خدا کو میگرد
 چیزها که از او و دنیا شایسته اند و گوید بیکدیگر ایشان از یاد خدا چیزی را که از زینتها می آید نباید ندانند پس چنانچه
 با این علم فایز شده بودند شایسته آخرت فایز گردیدند و بدان ای جابر که اهل فقر و غم و برهمن کاران مؤمن و خیر انباشت
 از اهل دنیا آسان تر است و اعانت و یاری ایشان نیست بپوشش است اگر قدر یاد خدایان تو بران یاری میکند و اگر
 خدا را فراموش میکنی ترا آگاه میکند و بیاد می آوردند بدان که در امرها خدا را عمل کنندگانند با آنها محبت خدا قطع

از غیر او کرده اند و از دنیا وحشت گرفته اند بسبب طاعت و بندگی آقا پی خود و بهای خود نظر بجد و دست و پا بند شد
 و بدانند که چیزی که سزاوار است بمشغول دانستن و دل با او بسخ خدا و در عظیم الشان است پس دنیا را بگوید که مستغنی
 که فریاد آید و یارگش با مال که در خواب بیاید و چون بیدار شود چیزی در دست تو نباشد این مثل را با این سبب بری
 تو بران که در دنیا تو را همت عقل و علم از نیت ساین در خفاست که لحظه در آن قرار گیری و بر طرف شود ای جابر پس
 حفظ کن آنچه داخل امر فرموده است و تو بر رعایت آنرا از علم و بین و حکمت از و سوال ممکن است آنچه تو توبه او یاری
 از روزی که بطلب و فرقی بود بر نجاتی که از آن تو بطلب و مشغول نشان بدوستی که روزی که از ایشان مفارقت
 میماند مانند همان خواهد بود که سبب در خانه بماند و روزی بجای دیگر رود و دنیا آخرت بمثل روزی است
 که از یک یاری و دیگری منزل نمالده و از حضرت صلوات الله علیه مستغنی است که حقیقت حضرت موسی و چه نمود که ای موسی
 دل خود را بدینا میل مگردان مثل میل کردن ظالمان و در دست مدار و بنان ما نماند و دست کسی که دنیا را بدید
 و مدار خود را نداند موسی اگر ترا بخود بگذردم که اصلاح نفس خود کنی بر تو غالب خواهد شد محبت و نیاز تو
 آن ای موسی بشی مکی در دنیا است و نیک آن که از دنیا آنچه با آن احتیاج نداری و بدید خود را میفکند بسوی هر که
 زهیب دنیا خورده است و او را بخود نگذارد و بدان بدستی که در دنیا اندکی آن محبت دنیا است و آنرا ممکن
 حال کسی را که مردم اطاعت او میکنند بدستی که اطاعت کردن مردم او را و متابعت او بخود بوجوه حق با
 هلاک او و متابعت او است و در حدیث دیگر فرمود که حضرت امیر المؤمنین ص با او است الله بیعتی از اصحاب
 خود فرستند که وصیت میکنم تو خود را بقوی و بر هیچ کاری کسی که معصیت او حلال نیست و اسباب از غیب
 او نمیتوان داشت و بی نیازی حاصل نمیشود مگر بفضل خود و بدستی که کسی که از مناهی خدا بی عیب و زینت
 در سیر سیراب میشود و عقلش از عقل اهل دنیا برتر میشود پس بدلیق اهل دنیا است و دل و عقلش مستغنی معاشرت
 آخرت فرزندش است و نود نشی عبت و آنچه چشمه ها از این عبت از عبت دنیا پس حرام در دنیا و نظر او حسن
 و نیک شده است و شایسته است اجتناب من کند و از انزال خالص بنی مشرب عیبها بد مگر بقدر ضرورت از آن نماند
 که کینش قوت یابد و عبادت تو آید که در عبادت خود با او بیوشانند از هر قسم که بیاید اگر چه کند و
 درشت باشد و بر آن قدر ضرورت که دارد یعنی اعتماد و امیدوار بر خالق اشیاست و چندان حد و وسیع عبادت خدا
 صرف کرده است قوت از جانب خود میدهد او کرامت فرمود و عقل او را شد بد و محکم کرد و آینه است و آنچه در آفتاب
 برای او مقرر فرموده است زیاده از آن است که در دنیا و محض داد است پس نیک که در دنیا اگر محبت دنیا آید

کرده است که چون حضرت رسول ص از سفر مراجعت میفرمودند اول بجا از حضرت فاطمه صلوات الله علیها از پیش می
 برآمدند و دست میبازیدند و بعد از آن بجا از زنان خود میفرمودند پس در امینی از سفرها آنحضرت حضرت فاطمه صلوات الله علیها
 و فلامه و کوشان فرغ ساختند و پرچم برد و خاندان ایشان چون حضرت مراجعت فرمودند و بخاندان طبرستان رفتند
 و صاحب برود خاندان توقف نمودند و آن حال را مشاهده فرمودند و غضبناک شدند و رفتند و مسجد در آمدند و بیرون می
 نشستند حضرت فاطمه صلوات الله علیها بر آن حضرت رسول ص برای آن زمینها بیرون بفضیله آمدند پس کردند و در دست
 و کوشانها را کردند و پرچم را کشیدند و هر را بفرمودند و با آنکه آنرا بفرمودند که ایضا از آن حضرت که یکبار حضرت
 سلام میفرماید و میگوید که ایضا در در راه خدا بیرون بروید آنحضرت آورد سر بر سر فرمود که در آنچه میفرماید
 فدای او باد دنیا از عقل و دل محمد نیست و اگر دنیا در خوبی فرزند خدا بیاورد پیشه بود که از فرشته ای از آسمان بیاید پس
 و بخاندان حضرت فاطمه داخل شدند و روایت کرده اند که فرمودی حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در بعضی
 از اینها بی بی دوست داشتند و اصلاح آن باغ میفرمودند تا که وفات پیدا شد در فایده حسن و جمال و کفایت
 فرزند او ابوطالب اگر فرزندان از دنیا میماندند ازین مشقت و فراق دلالت میکرد بلکه تا زمین و تا زمانه باقی بودند
 بخوابی داشت حضرت فرمود که نام تو چیست گفت نام من دنیا است حضرت فرمود که بر کعبه و شوهری بیرون طلب
 کن که در دنیا در من بهر نیست و باز مشغول بل زود شده و حضرت رسول ص فرمودند که غافلترین مردم دنیا کسی است
 که از تغییر احوال دنیا پند نگیرد و بعد کسی در دنیا بظلمت نماند که دنیا را از او اندری نباشد و فرمود که حق تعالی
 فرمود بد دنیا که شب اندازد کسی که تر باشد است کند و خدا مست کن کسی را که تر از او کند و فرمود که در دنیا
 موجب بیادای عزت و اندوه است و زهد در دنیا مورد لذت دل و بدلت و حضرت صادق فرمود که
 دنیا سوسه و غمناک است و حضرت رسول ص فرمود که هر که از امت من از چه از حضرتت سالم بماند باشد
 او را واجب بشود هر که سالم باشد از داخل شدن در دنیا و مشابیهت خواهشها و شوقه و شکم و شهوة و فرج
باب دوم در بیان تشریح چند که پیش از این درین دو صفت دنیا برای تیبیه نفیست و ذکا در مسالک حضرت
 بیان فرموده اند **تشریح اول** در بیان آنکه هر چند آدمی پیش مشغول میگردد و خلاصی از آن دشوار تر است از
 حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که حضرت امام محمد باقر فرمود که مثل کسی که در پیش
 بر وجه دنیا از بابت گرم آبریشیم است که هر چند آبریشیم فرمود میزند راه در و در پیشه تر میگردد و خلاصی مشکل
 تر است تا بعدی که در آن دنیا از غم میبرد پس حضرت صادق فرمود که در جمله اینها که حضرت لعن بر سرش

فرمود این بود که ای فرزند من مردم برای اولا خود جمع کرده اند پیش از آنکه آنها جمع کرده اند باقی ماندند و کسان که بیایند
 ایشان جمع میکردند و بد و سبک نموندند و وی که یکبار و چند ترا کرده اند و فری بر آغایان تو وعده کرده اند
 پس عمل خود را تمام کن و نزد خود را بگیر و مباش درین دنیا از بابت کوفتند که در روز احوال سبزی بیفتد و تو
 تا فر بر شود و او را بکشند و هلاکش در فرجه ای آن باشد و لیکن دنیا را بمقولی بی دان که هرگز بهتری بسته باشند
 که از آن بل بگذری و آخر کار آدمی و هر که بسوی آن برنگوی دنیا را خراب بگذاری و عبادت آن نکن بد و سبک
 ترا امر بآبادانی آن نکرده اند و بدانکه چون فرزند خود خویشتن را و هم می آید از چهها و چیزها تو سوال خواهند کرد چو
 کرد و چه چیزها بگفتند کردی و از هر یک کرد و چه چیزها از آن فری کردی و از مالک که از آنجا کس کردی و در یکجا فرج
 کردی پس مینماید شوقیه جواب خود و آنگه کسی که در دنیا کس کرد و پرده غفلت را از او بکشاد و خود را در معرض
 نیکبایا و اسافهای پروردگار خود در آورد و در دل خود توبه را تا زود کن و تا فاعلی در عمل و مبارزت سعی کن
 از آنکه اجل در وقت آورده و وقتها الهی بر نوبادی شود و مرگ بسیار زود خواهد بود و ای حایل کرد **تشریح**
دوم در بیان آنکه هر چند تحصیل پیشتر میان من بر آن دنیا میشود باشد معتبر آنحضرت امام رضا منقولست
 که مثل دنیا مثل آب شور و دیاست که هر چند بیشتر بخورد نشتر نمیشود تا هسکای که او را بکشد **فصل چهارم**
 در بیان آنکه ظاهر دنیا خوش آید و باطنش کینه است پس معتبر آنحضرت امام جعفر صادق منقولست که
 در کتاب حضرت امیرالمؤمنین نوشته است که مثل دنیا مثل ما کشته است که پیشش و فایده نری و مثلا
 و شکش بر از هر کشته است عاقل از هر شعله ز منماید و طفل نادان نری و خطو خالیش میل میکند و با
 باوی میکند **تشریح چهارم** در بیان فنا و سرعت انقضاء دنیا حضرت رسول ص فرمود که هر چه چکا است با دنیا
 مثل من و دنیا مثل سواره است که در دو زربار که بی بد رضی برسد و در سایر اندر رفت فیلوله کند
 پرورد و اندر رفت و بگذارد **تشریح پنجم** در بیان پوفانی دنیا آنحضرت امام موسی کاظم منقولست که دنیا از
 حضرت عیسی منقولست که در صورت ذن از وی حضرت اذ آن پرهید که چند شوهر کند که گفت بسیار است
 که هر ترا طلاق گفتند گفت نه هر را گشتم حضرت عیسی فرمود که وی در حال شوهر باقی مانده است چرا میوت
 نیکو کند از حال شوهرهای کشته شده است **تشریح ششم** در بیان کیفیت خبات از دنیا آنحضرت امام موسی
 منقولست که حضرت لعن بر سرش داوست فرمود که ای فرزند دنیا در پاسته منیع و کوه و بسیار درین دنیا
 فرق شده اند پس باید که کشتی تو درین دنیا هتوی و پرهیزگاری باشد و آنچه درین کشتی بر کشتی از نوشته

و متاع ایمان و اعمال صالحه باشد و باد بان او توکل باشد که بدو توکل بخشد آن کسنی بر او نیز در و ناخذای
 آن کسنی عقل باشد و معلم باشد و لنگر کوش میر باشد **فصل هفتم** در بیان پس دنیا و آخرت سر بلندی در این خا
 بست خیز میرسانند از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقولست که دنیا بنیاد است که مستغنی
 بست پوشیده باشد اگر بلندی بیکی و تکبر بینای سر بر طاق می آید و می شکند و اگر سر بر بی افکنی و مزایع
 و شکستگی سبکی لبله مت بدر میری **فصل هشتم** در بیان سود عاقبت دنیا از حضرت رسول منقولست
 که مثل مایه است دنیا مثل طعامهای لذیذ است که آدمی تناول مینماید و در هنگام خوردن لذت مند است و چون
 معده رسید متعفن و بد بو میشود هر چند چرب تر و لذیذ تر و شیرین است مدغموش بد بو تر و کثیف تر است تا
 و معضه خود نشویند و در عالم بر ملکش بیشتر مرتب میشود همین از دنیا هر چند بیشتر و بهتر از آنست
 میشود و در هنگام مردن که وقت دفع آنست بدی و مززش بیشتر ظاهر میشود یا مانند خانه که در بر آن زند خیز
 متاع آنجا بیشتر و نفیس تر است حسن صاحبش بیشتر است همین در دنیا که بر خانه مال مینماید هر چند از دنیا
 بیشتر جمع کرده است الم ففارقش شد بدتر و صعب تر است **فصل نهم** در بیان آنکه دنیا و آخرت با یکدیگر می
 شوند و محبت دنیا مانع تحصیل خیرات و سعادات است از حضرت رسول منقولست که مثل صاحب بنا مثل کس
 که در میان آب راه رود و در چنانچه هر که در آب راه رود البتة مشغول میشود و همین هر که داخل دنیا شود
 البتة آلوده میشود و دروغ میگوید کسی که دعوی مینماید که من داخل دنیا مینمومم و از آن احتراز مینمایم و منفرد
 که حضرت علی فرمود که حق و راستی بیامیگویم که چنانچه بیا که لیبی طعام فظلم کند از مرغی و الم بان میل
 مینماید همین بیا و محبت دنیا لذت و شیرینی عبادت و بندگاری یا بدی حق و راستی بیامیگویم که راستی
 نامساوی کنی و نرم کنی هموئی آن بر طرف نمیشود و همین دل را نرم کنی میاد و در وقت عبادت خدا
 بر طرف نمیشود و منافق میگوید **فصل دهم** در آنکه دنیا را که مشتمل است بر نوحه عیبهای بسیار و زینت و
 مقام فخر و بزرگوئی است که مشتمل بر حکم شریف است **فصل یازدهم** در بیان آنکه دنیا را که مشتمل است بر نوحه عیبهای بسیار و زینت و
 بر نوحه عیبهای بسیار و زینت و مقام فخر و بزرگوئی است که مشتمل بر حکم شریف است **فصل یازدهم** در بیان آنکه دنیا را که مشتمل است بر نوحه عیبهای بسیار و زینت و
 علیه السلام را میتوان در کتابها که تمام القه لیسند خود از محمد بن زکریا یاد و این کرده است که یاد شاو
 بود در مالک هند و سنانا لنگر فراوان و مملکت وسیع و معاصرت عظیم از خود در دل و نفوس بر عیبت بود و سپید
 بر دشمنان ظفر سیاق و با نیچار مرعوب عظیم داشت و در شهوتها و لذت های طم و لب دنیا و از متاع است

نقشای دقیقتر و زیاده گشت و محبوبتی و خیر خواهی نوبی مردم نوبی او کسی بود که او با آن اعمال نماندست و
 بناج او را در نظر او نیست مباد و دشمنی و بدخواهی نوبی مردم نوبی او کسی بود که او با آن اعمال نماندست و
 حلاکت سق و جوارح و بدستب فرمان روایی فایز کرد به بود و صاحب رای اصیل و زبان بلوغ بود و در نیک بجا بود
 و ضبط احوال انباشت بغایت عارف بود و چون مردم با آن اوصاف شناخته بودند لاجرم همه متفاد او گردیدند
 و هر سرکش روای او را خاصه و مطیع بود و برای او جمع گردید بود مستحق و مستی سلطنت و جهان بان و پیموش
 و خود بینی و ظفر با نطق او بر دشمنان و اطاعت و فرمانبری اهل مملکتش موجب نظیان و زیادت آنست **فصل دوازدهم**
 بود پس گفتی و تقاول میخورد و مردمان از حقوق بیشتره لیب و نوحه و معصای مردم اعتماد تمام بر عقل و رای خود
 زبانه میخورد و او را حق و مقصودی غیر دنیا نبود و آسانی میسر میشد و آنچه را ضبط بود و مجتاز از دنیا و لیکن
 فرزند پس بنشیند او را جمع فرزند او و در حق بودند و عفت ز باو شایان مردمین شیوع تمام داشت و اهل دنیا بسیار
 بودند پس شیطان و دشمنی بود و اهل بدین داد و نظر او نیست داد و همت بر اضران ایشان گشت و از نوس و مال ملک
 خود باستان از مملکت خود دور گردانید و بیت و ستان از مغرب خود گردانید و برای ایشان بهجا از طلا و نقره ساخت
 و ایشان از فضیلت و شرف بود بگردان داد و بهمانی ایشان سجده کرد و چون مردم انحال را از او مشاهده نمودند مسرت
 نمودند بعبادت بنان و استحقاق با اهل بدین پس روزی پادشاه سوال نمود از حال شخصی از اهل بلاد خود که آنرا در حق
 عظیم و معتقد پسندید پادشاه بود و عرض پادشاه آن بود که با او استعانت جوید بر بعضی از امور خود و با او
 احسان نماید جواب گفت رای پادشاه اولیاس خواهنش دنیا از بندگان و از اهل دنیا خاوت اختیار کرده و بعبادت
 پس آن سخن پادشاه بسیار گران آمد و او را طلب فرمود چون حاضر شد و نظرش بر روی افتاد او را در زب عبادت
 دید و گفت تو از بنده گانه من و از اعبادت و شرافت اهل مملکت من بودی خود را در سوگواری و اهل مال خود و ضایع لذت
 و تالیع اهل بیاطالت و زبان کال شدیدی و خود را در میان مردم متخفک و مثل ساختی حال آنکه من تو را باین کارها از عظیم
 خود معتقد گردانیده بودم و میخواستم بنواستعانت جویم بر امور و به که را پیش آمد عابد گفت که رای پادشاه اگر مرا بود
 حق نیست و لیکن عقل تو بر حق است پس شنو سخن مرا که آنکه بنشستم آن بعد از آنکه مرا که با حق خواهم بود **فصل**
 آنچه میگویم و تفکر در آن بدرستی که تو را ناممکن و بدست خود عقل است و جاهل میشوی و میانی آن و تو بعد از این مشاهده
 گفت که آنچه خواهم بگو عابد گفت که عیبی هم از تو ای پادشاه که آیا اعتبار تو با من بر این که نسبت که بر نفس خود نرسد
 و سائبانم ابا و زهدت و تقصیری و چیزی دارم پادشاه گفت که چه من تو را بر نفس خود نرسد من بدترین کنشاهانت و من

و من چنین بستم که هر کس از اهل رعیت من که خواهد خود را هلاک کند او را بخورد و اگر داند بلکه هلاک کند خود را
 من مثل آنست که در بکری از رعیت من هلاک کرد و داند و چون من در رعیت اهتمام دارم در حکم میکنم بقیه از بوی آن
 و مواضع منبایم بوی بوی تو بزرگ ضایح کرده خود را عابد گفت که ای پادشاه از من خلق که بتو دارم گمان دارم که در و خاک
 و کسی از مردم بشود قاضی نیست و لیکن نزد قاضیان هستند و تو حکم ایشان را جاری میسازی و من بعضی از آن قاضیان را ضمیم
 و از بعضی ترسانه پادشاه گفت که کلام اندک قاضیان که میگویند عابد گفت که امانت فاحش که من بجز او را ضمیم عقل است
 و امانت فاحش که از تو من ساخته و او خواسته ای نفس نیت پادشاه گفت که آنچه خواهم بگویم و دست بگویم خود را این
 که چه در وقت این رای تو ساخته شد که گویا نیک تر عابد گفت که امانت فاحش من بدوستی که در حدیث من مستحق
 شنیدم و در دل من جا کرد بآن سخن مانتند و اندر که بیکار بند و پوسته نشو نمائید که تا در خلق شایسته خجسته بپوش و حق
 چنان بود که از شخصی شنیدم که میگفت که نادانان امری که اصل ندارد و بیکار می آید چیزی میدانند و بآن اعتقاد دارند
 امری که اصل دارد و بیکار می آید ناچیز و باطل است و نادانان امری که اصل دارد و ناچیز را ندانند و بآن امر ثابت و اصل می
 و کسی که نیکو ندهد و داد و دلالت نماید بر حقیقت آن استحقاق و ثابت را نگوید و ناچیز و باطل بر او کار نمیشود و آن را اصل
 و باقی آنست و آن امر ناچیز و باطله نیست پس چون این کلام حق را شنیدم و در نفس من مستقیم گردید زیرا که چنانچه
 نامل بودم حیات دنیا را مراد باقیم و تو را نگویم و دنیا فقر و دوریشی و بدیم و بزرگه چون و شادمانی و دنیا اندوه و دشمنی
 دنیا را چهارم شناختم و قوت دنیا را ضعف و دشمنی و حرمت دنیا را خواری دیدم و چگونه حیات او مراد نباشد و حال
 آنکه در دنیا آن برای مرد است و از برای در آن رفته کان بقیه برده دارد و دنیا اعتبار است بر نذر که پوسته و مصلحت
 و چگونه عوالم که دنیا فقر نباشد و حال آنکه از دنیا برای آن حاصل میشود برای اصلاح آنچه در بگویم محتاج میشود بلکه
 چیزی های بسیار احتیاج بهم می رسد که برای آنچه اول ناچار است از آنجا مثل آنکه آرد برای سوزی بجهاد با دشمنان
 میشود پس چون تحصیل آن نموده محتاج به اعانت آن و بعضی و طوایف و براق و ضروری آن جهاد با و بیب هر یک از اینها
 بچندان چیزی بگویم محتاج میشود پس که بنیهایت می رسد حاجت کسی که بر آن حال باشد و چگونه شادمانی دنیا اندوه نباشد
 آنکه دنیا چشم هر کس را که حصول مطلوب روشن گردانند و کسی است که چندین برابر خوشحال اند و غم
 با و پوسه بچندان آن کسی بوجود فرزند شاد شود آنچه اندیشه میجوید از آنند در مراد آن فرزند و پیاپی او و پسران
 احوال او و چندین بر او آن شاد است که با او سیک است بیب وجود او و اگر مالی خوشحال بود در آنیم تلف آن مال
 اندوه بر او بسیار زیاد از شادمانی و سر روی که بآب عالم هر ساله است پس هرگاه حال دنیا چنین باشد سزاوارترین

مراد بوق دنیا کسی است که شناخته باشد و دنیا را بر احوال و چگونه ستی و دنیا را چواری نباشد و حال آنکه بتو سختی
 دنیا از اخلاط اربعه است و صحیح ترین آنها در حیوان خویشت و در مشاک و که آنکه نوری است و اعتقاد آن بوی آنه پیشی سزا
 تر است از آنکه بمراد آنجا که و درم کلام و طاعون و مراد خوره و در جهان سینه و چگونه عزت دنیا خوار می باشد
 و حال آنکه هرگز کسی عزت در دنیا نداند است که بعد از آن خوار می و مد آن نباشد و ایام عزت کوناخت و ایام خوار
 در آن پس سزاوارترین مردم بخدمت دنیا کسی است که اسباب دنیا بر او آید کشیده باشد و معنی آنکه بوده باشد و چاه های
 خود را از دنیا یافته باشد زیرا که در هر شب و هر روز و هر ساعت و هر لحظه بوساست از آنکه آتی مال او برسد و او
 فانی گویا با ناله از این دنیا بگذرد و او برسد و اینها را بوی باید داشته بر حقیقت و بخورد و بپارند بود با مصیبتی در دست
 و بناهایی او از این بزرگد با مراد او را در دست او را از این بدو آرد و از مقارنت هر چیزی که با آن غلظت میورد و در
 ری برود و اگر در این مدقت میباید بسوی تو ای پادشاه دنیا را که آنچه عطا کرده باز میگوید و بوال آنرا بگویند
 آنرا میگردد و بر هر که جاهه بپوشانند از میگردد و او را هر یک میگرداند و هر که در این است که دست میکند و بجز
 و بی تابایی آنکه در عا شغاف و طالبان خود را ترک میکند و بی تفاوت و سخت می رسد که است کسی را که عطا
 میکند و مغز و دانه میشود و غمگند و بازی دهند است هر کسی را که این باشد از آن اعتقاد بآن داشته باشد که
 که دنیا را بگویم است سرکش و مصداق است خابن و بی وفا و بی حمت لغزین و متقلب است در غایت گویی و بیستی گویا و آن
 که گویا نداشته است کسی را مگر آنکه حاجت خوار کرده است او را بخواهد است که هرگز بخت نداشته است ملازمت
 کرده شده است که لازم بچیکس نگذرد است بآن وفا میکند و آن عذر و مکن میکند و بآن در وجه آن خلف و عین
 میکند که است با کسی که بآن راست بازی گفته است با کسی که عطف بچو خاطر است بآن در انشاء اینکه طعام و غذای میدهد
 کسی را تا گاه او را طعام و بگویم میکند و دستکاری که او را خدمت میکند تا گاه او را خادم و بگردد و دستهای
 اینکه بچندانه او را تا گاه بر او میخندد و در زمانه او را بگویم بگویم بگویم تا گاه او را خدمت میکند و در
 انبای اینکه او را بگویم بگردد و میکو با آن تا گاه او را بگویم بگویم بگویم تا گاه او را خدمت میکند و در
 دلیل میگردد و در مسکاک و او را میگرد و در باهاست و مدانت می رسد و در انبای بزرگ حقیقی بسیارند و در انبای
 بدیچمی اندازند بعد از آنکه در زمان بوی را تا فرمای میکند و بعد از سر و بجزند و اندوه و آنکه در بعضی سبوی
 بگویم سزا میکند و در انبای بزرگ میباید پس این وقت با آنجا که حال او این باشد و کو را و بر این سوال
 شام سر روی بر سر شخصی میگردد و چه او را بگویم مدانت می رسد و در انبای بزرگ حقیقی بسیارند و در انبای

زینت برده و دستاورد و بنده میگرداند با دانه بر بخت پادشاهش میفشانند و بسبب این نالان میگرداند سبب زینت بر پادشاه
 یکسختی است و در روز بخت خوار میباشند در روز روز آفت و خوب بوالش میباشند و در آن روز نوحه گویانند
 بنده و رب او را بخالی میدارند که اهلش با او تقرب میجویند و روز او را بختی است که اهلش از او گریزان میشوند با دانه
 او را خوشی میدارند و شبانه که او را جعفر کند با او میگرداند پس او را در دنیا بسوی ستاره در بزم سلطنت او فرماید آنست و آن
 پادشاه او را فضاخته آن بخت نماند و بر خود را میگرداند نفس از جیبی مایه نماند دنیا و دین از او و خوش است و دنیا و دست از
 جمعیت و اسباب دنیا پس بر روی او در دست خالی جهانند و در بدنه خشان میشود و گذشتن میکند و در بدنه خشان
 و خلاق میشود و دنیا جمع و آنکه هلاک کرده در بگویند امیوض ایشان میگرداند و هر کس را میخوانند از آن وقت که بر دنیا در
 کوهی را در رخا فدا کرده دیگر جاسد دهد و ما با او جمع میگرداند و از نازل را بجای افضل و عاجز نماند و در
 آن دنیا عاقل میباشند و کوهی را در تنگش بر طرفی است میگرداند و ابراهه روی بر مرکب میباشند و از شرفت بر بخت
 از غیب با سزا است میگرداند پس چون ایشان از طرف این غنچهها گویا نماند تا که متقلب میباشند احوال ایشان از دنیا
 نماند از ایشان میکنند و قوت ایشان را بجز میداند میگرداند و ایشان را بنیهای بدعایی و فقر و احتیاج مینماید میگرداند و اما
 آنچه گفته ای پادشاه در صنایع گویانند من اهل خود را در تولد کرده ایشان خطا گفتی من ضایع نگویانند ام اهل خود را در
 ایشان نگویانند ام بیوند کرده ام با ایشان و از هر چه چیزی بود ام بوی ایشان ولیکن مدتی بود که من برونه چهل عقلمت او بخت
 بود و گویانند مرا بجز چادر نیست بودند اهل و خرب را از یکدیگر بختنا ختم و دست و دهن خود را نینداختم چون برونه
 سخن را نشنیدند من بخواست و دینا من صحیح و بختا گویانند بختی گویانند من میان دست و دهن و بار و ما ختم که آفتابان را که
 اهل و دست و برادر میباشند و در نه بودند که همی در مقام انفراد من بودند و همت ایشان بودید و خود
 من مصروف بود و لیکن مراتب ایشان مختلف بود و ضرر رسانیدند بحسب اختلاف و قوت و ضعف پس بعضی میباشند
 شیو بودند در تنگ و شدت و بعضی مانند کوه بودند و رعایت کردن و بعضی مانند سنگ بودند در فرار زدن و بعضی
 مانند دیه بودند و حیل و دردی پس همی را مقصود انفراد من بود لیکن از راههای مختلف ای پادشاه بدست که
 تو با این عظمت که دارم که از ملک و پادشاهی و دنیا و زمانه بوات اهل و لشکر و خولج و خواستی و طاعتت کنندگان
 اگر شد نظر نماند در حال خود مینماند که تنها و بکسی و یک بار و دست نماند از جمیع اهل روی زمین و بزرگان مینماند که
 بجز که فرمان بود و نباشند از جمیع طوائف دشمن توانند و این جمیع که رحمت و فرمان بود و توانند خوشی چندند
 از اهل عدل و تقویان که در خلق ایشان مرا فرود بسیار زلبه است از عدل و جانوران و در نه چشم ایشان مرا ترسان و تقویان

دیگر که مطیع

دیگر که مطیع تو نیستند بشر است پس اگر کسی بگوید تا قبل نماند و نظر کن در حال جوی که باری دهندگان و خویشان توانی بیایی
 که ایشان جوی آن که کار تو است برای مره و همگی در مقام هستند که کار او گفتی که مره را بختی بکسی نه و چون نظر کن
 بخصوصات و خویشان بسیار نزد یک خود گویانند که تو جمع شست و زنجت و کار و یک خود را برای ایشان
 بر خود گذاشت و نسبت با ایشان بختی غلامی گویانند که آنچه کس کند فدای مفرقی باقی خود را دهد و اینها را بجهاد
 از ایشان از تو و ارضی نیستند هر چند جمیع مال خود را بوالشان قسمت نماند و اگر مفرقی ایشان را از ایشان باری که الله
 تا تو و من خود اند شد پس معلوم شد تو ای پادشاه که بکس و بنیهای و مجال و اشیا و آیات من بدست که صاحب اهل
 و مال و برادران و دوستانم که مرا بخیر و بد و برای خود من مرا بخیر دهند من دوست ایشانم و ایشان دوست منند
 هر که دوستی میان ایشان است نسبت ایشان من راست میگرداند و من با ایشان راست میگرداند و دروغ در حیات ما نباشد
 و باری بگذر میگرداند و در میان ما نیست و در دلهای ما بگذر میگرداند و بگذر میگرداند و خوب و آنکه
 اگر من با ایشان طلب نماهم خوف نماند که ایشان بر غلبه کنند و خبر ایشان از ایشان باز گویانند و بر تنهایی متصرفیم
 بلکه بخیریم هم میگرداند آنکه از بگری که شود و آن خبر سعادت اخرویت و آن سبب در میان ما و ایشان ضایع
 و مزای و حسد و بغت ایشان برای من کار میگرداند و من برای ایشان کار میگرداند بسبب اخوت و برادرانم آنکه هر که
 بر طرف بخیرد و این باری از من زایل میگرداند اگر من گویانم عبادت من میگرداند و اگر تا اینها شوم در ده ام را تو رخ
 بخشد و اگر دشمنی قصد من که حصار منند و اگر میروی بسوی من آید پس من میشوید و باری کتد کات آنرا دشمنی
 تو هم من و ایشان و فکرشان و مسکن بسببم و خواش آنرا از دل بدو کرده ایم و در حقها و اسباب آنرا از دل کرده ایم و پویان
 اهل ما گذاشت ایم پس در کثرت مال با کسی شایع نمیکند بر یکدیگر ظلم نمیکند و در حق و حسد و عداوت که لازم دنیا
 از میان ما برخواست پس این جماعتند ای پادشاه اهل و برادران و خویشان و دوستان من که دوست میدارم ایشان
 و از دیگران قطع کرده ام و با ایشان بیوند کرده ام و ترک کرده ام جماعتی را که بدین جاد و رسیده و با ایشان نظر میگرداند و چون
 ایشان شناختند و سلامتی چشم در ترک ایشان ای پادشاه نیست حقیقت دنیا که خبری دادم تو را که ناجی است و ایست
 نسبت و حساب دنیا و عاقبتش آنست که شنیدی چون دنیا را باین اوصاف شناختم تو را که گویانم و شناختم مرا صلی باقی
 که آخرت و آنرا اختیار گویانم اگر خواهی ای پادشاه ایست و حقیقت دنیا که خبری دادم تو را که ناجی است و ایست و حساب
 دنیا و عاقبتش آنست که شنیدی چون دنیا را باین اوصاف شناختم تو را که گویانم و شناختم مرا صلی باقی و آنرا
 اختیار گویانم اگر خواهی پادشاه تقریبی که برای تو آنچه را دانسته ام از اوصاف آخرت که آنرا میباید باقیست پس میباید

شده آن شو ما نشوی غیر آنچه سینه با شریک این سخنان پادشاه را هیچ فایده نداشت و گفت دروغ میگویند و چیزی نیست
 و بغیر تعب و ورغ و مشقت بهره برده و در مملکت من میباش که تو خود فاسد و بد و بیگانه از حق فاسد میگردانی و تو
 شد در این بادشاه بعد از آنکه تا امید شده بود از فرزند لبر که کند بد بودند اهل و روزگار مثل و مانند بود و حسن و جمال
 و خندان از حصول انقز نند غدا شد که نزدیک بود که از غایت سر و هلاک شود و کانی کرد که بتای در آن ایام بعبادت
 آنها مشغول بود آن فرزند را باو بخشید اند پس جمیع خزاین خود را بر ویست خافنا صفت نمود و امر کرد مردم را بپوش و شاد و
 یکسال و آن پس را بود آنست نام نهاد و جمع کرد و دانستند و آن بجهت را بر وی ملاحظه طالع مولود او بعد از آنکه مل و ملاحظه
 عرض کردند که در طالع این فرزند چیزی ظاهر میشود که از شرف و عزت برتر رسیده که هیچکس با آن برتر نبوده باشد هرگز
 در زمین هند و هر که بختان در این سخن اتفاق کردند آنرا بختان که گفت که آن من اینست که این شرف و بزرگی که در طالع
 این پسر ایست مگر بزرگ و شرف آخرت و کمان میبویم که بشوای اهل بر و عباده بوده باشد و در مراتب آخرت و مسافرت
 در جنت عالی بوده باشد و بزرگی این سزاقت که در طالع او مشاهده میکنم بشرایتهای دنیا میباشد پادشاه از این سخن
 چندان محزون گردید که نزدیک بود که شادمانی آن حصول انقز نند با نده مبدل بگرد و بختی که این سخن از او صادر شد
 تو پادشاه از جمیع بختان معتقد تر و راست گو تر و داناتر بود پس امر کرد که شرفی را بر او است پسرش را که نند و حسن و کمال
 بر آن داشت از اینکاه و خدمتکاران برای او مقرب فرموده و سفارش نمود پادشاه که در سارا خود سخن مرگ و کفن و آید
 و مرض و فتنه و زوال مدکور سازند تا آنکه زبان پادشاه بتی بد این سخنان معتاد شود و اینغالی از خاطر پادشاه نگو کرد
 و امر کرد ایشان را که چون پسر بختی بخیر رسد از این باب سخنان تو را او مذکور سازند که میباید او را دل او نشویند و با بود
 دین و عبادت راغب و میالنه تمام و در اجتناب از تقصیر سخنان بخدمتکاران امر نمود تا بخدمت که هر یک را بد یکی جاسوس
 و انگبان کرد و در آن هنگام چشم پادشاه بر اهل دین و عبادت زیاد کردید از تو پس آنکه میباید ابرو را بجانب خود را
 راضی گردانند و آن پادشاه را وزیر بود که دست کف او را کردید بود و جمیع تدابیر سلطنت را بخدمت او سپردند و با او
 حیانت نمیکرد و با او دروغ عرض نمیکردند و بپوشی و خوی او را هیچ چیز را اختیار نمیکرد و در هیچ امری از او مدد و استی
 و تا اهل نین بود و هیچ کارهای کارهای او را ضایع و مهمل نمیکردند و با اعتقاد مرده لطیف الطبع خوش زبان بود و بپوشی و
 معروف بود و هر که رعیت از خوشنوی بود که او را دوست میداشتند و لیکن امر او مقربان پادشاه خندان او را میبردند
 و بر او نفوق میپسیدند و در قرب و مقولت او تو پادشاه بر طبع البشاه کوان بود و در وقت از او زنها پادشاه بعزم شکار
 پیورده رفت و آن وزیر و خدمت او بود پس وزیر در میان روزه بر یک رسیدند که رومی کی شد و در با و در حق است

بدر و برای حرکت نداشت و زین و زبال اوسوال نمود گفت جانور داد و نه مرا زرد و ساسینه و باغی حال آنکه این وزیر
 بر آن وقت که تو آنزد گفت که ای وزیر بر ما با خود دار و محافظت نمایی بدوستی که از من نفع عظیم خواهی یافت و بر کفایت
 تو اعتمادت میکنم چه هر چند نفع او تو نباشد و لیکن با تو که چه منفعت از تو منظور است که مرا بآن و عده میکند آنرا کار بی
 میکند یا علی فارغ آنزد گفت که من رخصت سخن را می شنیدم که از راه سخن بصدا عین فساد میقتیب نشود پس وزیر
 او استماعی نمود و امر فرمود که او را بخاند برودند و معالجه او نمودند تا آنکه بعد از زمان امرای پادشاه شروع و در حبله
 کردند برای دفع و زین و زود بی با او نشیندند تا آنکه رای حکم بر او قرار گرفت که در شصت و یک روز پادشاه
 گفت که این وزیر طبع دار و هلاک تو که بعد از تو پادشاه شود و بیوسته احسان و نیکو میکند بر مردم و نفعیه اینطای
 دوست میکند و اگر خواهی که صدق این بقیال بر تو ظاهر گردد بدو وزیر بگو که مرا این اراده ساخت که بد است که تو را پادشاه
 کنم و با اهل عبادت بپوشم پس هرگاه این سخن را با او بر میگوئی از شادی و سرور او باین اراده راستی سخن من بر تو
 ظاهر میگرد و باین ندهی بر او برای کرد تا که وقت تک او را میدانستند در هنگام ذکر نماز و مراد میدانستند که اهل دین و
 عبادت را تو ضایع بسیار میکند و محبت بسیار با پادشاه دارد پس چنین گاه بود که از این راه بود نظرم خواهد افتاد یافت
 پس پادشاه گفت که اگر من از وزیر چنین حال مشاهده کنم دیگر ما او سخن نگویم و حرم کنم بر استی سخن تو پس وزیر
 بخدمت پادشاه آمد و گفت تو میدانی که چه مقدار حرص داشتم بر جمیع دنیا و طلب ملک و پادشاهی و در استیقت
 یاد کرده ام ایام گذشته خود را هیچ نفعی از آن نییامم و میدانم که آیدک نیز مثل گذشته خواهد بود و حشر تریب همگی را با تو
 کرده و در دست من هیچ چیز نخواهد ماند و اکنون اراده دارم که از برای تحصیل آخرت سعی تمام تمام مثل آن سعی
 که برای تحصیل دنیا کرده ام و میخواهم که با اهل عبادت ملحق شوم و پادشاهی را با هلاش و اکدام ای وزیر دای تو در این
 باب چیست پس وزیر از استماع این سخنان به وقت عظیم کرد و گفت ای پادشاه آنچه را قبست و زمانه ندارد اگر چه بدوش
 بدست آید سزاوار است بطلب کرده و هر چه غایب است اگر چه با سزاوار است تو است نزدیک آن ای پاد
 نیویکند دیده و امید دارم که معتقدی برای تو شرف و دنیا و آخرت را بجمع کنی پس این سخن پادشاه بسیار گران آمد
 و گریه را در او در دل گرفت اما اظهار نکرد و لیکن وزیر آثار کوفت طبع و انحراف مزاج از چهره پادشاه استنباط نمود
 بخاند خود عظیم و عزت و بالکنت و دلالت که سبب این واقع بود که این مکر را برای او ساخته بود و تو کفر بجای
 این کار نمی سپرد پس تمام غیب از دلگویی و تفکر جز این نبود پس بیادش آمد سخن آنزد که میگفت که رخصت
 می بندم و او را طلب نمود و گفت تو یک روزی میبگویی که من رخصت سخن را صادر میکنم آنزد میگفت مگر با تو یک روزی

محتاج شد و زین وقت بلخی میدم خوا که من مصاحب این پادشاه بودم پیش از پادشاهی و در زمان سلطنت و فرمان روی
 در بخت از من و دیگر بی هم نمانیده بود زیرا که مبدل است که من خیر خواه او و مشتاق او بودم و در امور خیر خود احتیاج
 میکردم و لیکن در این روزها و در این خود بسیار مخفی باختم و گمانه نثارم که بعد از این یامین بوسه شکت آید از دست گفت که آن
 برای این به نیت میجو و علقی گمان میبوی گفت بل و نیت مرا طلبید و آنچه کن شد بود و زین نقل کرد آن وقت که گفتم
 رخصت این سخن را دانستم و آن رخصت را ساد جیکم که فساد از آن حاصل نشود انشاء الله تعالی بدان ای وزیر که پادشاه
 آن وقت گمان بود است که تو میخواهی پادشاه دست از سلطنت برداری و پادشاهی را بعلی نانی منتزعه شوی چاره آن آنست
 که چون صبح شد جاه طلبی و زینمای خود را بیدار کنی و گفتم تو به لباس کتک کان را در پوختی و مویش سرخ و پنداشتی
 و با خیال بد خفته پادشاه روی بدستی که پادشاه ترا خواهد طلبید و این وقت این فعل از تو سوال خواهد نمود پس
 جواب بگو که همان چیزی است که در روز مرا با آن میخواهی و سزاوار نیست که کسی را بی برای دوست و مصاحب خود
 پنداره و خود را موافقت نماید و بر مشتت آن امر میبوی کند و گمان من آنست که آنچه دعوت نمودی بدو در شخص خیر
 و صلاح است و بهیچ است از این حال که دارم ای پادشاه من مهیاشه ام هر وقت که اراده میفرماید بر چیزی که مشوقه بکار
 شوم پس و نیز بفرموده ام نیز عمل نمود و لیسب آن از دل پادشاه بدور رفت آنچه با و گمان بود پس پادشاه امر نمود که
 جیب عبودان را بد او پیوسته کند و عهد کشتن نمود و ایشان را هر که کشتند و خلق سینه نگذری پادشاه روزی بفرمود که
 پیوسته رفت چشمش بود و شخص افتاد از خود با احتضار ایشان نمود چون بنا بردند ایشان را و عابد بودند پادشاه
 گفت که چرا از این روز من پیوسته نمودن ایشان گفتند که رسولان تو امر فرموده با ما سینه نلابند ما هر روز پیوسته رفتن
 داریم پادشاه گفت که چرا بیاده میروید ایشان گفتند که ما مردم ضعیفیم و جهاد با او قوشه نداریم و با این سبب زبر
 از مملکت تو پیوسته رفتیم پادشاه گفت که کسی از مملکت میترسد چشمه شتاب میکند در پیوسته رفتن تو قوشه و مرکب
 ایشان گفتند که ما از مملکت بیخ سیم بلکه سرور و خوشی چشم باد و هر گت پادشاه گفت که چگونه از مملکت بیخ سیم
 و حال آنکه خود میگویند که رسولان تو آمدند و وعده کشتن بجا دادند و بجا نیاوردیم پیوسته رفتیم همی است
 که بخفتی از مملکت ایشان گفتند که بخفتی ما از مملکت از تو سمرکت گمان میبو که ما از تو میترسیم و لیکن از آن میگویم
 که ما را خود بیست خود خود را بکشتن و هم روز خفا معاتب کردیم پادشاه در غضب شد و فرمود که آن دو عابد را با آتش
 سوختند و امر بکنند عابدان و اهل دین و مملکت خود فرمود که هر جا ایشان را بباید با آتش بسوزانند پس ایشان بت
 بوستانه هر که خود را مصروف گردانیدند بطلب عباد و رعایا و جیب از ایشان را با آتش سوختند و با این سبب منابع

شاد و مملکت هند که مردگان خود را با آتش بسوزانند و با امر از باقی مانده است آنست و در میان ایشان و در جمیع مالک
 هند قلیلی از عباد و اهل دین ماندند که بخواسند از آن بلاد پیوسته روند غلب و تحقق شد اند که شاید قلیلی از مردم
 که قابل باشند هدایت نمایند پس پسر بزرگ شد پادشاه و نشو و نما کرد با افسانیت قوت و قدرت و حسن و جمال و عقل و
 علم و کمال و لیکن هیچ چیز از آداب با و تعلیم ننموده بود تا در مکه چیزی حسد کرد پادشاهان آن محتاج میباشند از آداب
 ملوک و ذکر مکه و ذوال و فنا و نیستی نزد او مذکور شناخته بودند و حضرت عالی با آن پسر از دانش و در بافت و حفظ نشی
 گرامت فرموده بود که عقلمان در آن حیوان بود و مردم از آن تقیب میجویدند و پدر او بنیاد است که از آن حالت و مرتبه آن
 پسر چون حال با او شده بود که میبوی سید که این فهم و قابلیت باعث حصول آن امر می شود که آنست که محترم دانند و شنا
 او خبر داده بود پس چون پسر بزرگ است در یافت که او را در آن محبوس گردانیده اند و از پیوسته رفتن آن قضایه در
 از آن گفت و سینه مردم به کار او را منع مینمایند و با سپاهان عیادت و حفظ او قیام نموده اند سگر و خاطر او بهم رسید و وقت
 آن حیوان ماند و ساکت شد و در خاطر خود گفت که اینچاهت صلاح مرا بدی میدانند و چون سوختن بر او را زیاد شد
 غلبی از این نیت شد با خود اندیشه کرد که اینچاهت را بر من مضرت در عقل و دانا نیست مراد از امر و تقلید ایشان نمود
 سزاوار نیست پس اراده کرد که چون بدین بقوه او آید این امر را از او سوال کند باز اندیشه کرد که این امر را بچه از جانب پدر
 مست و او را بر این سز مطیع نخواهد کرد و باید پس باید که از کسی معلوم کنم که امید است کشف این امر از او باشد با علم و در
 خدمت او مردی بود که از سابق خود متکاران مهربان میبود نسبت با او و پسر پادشاه با او انس زیاده از دیگران داشت و امید
 داشت که این خبر از او معلوم نماید پس ملاطفت و مهربان را نسبت با او زیاد کرد و در نشیانیها با اوقات همرازی
 و ملاقت با او آغاز سخن گفتن کرد و گفت که تو مرا بمقتله پدری و مخصوص من میوه مرده میبخشی و بجز آنست سخن و اگاه از روی
 قطع و اگاه از روی نقد بد بیگمت تا آنکه گفت که گمان آنست که پادشاهی بعد از پدر من مشتاق خواهد داشت و در آن حال
 بتره من بگردان و حال خواهی داشت با مقتولت و قریب تو تره من از همه کس بیشتر خواهد بود باید حال تو من مردم با هم تو تره
 گفت اگر امری از تو سوال کنم و حقیقت آنرا بر تو بگویم و از دیگران معلوم من شود بد تو به عقابها که بگو آن قادر باشم از تو
 انتقام کشم آنرا صدق آنجا و بی کلام پسر پادشاه استیاض نمود و بافت که وفای و عده خود خواهد نمود پس حقیقت
 تمام از کشته میچنان و سبب منع کردن پدر او را و پیوسته رفتن و از مردم به کار تو آید در عرض نمود پسر پادشاه او را
 شکر فرمود و تحسین نمود و این سز را خفا کرد تا روزی که پدر بتره او گفت ای پسر پادشاه چه من گویم که اما بیشتر میگویم که مبدل
 و قیسم خود را و اختلاف احوال خود را و میدانم که بنوشته بر آن حال عوام ماند و تو بی بوسه سوال با پدر او نخواهی ماند

زود باشد که روزگار ترا از حال خود بگرداند پس اگر مراد تو اینست که امرضا و ذوال و غیره را از من مخفی داره پس این امر بر من پوشیده
 نیست و اگر چنین کرد مرا از بیرون رفعت و مانع شده مرا از آمیزش مردم که نامشناقی نشود نفس من بر غیر از بیانات که در دم پس بدان که
 نفس من بقرارد است از شوق اینچنینی که هیجان من و آنکه حائل شده بخدا که هیچ خیال در یکی نبوی آن ندادم و در من هیچ چیز نبوی آن
 آرام نمیکرد و خاطر من از هیچ چیز مشتغول نمیشود و هیچ امر بگو الفت نمیکردی بد مرا از این زندان خلاصی و بگو که در بیرون
 رفعت من چه عسکه داشته باشی از آن احتیاجان غایب و روضای تو از هر چیزی احتیاجان غایب چون پادشاه از پیران سخنان و استماع
 نمودن است که او از حقیقت احوال آگاه گشته است و جیس و منع موجب زیادت حوص و خواهش او برخلاف میگوید پادشاه گفت
 ای پسر مطلب من از من است که در تو این بود که از آن بد نبوی سدا و چه چیزی که مگر و طبع تو باشد بشرقی بنیاد و نه بدی مگر چیزی را
 که موافق طبع تو باشد و شوقی مگر چیزی را که باعث سرود و خوشحالی تو گردد و هر کله خواهش تو در غیر اینست من هیچ چیز را
 برضای تو اختیار نمیکنم پس امر کرد پادشاه پسر را که سوار شود با غایت زینت و در درگاه پادشاه را حاضر شود و بی
 و در تمام راه برای او اسباب طرب و طهور و لب از زینت و غیر آن مهیا گشت پس چندی که رفت و سوار شد و بعد از آن بسیار
 سوار میشد و روی و بخت و از غافل نمیداد بر روی عبور نمود و کسی او نگذاشت که در آنجا ایستاد و در آنجا ایستاد و در آنجا
 زود شده و منظر بسیار قریح و صبح کردید بود کجاست او را گرفته بر او سوار بود پادشاه ایشان را دید بر روی
 و از حال ایشان سوال نمود گفتند آن صاحب و دم در دهی در داند و در دهی داره که بمحالت در ظاهر کرده است و آن در بوی آفت
 بدید مای او رسیده است و نور رخ بر طرف شده است پس پسر که با این کو قیما و عاقله در میان مردم بسیار میباید گفتند ای
 آیا کسی هست که از این پادشاه این باشد گفتند نه من در این روز و در آنجا که پادشاه را با آن شد و بز یک خود و پادشاه
 پرور و در نظر او بسیار جمل شده بود چند روز در این خیال و اندیشه بود بعد از چند روز دیگر که سوار شد در اغانی راه
 مردی بود و پادشاه آمد نمود که از پیری مخفی شده بود و هیالانش متعجبی کردید و موهاش سفید شده و رنگ سیاه و پوسیدگی
 بدنش در دم کشیده و کامها از کوه میگذشت از ضعف و پیری و از دیدن او بسیار متعجب شد و از حال او پرسید گفتند ای پسر
 پیری است گفت در چند وقت آری ظاهر پیر میسود گفتند در صد سال با مثل آن پسر مید که بعد از این و یک چاه میباید
 گفت مراد من اینست که از آن پیر چه خبر است و او مستحق نیست گفتند نه بلکه در آن روز و وقت یا خیال میشود که پیری پس پسر
 پادشاه گفت که ما هم در روز است و سال و نوزده ماه است و انقضای عرصه سالست پس زود تمام میکند روز ماه و چه
 زود باشی میسود ماه سال و چه پیر است قاف میگوید و آنکه سال عمر را پس چنان باز کرد بد و این سخن و نام کرد و گفت و دروغ
 شب خواب نگردد و او در زندان و عقل مستقیم داشت که چنگی امری که بی افتاد از آن غافل نشود و فراموش نمیکرد

این سبب خیزد و از بدی برود او غالب شد و بدی بر او غلبه نمود و از آنجا که گذشت و با آن حال با پدر خود مدارا میکرد و حال
 خود را از مخفی میباید است و لیکن هر که مخفی میگفت کوش میداد که بشاید مخفی نشود که موجب هدایت او کرد پس در وقت
 خلوت کرد با آن مرید که در آن خود را از پسر سیده بود و از او پرسید که تو آنگی را میباید مخفی که حال او بر من حال ما باشد و
 طریقه دیگر هر طریقه را میباید است پادشاه آنرا گفت بل چاره ای بود که ایضا ترا عباد میبکنند و از دنیا که بدی بودند
 و طلب آخرت میکردند و ایشانرا سخنان و جملهها بود که در بگو ای آشنای او بنویسد و لیکن مرید با ایشان عباد و روزی در
 و شوقی که در راه ایشانرا باقی میسوزند و پادشاه هر یکی ایشانرا از میان خود بر میبرد و معلوم نیست که کس از ایشان
 در دین مظاهر باشد زیرا که آن ترس پادشاه خیزد و پنهان کردن و در انتظار نرسد میباید که تا جوی بهایات المی امر برین
 رواج کی بود ظاهر میشود و خلق را هدایت نمایند و بیوست و در سنان خندان در زمانه باطل چنان بود و در وقت
 و طریقه ایشان همین بود پس پسر پادشاه در آن بسیار تنگ شد پس این خبر و جزئی را ندید و ایضا لکن شد و
 کسی بود که چیزی را که کرده باشند که بدی یافتن چندی چنان نداشتند و در وقت آن پادشاه و آنرا عقل
 علم و کمال و تفکر و تدبیر و فهم و زهد و ترک دنیا و تپس در اطراف عالم مقصود شد و این خبری هر چه رسید از اهل
 دین و عبادت که او را با هر چه میبکنند و در میسوزند و آن مرید بود عابد و حکیم و دانا بود و داشت و عبادت بسیار
 آمد و مقصد در خانه پسر پادشاه کرد و لباس اهل عبادت را از سر خود انداخت و در رویی تجار بر آمد و آمد و رفت
 میکرد و بدین خانه پسر پادشاه تا آنکه شناخت جماعتی که در دستار و باران پسر پادشاه بودند و تر و او تر و در
 پس چون بود که هر چه ظاهر شد که آن مرد صاحب سر پسر پادشاه است که فریضی نوزاد و زیاده از دیگران است پس در
 آشنای او نمود و در خاوند با او گفت که من مریدم از آن سوداگر آن سرانند و چند روز است که باین ولایت آمده ام و متعلق
 دارم بسیار کویانها و بویمت و بسیار نقیص و صاحب قدر و عقل عقایدی میباشم که این را با او افشا کنم و تو برای
 اظهار این معنی چندین بدم و منافع من بعضی است از کوه که اگر است و کوه را پنهان میکند و اگر راست شود و ای هم
 در دماست و از ضعف آری را بقوتی آورده و از دیوانه حفظ میکند و بر شوقی را در جبهه میدهد و کسی را سزاوارتر
 ندیدم با بیعت از این جوان که پسر پادشاه است و اگر مصیحت دادند به وصف ایشانرا و از آن کوه که اگر متاع من میسود
 او آید مرا بقره او پیری تا با این تمام و اگر متاع مرا او بدیند قدش را خردا داشت آن مرید حکیم گفت که تو سخن میگوینی
 که ما مرکز آن کسی این نوع سخن نشنیده ایم و بنکو و عاقل میباید لیکن مثل من کسی تا حقیقت چیزی را ندانم نقل نمیکند
 تو متاع خود را به من بیا که قابل عرض دایم بخدمت پسر پادشاه عرض نمایم حکیم گفت من مریدم طیب و در روزی تو

ضعیف مشاهده میکنم میسر بود که اگر محتاج بود نظر بانی در تاج و تاج دیدن آن بنا بود و ضعیف شود ولیکن پسر پادشاه دیده اش
صحیح است و جرات بود پادشاه این خوف ندارد و نظری محتاج عظیم است و گنجایش ندارد که پسر پادشاه از آنکه عظیم کرد و این چنین
باو نرسد پس این امر بجز پسر پادشاه وقت و خوی باو هر بار عرض کرد پسر پادشاه در دین افتاد که همان مطلب که در باره از او
حاصل میشود و وقت چون شب شود پسر پادشاه تا جوی باقی در من آورد و در تنهایی بقره من آورد که پسر پادشاه امر عظیمی را سهیل
بشنود شرف پس از آنکه امر کرد پسر پادشاه که همیشه شوی باو ای ملاقات پسر پادشاه باو هر بار خود پادشاه سدید را که کتایف
موردی را آن سید که شرف بود و وقت متاعی ای من در این سیاست پس او را بخدمت پسر پادشاه برود چون داخل شد
سلام کرد و پسر پادشاه در نهایت تعظیم و تکریم سلام او را جواب گفت و آن مرد پیوسته رفت و حکیم بناوت بخانه پسر
پادشاه نشست و گفت ای پسر پادشاه مرزبانان از غلامان و بنندگان اهل بلاد تحت نیت تو بودی پسر پادشاه و فرمود که تو
از برای این تعظیم کردم که امید واری عظیمی از تو دارم حکیم گفت که اگر توانی کنه با من سلوک کنی که بپوشد و در دست پسر پادشاه
بود و بعضی از افاق و روی که بجای و خوبی معروف بود و در دست پسر پادشاه بود و در دست پسر پادشاه بود و در دست پسر پادشاه
گفت پورسید بودند و اتفاق در دست پسر پادشاه ظاهر چون نظرش بر ایشان افتاد از مرکب فرود آمد و ایشان تحت نیت
و ایشان صفا کرد چون وزوا افعال مشاهده کردند بسیار عجب شدند و بجز بود پسر پادشاه آمدند چون او بسیار
جرات داشت و در خدمت پسر پادشاه در سخن و گفتار که از او در پسر پادشاه خوار و خضیف کرد و اهل ملک خود را
کرد و خود را از مرکب انکسایت بر روی پسر پادشاه در دست پسر پادشاه که او را ملاقات نمایی بر او عمل کرد و دیگر چنین کار
کنند پسر پادشاه با گفت روزی لعل نموده پسر پادشاه را ملاقات نمودند پسر پادشاه در جواب سخن گفتی که او را معلوم نشد که
لیسع رضا شنید یا از سخن او رنجیدند و بر او در پسر پادشاه خود با آن گفت تا جندی روزی بر او گذشت پس پسر پادشاه امر کرد صفای
خود کرد او را منادی مرکب یک گفت تا نادای مرکب دور در خانه بود و در دهان و در پسر پادشاه با دماغ چینه بود که هر که او را
گفتی او را شنید چینه میگویند پس از این بنا توجه و مشورت در خانه بود پسر پادشاه بلند شد و او جانش مرکب پادشاه باز
خانه پسر پادشاه آمد و میگویند که خود را میگویند چون پسر پادشاه مطاع شد او را طلب نمود چون حاضر شد بر
افتاد و او با نه و اصیبه بر او زد و پند کرد دست خود را بفرج و زاری پسر پادشاه او را نزد خود خواند و گفت ای چنین
چیز میماند از مناد که نال کرده است بود خانه تو با مرغی که خالق تو نیست و بر او دست و پیغمبر میدانی که گشت
نارنجی که مستوجب کشتن باشد با افعال مراد ملاقات میکنی که چون نزد می افتادم در دهان و کت منادی پروردگار
خود را دیدم و من در ناچار از شما بگذاشتم که بوی پروردگار خود دارم برو که من دانستم که گفتی ای من نقل بر آن گشت اند

و فریب داده اند و دره باشند که خطای ایشان بر ایشان ظاهر کرد پس امر کرد پسر پادشاه که چهار تا بوی از جوی ساختند و امر فرمود که
دو تا را با جلا نیت کردند و دو تا را با بقی باقی دادند پس دو تا بوی قوی را از طلا و بوی و زنجیر و زنجیر ساختند و دو تا بوی طلا
از مرز و خوب و فضل و جو پر کرد و سر هر دو را حکم بست پس جمع نمود و زوا و اشرف را که کاه میبرد که ایشان او را بوی عملی را
کردند و تا بوی قوی را بر ایشان عرض نمود و فرمود که پسر پادشاه گفت که پسر پادشاه که بوی ظاهر حال این دو تا بوی طلا
ندارد از این بوی شرارت و خوف آن دو تا بوی قوی نیست نهار و بسبب بستن و زنجیر پسر پادشاه گفت که این حکم برای شماست
بست است از حکم که شما در این و اشیا را بآن عمل مینمایند پس امر فرمود که تا بوی قوی فی داکت و بسبب جواهر بسیاری که در
آنجا بود و خاندان روشن شد پس گفت مثل این دو تا بوی طلا است که شما او را خواهر و حقیر نمرد با لباس و نظار
ایشان را سبب ما نیستند و حال آنکه باطن ایشان پر بود از علم و حکمت و راستی و بگویند و سایر صفات کمال که آن کالات
بسیار هستند از این بوی و مراد به و سایر جواهر پس امر فرمود که تا بوی طلا را کسوندند اهل مجلس آن گفتند و زوا
آنچه در اندوه آنجا بود و خود باور زیدند و از نقصان آنها منادی پسر پادشاه گفت که این دو تا بوی مثل تو نیست که زینت
بافته است ظاهر ایشان بخاندان و لباس و باطن ایشان محسوس است از این بوی از جمل و گوئی و روح و نظم و سایر صفات
شرارت که لیس و سوا و متین و بدشماق است از این مرادها پس همه زوا و اشرف گفتند که منظور از این باقیم و خطای
خود را فهمیدم و بند کوفتم ای پسر پادشاه بعد از آنکه باو مرگفت که این بوی مثل تو ای پسر پادشاه در آن تحت و اکل و که مرا
فرمودی پسر پادشاه نگه زده بود چون این سخن را شنید راست نشست و گفت زاده کن مثل را بوی من ای حکیم بگو
گفت که در همان بوی آرد غنم بنامی را برای کشن پس چون گفتی آنکه بر کوفت و با مشید و بعضی آنکه دانهها بر کنار
راه افتند که اندک خاک بر روی آن نشست است پس سوز میشود و بجز کت می آید و چون ریش اش بستند و سبب خشنک
میشود و باطل میگردد و بعضی آنکه بر زمین بخار می افتد که چون می رود و خوشه میکند و بزوبک میسوزد و بیارند
خارها بر آن میچسبند و آنرا ضایع و باطل میکند و آنچه از آن تخم بر زمین افتاد که پاکست هر چند که که باشد سلم میماند
و بر زمین میگردد و ای پسر پادشاه در همان مانند حاصل حکمت است و اما آنچه افتاد بر کنار راه و مرغان او را برود
مثلاً آن سخن است که بر گوش خود و در دل آن نگذارد اما آنچه بر سنگ ریش اش را خشنک کرد مثلاً آن سخن است که
کسی از آن بشنود و خوش آید و دل باو دهد و در باب و بفهمد آنرا اما ضبط آن تمام بود و مالک آن نشود و اما آنچه زود
و خازن را باطل کرد و ایند مثل سخن است که شنود آنرا و در باب و ضبط نماید و چون همکار آن شود که با آن عمل نماید
و خاشاک شرف است و خواهر صفات زعیب و از دل برکنان باشد و مصفا کننده باشد نفس خود را از زین

بوزانت گفت که ای حکیم من امید دارم که آن غم حکمتی که در دل من کشی از آن قسم باشد که نمک کند و مسام باشد و قطع و مد
 و آفت نداشته باشد پس مثل بریای و بنیاد فریب خوردن در اهل دنیا میان و ما با لوه رفت که ششده ام که مرده و ذلیل هستی
 در رفتار بود و از آن میگفت و ذلیل از بی او عیبتشانت تا آنکه نزد یک باور سید اترمه مضطرب شده خود را در جای و از آن
 و دو شاخ و دو گز از آن چاه روینده بود و از آن چاه نماند و با همای او بر سرهای چند واقع شد که در میان آنجا سر برآید
 بودند و آن دو شاخ نظر کرد که در دو موش بر سرش نشسته بود و یکدیگر در رفتن از آن دو شاخ یک سنجید و دیگری
 سیاه و چون نظر برین بریای خود کرد که در آنجا از آن سوراخها خود سر پیوسته که در آنجا و چون نظر بقهر چاه کرد دید
 که آنجا هائیکرمان کند که چو در چاه افتد او را فرجه بود چو بر بالا سر کرد دید که در آن دو شاخ اندک آن فصل آید
 پس مشغول شد بلیسیدن آن عمل و از آن و شوی آن عمل او را غافل گردانید از آن مار که چه وقت او را زخمید
 گوئی و از آن گز از آن هاکرمانند حال او چه خواهد بود و فرجه که در کام او در افتد اما آن چاه و دنیا است که بر آن
 و بلاها و مصیبتها و از آن دو شاخ هر آید مینت و آن دو موش سب و روزند که هر آید بر روی آن بیخ میکشد و آن چاه
 این غلظت چاه را کون است که بتو از زهرهای کشته اند از سوراخ و صغیر و بلغم و خون که آید غلظت اند که در چه وقت
 بچنان می آید که صاحب خود را هلاک کند و آن از دها مرگست که مشغول است و پیوسته در طلب آن است و انقض
 که زینت شده از هر چه او را غافل گردانید بود لذت های دنیا است از خوردن و آشامیدن و یونیدن و دیدن و شنیدن
 و پس که بود با آنست گفت که این مثل بسیار عجیب است و شیء مظاهرت است با حواص و دنیا دیگر مثل بر ما بری و دنیا و اهل دنیا
 که فریب او را خورده اند و مستعمل و حقیق میباشند چیزی چند را که با ایشان نفع بخشد با لوه رفت که منتقل کرده اند که
 مریخ داسه و حقیق بود که آن مریخ این ایشان را بگویند بود و بر جمع مردم و بریای خاطر او مرگب احتیجا و شدت های بسیار
 شدن و برای او خود را به کجاها ای آنگاه و شب و روز در دکان و مشغول بود و فریب و دریم در منزلت نزد اهل اول است
 بود از آن دوست میداشت او را گری و ملاطفت میفرمود با او و خدمت و اطاعت او میدیود و هرگز آن غافل نبود و فریب
 سیم را چنان میگرد و حقیق بشیر و بر خاطرش گران بود و آن فریب آن محبت و مال او بفرمان گذاشت مگر آنکه ناگاه از آنجا
 واقع و رود که محتاج با عیانت آن رفیقان شد و میراث عقب پادشاه در و سید اند که او را بخشنود پادشاه بوی آن
 پناه بود فریب اول و گفت که بعد از آن که من نمانم که بگویم بودم و محکم او قیامت خود را صرف نموده ام و روزی و نیت
 که مرا بنیاحتاج چه عهد از آن حق بماند و سید و فریب گفت من مصاحب تو بنیتم و مرا مصاحبان دیگر هست که گرفتار
 ایشانم و امر روز ایشان سزاوارترین من است و لیکن از آن حق تو من رو چاه هست که از آن منتفع نمیشوی شد آن دو چاه

بود پس آنرا پناه بر فریب دویم بود و گفت بر من معلومت حکومت و ملاطقت من نسبت بنویسند و معرفت و شادمانی
 تو اطلب میجویم و امر روز و ذاحتیاج است بنویسند و چه نفع هست برای من آن و فریب گفت که انقدر بکار خود کو تمام
 که بنویسند بر بدخت خود نگوی از برای خود بگو و بدان که راه آشنایی میان من و پادشاه است و آنحال هر چه من
 غیر طریق رفت شاید که من گاهی خشنود با تو و نماند که گفت که نفعی از آن بشود بدار نگردد و بعد از آن که بر گویم و مشغول امری
 چند شوم که باقی اهتمام پیش از تو دارم پس پناه بر فریب ستم که با او چنان میگردد و او را حقیق بشیر و با او الفت است
 در ایام وسعت و راحت با او گفت که من پس از تو شرمند ام و مشغول و لیکن حاجت و اضطرار مرا میجویی تو آوده است آیا
 در این روز من چه نفع میسانی گفت که هر چه و محالقت تو بنیتا هم و از تو غافل نمیشوم پس ایشانت باد تو و حقیقت رفت
 با او که من مصاحبی که ترا فریب نگذارم و دلگیری میباشی از تقصیری که در باب احسان و ملاطقت من کرده بدی خود که
 از تو من عاید شده است بر ای تو بنیتا کرده ام بلکه به همین واسطه شکر عیانت از برای تو کرده ام و تقصیری بسیار دیدم
 رسیده ام اکنون چندین برابر آنچه در دانه از برای تو فرجه من موجود است ایشانت باد تو که امیدوارم که لیکن تو
 علت از تو باغض رضای پادشاه گردانم تو در این روز باغض خلاصی شوی این بلیت عظیم که تو با پیش آمده است
 پس آنرا حواله و فریاض مشاهده فرمود گفتند بنیتا هم که بر گرام یک از تو بود و امر حسرت پیش خودم و تقصیری که
 در باب فریب نیک کرده ام با یونج و مشغول که در کار فریب بد بوده ام پس با لوه رفت و فریب اول مالست و فریب
 دوم اهل و فرزند آن و فریب ستم عمل صلح بود است گفت این شخصیت حق و ظاهر این و دیگر مثل بقدر ما بری دنیا
 را اهل دنیا و فریب و ادا کرده اند با لوه رفت که کیشی بری بود که عادت آن شمر این بود که مرده بری را که پیدا میکردند
 و پادشاه و فرمان خود میکردند و آنرا غریب از احوال ایشان مطلع نبود که آن که میجویم میت پادشاه ایشان خوان
 بود چون یکسال میگذشت او را از شمر خود عریان و دست حالی رفی چیزی بدو میکردند و میان و مشغول میت را شنید که
 هرگز بخاطرش خطور نگردد و پادشاه او را بدیندت موجب و مال و اند و موصیبت او میکردند پس اهل آن شمر
 در یکسال مرده بری را بر خود امی و پادشاه گردانند آنرا میفرستد که داشت دید که در سینه ایشان بگانه و غریب است
 باین سبب با ایشان التی میگویند و طلب نوره میگرد که از مردم شمر خود شن بود از احوال اهل آن شهر با خبری بود
 در باب معذ خود با اهل با و مصیبت کرده آنرا گفت که بعد از یکسال این جماعت تو از این شهر پیوسته خواهند کرد و
 بقلان مکان خواهند فرستاد صلح تو در آنست که آنچه بشود این و استطاعت دارجی از اموال و اسباب خود در این
 عرض سال پیوسته فرستی تا یک کال که تو بعد از مال با آنجا خواهند فرستاد که چون با آنجا و بی اسباب عیش و رغابت

تو مقابله باشد و هیبت و در راحت و رغبت باشی پس آن باد شاه بفرموده آن شخص خدمت و چون سال بگذشت او را از شهر بیرون
 کرد از اموال خود مستحق کرده و بیرون رفت و در کار میگذرانید پس بلوهر گفت که ای پسر پادشاه من امید دارم که بتوانم
 موهی باشی که بفریبان و پیکانگان اش نگروی و بباد باد شاه چند روزی فرستاده شود و من آنکس باشم که برای و از حق
 صلاح خود طلب کرده باشی و من تو را هدایای میگویم و احوال دنیا و اهل آنرا بشو و شناسانم و تو آمدی و معاشرت میگویم
 تو نداشتی گفت که راست گفتی ای حکیم بدرستی که من همان پادشاه عزیزم و فو آنکس که من بپوسته و در طلب او بودم پس
 و سفت کن از برای من امر آخرت را که بجان خود سوگند میجویم که آنچه در باب دنیا گفتی محض صدق و واقع است و من
 بجز از احوال دنیا چیزی چند مشاهده کرده ام که دانسته ام و زوال و فنا می آید و تو که آن در ظاهر من قرار گرفته و در نظر
 دنیا محضی و بقدر که دیده باشی که ای پسر پادشاه تو که دنیا کلید درهای سعادت است پس هر که طلب آخرت نماید و در دنیا
 که گرفتار دنیا است بیاید بوی پادشاهی آن شاه را بیاید و چگونه زهد تو زدی و در دنیا و حال آنکه حقیقتا چنین عقل
 بنویس که است فرموده است و میگوید که در دنیا هر چند بسیاد باشد جمع کردن این برای بدیهای فانی است و بدیها نه نایه
 دارد و بدیها هم هیچ عزیزی را از دفع نمیتواند نمود و کوی آنرا میگذارد و برودت آنرا بنفید میسازد و پادشاهی هم او را
 از هم میسازد و آب عرفی میکند و آفتاب میسوزاند و من بخوابم میبرد و جان و زان در دنیا او را میدارند و در مغفان
 او را بنهار سوخت میگردانند و باقی بر آب میشود و بصدای در هم میسازد و قطع نظر از عوارض خارج میجویم پس
 ترکیب از انواع همان میسازد و در دهها و الهام و مژده او و کوی این بلاست و منتظر اینهاست و بیوسته از آنها متاثر است
 و تسلط خود را با حقیقت میداند و اینها بیعت است قریبت که از آنها خلاصی بخورد و هیچ وقت بیوفی کنی و لشکر و کوی ما
 و بر ما و در دوزخ و مرگ و آفتاب از آن سوال نموی از آن آخرت پس بدرستی که امیدوارم که آنچه دانند که باقی در این دنیا
 بسیار باقی در آخرت تو نداشتی گفت که من میگویم که ای پسر پادشاه تو را از این بلا خود را خارج کرد اصحاب
 و پادشاه تو بود و در این دنیا باشند گفت بلی بود است گفت که شنیدم ام که جمیع مردم اتفاق کرده بودند بر عداوت و عداقت
 ایشان بلوهر گفت چنین بود و نداشتی گفت که آیا سبب این چه بود ای حکیم بلوهر گفت تا آنچه گفتی و بعد کوی مردم نیت این
 چند روزی نداشتی گفت در باب جماعتی که راست گویند و دروغ نگویند و زان با باشند و اهل دنیا و از ایشان هر چه بپوشد و
 بسیار گفتند و خواب که کشته و زنده گویند و اطفال که کشتند و با انواع بلا ما مبتلا شوند و صبر نماید و تفکر نماید در احوال دنیا
 و عنایت گویند و دل بمال و اهل دنیا نیست باشد و طبع در مال و اهل مردم نداشتی باشد و نداشتی گفت که چگونه اهل دنیا
 در عداوت ایشان متفق شدند و حال آنکه در میان کمال اختلاف و نزاع دارند بلوهر گفت که مثل ایشان در این باب مثل یکی

چند است مختلف و در کار نک که بر موهی جمع شدن باشند برای خوردن آن مهربان و بزرگوار بگردد بگو مهربان است و بر یکدیگر
 زنده و در تن همگرا موهی بقره بگردد ایشان رسد همگی دست از نزاع بر میدارند و متفق میشوند و بر آن خلد میجویم و در
 و بودی او میبندد و فریاد میکنند تا آنکه آفریند با مهربان ایشان کاری نیست و با ایشان منازعه در آن حیض ندارد و
 لیکن آفریند پیکان و فریب دیدند از طور خود از وحشت میکنند و با یکدیگر آتش و الفت میگویند و با یکدیگر اتفاق میکنند
 هر چند بعضی در میان خود نزاع و اختلاف داشتند پس بلوهر گفت که آفریند مثل مشاع و نیاست و آن سگ را در میان
 رنگ مثل انواع اهل دنیا است که برای دنیا با یکدیگر نزاع میکند و چون یکدیگر را میشناسند و مالهای خود را برای تحصیل
 اعتبارات آن صرف میبندند و اختصاص که سگان بر او حمل می آید و او را بجزیفه ایشان کاری نیست مثل صاحب و این است
 که نژاد و نیاید و است و از دنیا بگذارد رفت است و با ایشان در امر دنیا منازعه ندارد و دنیا را با ایشان گذاشته است و با
 اقبال اهل دنیا او دشمنی میکند برای پیکاری که در ایشان دارد ای پسر پادشاه اگر بخت میگردانی که از اهل دنیا که جمیع
 همت ایشان صرفت بر جمع دنیا و بسیاری آن و مفاسد است که در آن با اعتبارات آن و غلبه جسمی در آن وجود کند و در
 که دنیا را دوست ایشان گذاشته است و از دنیا دوری کرده است با او منازعه و خشم و غضب بیشتر از آن در آن جانشین
 که با ایشان بیسر دنیا منازعه میکند پس چه بخت باشد اهل دنیا در منازعه بیخاعت بود است گفت ای حکیم پرس
 مطلب من آری و از این کوی سخن بگو ای بلوهر گفت که چون طبیب مهربان بداند که بدن او اخلاط فاسده ضایع کرده است
 و خواهد که قوت بداند کند و آنرا بر کوی داند اول مبادرت نمینماید بجزاها را که قوت صورت و هواد و خولت زیور که
 میداند که با وجود اخلاط فاسده در بدن این ضللهای معنوی باعث قوتش از قوتش و زایل نمیشود و نفعی برای قوتش
 نمیخشد بلکه اول او اسلک و همین میز ماید و برای دفع اخلاط فاسده و احوال او بد نمیگردد و چون اخلاط
 فاسده از بدن او زایل گردانند با وجودین طعامهای معنوی میکند و در این متکامل مرتبه مقام را میسازد و در هر مصلوب
 و قوت میسازد و تحمل بدن مانع که آن میشود باشد بقیبت آنچه بود است گفت ای حکیم سر از خبری که از آنکه و شرب
 بلوهر گفت که چگونه اهل دنیا که پادشاهی بود با مملکت وسیع و لشکر بسیار و مال بسیار و زیادتی مملکت و مال
 مستوجب جنگ و قتال شد با پادشاه دیگر و جمیع لشکر و اسباب و اسلحه و اموال و زنان و فرزندان و عیال مملکت
 پادشاه و راه شد و بعد از آنکه پادشاه مخالف بود و نظیر برانند و بسیاری از ایشان را کشتند و پادشاه را
 بقیبت لشکر نفرز شده بازند و فرزندان خود را میکشند تا چون شب شد در آمدند و نیتشانی که در کتاف موهی بود با
 خود بنهنگان شد و اسباب خود را در هاکی که در سجده با آن اسباب و شش بر مکان ایشان مطلق کردند و شب با قریبت

خوبی در آن نماند بر سر نه و در پخته صلابت است و در کوشش انباشت می رسد و مویرق بود و در خفا انباشت می کند و در پخته
 صیر شد و در آنجا محصور ماندند که بوقی در آن متوالی است آمدن بر آن که عموماً از آن نماند و در آن وقت در آن جانب صحرای
 بنیوانت آمد پس او و عیالش را آنجا نگاه داشتند و باضا بنیوانت از آن وقت از سرها و تن کسک و طغای و قوشه را بخود
 نگرفتند و در آن بلاد خورد و از سرها و کوسها و کوسک میگردیدند و فریاد میکردند و روز در آنجا ماندند تا آنکه یکی
 از فرزندان او ازین سختت هلاک شد او را در آن آینه انداختند و یکی از دیگران بواجمال گذاردند پس آن پادشاه باقی
 خود گفت که با هر مشرف بر هلاک شده ام اگر بعضی از ما بیورد و بعضی ماند بقصا است از این که هر یکی بی خطر رسد که
 بگویند این طفلان را بکشیم و او را قوت و باقی اطفال خود که نماندند ما را ازین بلیت نجات بخشند و اگر این را نماندند
 همه طفلان را کشتن و ضعیف شویم که از کوشش انباشت سبب شود شد و چندان ضعیف شویم که اگر فرج رود در آنجا
 ضعیف طاعت حرکت نماند با شمشیر آنرا را با دستها بکشند و یکی از فرزندان خود را کشتند و در میان گذاشته
 گشته و او را خوردند با هر کس که ای پسر پادشاه چه گمان داری در چنین حالی با این همه مضطر آید پس خود از آنجا
 گشته که طعام نمی یافت رسد با این که خود را خورد مانند مضطر که بعضی از آن فرزند خود بود آسف گفت که با کس که این
 که اندک آنرا باقی نماند دشواری خواهد بود حکیم گفت که خود در آن آینه آمدن من در دنیا هم نیست یونانست
 گفت ای حکیم بگو که این امری که تو میگوئی آنست که این آینه است که مردم اولاً به عقل خود بافته اند و پاره جانی است
 که در آن اندازند بوی خود تا حقیقت آنرا و تعالی مردم را با آن خواند است و اجابت او کرده اند با هر کس که این امری که من
 با آن دعوت میباشم از آن بدین من و لطیف تر است که از اهل زمین نماند با ایشان بعقل خود ندانند و توانستند
 زیرا که کار اهل دنیا نیست که مردم را با اعمال دنیا و بختها و عیش و رقابت و وسعت و نعمت و لغو و لعب و خواستهای
 دنیای آنجا آنجا نماندند بلکه آنچه مردم میگویند امر است چنانکه از اطفال اهل دنیا و دعوت است اما از آنجا است حقیقتاً ظاهر بود
 و هلاکت است براه است که اعمال اهل دنیا در آدمی میکنند و مخالف طریقت انباشت و نشو و نما است اعمال انباشت و اظهار
 میگرداند و انباشت از هوا و هوس و خواستهها و خفه بیارست برود کار خود میکند و کسی که او را از این امر متوجه کند
 او را هلاکیش نموده است این امر نیز در اوست و بسیار ظاهر و روشن است و لیکن از غیبی اهلش خلق میدانند و پنهان میکنند آنرا
 تا آنکه حقیقتاً حق تا ظاهر و هویدا گرداند بعد از آن پنهان و خفا و درین حق را در لغت چشند و بداند که در آن و مغایب باطله
 اهل جلال و عزت را بلیت گرداند و برخالت عدالت نشاندند یونانست گفت که راست گفت ای حکیم با هر کس که بعضی از مردم
 هستند که بغیرت مستقیم و فکر درست بشنوند آمدن بعضی از آن حق را میبایند و با آن راغب میگردند و بعضی هستند که بویان

بخت پیروزان و سبب آن دعوت انباشت طاعت میبایند و نوی پسر پادشاه آنکه که بعقل و فراست خود و بمقتضای اصل کرده
 یونانست گفت که اگر با جمع دیگر هستند غیبی از کوه شما که مردم را با بخت دنیا بخود بگوهر گفت که درین بلاد کمان لغز آمد
 غیبی این بلاد جمع هستند که بویان اظهار حق میبایند و اعمال انباشت با اعمال اهل حق نیباید و باین سبب راه اعمال انباشت
 مختلف شده است یونانست گفت که بجهت سبب حقیقتاً انباشت را با حق سزاوارتر گردانیده است انباشت و حال آنکه امر غریب
 آسمان از یک محل و منبع بشمار و انباشت در سبب است با هر کس که جمع راهها را با حق از جانب خداست و حقیقتاً جمع
 بنده کاین را بسوی حق خوانند است جمع قبول کردند و بشرابطه انجمن بودند و در کاین آینه راه حق بفرموده اهل هدایت
 نمودند و ظلم میکنند و خطا و تقصیر در قاین شرح و درین راه فرود میگردانند و جمع دیگر قبول کرده اند آنرا آنرا انباشت
 باید بر این بنیادند و بشرابطه انجمن نیباید و با هفتاد بنی ساستند و انباشت از او را نامت حق عمل نمودن بشرابطه ملت غریب
 و هفتاد بنیست پس از آن ملت و توانی سر راهت را ضایع میکند و بر طبقه های انباشت کوانت و فرق و در میان این روی
 بسیار است زیرا که کسی که در این ضایع میکند مثل کسی نیست که آنرا با حقیقت نیاید و کسی که او را ملت و ناسد کند مثل
 کسی نیست که انباشت را با صلاح آورد و کسی که بوشد آنها صبی نماید در راه حق مثل کسی نیست که جمع کند و بسبب انباشت
 حق نماید و از انجمن است که با حق سزاوارتر از انجمن است بان با هر بر سر این سخن آمد و گفت یونانست که انباشت
 جاری نمیشود امری که از او دورین و ترک دنیا و دعوت نموده مردم بسوی خدا مگر آنکه فرار کنند از انباشت حق چنان
 ما انباشت اخذ کرده ایم ولیکن فرق میان ما و انباشت است که انباشت بر همه تمام درین احداث کرده اند و طالب کرده اند
 و دل بر اعتیاد است آن است اند و تفصیل انباشت و حقیقت انباشت است که پیوسته سنت الهی چنانچه جاری بوده که بجهت
 بسوی خالق مقرر ستارند و در هر مرتبه از قوتها گذرند بنی با انباشت که خلاق را بدین حق دعوت میبویند
 و چون درین انباشت و دل میگردند و اهل حق با انباشت میگردند هر بویک امر مستقیم میبویند و راه حق واضح بود
 و درین سر راهت آن بعضی در میان انباشت ظاهر بود و بعضی که اختلاف و تقاب و در میان انباشت بنویسند آن بعضی
 رسالتی میبویند و در کار خود تمام حقایق میبایند و رحمت الهی بر انباشت تمام میگردد و معالیه درین احکام سر راهت
 برای انباشت بویا میباشند و ظاهر میگردانند و اجل آن بعضی منتهی میشود حقیقتاً او را بخوار رحمت خود میبویند و آنکه
 زمانیکه بعد از عدل است او بر طبقه او میماند و درین او را بعضی بنیادند و بعد از مدتی مردم تابع میشوند
 نفسانی که درین راهها در آن درین احداث میگردند و اهل جهالت بر اهل علم غالب شدند و عالم فاضل کامل کرد
 میان انباشت بویان خرف و بهم ضرر اهل جلال خود را پنهان میگردد و علم خود را ظاهر نیگردانند و چنانچه بود که ناخشن

میدانستند و بمقول و ماوا این بی بی و نه و قلیلی از ایشان که در میان مردم بودند اهل جمل و باطل ایشان سبک میشدند و این
 سب و نه و چون علم بیهوشان بشد و جمل ظاهر میگردید و هر چند فریاد از آن میکشیدند و بعد عملیات بقیه زیاد میشدند
 زیاد میشدند که مردم بقیه از جمل باقی نماندند و قتال غالب تر میشدند و علی کف و محقر تر میشدند پس معالمدین آتی
 و احکام شریعت آن رسول را تقییه میدادند و از اجابت شریعت محرف میگردیدند و با این حال دست از کتاب و سنت بر نمیداشتند
 و این از کتاب آتی و مشهورند اما بتاء و بلات باطله موافق غرضهای خود معانی آنرا تحریف میکردند و اصل این را در عیب میکشیدند
 و حقیقت آنرا نماند میگردیدند و احکام شریعت را شیخ میگردیدند و با این سبب پوست اختلاف در میان اهل بدین راه میسید
 پس هر صفت و محاربت که بقیه از آن آورده اند و در اصل آن با اجتماع اتفاق دارد و لکن در کیفیت و احکام و وسوسه آن باقیات
 مخالفند و در هر امری که مخالفت مانده اند مارا برایشان جهت های واضح هست و بر بطلان طریقه ایشان که اهل عادل را دریم
 از کتابها که خدا فرستاده است و در دست ایشانست پس هر یک از ایشان که حکمی متکلم میشود که جهت ماست بر ایشان و
 آنچه از آن درین کتاب حکمت بیانه میکند که ماست بر بطلان ایشان و بگویم که آن صفات هم موافق سیرت و صف و نظیر
 ماست و مخالف آداب و طریقه ایشانست پس از کتاب آتی بیاید که مکرلفظی را و از یاد حکما بیاید مکر اسم یا حقیقت درین
 بنیادند که آنرا بر پا خوانند داشت بوی آست گفته چرا بقیه از در بعضی زمانها مبعوض میشوند و در بعضی زمانها بعضی
 نفیضند و چون در عصری بقیه بپیش آمد بگویم که مثل این مثل باد شاهی است که در زمین خرابی داشته باشد که هیچ آبادی
 روان بنا نشاند و از آن معجز و آبادی زمین زمین نماید و مردم کاروان ساسی خوی خوی را با آن زمین فرستند و در امر فرستند
 که آن زمین را آبادان کند و اصناف درختان بکاره و از این نوع و از اینها بعجل آورد و درخت مخصوص چند و تخم معنی چند
 باو دهد و بداند بخارید که بقیه بخارید باد شاه فرموده در بکر جوی روان زمین بعجل بناوید و بفرمایید که دانه زمین بفرغ
 جاری گردانید و حصاری بر بگردان زمین بیاید و از انفساد و خرابی معضلات آنرا محافظت نماید پس آنرا بفرمایید و آنرا بگویند
 بخارید آبادان و موافق فرموده پادشاه درختان و زراعت بکاره و بفرمایید لایق آن جاری گردانید و درختان و زراعتهای
 او برود و بیکدیگر متصل گردد و بعد از آنکه زمانه آنرا در مرز و وسایل و کسب و خدایه و جانشین خود نماید و و نه است
 پس جوی بعد از آن در هر سمت و اطاعت آن جانشین کند و در خرابی آن زمین بکوشد و بفرش را بر کند و بخشند درختان
 و زراعتهای آن زمین پس چو به خیر شود پادشاه از نافرمانی اجتماع و خرابی آن زمین رسول دیگر بفرماید که آنگاه
 آن زمین کند و اصل آن آنگاه نماید و با یاد آفت اول بگرداند و بپوشانست و ستاد حقتعالی بفرماید که آنگاه که
 رفت و بعد از آنکه مردم ناسد شد بان دیگر بر روی اصالح او بفرستد بوی آست گفته که آنگاه انبیا و رسول از جانب

حقتعالی بر آوردند مخصوص جوی است با شما از جمیع خلقت باو حرکت که هر کجا بلیا و وسل از جانب خدا مبعوض گردیدند
 جمیع مردم را دعوت مینمایند پس هر که اطاعت ایشان کرد داخل زمین ایشان میگردید و هر که نافرمانی ایشان کرد از ایشان
 و هر کس خلیفای ایشان بود از فرمان برداری که در جمیع امور اطاعت حقتعالی نماید از بقیه و او مسیای ایشان و برای این
 امر سلطنت که مرغی بود که در ساحل دریا که آنرا قدم می نامیدند و تخم بسیار میکشیدند و پس خرابی و راجع بود بوجه
 بر آوردند و بسیاری آنه و در بعضی از زمانها آنرا مبره بود تعین نموده در آن جزیره پس چاره خوردن در آن میدان
 که جلای وطن نموده بر میگردیدند دیگر سفر کند تا آن زمان منقذ شود و از خوف آنکه مبادا اصل او منقطع گردد و تخمهای
 خود را مشرفی گردانند بر ایشان مرغان دیگر پس آن مرغان تخم آنرا با تخم خود در زیر بال گرفتند و جویهای آشیخ
 بنویسند و جویهای دیگر بر آمدند و چون در وقت بر آمدند جویها با جویهای قدیم الفت گرفتند در میان ایشان
 موازت بر سر سید و چون ایام فراز قدم از وطن خود منقذ شد باوای خود مراجعت نمود و شب بسر زمین خود درآمد
 و برایشانغای آنرا غم عبور می نمود و آنرا خود را بکوش جویهای خود و جویهای دیگر جوی ساینده پس جویهای آن خود
 صدایش نماندند از آنجا رفتند و جویهای مرغان دیگر هم که الفت گرفته بودند بوی جویهای آن از ایشان رفتند
 و آنچه از مرغان که جویها آنه بودند و با جویها آنه الفت نماندند از آنجا آنه بنویسند و چون قدیم محبت بسیار شد
 جویهای خود و جویهای دیگر آنرا که از جویهای اش آمده بوده ندانم خود گردانید و با خود الفت داد چنین جویها
 دعوت آتی را بر مردم زمین مینمایند و اصل حکمت و عقل اجابت ایشان مینمایند زیرا که فضیلت و برتری حکمت را
 میدانند پس عقل آتی که از آن در مرغان دیگر را مثل بقیه است که هر مردم را بر او حق میخوانند و مثل آن تخمها که
 مشرفی گردانیدند برایشان مثل حکمت است و آن جویها که از تخمهای آن مرغ حاصل شده اند مثل علمای و بابایانست که بعد
 غیبت است بقیه بی حکمت او هم جوی سندی و مثل سایر جویها که جویهای آشیخ الفت گرفتند مثل جویهاست که اجابت
 دعوت علمای و دانایان مینمایند قبل از بعثت بقیه از زبان که حقتعالی بفرماید که در جمیع خلق تفصیل داده است و از
 برای ایشان از جنهای و بر همین و معجزات که او چند مقرر فرموده است که بدایران نمانده است تا آنکه رسالت ایشان در
 میان مردم ظاهر گردد و بختهای ایشان بو خلق تمام شود لهذا بعد از بعثت بقیه از جوی میگردیدند پادشاه که پیشتر
 اجابت علمای و دانایان از آن بدین میگردیدند و با این است که حقتعالی دعوت بقیه را از نور و روشنی و روشنی و تابش
 دیگر داده است که در دعوت دیگران نیست بوی آست گفته که ای حکیم تو گفتی که آنچه بقیه از آن آید و بداند کلام آست آنگاه
 کلام خدا و ملک که شایع است بکلام مردم باو حرکت که غی بقیه که جوی مردم میخوانند که بعضی از حیوانات و مرغان

بعضی است که نزدیک آید باد و در صورتی که بکشد با بخت کشد و حیوانات و مرغان حس ایشان را حس صدای چند برای
 نماندند و ایشان از صفی و اصوات وضع میکنند که باقی سیاه و طلب خود را با ایشان بفرمانند و اگر باغت خود سخن گویند ایشان
 سخن از آن فهمیدند و چون عاقلند از فهمیدن که کلام جناب مقدس این می گویند که و دانستن حقیقت و کمال
 و لطیف و مرتبه آن سخن لهذا شبیه ایشان از ایشان کلام خود را با ایشان فرستاد و بآن سخنان که در میان ایشان شایسته حکمت
 با ایشان فهمیدند است مانند آنرا و از آنهایی که بر هر برای فهمیدن حیوانات و مرغان وضع کرده اند و باطل این مصطلحات
 که در میان ایشان جاری است و قایل حکمت را برای ایشان واضح و واضح کنی است و حجت خود را بر ایشان تمام کرده است
 پس این کلمات و اصوات برای حکمت و معلوم و حقایق است و صافی است و حکم و حقایق برای کلمات و اصوات جا نیست
 و روش است و لیکن اگر مردم بقدر و کلام حکمت نتوانند رسید و عقل ایشان باو احاطه نتواند نمود و باو سبب تفاهت
 و تقاضای میان علم را در علم بیاید و هر عالی علم را از عالم دیگر اخذ نموده است تا آنکه منتهی میشود به علم آسمانی که از آنجا تفاهت
 و بعضی علم را از آنکه در علم و دانش گرامت میزاید که او را از تفاهت بخشد و تفاوت مراتب ایشان بقدر زیادتی
 علم ایشانست و نسبت مردم به علوم و حقایق که از آنجا متعین میشوند و در مقبولت اولاد و تشنگت امور و معاش خود تفاهت
 ایشان از بدین قرض آفتاب عاجز است مثل دیگران حکمت معلوم مانت چشمه است که آتش جاری و ظاهر باشد و تفاهت
 معلوم نباشد که مردم از آن چشمه متعین میشوند و بصورت میآیند و باصل و منبع آتشی میبینند مثل بگویند تفاهت
 روشن است که مردم از آنجا هدایت میآیند و میباشند که از آنجا یاد میآید و در کجا بنهاد میشود و بدرستی که حکمت و
 علوم حق سر بر حق و در بعضی و بر کفایت از جمیع آنچه را آنرا آن وصف کردیم و تشبیه نمودیم بکلمه در تفاهت
 جمیع حیوانات و خوبهاست و موجب نجات و رستگاری از جمیع شر و در بدین است آب حیوانات که هر که از آنکس بیاشد هرگز
 نپزد و لغای جمیع دردهاست که هر که خود را آنکه معاد نماید هرگز نشسته نگردد نه با سقا است که هر که آن راه بود هرگز
 گمراه نشود و در همان محله است از جانب خدا و بخشنه که هر که نکند نشود و هر که در دست داده آنرا هرگز نکند و در هر که تفاهت
 در آن زند و رستگاری و در هدایت یابد و بیونند او با خفت ظاهر هرگز نکند که بود آسف گفت که چرا این حکمت و علم که آنرا با تفاهت
 از فضل و شرف و رفعت و قوت و منفعت و کمال و وضوح و صفت که در جمیع مردم از آنکه متعین میگردند حکیم است مثل حکمت
 مثل آن است که در جمیع مردم از سفید و سیاه و کوچک و بزرگ و عالمی و بیگانه هر که خواهد از آنکه متعین گردد و نفع خود را
 از وضع نیامانند و از دور و نزدیک هر که باشد او را از دور و غنی خود مردم میگردانند پس اگر کسی نخواهد از آن آفتاب متعین شود
 او را بر آفتاب سحیح نخواهد بود و چون آفتاب متعین فیض خود را از کسی نگردد است و همچنین است حکمت در میان مردم که هر که تفاهت

احاطه کرده است و منع فیض و نفع خود را کسی نگردد است و لیکن انتفاع مردم از آن متفاوت است چنانچه مردم در تفاهت
 بنور آفتاب برسد سخند بعضی نیامانند و بدین روش دارند و از تفاهت آفتاب بوجه کمال نفع میآیند و ایشان از آن می
 بپزند و بعضی کووند و احساس خود میکنند چنانچه اگر چندین آفتاب بناید از آنجا بهره نمیبرند و بعضی تفاهت
 که در ایشان از کوه میتوان شمره و در بعضی تفاهت سخن حق و کلام حکمت آفتاب است که بر دلها میآید بعضی که صاحب تفاهت
 و بدین دل ایشان روشن است آنرا میآیند و بآن عمل نیامانند و از اصل علم و حکمت و معرفت میگردند و بعضی که در تفاهت
 کور است سبب تفاهت سخن حق را قبول میکنند و بآن عمل نیامانند مانند آنکه در چشم ظاهر که آفتاب بهره نمیبرد
 و بعضی که دلها را با تفاهت نفسانی چهار کوه و در تفاهت و کوه که در تفاهت است از نور خود رسیده علم و حکمت
 بهره ضعیف میبرد و علم ایشانست و عمل ایشانست و چندان تفاهت بین میانه بزرگ و بد و حق و باطل میکنند و بدانکه
 اگر مردم در تفاهت خود سفید و معلوم و معارف کورند آنکه از آن هیچ بهره نمیبرند تفاهت گفت که با کسی میباشد که
 اول سخن حق را بشنود نجات یابد و انکار کند و بعد از مدتی نجات کند و قبول نماید باو هر گز تفاهت مردم نسبت
 بچکست چیزی است بود آسف گفت که آیا مردم هرگز از این سخنان حکمت چیزی شنیده است باو هر گز گفت که گاه ندانم که
 شنیده باشد شنیدن در سخن که در تفاهت او جا کرده باشد و غیر خواه مهربان در این باب با او سخن گفته باشد تفاهت
 گفت که چرا حکمت را با تفاهت مدید مردم را کلاشت اند بر اینحال و امثال این سخنان حق را با او گفتند تفاهت بگو
 ایشان محل سخن خود را میآیند و بسیار است که تفاهت گفت گفتی سخن حکمت را با کسی که از تفاهت بعضی شنود و بعضی
 ندانم تفاهت و بعضی قبول کند بر این تفاهت او را قایل آن سخن ندانند و بسیار است که دانایان تفاهت در تمام عمر معاشرت
 نمادند و در میان ایشان نجات انی و موت و مهربانی باشد و میان ایشان در هیچ چیز تفاهت نباشد از تفاهت و حکمت
 و آن حکیم در تفاهت خود بپزد و برای حال و تمکین باشد و بسبب اینکه او را قایل ندانند تفاهت است و با او نکند چنانچه تفاهت
 کوه اند که با تفاهت بود و در تفاهت عقل و فطرت و صلاح و برهت مهربان بود و سوست در صلاح ایشان میگویند تفاهت
 ایشان میسوزد و آن با تفاهت و زوی داشت موصوفی بصدق و راستی و در اصلاح امور رعیت احسان او میبود و عمل احسان
 و شوق او بود و زبردت کمال عقل و بین داری و روح و پر برین کار بود و بقره دینار است بود و بخدمت خدا و صلوات تفاهت
 بسیار رسیده بود و سخنان حق را ایشان بسیار فرمودند بود و فضل و بزرگی ایشان دانست بود و محبت ایشان ابدل و جان
 بود که بود و او را تفاهت پادشاه قریب و مقرب و عظیم بود و پادشاه هیچ امری را از تفاهت خود ندانست و وزیر بزرگ پادشاه تفاهت
 سلوک میبود و لیکن از هر بین و سر را حکم و معارف چیزی با او از تفاهت نمیبرد و بر اینحال سالها با یکدیگر گذرانیدند

وزیر هرگاه که خدمت پادشاه برآمد بظاهر حیدر بنات میگرد و تعظیم آنها میسر بود و غیر از آن امور داخل و لوازم کمالات و کثرت
 میبود و این برای غنیه و حفظ اقلین حق و از ضرب پادشاه و وزیران غایت اشفاق و مهربانی که پادشاه داشته بود است و از
 کوه و صفا کت او را لکن و غمگین بود تا آنکه روزی با او راه و یاران خود که اهل بیرون و حاکم بودند در باب هدایت پادشاه
 بشوره و غمگینان گفتند که در چند بار باغ میدان تا شهری در روز یکدیگر و ضرب بنویسند و ملامت تو برسد پس اگر با تو قابل هدایت
 هست و حجت تو را در قایل میخواند که در راه برین با دشمن و کوا و از کلمات حکمت او را آگاه ساز و اگر با دشمن و کوا
 که موجب مزاج و تنو اهل دین میگرد و زیرا که در بار شاهان مغرب نباید شد و از نظر ایشان این نباید بود و بعد از آنکه
 وزیر بپوست در این عالم بدیده بود پادشاه اظهار غمی خواست و خلاص میخواند و منتظر فرصت بود که در محل مناسب او را
 نسبت کند و او را هدایت نماید و پادشاه با آن کفر و غفلت در مقام هموار و ملائمت بود و پوست در مقام رهت بر روی
 و اصلاح امور و تقویت احوال ایشان بود و بعد از آنکه در حال هدایت پادشاه و وزیر برین غفلت است و شیوا بعد از آنکه
 مردم هر که بخواهد بر خیزد پادشاه را وزیر گفت که با سواد شویم و در این شهر رباب بگردیم و بدین احوال مردم چو
 و شاه هر که نام آید از اهل آن که در این اقامت با نده است و وزیر گفت که بل بسیار نیست و مرد و سوار شدند
 و در قوای شهر میگردند و در این شهر رسیدند و نظر پادشاه بر روی آنکه از طریق آنکه از بدین است و وزیر گفت که
 از این احوال و روش میاید و رفت که خبر این را معلوم کنیم پس از مرکب فرود آمدند و روان شدند تا رسیدند به نغمی که از آنجا
 روشی مشاهده چو نظر کردند مرد و رویی بدین مشاهده که جامهای بسیار گهن چو سید این جامها را که در این جامها
 و مکاف و این فضل و سر کبی بر این خود ساخت بر آن نکتی زده است و در پیش روی او این بوسه این بر او شربا کاشته و طبیب
 در دست گرفته و بنوازد و وزیر در زشتی خلقت و بدیهی همت و گندگی لباس شریف بخودش رو بر برش بسته است و هرگاه که
 شرباب مطلب آنوقت ساقی او پیش و هرگاه که طنبور بنوازد آنوقت برایش میوقفند و وجوه شراب می نوشند از او دلخیزت
 میکند و تا سکو بدین سوئی که پادشاهان را ستایش کند و آنرا بنویسد خود با تقریب میکند و سینه اش را میگرداند و او را در جمع
 زنان نشینان میدهند و آن هر دو یکدیگر را بچس و جمال میستابند و در نهایت سر و در فرج و خنده و طرب و هوش میکند با
 و وزیر مدتی صبر میدید چندی بر پا ایستاده بودند و در حال ایشان نظر میکردند و از لذت و شادی ایشان از آنجا که کیف تعجب
 نمودند بعد از آنکه برکشند و پادشاه وزیر گفت که ما در تمام عمر اینقدر لذت و سرور و خوشحالی نداده باشیم
 که این مرد و در حال خود دارند در این شب و گمان دارم که هر شب که این کار باشد پس وزیر چو این سخن را شنید از پادشاه
 شنید در زشتی شریف و گفت ای پادشاه میترسم که این بدین ایام پادشاه تو را این بچس و سروری که با آن لذتجویی نماید

در نظر آنجا که پادشاه را حق داد و نظر میدادند مثل این مزاج و این دو شخص نماید و غناهای ما که بعضی و با او احتیاج شام
 میکند در نظر آنجا که مساکن سعادت و منزلت با آن اخوت را در نظر دارد چنانکه نماید که این غنا در نظر ما میباید
 و بدین غنای مانده انگار که با یکدیگر و بضارت حسن و جمال معنوی را فوجیده اند چنانکه نماید که این دو در قیافه زشت
 در نظر ما میباید و نجات آن سعادت نمیدانند از لذت و شادی ما بعیشهای دنیا مانند نجیب ما باشند از لذت این دو شخص
 مجال ناخوشی که دارند پادشاه گفت که آیا میباشی چو یکی را در این صفت اعیان کوی موصوفه باشد و وزیر گفت بل پادشاه
 گفت که بکست و ایشان و وزیر گفت ایشان جوانند که بدین احوال که در این اند و ملک پادشاه اخوت و لذت آنرا لذت این
 و پوست طالب سعادت قوی آخرت پادشاه گفت که ملک آخرت کجاست و وزیر گفت که آن نغمی از لذت است که شاد و
 بعد از آن بنیاشد و وزیر گفت که بعد از آن فقیر و احتیاج بنیاشد و شادی است که در عقب آن هرگز آنی و بی نیست و
 صحیح است که هر افرین بخت و خشنودی است که هرگز بدین و خشم زایل نمیکردد و این است که بیست و یکم و بیست و یکم
 که مرگ بعد از آن حال و پادشاهی بی زوال است آخرت خانه هستی و بقا است و دار زنده که وجود بی انعامات تقوی احوال در
 آن بنیاشد عذاب ساکنان در آن آخرت بر داشت است در دو رویی و غیب و جفا کاره و بهای و کسب و کسب و مراد او این است
 اینست صفت ملک آخرت که بر آید که پادشاه گفت که آیا برای داخل شدن آنجا و وفای من شده با سعادت تو زانند
 راه و وسیله و سبب و جملی بعد از وزیر گفت بل آنجا که بهیاست برای هر که آنرا از دانش طلب نماید و هر که از د
 کاهش بداید البته بآن ظفر میاید پادشاه گفت که در این امر این چنینی خانه و به بنویس و او صاف آنرا برای
 من بیان نمیکوی و وزیر گفت که از جلالت و هیبت پادشاه سخن بگویم و پادشاه گفت که اگر این امر بی تو و صفت سبب
 البته واقع باشد سرور نیست که ما آنرا صنایع کنیم و خود را از آن محروم گردانیم و سوز و در تحصیل آن نتوانیم بلکه باید چه کنیم
 ناخوشی آنرا محتسب متعاشیم و بآن ظفر با هم و وزیر گفت که در حضرت میفرمایند که کوی و صفت آخرت را باید و توان گفت تا
 بقیع سخن باده کرد و پادشاه گفت که بلکه تو امر میگویم که سبب و وجود در این کار با شی و نگارای که من با هم دیگر مشغول
 باشم و دست از این سخن بر ندارم بدوستی که این امر عجیب غریب است که آنرا سبب بنویس و از جنسی امر عجیبی
 خافل بنویسند و بعد از این سخنان وزیر پادشاه راه نجات پیش گرفت و سعادت ابدی فایز بود و آنست که
 که من از اندیشه این راه بجات هیچ امر دیگر مشغول نمیگردم شد تا آنرا بدست آورم و با خود چنین اندیشه کرده ام که نگردد
 شب با تو بگویم هر وقت که از اندیشه فتنه نمانی با لوه که گفت که گمانا اطاعت آن است که با من بیایی و یک تو صاحب هستی تا
 و صاحب من و حال آنکه مرا خنده و عار از این نیست و عار از این نیست و عار از این نیست و عار از این نیست و عار از این نیست

آنکه متوجه نماید و باید که خود را و علم و ادب و دانش خود را حقیقی نماید تا بر او واجب و حزم نباشد مستولی کرد و بدین جهت که حقیقتا هیچ
 زود است اهل عقل را و ملامت کرده است اهل عقل را و ملامت کرده است اهل جهل و خود بینی را و بقل هر چه بی با از ادب
 توان نمود بیوفیق ^و و بجهل هلاک مینماید مردم و معتقد برین چیزی مانده صاحبان عقول است که عقل ایشان از ادب
 او نموده باشد و بجهل ایشان بآن رسیده باشد و بصیرتقای ایشان آنرا دریافت باشد و در حکمی بیجا که ترک هر احوال
 نقلی کرده باشد و عقل با احوال نفس مزاج نباشد و صاحب عقل با سزا و نیست که آنچه را از عمل نفس محافظت نماید نمود
 و جعل نماید نمود حقیقی نماید و بآنکه هر چه که در دست نداشت باشد برین زیاد بود بلکه آنچه را از اعمال خبی میسر و مقدر و کوفه
 میباشد که غنیمت شمارد و این بجز بهای غنی و رسانهای بنهایی شیطانت که برینند و از ادب نیز نباید آنرا ترک کسی که
 نیکو در مکرهای او نماند و این بسلامت نمیشود مگر کسی که حقیقتا او را نگاهدارد و از جهل رسانهای و حریمهای
 کینه شیطانت و در حیرت که کینه نماند بجز بهای دیگر اوست یکی کار حقیقت که در دل مرد عاقل و سوسه میباشد که عقل
 و بصیرت ندری و این عقل و ادبانی نفسی بنوعی نماید بیکر و در غرض این سوسه است که محبت علم و طلب علم را با خاطر او
 کند و دانش و کمال را در نظر او سهل نماید و زینت دهد بر او ای او مشغول شده بقی علم را از علم و ادب و دنیا پس اگر آنرا برین
 راه فریب او بفریب و متابعت او نمود و باده نظر فریباید و بیکر از دست او هر ای مشکل است و اگر در بدین باب قبول و سوسه او نتواند
 و فریب او را بخورد و عقل او را از شیطانت غالب گردانید بجز بزرگ بر یک قصد او میباشد باینکه چون آنجا رفته عملی از اعمال خبی
 و قصد تحصیل کمالی که از کالات کرده که عقلش بر آن احاطه نمود و قادر بر تحصیلش هست بر او عرض میباشد لیکن از اعمال
 و کالات و علوم را که کفایت طاعت و ادب است تا او را بسبب عدم ادب آنکه آنها کفایت و دلالت گردانند و این سبب او را
 و سوسه میکند که عقلش ضعیف است و طاعت او را که این امور ندارد و بودی اوقات بی اعتدالی نیست پس عیب خود را در هیچ
 سیر ممانی و نیز بر عملی مقرب نمیشود و این سبب و سبب او را باینکه از تحصیل کمالی چند که در حق قصد و طاعت او
 و این خوب و صلاح بسیار بر مانده این میدان را بر روی اندک است و از فضایل و کالات محرم گردانیده است پس ای بود
 بر عیب باطنی از شیطانت و ترک مکر و طلب علوی بلکه بنده را در آنچه دانسته فریب شیطانت را بجز که عمل با آنها آید و بدین
 که نور و روانه سالی که شیطانت بالوان حیلههای کونی را که بر اهل آنخانه مستولی گردیده است و باقی مکرها ایشان کرده که این دو
 بعضی را برده بر او کوشش و عقاب او را باینکه ایشان او بجز است که ادب حقیقی نیکند و بر ضلالت خود مانده اند و هیچ که
 جاهلند طلب علم نمینمایند مانند حیوانات و بدینکه عامه خلق را از هدیهها و طریقهها مختلف است بعضی از ایشان
 سعی تمام در هدیه خداوند خود مینمایند بجهت که خود را و اعمال مردم را بجز در حلال کرده اند و کرامی و باطن خود را در دنیا

حق مردم میباشد که درین مردم با ایشان سبب گردانند و زینت میدهند خداوند خود را و در نظر حق که ضعیف العقولند
 و ازین حق ایشان را بیکر است پس چون شیطانت و لشکرهای او اهتمام تمام میسوزند که در هلاک گردانند مردم و کرامی
 ایشان و ایشانرا ملامت و مستی در این کار نمیشد و عده لشکر شیطان را بقی از حقیقت کسی احصا نمیتواند نمود و چون
 بیوفیق و عورت آبی و چنانکه در در متابعت دین حق و دفع مکرهای ایشان نمیتواند نمود پس از خدا سوال مینمایم که ما را بیوفیق
 ما هست خود کرامت فرماید و برونشمان خود ما را نصرت دهد بدینکه که ما را بیوفیق و فعل طاعت از ما بجز غنیمت
 و بدین بیوفیق او امری مینمیرد بیکر و بدین است گفت که ای حکیم حق تو را جل شانده را بر این من بفریب و صفت کن که ایشان
 نزد من ظاهر کرده که کو یا او را بدینم بلوهر گفت که خدای عز و جل در کتب نیست و بدین صفت و در عقاب ایکنه
 و صف او بنویسد و زیاده باینکه سزاوار مدح و ستایش اوست تمام نمیتواند نمود باینکه احاطه بهای او نمیتواند
 کرد مگر چیزی چند را که او تقدیم ایشان نماید برین باقی آنچه از صفات کمالیه خود و عقوبات بیان کرده است و
 جهای خلایق را که عظمت و بزرگی او نمیتواند نمود و جناب مقدس او از آنکه در واقع و منبع نور بود که او را در کتب
 و باینکه تر است که عقاب او هم برینند بل با کمال و کویا معرفت و شناسایش توانست گردید پس بنویسد بقیه این
 خوب مردم ظاهر گردانیده است آنچه خواست و صلاح ایشان را دانسته داشت است و از وصف ذات و صفات مقدس
 خود بیان فرموده است آنچه اراده فرموده و عقابهای خلایق طاعت او را دانسته داشت است و ایشانرا بر شناخت خود در
 پروردگاری خود را همانکه فرموده است با ایجاد اشیا از کم عدم و مدوم که ما بنده آنچه ایجاد فرموده بود آنچه گفت که هر که
 به بعضی امر مصنوع ساخته شده روانه یعنی آنکه با او را ساخته است البته عقل تو حکم میکند که آنرا ساخته است چنین
 آسمان و زمین و آنچه در میان آسمان دلالت میکند بر صفاتی ایشانرا از این است و چه جفت از نوعی تو و ظاهر تو میباشد
 بود آنچه گفت که بر ما ای حکم که آیا بقضا و قدر است آنچه مردم میسازد از بهار و باور و در او فقر و صلاح و مکر و همت
 باین بلوهر گفت که اینها بعضی اوقات در حقیقت است بود آنچه گفت که بر ما کارها بدو آنگاه آن مردم هم بقضا و قدر است یا
 بلوهر گفت که حقیقتا از اعمال سبب ایشان است بقی است زیرا که ثواب عظیم بر او مقرر فرموده و عقاب شدید در
 جزای عاصیان و عده بود آنچه گفت که بفر ما که کس عادل ترین مردم و کس طاعتی ترین مردم و کس زبردترین مردم
 و کس اجتنابترین مردم و کس شکیباییترین مردم و کس سعادت مندترین مردم است که بوی مردم اضافه از خود بفریب
 و جاهلترین مردم است که نیت او استعداد اخوت خود را دوست کند و بجز به ترین مردم کسی است که هیچ کس
 دنیا نماید و گناهان و خطاها کار او باشد و سعادت مندترین مردم کسی است که حاجت اعمال او بجزی باشد و شقیبترین مردم

کس است که ختم اعمال بخوبی باشد که موجب غضب و خشم بود و در کار او کرده پس حکیم گفت که کسی با مردم بخوبی معامله نماید و در حق
 دهد ایشان را که او با او آن نحو معامله نمایند و جز آن دهد او را باعث هلاک و ضرر او بود از آن خلد و آنچه در آن چشم آورده و
 مخالفت رضای او نمود است و کسی که با مردم چنان معامله نماید که او با او آن معامله نماید باعث صلاح او باشد و مطیع
 خداوند خواهد است و بوقی و بخصیل و صغای الهی یافته و از غضب او اجتناب نموده است بعد از آن گفت که زنی با آنکه امر نیک
 و حسن را بد مشمارد هر چند آنرا در بلاد بدی و کاریج و بد زبانیک مماند هر چند در نیکان مشاهده نماید بود آسف
 گفت که در هر آنکه کلام بد از مردم سزاوارتر است و کلام بد از ایشان سزاوارترند بر بدیجی و شقاوت با او هر گاه
 که سزاوارتر بود مردم بدعات است که سواست که بپاهت الهی قیام نماید و از معاصی او اجتناب کند و سزاوارتر بود مردم بدشقاوت
 کسی است که معصیتها را با الهی انجام آورد و طاعتها را با الهی نماند و شهودیهای نفس خود را بر رضای الهی اختیار کند
 بود آسف گفت که کلام بد از مردم خدا نافرمان بود و نیک بود با او هر گاه که آنکس که بدشقی متابعت نماید آنکس که بدشقی
 سختی باشد و از کارها و اعمال خیر از هر کس دور تر باشد بود آسف گفت که بیان فرما احسان و شیات را با او هر گاه
 که حسانت صدق و راستی نیت و گفتار و کردار است و شیات بدی نیت و بدی گفتار و کردار است بود آسف گفت که نیک و صدق
 نیت کلام است با او هر گاه که اعتدال و میان روی و رقص و همت است بود آسف گفت که جهت بدی گفتار گفت در حق گفتی
 بود آسف گفت که جهت بدی کردار گفت معصیت بود و کار نمود بود آسف گفت که در هر آنکه که حاصل میشود میان روی
 و رقص و همت کلام با آنکه بوسه مند کردن و فنا و دنیا با شی و همت کار بری بود کلام موری که موجب غضب الهی و وبال
 اخروی بود بود آسف گفت که سخاوت کلام است گفت که سخاوت و جود مری صرف کردن مال است در راه رضای الهی بود آسف
 گفت که کلام است بخل گفت که منع نمودن حقوق از اهلس و کوفه اموال از غیر بخلش بود کلام است گفت که میل
 کردن است بوی دنیا و نظر انداختن بسوی چیزهایی که باعث خسادا بیکس میشود و عقاب الهی معنیست بود کلام است
 کلام است گفت که خوردن از فریب نهی و با خوردن و فریب نماند بود کلام است که حرام است کلام است گفت که دل بدینانی فانی
 بندگی و آخرت کلام بود باقی است نماند بود کلام است که در فریب است گفت که آنکه آنکه با خود در فریب و خوردن با آن فریب
 دهد و بیست به او اموال و شیوات نفس خود نشعوف و خرد خد باشد و او درین خوردن دنیا خردا نماند بطول اهل بود
 که کلام بد از مردم کلام نیک در صلاح و شایستگی گفتار آنکس که عقلش کاملاً است و بخل و جود اموال بدی میکند و در دنیا
 خود بدشقی میشود و جود را از شرا ایشان بدشقی مخالفت میداند بود کلام است که آن عاقبت که گفتی در آن نظر میدارد که جهت و آن
 دشمنان که گفتی که از ایشان خرد بسیار بود که بکسند گفت عاقبت آخرت و آن دشمنان حرص و غضب و حسد و همت و شهوت

و در باجیات و باطلات بود کلام بد از این دشمنان که شر بدی خوی تراست و اخرا از آنه دشمنان تراست گفت و در حق
 خشنودی نبی باشد و موجب شدت غضب میکرد و حسد موری نشاد نیت و بد کلمات بخداوند خود میکرد و در حقیقت
 باعث حاجت عظیم و گناهان شیع میشود و یک سبب طول عداوت و سلب رحم و شفقت و سلبت قهر و سلبت بیاید
 و در این مکر بد تراست و بسیار عقی میباشد و الله دروغها بد تراست و حاجت نماند ای با در خصوصت حاجت میکند
 و بخت و اقطع میخاید بود کلام بد از مکرهای شیطان در هلاک کردن مردم تمام تر و تأخیرش بدشقی است کلام
 آنکه لب شهوات تسلط بر مردم مشبه و بحق کلام بد از بد و نواب و عقاب را و عواقب اموال نایب است با این
 که حقیقتی چه قوتی است که آنکه کلام بد تراست که با آن غالب تواند شد بر این صفات زبیه و اهل الا فیه و حق است
 هلاک کند که گفتی که آن قوت عقل و علم است و عمل کرده بر هر صیبری که در نفس بر نیک خواهشهای خود و امیدها
 بنوا بپای که در شرح وارد شده است و بسبب یاد کردن فناء دنیا و نزدیکی مرگ و بیوسته در جسد بود که بسبب امور
 فانی دنیا موری باقی آخرت از بیکس قوت نماند و عیبت کوفت از عاقبتهای بدی که بر او در گذر نماند و دنیا متقی بود
 و خود را بر آداب و سق اهل عقلا داشت و نفس را با نهاد نماید با نداشتن و بجا و تقاب نیک و خلفهای حسن عادت
 فرموده و طول اصل خود دور کرده و صبی بر شتابد نمودن و بقد و کفایت از روزی فانی شدن و بیفتناهای الهی
 را ضعی بود و تفکر در شدت عقوبات آخرت نمودن و تسلط دادن خود بر این مایه که بود دنیا از آنکه قوت میشود نیک
 از کتاب موری که با تمام نیک سید و پنداشند با موری که با نیک است او با اینهاست از موی و آخرت و جاه سعادت را برین ضلالت
 اختیار نمودن و فیضی داشت که بر کار خیر و شرف نواب و عقاب هست و داشت حقوق الهی و خلق و بیک خواه مردم بود
 و نفس را از متابعت هواها و رنگ شدن شهوتها نگاه داشت و کارها را از روزی نماند بی کوفت که اگر فساد بود است
 شود بوی بیکر و نذر نمودن معذرت باشد اینهاست قوتها و لشکر مایه که با اینها بود دشمنان غالب میتوان شد بود آسف
 گفت که کلام بد از اخلاق پسندیده نماند باقی تراست با او هر گاه که تواضع و فروغی و نوبی سخن با او داد و مؤمن
 که کلام عبادت بقوات گفت دل بیاد خدا و محبت او باشد بود کلام خصلت افضل است گفت محبت سالمان بود
 که کلام سخن بهی است گفت امر معروف و نیکه و الهی از منکر و بدیها بود کلام دلخفت که در فعل دشمنان تراست
 گفت که گناهان بود کلام بد از فضیلتها افضل است گفت را ضعی شده با آن کلام باشد از روزی که کلام بد
 از آداب است گفت از آنجا که از بدین و شرح ظاهر شود بود کلام بد که است جفا کار ترا گفت با دشمن ظالم و ولی که
 در آن وجه نباشد بود کلام بد که چه چنان است که بنیاید نیک سید گفت که چه صاحب خوص که هر کس از دنیا بسوی

پرسید که کدام است چیزی که عاقبتش از هر چیزی بدتر است گفت متابعت رضای مردم نموده و در چیزی که موجب عذاب الهی
 پرسید که کدام چیزی است که زنده تو را خالی بجای میگرداند و ثبات بند دارد گفت دل با خواهان که کارهای ایشان برای
 دنیا باشد پرسید که کدام بزرگانها را سوار تو است گفت پیمان الهی را شکستی و با خدا مکر کرده پرسید که چه چیز است
 که زنده تو منقطع نمیکرد گفت محبت عاشق پرسید که کدام چیزی خایه تو است گفت زبانه دروغ گو پرسید که چه چیز
 که پیشتر بنهاد میباشد گفت بدی و پاکت که مردم را بظواهر خود فریب دهد پرسید که چه چیزی سبب تو است باحوال دنیا
 گفت جفا برای پیشتر گفت کدام بزرگ از مردم پسندیده تو است گفت آنکس که کاشف بر پروردگار خود نیکو نباشد و تو
 محرمات الهی پیشتر نماید و عقلش از یاد خدا و یاد مردم و کوفت او بر کسی باشد پرسید که چه چیز در دنیا پیشتر موجب روغن
 چشم و خوشحال میگردد گفت که فرزند صاحب او بوزن سازگار موافق که یا و با باشد و تحصیل آخرت پرسید که کدام
 در دستان که علاجش مشکل تو است و در دنیا گفت فرزند بد و زده بد که خلاصی از خود و بلا حاصل نمیشود پرسید که در کدام
 آفتاب راحت پیشتر است گفت راضی بودن او کسی بهر چیزی در دنیا و در تحت حمایت و فرمان پادشاهان صلح بودن ^{است}
 گفت که ای حکیم خاطر خود را با من در بخورم از تو سوال نمایم از چیزی که اهتمام من بآن از هر چیزی بیشتر است بعد از آنکه
 حقتعالی مرا بکار خود پیمان گردانید و با من از او چیزی چند را که نماندستم و روزی که من از او روبرو چیزی چند را
 که آنرا نماند پرسیدم بلوهر گفت که هم من از آنچه خواهی بپردازم گفت که در ظرفی است بسیار شاهی
 رسیده باشد و در این است بوسی با شد و با لذت دنیا پیوسته پرورش یافته باشد و با آنجا معتاد شده باشد و در تحت
 و راحت نشین و نگرده باشد و در وقت غم و خوار شدن داشته باشد و با آن لحظه خود را از شهوات و لذات دنیا یاد
 ندارد بلکه پیوسته است او مصروف باشد بر آنکه هر لذت را به نهایت رساند و اقصای مرتب هر شیوهی را تحصیل نماید
 و خواجهها و نفس را بر همه چیزی ترجیح دهد و در صلح خود را در رعایت آنها نداند و چندانکه غرضش زیاده شود و سخن
 بر این امور زیاده گوید و در دنیا پیوسته بزرگ کرده و آن درین باطل و نفس را بزرگ کرده و اهل برین باطل خود را دوست قرار
 دارد و آخرت را نداند و شافل باشد از آن فراموش کرده باشد آنرا بسبب مساوت قلب و بدی بدت و عنادا اعتقاد و روزی که
 عدالتی زیاده گوید و دوستی بجای عدلی که مخالفند بر او برسد و برین حق ثابتند و از توبه و حق را اظهار نمیکنند و از ظلم
 و عدوت او خود را پنهان کرده اند و انتقال فرج میکنند آنرا چنانچه شخصی بر این اوصاف را مدد هست که در آخر عمر آن
 مذهب باطل را ترک نماید و از آن اعمال فجیع نجات یابد و میل کند بجهت امری که فضیلت آن ظاهر است و محبت حقیقت
 آن واضح است و خواهد و بپرهارد آن بسیار است یعنی احتیاد نماید آنچه را تو میدان از بدین حق و پرسید بجزیره که گناهان

گفتند

گرفتند شش آرزوی بد شود و امید نفعی از برای آخری داشته باشد بلوهر گفت که در آنست که صاحب این اوصاف کبیرت و دانستم
 که این سوال را برای چه کردی یوز آسف گفت که این در یافت و فراست آتی بپرسید نیست بآن در وجه فهم که خدا بنویس است
 فرموده و آن وقت علم که تو با آن مخصوصی گردانید بلوهر گفت که این صاحب آن اوصاف پادشاه است که بد رفیقت و با
 تو بر این سوال محبتی است که با او در بی و اهتمام است که در امر او عمل آوردی بسبب شفقت بر بدی و رعایت حق او از آن
 آنکه مبادا مغلوب شود در آخرت بعد از اینها که حقتعالی مثل وعده فرموده است و بعضی که شاد شوی در این اهتمام
 و از آن حق را که حقتعالی برای بدی بر تو لازم گردانیده است از شفقت بر او و گناه دارم که در خاطر داری که رعایت
 سعی و اهتمام بجای آوردی در هدایت بدی خود و خلاصی از زواریهای عظیم و عذابهای نامتناهی و رسانیدن او به لذت
 و راحت و نعمت بدی که حقتعالی در ملکوت سموات برای مطیعان مقرر فرموده است یوز آسف گفت که بگرفت با
 خفا نگریدی و آنچه در خاطر من بود بیان فرمودی پس آنچه در این امر بهم بیان نرود که میباید سم که او را بر بدی
 رسد و بجزرت و ندامت گرفتار شود و در هنگامی که بشما می آید او را هیچ نگره بخشد و از من هیچ تقوی او نتواند رسید
 پس مراد این امر صاحب بدی گردانید و این عقده را از خاطر من بکش که بسا و همه کینه در این امر و چنانچه از آن نماند بقوی
 گفت که اعتقاد ما را برین باب است که هیچ بخلاف دان از تحت پروردگار خود و در نیتانم و میباید دانست که از لطف و
 احسان او نیکو را بنیم و امید هر ذاتی بهم کس داریم تا ندانست هر چند سرکش و طغی و گناه باشد و با آنکه حقتعالی
 خود را برای رصف فرموده است بجهت و مهربانی و شفقت و ما او را برین نحو شناخته ایم و با این اوصاف ایمان با او آوردیم
 و امر فرموده است جمیع عاصیان را با استغفار و توبه و با این سبب با امید و از غم تمام در حصول مقصود توبه را بر آن
 آتی بلا تعلق گرفت باشد و بدان ای یوز آسف که نقل کرده اند که پادشاهی بود در مملکتی که گفته است که صبت علم
 و دانش او را دانستند و گفتند که او بود و بسیار ملائم و مهربان عادل بود بر رعیت خود و پیوسته در اصلاح ایشان
 میکوشید و منتقد در میان ایشان با نهایت حی و صلاح و نیکو و در زندگانی و جفا نمانی میکرد پس چون اجل او
 رسید و بدین بقار حلت نمود رعیت بر او بسیار جمع کردند و او را فرزند میخواندند و از خانه او عاصی بودند و
 میخواندند و گاه آن حکم کرده بود که این فرزند پسر است ایشان کسی را بفرزند پادشاه نکرده و در دنیا پادشاه سابق امین
 ملکوت را جادو ساختند پس موافق قول میخانه پسری متولد شد و اهل آن ملک پادشاهی و سرور می که ایشان را
 تولد آن پسر حاصل شد تا یکسال با هم و لعب و سازها و انواع شغلات نقیض کردند و در تقصیر و معاصی و زنا کار کردند
 تا آنکه حسی از عدل او در آنست از آن وصف شناسان کرد در میان ایشان بودند تا آنکه کشته گردید و در دنیا

مگر در پادشاهان هر دو یکی و مملکتی که که ماست اخلاق نزلت بی و کمال و مهربانها نرا شامل و عظیم پادشاه است
 حجت شماست تمام است و اطاعت شما موجب کوی و گوی است و موافقت شما نیا نیا لاله میگرداند گنجد چرا چپ است ای
 پادشاه گفت زیرا که مصاحبت شما با من در بسیاری ممالک و اموال و اسباب دنیا است و موافقت شما با من در جمیع خزان و پادشاهی
 و نفعهاست و اطاعت شما امر در امور دین است که موجب شفقت از امور آخرت شما را از فکر آخرت دور افکند بد و نیکان نظر
 من زینت دارند اگر نمیخواه میبودید مرگ را میباید می آوردید و اگر بمن مشفق و مهربان میبودید روزگاری دینی و فساد ^{کنک}
 در خاطر من جای نماند بد و ابرام باقی را برای من تحصیل مینمودید و با ما با هم باقی مشغول مینماید بدوستی که آنچه شما نفع
 من میدانشید برای من ضرر بود و آنچه کائنات دوستی میکرد بد بعضی و شمی و جمیع امور بود که شما برای من تحصیل کردید ^{شما}
 بشما گذار شتم و مرا با آنها حاجتی نیست و بکار من نمی آید گفت ای پادشاه پس بد افکار میگرد که شما برای من تحصیل کردید ^{شما}
 دارم که آنچه بفرمایند حاجت گنم و ما را اصلاح بر حق حقیقی نیست من آنرا که حجت تو تمام و غالب و لیکن ساکت شده ما در
 بر او بخت تو موجب فساد مملکت ما و باطل شدن ما و شرارت دشمنان ما میگرد و در میان بسیار کاره شوار شاه است
 و در جهان کار خود صحیحان شاه ایم بسبب تغییری آئی که تو ساختی که در ده و این امری که تازه بر آن عازم شده پادشاه ^{گفت}
 که آنچه شما را بخاطر میسد بگویند و این با شنیدن رضای من و هر حجت که در این بیان فرمایند از من بهم و نرس مایل بود این
 تا امر من مغلوب حجت و تقصیر تویم و امر من بر هر دو غالب و تا امر من هر دو مسلط بودند و اکنون بر ایشان مسلط گردید
 و تا امر من پادشاه شما بودم و لیکن بنام تویم امر من از بدنه کی آزاد شده و شما را نیز از فرمان برداری خود آزاد کردم ایشان
 گفتند کیست آنکه تو در زمان فرمان تو زمان ما بنده او بودی گفت من در آن زمان بنده شما هستم حاجت خود بودم و مقصود
 و مغلوب و باطل و ناطق گشته بودم و بنده کی و فرمانبردار بودم و بقای خود میگردم امر من از بدنه کیها او اطاعت من او خود
 بودم و پشت سر خود افکندم و آزاد شده گفتم بگو ای پادشاه که اکنون چه عرض میگردم که ^{دارم} ^{مستقیم} ضرورت قناعت نمایم
 و در خلوت مشغول تحصیل آخرت خود بودم و در بنای غریب شده اند و از نام و این بارهای گران از این پشت خود بدیدم و ^{مغنا}
 مرگ شوم و نقیمه سفر آخرت را بگویم که اینک بپرت مرگ و در سبک و میگردم که فرموده اند که از تو جدا شوم و با تو باشم
 نامرگ خود رسد گفت ای پادشاه آن پادشاه که از جانب مرگ آمده که است که ما را نمی بینیم و او عقده تر مرگ گفت ما
 رسول مرگ ای من موی سفید است که در میان موهای سیاه ظاهر گردید و اینک زوال فتاد در میان جمیع حل و حال و بعضا
 در داده و هر حاجت ای نوده اند و تمامه مرگ آن ضعف و سستی و شکست است که این موی سفید نشان آنست گفتند
 ای پادشاه چرا مملکت خود را باطل میکنی و رویت من را معلول و سرگردان میکند ای و از و مال و گناه این بنامی که ^{گفت}

مصلح و ضایع نگذارد مگر بداند که بعضی بنوا با اصلاح او در آن امور خلق است و سر تکبیرا و بعضی بن عبادها است
 و جانشینت و جاکوبه یعنی می که گناه کار با منی و حال آنکه در ضایع کن و ایند و عاقبت خالق گناه تو بداره آنکه تو ایست که در
 اصلاح نفس خود با خدا تو نفع دارد ای پادشاه که بعضی بن عبادها عمل است که دشوار است و دشوار تر بن عملها است
 رعیت است بدوستی که تو عباد پادشاه بودی است در میان رعیت سلوک کرده و دوست تبدیل صواب خود اصلاح امور ایشان
 نموده و بقدر آنچه امور ایشان اصلاح است بنویسند و دوستی که در ده ایم پادشاه ضایع اینک و در دست است و اکنون
 معنی ای که ایشان را بگذارد می ناسد شود و این نشان ایشان گناه بنوعی عمل میشود و پاره از نیا که بسبب اصلاح خود بنفای
 تحصیل میماند مگر بدان ای پادشاه که علما و دانشمندان گفتند که هر که شخصی را فاسد و ضایع کند موجب فساد نفس
 خود گردیده و هر که شخصی را با اصلاح آورد موجب صلاح نفس خود شده و کدام فساد از بن ضایع است که در
 نیک صیقل جمیع امور رعیت را که تو بهشای ایشان و بدوستی و پادشاه اینک و هر که تو باعث انتظام امور ایشان و پادشاه
 از خود بیگانه که این اسباب این سلطنت را که وسیله شرف دنیا و آخرت است پادشاه گفت ای پادشاه که در اینک که پادشاه
 بیان کرد بد اگر بن پادشاهی را در میان شما اشتباه میکنم برای اینکه عداوت در میان شما جاری سازم و از شما بطلب تمام
 در اصلاح شما و باشی شما بختی با و جز بهای این امر و پادشاه که با من مهربان کند و بی و زبون که بعضی را موی مرا متکفل ^{شما}
 و ایشان نیز در آن طلب خیر با و معاونه باشند که آنرا که در شملک چنین مظلومی داد و میان شما با و تو هم بود و حال
 آنکه شما اهل پادشاه بدینا و غضب گردید و نشنودند و لذت های آن و ایضا که شما اگر من در میان شما باشم از حال خود خبر ندم
 که مایل بودم بدینا که اکنون امید دارم که آنرا نیک نامی پادشاه و گذارم و فریفته آن کردم تا هر گاه که نگاه مرگ در رسد
 و مرا از بخت پادشاهی بر نهی و رساند بعد از آنجا هفت خبر بود بسیار بسیار اسبابی مطرف و بظلال جانم خاک آلوده نشانده و بعضی ^{شما}
 که اینها سنگ و کلوخ بودم و نشانده و بعد از این سپید و در قی نیک ساکن گردانده و بیوشانده بن بعد از خلع لباس مروت جامه
 خوری و مملکت پس در آنجا تمام تنها و پیکس و هیچیک از شما با من نباشید و مرا از آبادی بدر برد و بخیل خراب و در میان
 تنها بستاند و بد و بد و مرا بیخوابی از من و چه و غیر آن و اگر بد که کوشش و پوست مرا بخورند و بدند من تمام کردم ^{شما}
 کند بدد شود و رعیت از من بپارند و خوار میباشم و در دست تو بن شما نیست من در آن حال کسی باشد که زود مرگ
 من کند و مرا با گویهای بد خو و گذار و در آن حال بغیر حسرت و ندامت نمون بر این دوستان و پادشاه مقرب نشود و شما
 پیوسته مرا و عده میگرد که دشمنان من در میان من دفع میفایند و اکنون که عفران میفایند که رفتن شما من ^{شما}
 و قادر بودم و بعضی از من نیستید و چاره برای من نیستید پس ای کوه من امر و جهان کار خود میکنم چون شما با من

بهار شاه است گفتند بل کنت و الله که گویم راست میگوید آنچه میگوید تمام مردم عالم در روزی که با او بیستاد و پانزده سال است بیکر
 آن پسر افتاده و در قفسی که در او بود رخساره نیافتند بیازاد آمدند و او را گرفت بخانه برود ندی که بخانه در آمد بر پشت خود ایستاد
 بجوی بجای سفت خانه افتاد بر سینه که اول این جویها چگونه بوده است گفتند اول نهالی بوده از زمین روئید بعد از آن بوی
 شده و در حقیقت شاه بعد از آنکه آنرا برین اند و در جوانی هفت ساله را با بند کرده اند و این جوی را بر روی آنها انداخته اند درین سخن
 بود که پادشاه یعنی در حقیقت نه و پادشاه که ملاحظه کند که پسر من کویا شده و بیخون در آمده است گفتند بل سخن میگوید از این سخن
 سوزناک و کوسو سنان لب چون آن سخنان را پادشاه نقل کردند عدا و بیخون را باره بگویند و از حال او سوال نمودند ایشان
 ماندند مگر همان بیخون اول باز که گفت که او پیش از رفتن درین خانه بود و پادشاه را سخن او خوش نیامده پس بعضی از آنان
 گفتند که ای پادشاه اگر از نادانی بیخون او در روزی بیخون از او باطل میگرد و مغافل میشود و بکار خود پناهنده باشد شاه سخن
 ایشان را پسندید و بختش نمود و در احوال زنجیری و زنجیر با نهایت حسن و جمال که در روزی بنویسند و او را بر سر سینه اند و بعد
 او را آورده و برای زلف و مجامعی از است و سازند کمان و نوازند کمان بسیار جمع کرده و هر یک یکبار خود مشغول گردیدند
 چون نغمهها و نواها ایشان بلند کردید پسر پرسید که این صدام چیست گفتند که اینها در باب نغمهها و نواها و نواها و نواها و نواها
 و طرب اند که برای هر مریس نوازند و جامع کرده اند که خاطر فریاد کند و پسر ساکت شد و جواب نگفت و چون شب شد
 پادشاه از آنکه پسر را طلب نمود و گفت من فرزند بیخون را برین راه و بسیار او را بشنیدم و از آنکه پسر را بگویم که چون نوازند و نواها
 بشنود مهربانی و ملاطفت و ایستاد شوی بیخون را که در این احوال او را بسوی خود مایل گردانند پس چون نوازند و نواها
 بود که در احوال و ملاطفت و ایستاد شوی بیخون را که در این احوال او را بسوی خود مایل گردانند پس چون نوازند و نواها
 در آورده پسر گفت که شتاب مکن که شب و روز است و ایام صحبت بسیار است خدای بر تو مبارک کند تا این مواسات را صبری کن تا
 بخوری و پادشاه هم بفریب مشغول شویم پس آنخوان مشغول طعام خوردند و در مشغول شراب خوردند که دیدند
 و آنقدر صبری کرد آنخوان که مستی آن زنده را بود و بخراب رفت پس در دیوانه و پاسبانان را غافل کرد و از خانه بیرون آمد
 بشهر آمد و در کوچهها میگردید تا آنکه بدید پسر هم سینه خود از اهل آن شهر بوی خود در جامهای خود را انداخته و بعضی از آن
 آنکه پسر را بویید که او را شناخته اند و آن پسر را بویید و با یکدیگر از آن شهر بیرون رفتند و در تمام آن شب راه رفتند و چون
 نزدیک صبح شد پسر ندانید که از جنب ایشان بیایند و ایشان را بویید و در کوچه پنهان شده اند و چون صبح شد و خدای
 پسر را پادشاه بویید و در حقیقت ندانید و او را در خواب بافتند پسر را بویید و از عروس احوال را یاد بوییدند گفت الخال خود من
 بود و من بخراب رفتم نمیدانم بیکار رفت راست چند آنکه او را طلب کردند تا یافتند پس چون شب و در آمد پسر پادشاه باز

از کمان خویش بیرون رفت و بویید آوردند و بیست و پنج میگردید که روزها سخن شده و شبها سخن مسافت میشودند
 تا آنکه از ملک آن پادشاه بیرون رفت و در میان و ملک پادشاه بود با او داخل شدند و آن پادشاه را در حقیقت بود و در نهایت حسن
 و جمال و از بسیاری محبتی که بآن دختی داشت محمد کرده بود با او که او را بشنود هر نهدن مگر کسی که او بر بسندد و اراده نماید
 و این سبب غریبه بسیار حال و دروغ برای او میگردید و به نیک بر شایع عام مشرف بود که آن دختی بیست و دو ساله داشت بود
 و بر سر هر یک که از آن شایع عبور مینمودند نظر میکرد که اگر کسی را بر بسندد و بدو خود را اعلام نماید که او را بقتل آورد و او را نکند
 نظری بر پسر پادشاه افتاد که با آن جایهای گفته باری حق خود سعی میکند و چون بویید و پنهان صورتی و معنوی این چنین است
 پسر را حق بود محبت او در دل آن دختی قرار گرفت و توهین در فرستاد که اینک کسی را برای شوهری خود اختیار کرده ام اگر
 مرا بکسی بخری خود خواهی کرد با بیخون پادشاه و الا بدیگری را منی خواهم شد و در آن حال مادر دختی بیرون آمد و با او گفت که دختی
 شخصی را پسندیده است برای شوهر خود و میگوید که بدیگری را منی خواهم شد و در این احوال پسر را از استماع این سخن مسرور کرده دید
 و او بیخون و نظر کرد و آنکه پسر را مشاهده نمود و بر سر هر تمام بیخون پادشاه رفت و حقیقت حال را عرض نمود پادشاه بویید بسیار
 خوشحال و بقصر دختی برآمد و گفت آنجا این بنامید چونه او را شناخت دادند و از او مشاهده آن نمودن قصر فرود آمدند
 تقبیر لباس نمودند و بویید پسر آمدند و با دختی گفت و از احوال او سوال نمود که تو کیستی و از کجا آمده گفت تو با من چکار است و چه
 سوال از من میکنی من مردم عام از فقرا و مساکین پادشاه گفت که تو فریب مینمائی و ذک تو بیک مردم این شهر پنهان پسر گفت
 که من غریب نیستم پادشاه هر چند سعی نمود که او بر اسق احوال خود را بگوید با نمود و بیان حال خود نکند پس پادشاه چون
 موکل او گردانید که از احوال او باخبر باشد بضموی که او نداند و مطلع باشد که یکبار از او میگوید و بجز سرای خود باز نگفت
 و گفت خواجه دادیده و در نهایت عقل و قناعت و گوید پسر پادشاه است و چنانکه پیام که او را مایل و خواهشی نباشد آنچه
 شما او را برای آن میخواهد پس کسی بطلب او فرستاد که او را حاضر گردانند ملازمان پادشاه بتو و آمدند و گفتند که
 پادشاه از بطلب پسر گفت که مرا پادشاه چکار است و برای چه میخواهد که مرا با او حاجتی نیست و مرا بمنزله اسد ملازمان
 بعضی او گوش نکردند و با او راه و دلچسب پادشاه حاضر ساختند و پادشاه او را کولی داشت و فرموده کوچی برای او گذاشتند
 و او را بکوچی نشان دادند و پادشاه فرمود که در حقیقت و ذوق بد پس بوده آمدند و بر پسر گفت که ای جوان تو برای کار خوبی
 میطلبی و در حقیقت دارم و تو را برای شوهری خود پسندیده و میخواهم تو را بقتل آورد و در آخر وی چندی بویید
 که مانت را ضعیف میکند و بزرگی و وفات تو را در وقت میدارم پسر گفت که مرا آنچه میکند احتیاجی نیست
 پادشاه او را بخواهی و من از منی بیان کنم پادشاه گفت بگوئی خواند گفت که نقل کرده اند که پادشاهی بود و پسر پادشاه و آن

بهر صاحبان داشته روزی آنجا میان طعاب بیجا که نهد و پیر پادشاه را بجزایات طلبیدند چون بجهت ایشان در آمد
 بشرب خود مشغول شدند تا آنکه یکی مست شدند و افتادند پیر پادشاه در مشرف شب از خواب بیدار شد و هوای
 اهل خانه بر سرش افتاد و پیوسته آمد که بخانه خود باز کرد و هیچیک را بیدار نکرد و مستان بر او ایستاد و در عرض راه که
 بر روی افتاد در عالم سستی و بیخوشی چیزی بنظرش آمد که آن فیض خاندان است پس با آن فیض داخل شد و گفتم مژده بشما
 کرده اند و استخوان انسانی پوسیده که در دانه قبی بنظرش آمده که آن کوه که در شهرهای بزرگ است که در وقت باری او کسوفه اند
 و در آن کوه مژده ناز و در آن قیوفن کوه اند و متعین کوه چنانچه بنظرش آمد که معشوق او مست دست خنک با گردن او انداخت
 و تمام شب او را میوسید و با او یاری میکرد و چون صبح شد و بپوش باز آمد و نظر کرد دست خود را در کوه مژده که گدای
 دید و جامه های خنود با نایع کثافتها از چرک و دیم و خون گدای یافت و از گدای بیابان شد و از آن حال وحشت تمام بهم
 رسانید پیوسته آمد و با افتاب بر حال سستی شهر شد و از شرمت که و انفعال آن حال ناخوش خود را از مردم میکرد
 تا بخانه خود در آمد و لبی شاد شد که کوی او را بر اقبال مشاهده کند پس جامه های خود را افکند و خون را پاکیزد که ریاست
 و جامه های نوبی شده و پیوسته خورش خود ناخوشی که خاندان تو در هدای پادشاه کانه دارد که کسی که چنین حالی بود
 گذشت باشد دیگر با اختیار خود به چیزی جانی می رود و چیزی حالی را اختیار نمی نماید پادشاه گفت که در وقت حال من نیز مثل
 حال پسر آن پادشاه است پس پادشاه بیجا رفت و در حق انکسافات نمود و گفت که بجز آن پسر شما چیزی نیست و بخت بیخاست
 مادر و خنک گفت که او صاف و کمال است و خنک را چنانچه باید برای او بیان نکوی و یا بیه سبب با او بخت نمود اگر رضت بشما
 من پیوسته آمی و یا این صفت بگویم پادشاه با آن پسر گفت که زنده بجز آن پسر که بر او تو آید و این سخن بگوید و تا امر و محسود
 کسی بنیامد و یکی چنین گفت پسر گشت اگر خواهد نیاید پس زنده پیوسته آمد و گشت از این معامله ابرام که که حقیقتان
 خنک زان وقت بی پایان بسوی تو فرستاده و در چیزی بختی سزاوار نیست قبول کن که در خنک خود با بعتد تو در آورم بدت
 که اگر تو بپوشی که پیوسته کاد چه بهر از آن حسن و جمال و ذرات و کمال با و کرامت فرمودند و این نعمت را خواهی داشت
 و اگر انداختی و نمایی محسود عالمی است خواهی شد پسر پادشاه کوه گفت معنی هم بر او بیخمال مثلی بیاید که پسر پادشاه گفت
 بی آنجا که گفت که چیزی از زنده با یکدیگر اتفاق کرد تا که بخانه پادشاه روید و بدزدی پس نفعی زنده و از زنده بیواری خانه
 داخل شد و متعاهد بدند که هرگز نماند پیوسته اند و در میان آنها بسوی تو یک بود از طلا و مهربی از طلا بر آن زنده بودند یا
 یکدیگر گفتند که در میان شما هیچی من خندان بود بسوی بهر چیزی نیست از طلا ساخته اند و هر طلا بر آن زنده اند و آنچه
 در این بسوی است البت از سایرین متعاهد این خندان بهر خواهد بود پس آن بسوی طلا را بگوشند و پیوسته در بیخاست و یکی هم

بودند که بسا بعضی خیانت گسترش چون در آن بسوی طلا را بگوشند چندان گفتند و از آنجا بود بجماعت جلد کرد
 و یکی با گشتند خندان هر دو را پادشاه کانه داری که کسی که احوال بجماعت را شنید باشد و حال آن بسوی و دادند و بگریز
 سر آن بسوی و پادشاه گفت نه پسر گشت که حال من همین است پس ز خنک گفت به پسر خود که مرا رخصت فرمائید که پیوسته آمی و
 با او سخن بگویم زیرا که اگر بهر بند که حقیقتا چه بر من از حسن و بیگونی و در لیبی و زبیدی من صلا فرموده البت بی اعتبار قبول
 خواستگاری من خواهد کرد پادشاه با آنجا گفت که در حق من بجز آن که بجز خود تو آید و بی عجاب باقی سخن گوید و تا امروز
 در این بزرگی بنیامد و با یکدیگر سخن گفت استخوان گفت که اگر خواهد بیاید پس از حق با نسیابت حسن و جمال و غنچه و دلال
 از پاره پیوسته خود میدواند پسر گفت که آیا هر کسی مثل من ندیده در بیگونی و خوش رویی و بیعت و نصیحت و حسن و عیاف
 و من نیز ایستد بهر دو و بخت نیز بخانه خود ام با من جنامکن و چون معنی را بفراف مکن چنانچه پادشاه کوه گفت و گفت که
 خواهی برای من گفتی که شاهد حال من باشد بیایم و پادشاه گفت بلی چون گفت که نقل کرده اند که پادشاهی بود و پسر
 ناشع پس این پادشاه را پادشاه دیگر بخار بود و در در حرم پناه یکی از آنکه و پسر را پادشاه دیگر شد پس پیوسته که
 آن پسر یاد در خانه حبس کردند و حکم کردند که هر که بر او بگذرد سستی بر او زند و آن پسر بر آنجا مدتی در حبس ماند پس بر آن
 پسر پادشاه گفت که رخصت ده مرا که پیوسته بیاید برادری خود سباید بجهت او را خلاص تو آید که پادشاه گفت برو و آنچه
 خواهی از اموال و امتعه اسباب با خود بیاور پس بختی فرستاد و در دست که و اسباب و امتعه بسیار و نماند خوانند و در
 پشمان با خود برداشت و متوجه ملک آن پادشاه شد چون نزدیک لشکر آن پادشاه رسید پادشاه از قدم او با خود شد
 شهر را بر فرمود که او را استقبال نمایند و در پیوسته شهر مقول مناسبی بوی او تعیین فرمود و چون پسر پادشاه در آن مقول
 گرفت متعاهدی خود را گشود و غلامان را از فرمود که با مردم مشغول خرید و فروش شوند و در سوز و معامله با ایشان معلوم
 نمایند و متعاهد بیعت از وی را بشنود و فرستاد و چون هر یک بهر معامله مشغول شدند پسر پادشاه ایشان را غافل کرد
 و در نهایت بیخبرانه در آن زمان برادری خود را داشت بود بی آنکه آن آمد و سستک دین بر او داشت و در آن وقت که معلوم
 نماید که برادری خود را در آنجا سستک بر او خود فریاد تو زد و گفت کشتی مرا پس نماند با نماند بر سر او جمع شدند و
 پیوسته که چنانچه یاد کردی و تو آنچه بپوش آمد که چیزی خنک نوری در این وقت مانتو غلامان و اسباب استعجابی عظیم کرد و پیوسته
 بر وفق سگها بی آنکه از آن خنک خنک کردی و فریاد بنیامد که کوه از سستک بر این بفرود چنانچه پادشاه گفت آنها بگوشانند
 و در نهایت خنک اند و بفریاد شما بنیامد پس برادری خود را بقتل خود بر گشت و بر مردم شهر گشت که فریاد بیاید که متعاهد بیاید
 بکشایم که هرگز مثل آن ندیده باشم چنانچه و زنده بگوشد تمام مردم شهر بسوی او شتافتند برای سوزن فرمود که متعاهد

برای ایشان کشادند و سازند ما و فرزندان ما با یکدیگر و لعنت بازان و ارباب عریب و اصحاب همدردی با فرموده که هر یک بشود
 مردم را بشود و بود و چون در بد که مردم یکی مشغول خرید و سود و عیش و نشاط گردیدند نسبت برود که گفته عمل نمودن یعنی
 بشهر درآمد و بوندان بود در داخل شد و زنجیری ها و بند های او را برید و گفت غم بخور که تمام دنیا ما می کشیم و جز احتیاجی نماندیم
 می کشیم و او را بر یکتار نشه پیوسته آورد و بر جریبها کجا فراموش کرد که از دست و چونه نماند با صلاح آمد و قدرت حرکت بر سر آمد
 بود بر سر راه آورد و گفت برو ازین راه که بدریامی می و گشتی همشاکره ام بر اینی بقول آن گشتی بشنوی و بجانب و طعن خود روان
 شو چونه آن بود و بجهتین بازه آمد بطالع مختص خود داده که در و در جایی نه افتاد که در آن جاه از هفتای عظیم بود
 و در آن جاه در حق بود چونه نظر با آنه رخت افکند و دید که بر سر رخت دوازده غول ما و ای دار فد و بر ساق در رخت و در آن
 شنبه یغیب کرده اند و میسایت بر آن در رخت بالار و تا از نه چاه و از هفتای با بدین سوی بسیار کرد و با انواع حیوانات از سقا
 آن رخت بالارفت و خود را با شاق آن شاخهای آن رخت رسانید و بعد از آن غولان خلاصی یافت خود را بر سر
 و در بر سر آمد و بر گشتی سوار شد و بخانه خود رسید خانه تر در آن گدا می باد شاه گمان در آن کسی که چندی کسی بود با احتیاج
 خود بر چنین جای بر کرد و خود را چینی مسکنی می کشند باد شاه گفت نه خواجه گفته حال من یقین حال آنجناب است که
 حالتش بر اینهاست پس باد شاه وزید و در حق می از قبول آنجناب ما میوس شد و در آن حال آن بر می که رفیق باد شاه شاه
 بود یقین بر سر باد شاه آمد و سر و گوش او گرفت و گفت که هر گاه فریاد و حق از قبول نیز مانی القاس دارم که بر می من
 خنک شکاری تا می شاید بکجا من در آورند بر باد شاه باد شاه گفت که رفیق من میگویم که اگر مصلحت میدانم این سقا
 رخت را بر سر من افکندم و در حق خود را بعد من در آورید پس گفت که مثل این رفیق من بانه میماند که مردی رفیق می
 سنگ بود پس همی گشتی گشتند و گشتی دار و نه کردند چون باز راه رفتند گشتی ایشان شکست نزد یاف جز بود که در اینجا
 غولان بسیار بودند و در بقا آن نیز همی چرخه شک و آنرا در با آنجناب بود افکند و آن غولان بود و یا مشرف شد و گفت
 می کردند پس غول ماده نزد یک آن نیز آمد او را دید عاشق او شد و خود را بکجا آورد و آورد و با وصیت داشت تا صبح
 و چون صبح شاه آنروز را گشت و وقت که اعضایی او را میان یازد و مصحابان خود و در آن زمان مثل این واقع بود در شخص
 دیگر که با آنجناب افتاد و در حق باد شاه غولان عاشق او شد و او را بود و در آن شب تا صبح او را در حلیف مباشرت می نمود
 چونه آن واقع آن نیز سابق خبر داشت تا صبح از زمین خواب می کرد و چونه خبر شد و آن غول تفرقه رفت او برخواست آن مرد
 که رخت و خود را با حال در یار رسانید اتفاقا گشتی در کتار آنجناب بود پس فریاد زد اهل آن گشتی را و ایشان
 استفاده نمود ایشان بر و حرم کردند و او را سوار گشتی کردند و با خود بودند و او را با هانش رسانیدند و چونه صبح

شده غولان بجانب آنغول آمدند و بر سر آمدند که چشمان آنرا دید که باو شب بود و آنرا گفت از من کو بخت غولان نماند
 نمودن گفتند البته او را تنها خود و بهما حست علاوه ما تو در عوض آن می کشیم اگر او را حاضر نشانی شود ما پس آن غول
 بناچار بروی آب سفر کرد تا آنجا که آنرا می کشیم و به تو داد و نشست و گفت این سفر تو چونه گشت گفت و بود سفر بلای
 روداد و حتمال بقضای خود مرا از آن بخت بگشاید و گفت غولان را بانه گفت که آن گشته مشغول مختص
 از ایشان خلاص شده و ظاهر جمع کرده با گشت گفت من همان غولم که شب نزد من بودی و آمده ام که شما بیوم آنروز شروع
 در تفریح و استفاده کرده و آنغول را سوخت داد که آن گشتی من بگذر که من بعضی خود ترا بکسی دلالت می کشم که بر از من باشد
 آن غول بر روی کرد و القاس او را قبول نمود و با یکدیگر بخانه باد شاه رفت غول گفت که ای باد شاه سخن مرا بشنوی
 من و این مرد خاکم که که من زنی این مردم و او را بسیار دوست میدارم و او از من کو است دارد و از صحبت من دوری میکند
 ای باد شاه موافق حق بنده من و این مرد حکم کن چونه باد شاه آن زن را با نهایت حسن و جمال مشاهده نمود بسیار پسند
 او را و ز رفیقته دان مرد را بخوانت طلبید و گفت آن زن را تو خواهی من گذار که من بسیار فریفته و عاشق او شده ام که گشت
 تو که باد شاه را قبول صحبت او است من دست از تو بر میدارم و این لیاقت صحبت باد شاه دار چینی کسی که مناسب بود
 و امثال هم مردم فقیر قبول صحبت او نیست پس باد شاه او را بخانه خود برد و شب با او عیش کرد و چونه سحر باد شاه جزیب رفت
 غول او را گشت و باره باره کرد و گوشت او را بخورد و بخورد بود و میان یازد خزه قسمت نمود ای باد شاه آیا که نماند
 که کسی که چینی حال دادند با آن موضوع بر کرد و خود را گرفتار آن غولان سازد باد شاه گفت نه چونه آن بر سر این سخنان
 شنید که من از تو جدا می شوم و این در حق را بخورم و بکار نمی آید پس هر دو از باد شاه مرتض شدند و پیوسته آمدند
 و پیوسته عبادت حتمالی میکردند و در اطراف زمین سیاحت می نمودند و از احوال جهان عیب می گرفتند تا آنکه حتمال
 بر سید انبیا شد و کوهی بسیار را با او ادین هدایت فرمود و در رخت آن بر بسیار بلند شد و او را علم و عبادت و زهد
 و بیوع و کمال او را طراف عالم منتشر شد پس بیکدیگر خود افتاد و او را از دلالت و کراهی عبادت دهد و سوزان
 بد آمد گفت رفیق من سلامت می رساند که حتمال ما را با بدین هدایت حق فرموده و ما متوجهی نمی گردیم بسیار با راه حق
 در آورده ام و بر بنه گاهی راههای که در راهم سزاوار است که تو را در بیعت و سلامت بران و ازین سعادت محروم گردی پس
 قبول نمود و با اهل بیت خود بخیر است او شنافت و بدید او را آمدند و طریقه او را پیش گرفتند و بعد از آن خود را با او
 چون با او بر چنین باخیا رسانید و آنرا سرفروغ نمود و بمقول خود مراجعت نمود و چند روز دیگر بخت او نمود و می نمود
 تا آنکه داشت که اجواب خبر و صلاح و هدایت و فلاح بروی او کشاده شد و بر او حق و در بین سبب هدایت یافت پس او را

با کتب و طبع و دانسته و بار و پند و رفت و یونانست تنها و لکن و حکیم و مانند آنکه حکام آن شد که بجانب امر این و عبادت
 و در عادت خلق و هدایت ناپید این مستغالی ملکی از ملائکه را بسوی او فرستاد و در خلوت بروی ظاهر شد و نیزه او را بشارت برحق
 باد و بسوی او فرستاد حضرت یونان بدو رسد که فرانسای در میان بهایم و حیوانات که کوفتان شده که هر کس بقی و ظلم و جهالت
 منالالت کوفتان در آید امین با نجات و سلام از عیان حق جل جلاله که بر روی کار خا و در جمیع خلافتت فرستاده است مرا بدو رسد
 که فرانسای در هم یکی استعجاب الهی و بشو تعلیم بنام امر به چند داد که بر تو نباشد از امور دنیا و آخرت این بشارت مرا بگوید که در وقت
 مرا اختیار نواز انگشتم پیوسته مروی و لباس دنیا را از خود بیفکند و شیوه جهان دنیا را از خود کند و فرزند که پادشاه زایل و سلطنت
 نماند که نباشد و در و ام بخار و عبادت آنکه بخواند ثواب و در صورت نیست و طلب کند پادشاهی را که در زمانه و شاد و در آن که هر کس
 نیخورد و راحتی داد که هر کس مستغنی نمیکند و در است که باش و در اقبال و احوال و عدالت را بینه خود که در پیش روی او امر به در حق
 بود و ایشان را بسوی بهشت دعوت نماید چون یونانست از ملائکه بشارت شنید چون در اوقات و غنچه مالی را سگ که در وقت آن
 بر روی کار و فرمایند اطاعت میکنند و از زنده و او مجاز و بنمایم پس آنکه صلاح من میداند ما را آن امر فرماید که تو تکلم میکنم و بر روی کار
 خود را که تو را بر این اصلاح من فرستاده سگ میکند و بنگار او میخورد و هر باقی فرموده و من آن شتره شنیده و در این بشارت بخندید و
 پیوسته در این دنیا همین امر بود که هر کس بوی آن نازک که در پناه ملک گفت که من بعد از چند روز بگویم که تو خواجه آمد و بوی بود
 غلام بود میخواهش ان بوی بیرون رفت پس یونانست عزم پیوسته و در غنچه را با خود در دست کرد و هر کس تحقیق بر آنکه من فرستادم
 و بچگونگی را بر این معنی مطلع نتوانست پس چون وقت پیوسته رفتی در آمد آن ملک در نصف شب بر نواز شد و در دهنگی که در دم
 در خواب بود گفت بر خیز که در یک تا خروج این نیست یونانست برخواست و اغنای آن را از با خود بفرموده بفرمان و رفت
 خود و چون خراست که سوار شود چوله زبیر و یک که حاکم بعضی از پادشاه بود بفرمان او آمد و او را بشارت کرد و گفت که ای پسر
 پسر پادشاه که ملان را بر تو نام شادتی و غنچه و خواهد داد و بدو رسد که تو فصل احوال در حقیقت و دانای کامل بودی و عیب و ملان بلاد
 خود را در یک گذار و ما را بختی ای اغنای تو در ما باش که از آن تو در فو تو شد شده تا حال ما با سالی و فراتین گفت که در آنجا پسر پادشاه
 و آفتی و غنچه میماند یونانست او را سگ فرموده ساکت که از نازد و گفت تو در بلاد خود باش و باهل مملکت خود بگو سگ تو نام
 را ایشان مدارا کن و مرا بشارت که فرستاده میداید و رفت و با هر یک که فرموده اند عمل میاید نموده آن که مراد آنکه امر مدی و هر از غنچه
 از عمل من بفرم و نصیب خود را بشارت ای تو که گفت و سوار شد و آنکه در راه که ما هم سینه بود سواره بود رفت بعد از آنکه او را یک مرده
 شده و براده افتاد و زنی بود و او را میکشید و با او آن بد می کرد و بفرمان او میگفت که چه بود و پدر و مادر تو را بد بفرم
 جواب ایشان بگویم و آنجا بشارت عذاب مرا سبب است کند و بر خوار می کند و زنی که در طاعت حق و بیعت و آنرا خواهد فرستاد

اسب

که در

که هر کس با عادت نکرده و بگردید و وحشت و تنهایی صبر خواهی که هر کس نکرده و تنها نبوده و بدنه نازک فرخنده ناب کس که نشانی
 بر روی خاک و کلنج خن ابرده خن میباشند پس یونانست او را ساکت که در ایند نشانی باد و آب و کوبند خود باو بخشید و فرمود ای
 یونانست افتاد و باهاش را بسوی سید و میگفت ای سید و آفاق من مرا و امکنار و با خود بی هر جا که میروی که مرا بعد از تو که
 و خوشی در میان این قوم غم اهد بود و اگر مرا یک گذار و با خود بیوی بجز اینها پیوسته خواهم رفت و هر کس بخانه خود رفت که
 آنچه را آنچه باشد بار دیگر یونانست او را در غنچه نموده و نشانی فرمود و گفت بدی بخاطر خود مدد که آفتاب الله عز و جل
 بخانه رسید و بجز خن و خوی خود ای دید و من کسی بخود پادشاه خواهم فرستاد و سفارش من با تو پیغام خنم کرد که خن
 که ای دار و با تو نیک و حسنه نماید پس یونانست جاه های پادشاهان را از یونانست کند و یونانست گفت جاه های مرا
 پیوسته و با خود باقیست که اینها را که پوست بر سر پیوسته و یونانست که اسباب و مراد و لباس را برود و بقیه پادشاه و
 و چون برسی او را از غنچه سجده کن و باو باقیست را بهن و سلام را بر او و یکی مرا و ایشان بوسان و یکی با ایشان که چون من در کتا
 دنیا ای نانی و آخرت باقی فکرم که در میان آنها مقصد شده و در باقی رخت کوم و نانی را نازک کوم و چون اصل حسب
 خود را دانستم و دوست و دشمن خود را شناختم و بقیه عیادت را بر بکار کوم و دشمنان را نازک کوم و باصل و حسب
 خود پیوسته و بدان که بدوم چون این باقیست را بدی بد بخاطرش جمع میکرد و در خن حال میشود و چون جاه های مرا بدو رسد
 و عیادت را بر آن تو در ما بخت است بفرمان بعضی او را مانع میشود از آنکه آسبی و مکر و بی پیوسته اند پس و زنی بسوی چشم
 بر گشت و یونانست در جواب آورده تا آنکه بجز این کشاده رسید و در خن عظیمی آنچه بد که بر لب چشمه دست چوبه بفرمان
 آمد چشمه و بد در نهایت صفای پاک و یک درون خن مشاهده نموده در نهایت نیکوین و عیادت که هر کس با خود در خن ندان
 بود و در خن شاخ های بسیار داشت و چوبه بیوه آنکه در خن را چشید از جمیع میوه های عالم بشوید و در نهایت و بدید که مرغان
 عهد و احصا بر آنکه در خن جمع آمده اند از مشاهده آنکه احوال بی سواد شد و در خن ایشاد و با خود نصیب ایشاد میکرد
 پس نشانی نموده در خن بشارت است بفرمان که باور سیده بود و چوبه آینه با جلم و حکمت را بفرمان که بفرمان جمع شد
 و از حرکت و دانش آموزان دیبا و هدایت با بدی یونانست را بر او اعلام بود که تا که چهار ملک داد بدید که در پیش روی
 او پیداستند و بر او افتادند او از عقب ایشان روان شد پس او را یک پادشاه که در ند بسوی آسمان و حقیقتا از علوم و معارف
 آفتاب من او را حاضر نموده که احوال نشاء او که عالم از فتح است و نشاء او سطر که عالم ابدانست و نشاء او خن که قیامت است
 چکی بود ظاهر که بد و احوال امور آینه را دانست پس او را بر می آید و بدید که از آن چهار ملک داغ تعالی مقصد فرموده که بر
 با او باشد و مقصد در این بلاد ماند و مردم را بحق هدایت کرد بعد از آنکه بر گشت بر همین سواد بدید که مملکت بدو رسد و چون



باشد بر این حدیث و کذاست مریدان بویست مشغول بدین چند باشد که موجب وز و دیال باشد و بر همه نماید که مت ترک
 دنیا کرده ام و باحوال او عیب دنیا باشد و علم که اشرف کالات است که عالی آنرا وسیله دنیا باشد و از جمیع اشیا بدتر باشد
 دنیا باشد که فتنی که مال نداشت باشد و بخت مال دوزان بدی را داشته باشد که مال بسیار داشته باشد و بختی با دنیا نداشت باشد
 این معلوم شد که دنیا از خیرت خصوصیت بیوضی و عملی ندارد و توفیق کلیش همانست که بیات کردیم و سابقا معلوم شد که آن قانون
 از شریعت عقده بر روی است و دانست پس آنچه از شرح ظاهر میشود که خداخواست و طلبیست و موجب حسن و عیب این میکند و اگر باطن
 و اخلاص باطنی آن در آخرت خورده نماند و خورده غایت باشد و خورده جماعت باشد و خورده معاشرت مردم باشد و دنیا
 آنچه خیرت که خیر دنیا باشد و آن بر چند قسم است دنیا خورده باشد که اولی سبب خیرت است مستحق عقوبت الهی میگرداند
 باین مشیوع که مرکب یکسان غرامات الهی گردد و عبادت و خورده در معاشرت و خورده در جمیع اموال و در کباب مناسب و عفو
 و دنیا میگرداند که مرکب مرتب چند شود که خدا خیر از آنها گوید فرموده و عوام نکر دینند و تحصیل دنیا بیجا است اول
 و سبب است و سبب از توفیق لاله که آیه را از کالات عزمی که تواند و وسیله تحصیل آخرت نکرد و از دنیا بابت و دنیا بیجا است مرکب
 مبلغ سادست و عفو است و خیرهای که خدا با آن مرتب بود و نیز میگوید بلکه جلال کویان باشد و اینها باقی خالی بود مانع تحصیل
 کالات و سعادت اخرویست تقسیم دوم بر میگردد و گاه باشد که کسی بنده را بر دنیاها هیچ خورده وسیله عبادت و سعادت کویان
 و بقصد قربت واقع سازد و عبادت شود و اکثری سعادت را بقصد قربت میتوان کرد و گاه باشد که کسی توفیق این مباحث بلکه مستجاب
 بنامان خورده عبادت فرزند و اولاد و دنیا نام کند و بسبب آن معاصی شود که بدست خورده و بدست خورده باشد چنانچه پسند معصی
 از خیرت مساویست مشغولست که فرموده که زهد در دنیا آنست که مال خود را در مباح کنی و بدانی که جلالی را بر خود حرام کردی
 بلکه و همدون اولاد است که اعتقاد تو بر آنچه در دست داری زیاده نباشد از اعتقاد تو بر خدا و از خیرت است ای المؤمنین صلوات الله
 علیه مشغولست که فرموده که زهد در دنیا آنست که طولی اهل دنیا خود دور گردانند و بتنهالی خدا شکر کنی و از نعمات الهی بی بهره
 و از خیرت امام جمع صراف هم برسد نه در معنی زهد فرموده که آنست از نعمات الهی بماند و محضت است ای المؤمنین صلوات
 الله علیه فرموده که هر چه برسد نماند زاهد و صابر و زاهد آبا زاهد پس اندوه و شادی دنیا از اول او بدرفت پس بوی دنیا
 که او حاصل شود و بوی عیب آن دنیا که از او فوت شود تا شرف بخورد و محرمه و نمیشود و با شایسته بودی آرزو دنیا بود
 او هست و چون میترسد شد نفس خود را لحام میکند و متوجه میگرداند از آنکه برای عاقبت بدی که از دنیا بداید و با وجوب سبب آنست
 دشمن میداند و اما زاهد در دنیا پس برود اولاد که از کمال دنیا نماند اخذ نماید از خلال و خورده و پویا میکند که در تحصیل نیاز خیرش
 باطل شود تا زهد بر طرف شود پس اینها است در کباب اقتاده اند و دست و پا میزنند و اضطراب میکند پس کسی خورده که

ترک دنیا نماید باید که تحصیل علم از اول کند و معلوم کند که خدا کلام عمل را طلبیده و کلام مطهر بقیه را پسندیده و آثار بقیه صلی الله علیه
 و آله را تمنع نماید از اهلش معلوم کند و سنت و طریقه ایشانرا بشناسد و باجابت و منقیات را بعمل آورد و در هر امری از ملاحظه
 نماید که شیوع دولت باب چه بطلین نموده اهل اولاد و مباحات خود را بر نیقیها صحیح حیاتیست در باب نبوت بیان کردیم بعد
 بر خواند و در این کباب ایضا و موافقات نفسانی و مساوی و ضبط فی حق و انفس معارضه خود میگرداند باید که بتوسل بجناب
 مغفله صانع و بنگار در توانی شریعت نبوی و تحمل شصت و طاعات نفس را آرام و منفاد شرح کرد باید و خبا لات که مخالف است
 در هر باب بجا و صحت و بخواند از نفس بوی و نه کند تا براه حق هدایت باید و توفیق دنیا گوید باشد و اگر نه کافی تا نکات دنیا است
 دنیا باید و بسبب جهالت و نادان خود تا موقت میداند و بفضل بطلب موقوفست بر بیان تفاسیل و ادب و سعی و طریقه
 اهل بیت علیهم السلام و بر در کالات بیشتر میشود انشاء الله تعالی جلد در این نوشت شروع و غرض این گفتار بنام
 بود که اکثر عوام آن راه در فریب بخورند که کسی را بوسیله غریبی مخالف و ضعیفای متعارف میبیند یا آنکه ملا نظر کند که
 آن نوع موافق سرعت و پشت بدست است متابعت مینماید و بسبب آنکه گمراه میشود بلکه گمراهی است که خدا هدایت او را سزا
 باینکه کلمات هدایت باید انشا الله تعالی که ضلالت در نفس ایشان قرار گرفته یا بنما عبادت نیامید و باعث زیادت در سوخ ایشان
 در باطن میگردد و الله بهیچ منی انشا الله صراط مستقیم باید از آن الله تبارک و تعالی که انجم المال و لکن او حق
 ان شیخ محمد تبارک و تعالی من الله جاد و احدی با تبارک الیقین باید از آن الله تبارک و تعالی که انجم المال و لکن او حق
 اصابع و ارباب الحمار لبی سرچ و از دست خاکی من زهد عن سنی فلیس معی یا با از رحمت المال و الترف اذهب لذیذ الخلق
 من زهدی صابریم فی در رب الغنم قارا چه حق اصحابنا انما انقیاضها ای ایون و حفته علی لیبی من و حی نصر سئاه که
 من ما لکنم و لیکر لیبی من و حی من سئاه که منیج کون برونه کار خود را اولاد مقفله دان و بیایک باد که از هر چیزی که در دنیا
 و صفات و افعال سادست آن نیست و شیوع را با پروردگار خود بجای آورد که او را بوجوب نعمتها که بنویس که او را فرموده و بنام
 دل و اعضا و جوارح شکر نماید یا آنکه خود را بفریق شیخ سیب انان کباب خدا بداند و او را بر این نعمت شکر کند و از جوارح
 کلان کند باطنی با از جلد صیحه گشته گاه تا در نماز و غیر نماز عبادت پروردگار خود بکند بر هر حال تا وقت که در
 رسد مثل آنکه که مشغولست و سید الله آنکه در نماز آن مخلوقات بعضی تا نماند ترک مینماید که مکن ای ایون من چاهها جلی
 کند میبوشم و برود خاک میباشم و انگشته خود میبوسم در هنگام طعام خود و بعد از آن بی زبون و بالاد سوار میشود
 و در کوبن با خود در بیت میبکشد پس هر که سنت مرا ترک نماید و از آنکه گواهی داشته باشد از من نیست ای ایون بخت و مال نش
 و بزهد دنیا آنکه در پیش تلف و مباح میکند از تلف کرد و در ترک بسیار گوید و در نه که در وقت کوفته باشد شب در

بزرگ و احسان بکنند و خشم خود را از مردم فرو خورند و از بدیهای مردم عفو کنند و خدا بگوید که او را از دست بردارد و در حدیث معتبره
منقولست که حضرت صادق علیه السلام در نظر فرمودند که از برای خود چیزی بخورد و چیزی بخورد و خود بر او نشاندند بیرون آنچه
حضرت را دیدم که در حضرت فرمود که از برای عیال خود چیزی بخورد و از برای ایشان بود است که بخورد بر است و الله که اگر من از زما
اهل مدینه بیقی سلام دوست میداشتم که خود چیزی بخورد و از برای ایشان بیوم و چند معتبر از آن حضرت منقولست که روزی
حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه گفتند که ما را چیزی که متلاخونه بود ند و حضرت بر لایقی سواد بود ند ایشان شریف
چاشت خوردند و ند حضرت علی تکلیف بظعام خود کرد که ند حضرت فرمود که اگر من روزی بیوم بجات شفا میشویم چه حضرت
بخان شریف آوردند فرمودند که طعام بگویند برای ایشان مهتر آوردند و ایشان را ملایندند با ایشان طعام تناول فرمودند
منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه حضرت امام حسن علیه السلام را وصیت فرمودند که بر تو باد نواضع و رفیق
که بهتر بود از عیالات و با اسبند بسیار از حضرت رسول منقولست که هیچکس نواضع و رفیق نگردد مگر این که خدا او را بپنداشد
که ازین و حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه فرمود که کسی نیست هیچ رفیقی و رفیق را مگر نواضع و بیست معتبر منقولست
از حضرت امام حسن علیه السلام که چون بیگنی داشتند و آنچه در کار بود را بجا جاداد لکنی مامور شدند که در هر جا که
خدا در مایه بر او پس بنویسند خانه کعبه رفت و همت شوی مطلق آن کرد و آن طواف نشا بود دیگر روانه شدند پس حضرت علی و
فرمود بگویم که کس کسند خالص خود را فدای بر یکبار زخاها فرود آمد پس در سر بلند کردند و گردن دراز کردند و
این گمان بود که کس کسند خواهد داشت و چون کس کسند نواضع و رفیق کرد و گفت این کس کسند قابل
آنم که کس کسند کس کسند با امر الی آمد و سید خود را بر وجود عکاش است پس در آن وقت حضرت فرمود که خدا استفا
نویز بر این سر پای که با بار ای انق یعنی برود کار کار با اصلاح آوردند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که در
مناجای که حضرت جعفر بن محمد ای طالب در حیف بود بخاشی با شاه حیفه روزی جعفر را با دانش را طلب نمود چون برفت
او را ند دیدند که بر روی خال داشتند و جامه ای کهنه پوشیده است جعفر گوید چه اولی الخال مشاهده فرمودیم چون
دیدند که نگاه می مان خود منقش کرده اند گفت که مگر و بسیار میگفتند خداوند بدین که حضرت بجهت بود شنیده نصرت و بدین
او را و روشن کرد بدین میخواستند شما را نشان دهم گفتم برای پادشاه گفت ششاعت بکن از جا سوسان من اجابت و لایب شما شد
و خور آورده گفتعالی بفرمودن را بر شناده را با بدی داد و شناده او را هلاک کرد و فلاحتی را سیران بد و نام بود که اسیر
گفتند و ملائکه ایشان در روی واقع شده بود که از آن بد و شناده و در ستانک بسیار در آنجا است و کوی با آنموضع الممال
در نظر هست که اقای داشتیم از جن جن و گو سفندانه او را دادند او را بجهت بپندم پس جعفر گفت که ای پادشاه پس چرا بخالک

نفت و اینجا مایه کهنه را پوشیده گفت ای جعفر از جمله آداب که حقتعالی حضرت عیسی علیه السلام فرستاده است آنست که بدوستی که از
جمله جعفری است بر بندگ است که چون خدا بایشان بفرستد که از کرامت فرماید نواضع و شکر کنی بدو کار او بر بند پس چون حق
تعالی چیزی بفرستد به پیغمبر ما کرامت فرماید و من ازین فریفتی و شکر کنی تو خدا اظهار می نماید پس چون حق حضرت رسول
رسید با صاحب خود فرمود که بدوستی که صدقه باعث زیادتی و کفایت مال میشود پس بسیار قصدت کنی تا خدا شما را
در حق تو فرماید و نواضع موجب بادت رفعت میکند و نواضع و شکر کنی پیشه کنید تا خدا در دنیا و آخرت شما را بدو مرتبه
گرداند و از مردم عفو کند و بسبب بادت عزتت پس این امر معاین مردم صفویانند تا خدا شما را عنون و غالب گرداند و
از حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه منقولست که شاد و معتز آنکس تو خدا عظیم تر است که حق بر او
مؤمن خود را بشقی شناسد و حرمت ایشان را بشقی دارد و کس که در دنیا فریفتی و نواضع کند برای برادره خود او
تو خدا از جمله صدقهاست و از شیعه خاص حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه است و بدوستی که بدو عهد و پیمان
از مؤمنان بخاند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وارد شدند پس حضرت برخواستند و ایشان را گواهی داشتند و در صد علیه السلام
ایشان را جادادند و بنده ایشان نشاندند و طعام خود دادند که آن برای ایشان حاضر کردند و چون ایشان تناول کردند
تعبی طفت و بلوقی چوبی آوردند و ستالی که دست را خاشاک کنند پس حضرت برخواستند و او برین را بر گرفتند که آبها
بر دست برد برینند او بر خاشاک افتاد گفت یا امیر المؤمنین علیه السلام چوبی را منی شوم که خدا به بندگ فرستاده و مؤمن خود خشت
که تو آب بر دست من بر روی حضرت فرمود که به نشیمن و دست بشو که میخواهم خدا به بندگ برود و مؤمن خود خشت میکند
تا آنحضرت علی او را در دست کرامت فرماید مثله بر او را در دنیا از خدا متکبران و عیالهاک پس آنروز داشت حضرت
فرمود که قسم میدهم تو حقی عظیمی که بر تو دارم که با طیبین خاطر دست بشویند چنانچه اگر قتی دست تو ای شست
مطهر میشود پس چون حضرت تاریخ شدند او برین را بختی حقیقت دادند و فرمودند که ای فرزند اگر پس بر پادشاه من
تنبه و آب بر دست او بر روی چشم و لریکن خدا را منی نیست که بدو بر سر را در حرمت مساوی کرد و چه بود با یکدیگر باشند پس
چون بد آن آب بر دست برد بخت باید که آب بر دست برد بزه پس حق حقیقه آب بر دست برد بخت پس حضرت امام علیه السلام
عسکری فرمود که هر که متابعت امیر المؤمنین علیه السلام کند و این باب شیعه است حقا و لیبنا معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که جامه حضرت رسالت بنای کهنه شده بود شخصی از آن در ده خیمت آنحضرت آورد بعد از حضرت فرمودند که با او را
بکوی بر روی من جانت بخور که بر شوم حضرت بیایند و نشاند و بآن روز از ده در هم بر او منی خن بدند و بقی حضرت رسول علیه السلام
فرمودند با او جامه ازین لبست تو رفیق شقی و آید یک کار را که صاحبش پس کوی حضرت فرمودند که به بهیم شایان

راش شود و بیزار رفتند گفتند که حضرت رسول این جامه را بپسندیدند و بیجا ازین که رفتند بیخود اندک را ضعیفی
جامه را بپوشید و زود بپوشید و زود داد حضرت آنرا بخدایت حضرت رسول آوردند و جناب مقدس متوجع حضرت
با اتفاق متوجع با آن شد و در عرض آن که گفتند که گفتند است و که بر میگردد حضرت رسول ازین پسیدند که سبب
که برقیبت گفت با آن رسول الله صاحب من چهارم درم بود که برای او چیزی بخریم و که گویم از آن بخرم بیخود
رفت حضرت فرمود چهارم درم را دادند و فرمودند که بخانه خود برو که و میان آن شریف بودند و چهارم درم خود را
و پوشیدند و بعد از آن که از آن بیرون آمدند در هر یک دریدند که میگویند که هر که بر این بیرون پوشیدند
حقتالی این امای بهشت بر او پوشانند حضرت آنه بی اهری را گفتند و بسیار دادند و بیزار برکشیدند و چهارم درم بگنج
دو درم خریدند و پوشیدند و بعد از آن که در آن بیجا رفتند و در آن روز که در آن روز که گفتند است از
پرسیدند که چنانچه از آن حضرت با آن رسول الله فرمودند و هر یک درم که در آن روز که گفتند است از آن
بمن بخانه ایام و بی شفاعت گفتم و حضرت رفتند تا بر در خانه ایشان رسیدند و فرمودند **یا امیرالمؤمنین** یا امیرالمؤمنین
گفتند با آن حضرت فرمودند با آن خدیو که گفتند علیک السلام یا رسول الله و وجهه الله و بوی که حضرت فرمود
که چنانچه در آن روز که در آن بیجا رفتند حضرت سلام فرمودند که حضرت فرمودند که در آن حضرت
فرمودند که هر که در آن روز که در آن بیجا رفتند حضرت سلام فرمودند که حضرت فرمودند که در آن حضرت
آنرا که در آن روز که در آن بیجا رفتند حضرت سلام فرمودند که حضرت فرمودند که در آن حضرت
میفرمودند که هر که در آن روز که در آن بیجا رفتند حضرت سلام فرمودند که حضرت فرمودند که در آن حضرت
رفتند هر که در آن روز که در آن بیجا رفتند حضرت سلام فرمودند که حضرت فرمودند که در آن حضرت
شدند تا آنوقت که بر آن بیجا رفتند حضرت سلام فرمودند که حضرت فرمودند که در آن حضرت
آنرا که در آن روز که در آن بیجا رفتند حضرت سلام فرمودند که حضرت فرمودند که در آن حضرت
که چنانچه در آن روز که در آن بیجا رفتند حضرت سلام فرمودند که حضرت فرمودند که در آن حضرت
که در آن روز که در آن بیجا رفتند حضرت سلام فرمودند که حضرت فرمودند که در آن حضرت
فرمودند که هر که در آن روز که در آن بیجا رفتند حضرت سلام فرمودند که حضرت فرمودند که در آن حضرت
گفتند که هر که در آن روز که در آن بیجا رفتند حضرت سلام فرمودند که حضرت فرمودند که در آن حضرت
گفتند که هر که در آن روز که در آن بیجا رفتند حضرت سلام فرمودند که حضرت فرمودند که در آن حضرت

پوشیدند و بیزار رفتند گفتند که حضرت رسول این جامه را بپسندیدند و بیجا ازین که رفتند بیخود اندک را ضعیفی
جامه را بپوشید و زود بپوشید و زود داد حضرت آنرا بخدایت حضرت رسول آوردند و جناب مقدس متوجع حضرت
با اتفاق متوجع با آن شد و در عرض آن که گفتند که گفتند است و که بر میگردد حضرت رسول ازین پسیدند که سبب
که برقیبت گفت با آن رسول الله صاحب من چهارم درم بود که برای او چیزی بخریم و که گویم از آن بخرم بیخود
رفت حضرت فرمود چهارم درم را دادند و فرمودند که بخانه خود برو که و میان آن شریف بودند و چهارم درم خود را
و پوشیدند و بعد از آن که از آن بیرون آمدند در هر یک دریدند که میگویند که هر که بر این بیرون پوشیدند
حقتالی این امای بهشت بر او پوشانند حضرت آنه بی اهری را گفتند و بسیار دادند و بیزار برکشیدند و چهارم درم بگنج
دو درم خریدند و پوشیدند و بعد از آن که در آن بیجا رفتند و در آن روز که در آن روز که گفتند است از
پرسیدند که چنانچه از آن حضرت با آن رسول الله فرمودند و هر یک درم که در آن روز که گفتند است از آن
بمن بخانه ایام و بی شفاعت گفتم و حضرت رفتند تا بر در خانه ایشان رسیدند و فرمودند **یا امیرالمؤمنین** یا امیرالمؤمنین
گفتند با آن حضرت فرمودند با آن خدیو که گفتند علیک السلام یا رسول الله و وجهه الله و بوی که حضرت فرمود
که چنانچه در آن روز که در آن بیجا رفتند حضرت سلام فرمودند که حضرت فرمودند که در آن حضرت
فرمودند که هر که در آن روز که در آن بیجا رفتند حضرت سلام فرمودند که حضرت فرمودند که در آن حضرت
آنرا که در آن روز که در آن بیجا رفتند حضرت سلام فرمودند که حضرت فرمودند که در آن حضرت
میفرمودند که هر که در آن روز که در آن بیجا رفتند حضرت سلام فرمودند که حضرت فرمودند که در آن حضرت
رفتند هر که در آن روز که در آن بیجا رفتند حضرت سلام فرمودند که حضرت فرمودند که در آن حضرت
شدند تا آنوقت که بر آن بیجا رفتند حضرت سلام فرمودند که حضرت فرمودند که در آن حضرت
آنرا که در آن روز که در آن بیجا رفتند حضرت سلام فرمودند که حضرت فرمودند که در آن حضرت
که چنانچه در آن روز که در آن بیجا رفتند حضرت سلام فرمودند که حضرت فرمودند که در آن حضرت
که در آن روز که در آن بیجا رفتند حضرت سلام فرمودند که حضرت فرمودند که در آن حضرت
فرمودند که هر که در آن روز که در آن بیجا رفتند حضرت سلام فرمودند که حضرت فرمودند که در آن حضرت
گفتند که هر که در آن روز که در آن بیجا رفتند حضرت سلام فرمودند که حضرت فرمودند که در آن حضرت
گفتند که هر که در آن روز که در آن بیجا رفتند حضرت سلام فرمودند که حضرت فرمودند که در آن حضرت

خدمت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه که تا آنکه شکر جاری باشد بجز آنکه است گفت باقی المؤمنین و روی
 عید چندی چون بر آن روز خونگذاشته فرمود که ای عید است بر ای کسی که از گناه آمرزیده باشد و حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود
 که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هر چه را که بدوش بخانه او رود و خانه را جاروب میکند و در حضرت فاطمه را شایسته است
 و خیر میکند و نوازی بخشد و بستاند و بکس برودیت که حضرت در کوفه فرخ مانی خرم بود و در آن روز عید بود و ناله
 چون دیدند مبارک بودند که از آن حضرت بگویند و بخانه او رسانند حضرت فرمود که صاحب سزاوار است بیار لیلان بر باش
 اند بکوک و پروایت دیگر فرمود که از آن کامل چیزی که نشنیده که گفتی خیر و بیال خود بر ساند و در روایت دیگر آمده است که
 حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در روز عید و وقت پای برهنه میفتاد و غلبه و داد و ستد میکرد گفت در عید فخری است
 که بسلی میفتاد و در روز عید که بجان میفتاد و در هنگامی که بعبادت چهار یک با شمع جازان میفتاد و میفرمودند که
 برای خدامیوم میفرمود که بپوشد و منقول است که ساد و منجید در بازارها راه میفتاد و اگر کسی آید که در راه بر سر راهش
 میسازد و اگر ضعیفی بود بنشیند و اعانتش میفرمودند و اگر از مردم باز آید کسی قرآن غلط میخواند یا ایستادند تا آنکه پیش میفر
 و این آیه را میخواندند که حضور نشیبه است که خانه را شرف بر آید جوی مقرر فرموده ایم که بلند بگو و فساد در زمین طلبید
 و عاقبت بنویس برای هر کس که راست و منقول است که این را هم بر التماس گفت که بنده ایم و شنیده ایم که اگر افضل حضرت امام
 رضا علیه السلام باشد هرگز با کسی بخلاف آداب معاشرت ننمود و هرگز سخن کسی را قطع نفرمود که در میان سخن او سخن گو
 و هرگز اجابت سائل را در بنه و هرگز در حضور کسی با دردی نفرمود و در مجلس نکیه نفرمود و هرگز خند نکارد و خندان
 دشنام نیندازد و هرگز در خند ظاهر نباشد و خلاصان و مهمقران و در پاناد و خند نکارد و خود را بسوی بر
 خود بینداند و خواب بسیار که میفرموده و اگر کسی شیخ را تمام بیاد است و در آنجا میفرموده و در آنجا بسیار بد است و منقول است که حضرت
 امام رضا صلوات الله علیه در آن شب بر روی حصیری بنشیند و در دستها بر روی پلاس و جامه های کهنه بپوشد
 و چه میخندد و در آن شب میفرموده که در روایت کوه اند که روزی حضرت امام رضا صلوات الله علیه داخل شهر شد
 غنی و در تمام بود که حضرت را بنشیند حضرت خضاب گوید که بیار کبیر بکن حضرت مبارکتر بودند و مشغول کبیر
 کشیده او شد ندیدند از آنکه مردم در آمدند و حضرت را شناخت معذرت شد حضرت را که با او بود و مشغول بودند
 تا کسی او را تمام کشیدند و بخانه در میان تواضع ایشان نوازه از آنست که در یک کتاب احصای آن نمود و قال با رسول الله ص
 الخاصه المتواضعه الذکر و الله اکثر من ان یخون فی الله فقال لا ریاک فخره لسانه تا هم بختلوه و تهاب الله
 فقولوا لهم من ناله کما انتم حق ثیابا سوا فقولوا له بحسب تو الله ما ملکنا یخون و بعد اولی ان یخون علینا فتمضی و

وکن احد نانو تا حق و عاانا جیبا یوزد گفت که بدعت حضرت رسول عرض کردیم که با رسول الله آنچه ای که از خدا حافظ و
 نوسات بسوست در مقام خضوع و ملائمت و افتادند نوزد خلد و نوزد خود و در مقام تواضع و شکستگی نایبند با خلد و خاق
 و در خانه بسیار میگردد ایشان بشن از دیگران داخل بیست خواهند شد بدستی حضرت فرمودند که نه ولیکن نزل و سلا تا
 بشن از دیگران داخل بیست خواهند شد بدستی که ایشان در وعظ با بگویند مردم خواهند گفت که نشانی ایشان با
 خواهند شکست و در بیست و از خواهند شد پس خوانند بهشت با ایشان خواهند گفت که باشد که حساب شرابا بکنند
 ایشان در جواب خواهند گفت که بی چون ما حساب میگردد با حکومت و مضرت و پادشاهی نداشتیم که از ما سبب است که
 عدالت کرده ایم با ظلم و جور و مال زیادند بنا شنیدیم که ما حساب کنند که عطا کرده ایم با نگاه داشته ایم ولیکن در دنیا حساب
 پروردگار خود کردیم تا وقتی که خدا ما را جوابی خود خواند اجابت او کردیم و از دنیا چیزی نماندیم بلکه احادیث در هیچ
 فقره فقره و هم نشینی ایشان و حور و دانش ایشان و ملائمت و اخلاص و خوارگی ایشان بسیار است و احادیث نیز در حدیث
 فقره وار شده است و همچنین در باب ضنا احادیث در هیچ و ملائمت آید و در شده است و اکثر محققین هیچ میان این احادیث
 باین نکرده اند که فقره که در هیچ است فقره که در هیچ است فقره که در هیچ است فقره که در هیچ است فقره که در هیچ است
 ضنا نفس است و ضنا مال است مذموم است ضنا که در مال است که با حرص و طمع باشد و از بعضی از احادیث ظاهر میشود که فقره
 که مذموم است آنست که در هیچ در بر تنگ مای باشد و تحقیق ایضا آنست که هر چه که تحقیق اند و تقالی در دنیا خاق فرموده
 و در میان مردم مقرر ساختند هم لطف و رحمت است و چه عالم نایف و اختیارات هر چه را و چه است و حقیقت آنست
 برای جهت خیر فرموده مردم و وسیله جهت شرمیکو دارند مثلا آنکه مال را حقیقتی در دنیا خاق فرموده که آنرا وسیله آفت
 بریادات و سعادت تحصیل کرده اند و چون که بسبب تولد آنه با نایف که آلات فایز گردند پس اگر مال نبوده وقت برجا داده هم بپوش
 و نواب که بر قصد ثبات و خیرات مؤتبه میشود حاصل نمیشد و اگر مال نبوده نواب که بر تولد مال حاصل میشود و حاصل نمیشد
 ولیکن ایضا در ساخت است که با آن تحصیل نواب بدیها میوان نوزد و اینجاست داد آن برای این فقره فرموده است که بر تو کس
 مشابه شود تا آنچه از وسیله خیر آن کاری میکند که در بایع آن مخلوق شده است که باعث شغلویت میشود پس هر جا که
 مال و ضنا واقع شده است بسبب آن جهت شرمیکو که در آن هست و مردم آنرا جهت شرم میکنند و اگر اصل آن جهت را حقیقتا
 برای وسیله چیزی مقرر فرموده است و هر جا که هیچ آن واقع شده است بسبب آنجهالت چیزی است که در آن هست و هم
 چیزی فقر و احتیاج و وسیله است برای تحصیل سعادت که آید بر مشقت آن حسی نماند و بپوشاید عظیم فایز که در و
 بخند آید و از خدا طلب نماید و بسبب آنه او را زب حاصل شود و محتاج بخره است شود و از برای خلد ناله نماید و با حق

برداشت بخد مت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آتد و نشست و بعد از مدتی برایشان که جاه طلبی چو کوه بود پیشه آورد و در
 بهای خانه مرده نشسته از آن جا آمدن خود را جمع کرد و از آن بر دامن او کشید حضرت فرمود که تو سیدم که از فقر و بجهت بی
 بچسب گفت نذر فرمود که تو سیدم که از آن فقر و بجهت بی بچسب گفت نذر فرمود که پس تو سیدم که جامه ات کسب و چو کوه
 شود گفت نذر فرمود که پس چو کوهی که بی گوی گفت یا رسول الله مرا فرمودی بدست که آن سلطان با نفس امکار است که هر چیزی را
 بپندارد من زینت میدهد و هر چه من و بیکوی را در نظر من چیز و زینت بنمایند و اینک بتدارک این عمل خفته مال خود را عطا
 گویم حضرت آن آیه را برایشان بر سینه نهاد که قبول میکنی گفت نذر عتی از او بر سیدم که چو کوهی که بگفت من میسم که با آن میلان شوم
 که تو بستاند و در عهد بشد بگو فرمود که حضرت عالی حضرت صبح و بجهت فرمود که ای صومعه هرگاه بینی که فقر و بی تو آورده است
 بگو بر سید ایشان سلامت و چو کوهی که نوازگی و بتو آورده است بگو که ای کوه ام که خدا مراد من را به عقوبت آن که نواز
 و بستاند معنی از حضرت رسول منقولست که خوشحال کسی که بر سگ و فقر و فقر و صبر کند ایشانند جمعی که ملاکوت آسمان
 زمین را مشاهده کرده اند و فرمود که ای کوه و مسالکم بفقیر خود را صبی و خشنود باشد که چنانکه کید که خدا را در شما از انبیا
 بیاید مستغنیان خندان سبب عظیم برده بر فقیر شما و او کجند که خندان نواب عزیم داشت و از حضرت امام محمد با
 علیه السلام منقولست که چو کوه روز قیامت شود سوار بر انبیا مستغنیانند که کجا بماند فقر پس کوهی بسیار در مردم پیش
 پس مستغنیان نواز فرمایند که ای سید کاه من کو بنید لبیکه ای بر و در کاه ما چنان فرمایند که من خندان و بیاقبلی نگویم بر این سبک
 رفته شما زنده من لبیت بود لیکن بجز اسمی که در چو خندان هر روز لبانت بگفتم و بر و دید و دیدم را مال خنجر که در هر کس
 که لبنا نگر و احسان کوه است آن احسان را بر کوه است از جانب من شما نیست را بکار نای عمل ایشان بدیدید و از آنجا که
 الحسب و خزان منقولست که حضرت صادق علیه السلام فرمود که آیا باها را که میجوید و بیوها و غنیان آنها از غنیانند فرمود
 که فاد من خوش بوده انما لبستی آرزو میکنی گفتم بل فرمود که بعد از هر چیزی که بینی و قدرت بر خردی آن آنداری بگفت
 در نامه امرات منو لیسند و بستاند معنی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که چو کوه روز قیامت بیوه کو و غی
 از مردم بر مخرج لبک عشر بر میخیزد و با آید تا در جهشت و در ایام کوه بنده جان نای بهشت میگویند که شما کسبید میگویند
 که ما بنام فقر با ایشان میگویند که آیا با ایشان حساب میخواهد که داخل بهشت شود میگویند چو کوهی بماند در بر بد که رسا
 بر آن حساب کنید و در آنجا از جانب رفیق العزت نماند سید که راست میگویند ایشان را داخل بهشت کنید و حضرت امام محمد
 کاظم صلوات الله علیه فرمود که مستحقان در مقابل سفر ما را که من تو را کوه از آن غنی نگویم بر این سبک که فرموده بودی که
 فقیر نگوییدم برای اینکه نژاد من بچندان بود و لیکن فقیر این وسیله ایست و احسان غنیان که با ندم و اگر فقیر بود غنیان

ایشان است و بخت نبیندند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که مال داران شیعیان با استان ما بنید بر محتاجان ایشان پس این
 برای ما فخر را محافظت نمایند تا خدا را غنا طلب نمایند و بستاند صحیح منقولست امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که فقر
 که فقر و بجهت بیوه و غنیان پیشی زینت از نظام بختی که خدا باست از نیت دهد و در حدیث دیگر فرمود که فقر مرد بخت
 و حضرت صادق علیه السلام فرمود که فقر مرد بخت است راوی عرض کرد که فقر از نیتان و در هم را میفرمایند فرمودند و لیکن
 مراد فقر از نیت است و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که سبک بخارد و خفتب کند فقر مسلمان را
 بدستی که حق خدا را سبک شمرد است و خدا او را در روز قیامت خفتب و سبک میدارد مگر آنکه از نیت عمل نوبه کند
 و هر که فقیر مسلمان را کوه دارد و چو کوه خدان را در روز قیامت ملاقات نماید از و راضی باشد و حضرت امام رضا
 صلوات الله علیه فرمود که هر که ملاقات فقر مسلمان را بدو سلام کند برخلاف سلامی که بر او ضایع میکند چو کوه
 در قیامت خدا ملاقات نماید یعنی بمقام حساب و آید از و در چشم باشد یا با از آن آیه اشغافه لا تقلوب والا
 وان الله تبارک و تعالی سائلنا عما اتعنا فی حالنا لکننا نأثمنا بغناف حرامه یا با انما فی قدر عودت الله جل ثناؤه او بعمل
 و دفع من یجیبی لکننا فان بعضی من بعضی کون المال و الزوال ای میوزن که دنیا مستوفی گشته و لها و بدیفات از باقی خدا
 و بدیستی که حق سبحانه از ما سوا از خزاها را زانچه بر تنم کوه و در حرام اوبی انور من از خدا سوا که کوه که ماند و وزی
 مگر که مرادوست دارد و بقدر کفایت و عظام مراد کوه که مراد سخن دارد بسیار مال و ذوق ندید آنکه این احادیث دلیل است بر
 که بر حلال بنی حساب میباشد و سابقا احادیث گفته اند که هر کس کوه حلاله مؤمنان حساب میکند و میکند که بر این مؤمنان
 در آنجا مؤمنان خالص باشد و در تقیام از آن سوا که از ما سوا که از بعضی از مسلمانان سوال نمیکند با
 اندر مراد حساب نگویند آنکه باشد که تقاضای از حسنات ایشان با نای آن نمیکند و مراد از سوال کوه و آن باشد که فقر آنها
 میفرمایند و بدانکه احادیث و در هیچ کفایت بسیار واقع شده است چنانچه منقولست از حضرت علی علیه السلام صلوات الله
 که رسول خدا را که نماند ایشان که شتی چند داشت و میخواستند از او شیعیانند و در جواب گفت که آنچه در دست افشای شتی است
 چاست مرده قبیل است و آنچه در نظر فحاست پس معنی بد حضرت فرمود که خدا و مال و فرزندان بسیار کسب کنانند
 ایشان و بگو که کوه سفندان خود را پس آیند و از شیعیانند و آنچه در دست افشای کوه سفندان بود و در سوا و آنچه در نظر
 بود بجهت حضرت فرستاد و بگو که سفند بجز بجهت فرستاد و گفت این بنی از ما حاضر بود و اگر نماند احتیاج هست و بگویم بستم
 حضرت فرمود که خدا و نای بقدر کفایت او را روزی باز بعضی از اصحاب عرض کردند که یا رسول الله برای آنکه کوه سوال نژاد
 کوه و عطا فرمود که ما حاضر از شما ایم و برای آنکه حاجت شما بر آورده و عمل فرمودی که هر زمانه آن کوه است ما و هم حضرت فرمود

در مجالس علی خود را یکدیگر و الهای مرده را بنویسند و کتف خنجر زنده میکنند و منقلب کرده و با ادا نماز درشت و در همه وقتها و بلند
 و متعجب از حضرت است امیرالمؤمنین صلی الله علیه و آله منقول است که خوشحال است که نای که مردم هستند ایشان را و کتد و او برهم با شفا
 و او برهم با شفا است و حقیقتا بیعت ایشان در نوعی است که هر یک گفته که مردم را بنویسند آنرا در برای ایشان میکنند
 و در هر یکی با ادا ایشان است امیرالمؤمنین سر خود میزند و جفا کار و دریا گفته که کسی که عظمت الهی در نفس او مستقر کرده
 و پیش و نیاید و با او بر او ظاهر شده باشد و در اوقات عزیز باشد در هر امری که از زبان خدا در آید بخاند و بناید که بجز آنست
 آنچه آید مستوجب آنکه کار بخشود و هر چند در مطالب ضایع بزرگدلیس اگر خیر اهدا چیزی بخند و چون در مشق و اصل او مختصیل سعادت است
 برای او بر او معلوم بخند و که از عبادت الهی ضعیف نشود و او را قوت مستجاب بر هر امری و اگر آنست که موجب واقع منظر او باشد و محض
 که زنده خاخرینا باشد معلوم خردند و این بیعت عبادت میشود این معلوم می شود و قوت که از آن حاصل میشود مرتبه بزرگ
 خدا میشود و همچنین خوبان را بر او میکند که در هنگام حضور قلب داشته باشد و عمل فرموده الهی کرده باشد تا در وقت عقل او
 نشود و اگر بیعت آنجا می رود برای این می رود که چون در آن کفایت و بیعت است با کون کند که در وقت عبادت و مطهر و متعبد باشد
 و با حضور قلب زمان نماند که در محلی این تحقیق این مقام در اول کتاب گذشت و در مقام جناب مقدس بنویسند این معنی اشاره و فرمود
 که باید نهد در کار بیعتی باشد و هیچ کاری را بی بیعت فریب نماند و بیعت خوب است و معلوم خردند و این بیعت حضرت فرموده اند
 که باید عظمت الهی را ملاحظه فرمایند و خدا را در مقام همان سبیل که در آن بیعت است که در بیعت با اعتنا خدا را در هر مقام را در کف
 بیاید که غرض نویاید خدا را توسل با او باشد و اگر نه گذشت که در خدا در حال عزیمت او را حدیث و از است که در صفی و کعبی
 امی باید که بجز توسل با او نیست و از استقامت بی بیعت و جمیع حاجات خود را از خود و بزرگ از توسل با او نماید و بیعتی همین
 تنظیم الهی است که خود را در قدرت و توانایی خود را تا جوی نماند و در جمیع امور خود را محتاج خداوند و بداند که کوی است و بزرگ
 تو در قدرت او بزرگ نسبت دارد و تفصیل این معنی است امیرالمؤمنین بعد از این معذکور خواهد شد با اذعان الله ملکة قیام است
 حقیقت عارفان در همه حق یعنی لما التصور الحقیقی الآخر میگوید جمیع اسباب است و بجز ما عبد الله ما عبد الله باقی است
 بعد و لو که در حال سجده بیاستماع عبادت شده ما بر می یومند و لو که در اوقات من صیاد می و مطلع است الشریفات
 منده جمیع صوفی و عرفان و از بیعت حضرت فرمود که بیعتی مرسل الآخر است بما لک و بقول بیعت نفس حق
برای جمیع اصحاب علیها السلام یعنی با ریت التخلیة که اینها هم در آن بیعت با او در بر رسد که حتمالاً در ملک است که بیعت
 ایشان در آن خود الهی و سرالانیکند تا روزی که در صورت بدهند و بعد از آنکه خنجر با آن زنده میشود و این جمیع ملایک
 در آن حال میکنند که خداوند را تو متوجه می دانی جمیع نقایص و عیبه او را تا آنکه عبادت قابل و گاه نباشد و تو جمیع

نقصا اشکری بکنند و عبادت تو نگردد هم چنانچه سر بر او است که ترا عبادت کند و اگر شخص عمل هفتاد و بیعتی داشته باشد هرگز عمل
 خوب را سهل خواهد شد مرکز ان شریفات احوال که در آن روشن مشاهده می نماید و اگر در یکی از ضمایم جهتم که چرخ در بر اهل جهتم است
 تو را در و یکا جهتم جو سیده است و در مشرف کتاب برین نه هر آیت از عبادت خوار است یعنی آید مغز آنچه اعتقاد که در مغز
 آستانید و چون جهتم در حجاب مشرف برین نه و بعد از آنکه با خدا در ملک مغرب و نیز سجود بر سر او را بگویند بنویسند
 هر یک استغاثه کند که بر او در آن نفس مراد رحم کون و مراد بیعت بخش و هر در آن بیعت خود باشد حق بر ابراهیم خلیل خلا استغاث
 فرزند خود را فراموش کند و مجال خود مشغول باشد و گوید که ای برودگار من خلیل تو ام ابراهیم مراد برین در و از زنجت خود
 فراموش مکن و لطف خود را در این زمان بگویند و بدانکه ابراهیم عطا بیعتی که او را با آنرا اجیمت و از مشرف و از آنست و انوار آنجا
 کرده است افزون کردن بهجت و در آن است و باید اعتقاد داشته که بهجت و در آن حال موجود در آنجا نسبت به معنی منقول است
 که ابوالصلوات هر دو جان حضرت علی علیه السلام صالحات الله علیه سؤال نمود که بهجت و در آنجا انوار موجود هستند
 فرمود که بلی و در سقی حضرت رسول در داخل بیعت شدند جهتم را مشاهده فرمودند و در شب معراج ابوالصلوات عرض نمود که حق
 میگویند که حتمالاً مقدس فرموده است که موجود سازد بهجت و در آنجا انوار خلق تقریر فرموده است حضرت فرمود که چون
خبر بر این بگویند آن ما نیستند و ما از ایشان نیستیم و کسی که انوار خلق بهجت و در آنجا انوار است و نگویید ما کرده
 و هیچ چیز از اولات ما ندارد و هیچ در آن جهتم بود انوار حضرت استدلال با آیات و احادیث فرمودند که اولات بر حق انوار
 میکنند و پسند معنی از بیعت بن مسلم منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که انوار که بهجت خالی نیست از
 ارجح مؤمنان از روزی که خدا آنرا خلق کرده است و جهتم خالی نیست از انوار که انوار روزی که خدا آنرا خلق کرده
 و آیات و اخباری که دلالت بر این مطلب دارد بسیار است و با ابا اعتقاد داشت که گفتن انوار در عذاب جهتم و انوار از انوار
 هرگز بر طرف نمیشود سبب است و بعضی ایشان از فرقه های که شیعیان است انوار هر یک که در مذهب خود معتقد و انوار
 و عقل ایشان کامل است حجت بر ایشان تمام شده است ایشان با خود جهتم انوار خواهد بود و اگر عقل ایشان ضعیف با
 در مذهب باطل خود را می باشد و محبت اهل بیت علیهم السلام راست باشد مثل زنان و جمعی که ضعیف العقولند و انوار
 نیز میان حق و باطل متباینند که در حال ایشان موقوف است بر انوار و می کنند که حتمالاً افضل انوار از جهتم انوار است
 و مشاق و صاحبان کثرتان که برین توفیق است انوار عیبه ایشان مستحق شفاعت و رحمت هستند و می کنند که حتمالاً افضل
 کامل انوار ایشان را میارند و بجهتم انوار و اگر جهتم انوار و در آن جهتم انوار خواهد بود و آن جناب بسیارند و داخل بهجت میشوند
 و کسی که مسکوز و بیجان می رود تا آنکه در باشد و در آن جهتم انوار و در آن جهتم انوار و معاد جحان و غیر

چهارده شب و هفتاد و سه روز خورشید برسد به تمام جمیع اهل زمین و اگر چنانچه از جاه عالم اهل بهشت را مرودند و تیار یکفایند
هر آنکه هر که بسوی او نظر نماید در هوش شود و در دیده او تاب و در اندیشه او نور و در دل او صلح از او بسوی منقولست که بخندست حضرت
رسول صلوات الله علیه بر من نمودم که را برین رسول الله چیزی چند از او وصف بهشت بفرمایند که ما مشتاقان کربان فرموده که ای پسر
نخچه بدی که بچیزی بهشت را از هزار ساله راه میشتی و پس تو بر اهل بهشت را بافتد و میدانی که اگر جمیع انبیا و جن و جبرئیل
او وارد شوند در طعام و شراب او چقدر نماند هر را کاف باشد و از او چیزی که فرستند و در جوارق بر مردم بهشت چون داخل بهشت میشوند
سریع بنظر او آید چون داخل بهشت شود در آن مشاهده نماید از لذات و خردنکاران و فرهای و موهما افتد که خود
پس چون حمد و شکر آن بجای آید و میگوید یا او که بجای الاله نظر کند چون در آنجا نماند و گوشت چند مشاهده نماید
که در بیاض آفتاب دیدید و پس گوید که بود و کار او این است که گوشت فرماست و پس گوید که گوشت را در هر چه مشاهده کردی که بر او بطلی
او گوید که در هر چه مشاهده کردی که بر او بطلی گوشت با آنکه در هر چه مشاهده کردی که بر او بطلی گوشت با آنکه در هر چه مشاهده کردی که بر او بطلی
بجای آید و پس خطاب رسد که در جنت افتاد و بر روی او یکشاید چون در دنیا یکشاید استعجاب آنچه در بهشت و در دنیا
در آنجا مشاهده نماید و فرج و سرور و مضامین که در وی بود کالایا مرغانی که در آنجا مشاهده نمودند که در آنجا
بر من بهشت و عجاای عجیبی که در آنجا مشاهده نمودم که گوشت این پندارها را مشاهده کردیم و گوشت در آنجا مشاهده نمودیم
سوی مراد با او که در فرموده که ای ابو جعفر در بهشت هر چه هست که در طرف آن هر کس آن را از زمین و دیده است چه مؤمن و کس
آنکه آنکه آنکه او را خورشید آید او را از زمین میکند و حقیقت عجاای آنکه در وی بود با او ابو بصیر گفت فلای تو شوم و بگو
بفرمایند که مؤمن در بهشت هستند و شوق با او و جهل هزاران ذرات نسیب و روزی از خود را در بهشت گوشت میفرماید ابو بصیر گوشت
فلای تو گویم هستند و شوق با او با او هستند فرمود که بل هر گاه که با هر یک از آنکه اعقاربت نماید یا که نماند گفت فلای تو گویم
خوردن و در آنجا چه چیز خارق آورده اند فرمود که از توفیق تو و از بهشت مخلوق شده اند که مغز باقی ایشانه از زمین مشاهده نمودند
و دیگر خوردن آید بر مردم است و دیگر مؤمن آنکه خوردن از آنجا است که از خفاص لطافت و صفای جود خود را در آنجا مشاهده نمایند
گفت فلای تو گویم آری ابو بصیر گفتی هست که با آنکه نماند فرمود که بلای من میگوید که هر که خلائق با آن خوشبختند است
گفت چنان ایشانه چیست گفت میگوید که ما اینم خلائق است که جوهریم بود مرده ما اینما شد ما اینم بنم که در آنجا و شادمانان
که هر که ما را اندوه و بد حالی نباشد و ما اینم در سر بری خلد پوسته مقیم هر که از آنکه بد فرمودیم که پوسته و خشنودیم
و در هیچ حالی بنشیند و خشم روحی آید خوشحال کسی که از برای ما خلق شده است و خوشحال کسی که ما از برای او خلق شده ایم
مانند آنکه که آنکه یکسان از آنکه ما را در میان آسمان بیان فرموده در هر حال خیره کند و نیستد منتهی از حضرت امیر المؤمنین صلوات

الله علیه منقولست که فرموده که بهشت در امت از یکدیگر بجز آنکه در صد تفریق داخل میشوند و از در یکی که صلوات
داخل میشوند و از پنج در شعیبانه و در ستاد ما داخل میشوند و من علی البیت بر سر ابراهیم و در حاکم و در حاکم و در حاکم
یکصد تفریق شعیبانه و در ستاد ما و هر که مراد با او که در بهشت است اعتقاد داشته بود در دنیا و آنکه در دنیا
رسد که در حاکم بر استیجاب گویم و نیز انقباض است دادیم و در شعیبانه و نیز انقباض است دادیم و در شعیبانه و در ستاد ما و آنکه که در ای
من که در ای و در شعیبانه و در ستاد ما و هر که مراد با او که در بهشت است اعتقاد داشته بود در دنیا و آنکه در دنیا
خود را و از هر هشتاد سال مسلمان از داخل میشوند از آنجا عقی که در این ایشانه در این است و در اول ایشانه بقدره
انقباض ما اهل بهشت شود باشد و اینست که در حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که فرموده حضرتان و نقل شد
بهشت برای یک ساله که مؤمن خود در جنة کواکب فرموده پس چون در جنة میشود و حقیقت معلوم است که در دنیا مؤمن صبر میکند
با خدا چون آن ساله بدو بهشت آن مؤمن میگوید میگوید که در ستاد ما بود و کار او در ایشانه و در جنة است و پس از آن
خوردن میگوید که در ایشانه میگوید که ای سید بن روح که اینست اعتقاد آنکه که بهشت را به صرف توبه که ای سید بن روح
به توبه نیست که بر روزگار تو بماند و رسول بقدر تو فرستاده پس آنکه در او آید و آنکه در او آید و مؤمن با او بر کند و یکی
بود و در ایشانه که در حقیقت او را در او شود و هر چه که در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا
چیزی در آنجا مشاهده نمودند که در حقیقت او را در او شود و هر چه که در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا
خطاب رسد که ای بندگ من سر بر او و در روز حید و عبادت بنیست استیقت و کفایت طاعت از آنجا مشاهده نمودند
ایشانه گویند که ای پروردگار ما چه چیز آن مؤمن میباشند که با عطا فرموده جواب فرماید که اینها عطا کردیم و عطا نمودیم
آنکه در روز در آنجا جمیع نعمتها و کرامتها پس در هر چه مؤمن میگوید با عطا نمودیم و اینها است پس از آنجا و اینست که
فقال میفرماید که نزد ما نماند بنهایی رحمت و کرامت هست و روزی دید و در جنة است و شیش بسیار سفید و در آنجا
رویش بسیار توفیق است پس بسیار خدا را در این شب و روز بشیر بگوید ما شاهد کفایت عبادت الله و یقین بگوید که ما شاهد
الله که بر اول الله بسیار بگوید و چه در شایقی آبی بسیار بگوید که کفایت عبادت الله و یقین بگوید که ما شاهد کفایت
و آنکه بسیار بفرماید پس چون بنده مؤمن از او عطا کردیم هر چه که میگذرد از آن خود و در جنة میگذرد تا آنکه
نزد روزی در جنة گویند که ای سید بن روح که اینست اعتقاد آنکه که بهشت را به صرف توبه که ای سید بن روح
امروز ندیده بودیم او در جواب گوید که آن خلیفان خود را در جنة بود و کار خود فرمود و هر چه از حسن بود از آنکه حضرت فرمود
که روزان بهشت رسد بنده آن در حدیث بنشیند و بدو خوی نماند و وی گوید که فلان مؤمن گوید که عجاای از حضرت امیر المؤمنین صلوات

خدا مخلوق است و بر او بار و در با کشف و در بند لغوی از لغوت سرخ آراست پس چون بقدر دست خدا رسد و او را در نماز و
 انشور برای او برینویسند که بگوید که در دست خدا امر و در اول لقب و مشفق و نوبت برین که امر از برای تو ام و تو از برای من و چون
 بقدر او را یاد بیاورد که متعاقب نمایند با نشد سال از سالهای دنیا که همین که در اول حاصل شود پس نظر بر کرده خورید انکند
 و در گوش طوف مساهاه نما اید از لغوت سرخ و در و عطش لوجه باشد که بر آن نوبت باشد که نوبت دست خدا عین
 حق و من محبوب تو ام شوق من برای من بهما است و سبب و شوق تو برای من بهما است و سبب پس حقیقی هر ملک را به غیر است که
 او را به نسبت است بگویند و چون در خروج او در آن در این چه به بد اول از هرهای نیست آنکه مؤمنی است که بگوید که بآن در
 موکل است که بر و از دست خدا در حقیقت طلب نما که خداوند عالم با ما را فرستاده است که او را به نسبت و مبارک باد به نسبت بگویند
 ملک تو بگوید که نامت محاسب بگویم تا مؤمنی بر من کن که شهادت دهد پس آنکه ملک میاید بقدر حاجب و میان او و حاجب سر
 باقی فاصله باشد و بگوید که بر و سر هزاران ملک ایستاده اند که بر و در کار علیان ایشان به نسبت دست خدا فرستاده و ایشان در حقیقت
 معنی است طلب حاجب که بگوید که بر و در شوق است که در آن کار حقیقت و خود که از دست خدا جلال بر او با و در حقیقت خورید خور خان
 کوه است و میان حاجب و مؤمن و باقی فاصله است پس حاجب آید تا به نوبت بگوید که بر و سر هزاران ملک ایستاده اند که حاجب
 رتبه اندک ایشان برای نسبت فرستاده و حقیقت از برای ایشان طلب پس بگوید که بر و سر هزاران ملک ایستاده اند که در سواران
 خدا در حقیقت بر و در بار ایستاده اند و ایشان هزاران ملک ایستاده اند و حقیقت از برای ایشان طلب پس بگوید که بر و سر هزاران
 عین که در حقیقت بر و در داخل شود پس ایشان باین نوبت فرزند هزاران باشد و بر هر یک ملک موکل باشد پس هر یک از آن
 نسبت در حق خورشید هر ملک آنکه در آن که با آن موکل است بکشاید پس بهم هر ملک از آن در آن درها بفرزند او و در هر یک از این
 رسالت بر و در کار خود را بر رسانند و این اشاره باین حالت است آنچه حقیقتی میفرماید که اولاد که در خلوت عظیم من کلایب
 سلام علیکم یا سید من صلوات الله علیکم و علی آلائکم و علی اولادکم و علی اولادکم و علی اولادکم و علی اولادکم و علی اولادکم
 که سلام آفرین شاد باد بسبب آنچه بر مشفقانه افعال و توفیق معاصی و بلاها و عنتها صبر کرده و در دنیا با حق بگوست عانت
 این سرافرازان و این که است است آنچه حقیقتی در صورت حال آن فرموده است که در آن دایت نوبت نوبت و نوبت و نوبت و نوبت و نوبت
 باقی و در حقیقت خدای در دنیا با حق صلوات الله علیکم و علی آلائکم و علی اولادکم و علی اولادکم و علی اولادکم و علی اولادکم
 و با سزاوار است که حقیقت بدوست خود که است میفرماید که ملائکه از جانب حقیقتی بر ما است بقدر آنکه بر و در حقیقت بر او داخل
 نمیشوند پس هر که در هر از بر مسکن ایشان جا ریت چنانچه حقیقتی میفرماید که بجز من و محمد و آل محمد و آل محمد و آل محمد
 نوبت است چنانچه که هر مروه را که مؤمن طبعش بآن مایل میشود در همان خود آن است و این که گفت چنانچه بگوید که در دست بگوید

حزق کند و بدوستی که انواع میوهها یعنی آسید و بدوست خدای میگوید هر یک از ایشان که از آن سزاوار باشد از آنکه در بگوید
 سزاوار است و فرمود که هیچ مؤمنی در حقیقت نیست مگر آنکه او را با خدای بسیار است بعضی را در ایت کرده و بعضی در حقیقت
 بر دمی خوراید و هر با او است که در اند از شایب و هر با آنک و هر با آن نفسی و هر با آن غسل و چو در دست خدا اید از آن
 نماید پس آنکه گوید آنچه خواست کرده تا فای او زند و گاهی با بر او مؤمن خود خلوت میکند و صحبت میبردند و گاهی
 بدیده بگوید که میروند و در با غنای خود متوجه میکنند و سعی می نمایند و هر اهلان به نسبت مانت هر ای مادی مطابق
 صحیح است و طایع و آنک و بسیار بنویسند و خوش آید و هر مؤمنی را هفتاد و چهار روز در آن میبردند و چهار روز در آن
 و ساعتی بخورد و صحبت میبردند که هست که مؤمنی بر سخت خود نگذارد آنکه نگاه شعاع نور عی او را و آنکه در آن حال بر
 خدا مبارک است خود میکند بلکه از شعله تابان آنجا بود ایشان میگوید که این نور خورید است که مؤمنی تو از اولاد است نکوه
 ازین خود سر بر و گوید که مؤمنی که در شوق است و در امان تو شده است و عین تو بر او غالب کرده و به وجود تو اید که
 بر سخت نگذارد آنکه شوق و فرج مشیت شد آنکه شعاعی که مشاهده نمود و نور عی که تو رفت از سبب و صفا
 و پاک و آنک و ناله اهلان او بود پس دست خدا گوید که او را در حقیقت دهد که از عی تو خود فرزند آید و مؤمنی تو اید چون
 دوست خدا این را اید هزاران سلام و هزار گویی مبارک است و این ایشان را با خود و رسانند و او را خفته خود چو
 آید و هفتاد حله منزلت بطل و نغمه و مرتبه بر او بود و باقی و در وجود و مؤمنی بشک و هنر بر نگذارد عینت در بدو باشد
 و از لطافت بجز با باشد که مفر است آن سائق از بر هفتاد حله نماید و قامنش هفتاد و نوبت باشد و عرض کنه اهلان در نوبت
 باشد و چو در نوبت دست رسد خدا مان غنای طایع و نغمه بر او باقی و در وجود بسیار و در شمار او کت در آن
 در کت بگوید که در آن در اولاد حاصل شود و بدین نقل این روایت حضرت امام محمد باقر علیه السلام است که در حق
 که هفتاد آنکه حقیقتی در قول با فرموده جبرئیل است و جبرئیل فرمود و جبرئیل فرمود و جبرئیل فرمود و جبرئیل فرمود و جبرئیل فرمود
 هفتاد و یک است و مؤمنی در حقیقت و با عانت اهلان میفرماید که در خدا اید و با عانت اهلان میفرماید که در خدا اید و با عانت اهلان
 در حقیقت خدای طلب کردش همی است که بگوید که سجدات الهی همی که اینی گفت خدا مانه مبارک است و عین اید و آنچه خوا
 بد و طلب نوبت و حاضر میسر چنانچه حقیقتی میفرماید که در عین هم فیما سجدات الهی و عین هم فیما سلام یعنی خود اید
 در حقیقت خدا را با چوید و اگر خدایند چنانچه از عینیت ظاهر میشود با بنو جیاست که سجدات الهی یعنی بیاید که با میگویم تا
 از هر چه لایق بای نوبت و رحمت و در و ایشان در حقیقت بر یکدیگر سلام است حضرت فرموده که بعضی عینت خود مبارک
 بر ایشان سلام است و آن در هر تمام است الحمد لله رب العالمین و آن در عین ایشان است که بگوید الحمد لله رب العالمین

میرسد و احتیاج دارد که کما یواز سگت سله در مطاق باشد چون بر می خیزد و وقت نشانی که نگاهدار است این باید بود و در وقت که کند
 و باید خند باشد و در وقت خندان تو آن با بد سگت باشد از آنکه غلام آید گوید و بعضی حالت است که در وقت نام که در کوی خندان و آب
 خاموش شده و گوش دادند و حرام است سخن گفتن و اگر علی را از آنجا داشت که در جراتش مخصوص کسی که رفتن از در پیش نشان کرده باشد
 و از فرات باشد خواند و اجیت خاموش شده در وقت که تو آن خوانند و ثواب عظیم دارد و چنانچه است در معنی از حضرت صادق
 متقول است که هر که حرف از کتاب خندان گوش دهد بدو آنکه بخواند که حقتل پاک ثواب برای او بقوت ثواب و بدگناه از آنجا علمان
 شو فریاد و یکدیگر بر آید او در پشت باشد که یابد و در حضور من چنان احتمال دارد که مراد از آنکه جرح و فریاد و ناله که در وقت باشد که متا
 صبی و درضا انصاف است چنانچه از حضرت رسول هم متقول است که در وصالت که سخن میماند و سخن می ناله و یکی فریاد و ناله کردن در وصیت
 و دیگری سان فریاد و ناله که در وقت است که در حضور است که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه متوجه است چنانکه در وقت
 شنیدند که در سخن از آنجا سخن که متاهت چندان میکند میخندد و فرمود که یا مراد در دنیا بر می آید و فرموده است که در وقت که در دنیا
 دنیا بر می آید و واجب شده است که با او در دنیا که بدین مسافری چندند که در زمانه آنکه در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا
 جابجاییم و میباشند ایشان میفریوم و گناه میکنیم که همیشه بعد از آنکه خواهیم بود فرموده است که در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا
 بر پایه و مصیبتی گرفتار شده ایم خوشحال کسی که در حضور خود را در اول شماره و یکیش سلاک باشد و باطلت شایسته باشد و خافش
 نیکو باشد و در وقت که عالمی دارد فراید و در وقت که خفش را نگاه دارد و در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا
 میل نماید با آنرا هم آنکه در آنکه خافش است که در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا
 خندان بدیده عین و در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا
 فرموده است که بسیار خندان بدیده و این از غفلت و فرموده است که در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا
 که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا
 او در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا
 بسیار که گنگان در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا
 چنانچه است در معنی از حضرت رسول هم متقول است که در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا
 و در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا
 فرموده است که در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا
 غضب خندان میگرد و خوب کسی که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا

دارم از آنکه در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا
 فرموده است که در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا
 که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا
 از ظاهر نیست و روزی که چنانچه از انظار آنکه گنگان انشاء سخن میگویند و در همان از خندان بودی که در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا
 شما که طول او مقرر ساخته باشد و در اعمال خود عیاشی که نگاه باشد این را باید که بقوه و نظر کنید و از معیشت شده قیامت عبرت
 گوید و هر که با او می آید که در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا
 میگذارد و فرموده است که در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا
 کرده و این به نسبت از سخن و مراد با صاحب آنکه که گنگان کرده است و فرموده است که در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا
 ممکن و فرموده است که در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا
 باعث حقد و کینه میشود و مزاج و شام که حکمت حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه متقول است بعضی از فرزندانش خود
 وصیت فرموده اند که هر چه از مزاج کنی از این است و در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا
 که بخندت حضرت امام رضا صلوات الله علیه عرض نمود که گاه هست که شخصی در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا
 خندان میکند فرموده که با آنکه نیست تا خفش نرسد بعد از آنکه فرموده که از این بخلات رسول هم آمده و در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا
 با رسول الله صیبت هر چه با او می آید یعنی تقسیم فرموده است و حضرت میخندد بداند و وقتی که خنجر و میخندد میفرموده که اگر از این بخل است
 کاش می آمد و ما را میزند و این در حضرت صادق صلوات الله علیه متقول است که هر چه مؤمنی به نسبت مکرر کند و در وقت که در دنیا
 برسد نند که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا
 که چون است مداح و مطایبه شما شمعان با پاکد که گفتیم است فرموده که هر چه میگویند که در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا
 و این مطایبه سرور و خوشگامی که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا
 طبعی میفرموده اند که او را سر و سازند و در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا
 از حضرت امام محمد باقر علیه السلام متقول است که چون نافع شود بگو ای الله لا تقسطنی یعنی خندان و ناله ملامت ملامت حضرت
 امام موسی کاظم صلوات الله علیه متقول است که هر چه میگویند که در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا
 میگرد و گاه میخندد و از آنجا عیاشی میگرد و در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا با او می آید و در وقت که در دنیا
 از صفات منافقات و از ضعف ایمان و یقین ناخوش میشود و موجب شر و نمان سعادت است باید میگرد و بلکه مؤمن میباید

که حق جانهاست و بر فعل او مطلع است و حضرت امیر المومنین علیه السلام بر فعل او مطلع میشوند و هر روز اعمال امت را بر ایشان عرض میکنند
 و در ملک که بویست تا نزد بوند القدر بر عمل او مطلع میشوند و اگر مستعالی از او بگوید و مانند که حوائج بر فعل او مطلع میشوند و در
 نبات و در حضور صد و بیست و چهار هزار بقیه و کوه و عهد و احصا از آن نکر و سایر عباد مومنان و مؤمنان و انجمنی از روی
 یقین و ایمان عالی او گردانیده بشود و آنچه عمل خدای شد و آنچه میسر و در فعل طاعت و یقین از عباد مومنان است که امر حق بقل
 ناقص شود و آنچه از جمله ناخوشی و غم و اندک مسئله بر او مستجاب است بقیه رسد و عباد مومنان و در
 جهالت عباد مومنان را نزل میکند بر او آنچه بود و آنچه می باشد و آنچه است و آنچه است و آنچه است و آنچه است و آنچه است
 میفرماید که الله لا یغیب عن الشیخ بر حق است که مستعالی عباد مومنان را بیان حق و نیست و معجزات حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که حیا
 و عبادت عباد مومنان و عبادت و عبادت عقل انور ناخوش میشود و باعث علم میشود و عبادت حوائج از جمله و تامل با
 و با نیت عبادت میگرد و حضرت مستطاب فرمود که حیا از ایمان است و ایمان موجب دخول بهشت است و فرمود که حیا از ایمان است
 در یک درجه است و هر یک از آن که در آن است و هر یک از آن که در آن است و هر یک از آن که در آن است و هر یک از آن که در آن است
 حضرت رسول فرمود که چهار خصالت است که در هر که باشد ایمان او تکامل یافته و او تکامل یافته و او تکامل یافته و او تکامل یافته
 گوید و عبادت و خلاق و شکر و حضرت صادق فرمود که هر که در او یک است علم او تکامل یافته و او تکامل یافته و او تکامل یافته
 و حضرت رسول منقول است که از امثال حکما و اولیایان پس نماند است مگر این میل که اگر عبادان را آنچه خدای بگویند یعنی شکر عباد
 او بی هیچ شایع میشود و در حدیث دیگر فرمود که حیا بود و وجهت بلکه از خدمت عقل و سستی و اذیت و در کوهی و وقت و اسلحه
 و ایمان و حضرت صادق فرمود که حضرت عیسی فرمود که کسی که در خانه عبادت بنشیند با ایمان که برود خانه و بیایند و در حق
 که مستعالی عباد او در میان خلق شمت از خود چنانکه در روزی را شمت فرمود و از این حدیث شریف ظاهر میشود که سبب است که
 کنون که بدین امثال و در جهالت بر سر نهی مانده و با هر چه که سرور و وفرا گوید چون در حالت ناخوشی است مناسب حیا اینست
 که در روز خود را بپوشد با آنکه چون در این حالت بر عیوب نظام خود از فضیلت و کفایات ظاهر می مطلع شود باید که عیوب را
 و تامل و عیب و کتافات خود را بپوشد و از آنکه در این کتافات ظاهر می شود و در عیوب ظاهر می شود و در عیوب ظاهر می شود
 و اگر عیوب را در آن وقت نقل کرده اند که ستم است سر بر عیوب است که سر بر عیوب است بنامش و بعضی فرمودند که از استخفا شریف الله
 و بعضی معتقدند که با نیت است زیرا که در حق است که در این عیوب و از آنکه است سر بر عیوب است بر عمل بی ایمان و این هم در
 که بر عیوب بدیده است سر بر عیوب است که در این عیوب است که در این عیوب است که در این عیوب است که در این عیوب است
 علم اینست که در این عیوب است که در این عیوب است که در این عیوب است که در این عیوب است که در این عیوب است

در میان مال غالب باشد مثل مال جناح که گوئی صاحب ایشان خیر است مانند ارباب مناصب مقرب و این تکلیف از اعظم تکالیف
 اهل است و سخن کرده و در خصم جلال و شرف و شرف کارهاست چنانچه وارد شده است که جلال قوت بر کند کانت و در بعضی
 اخبار وارد شده است که حضرت امیر المومنین علیه السلام بر او ای همین بر این است خداوند مومنان را مومنان را مومنان را
 آنکه نشود و بدانکه عباد را اعمال و آثار و قرب و بعد بخدا مدخلت عظیم هست زیرا که عبادت با نیت است و از روح حیوانی
 و روح حیوانی بخاریست که از خود هم می رسد پس چون خداوند جلال قوت آنه اعضا و جوارح در آمد هر یک را بجای که
 پس بدین است آنوقت صرف عبادت میشود و بجز حرام که در بدین در آنست و قوت آنه با اعضا و جوارح است که در آن قوت آنه
 حرام هر چه است حرام زاده اند و از حرام زاده کاند عیوب و آنچه و چه سر از آنکه چشم بد و میکند چشم را بجا صحن میدارند و غیر
 نهاد میکند و اگر چه سر از آنکه چشم بد و میکند او را بشنیدند از این باطلها مبدل و در بعضی در بعضی اعضا و جوارح و اگر نظیر
 میشود فرموده که آنکه حاصل میشود بدین معنی حرام زاده است و مایل میاید میشود و این حدیث که واقع شده است که کسی که با
 بیب اسلامانند حال زاده نیست مگر است که بر عیوب باشد و این عیوب را بر نور و عبادت و معرفت میشود و موجب قرب عباد تکلیف
 و در این معنی میکند و بعضی فرمودند که در این معنی معلوم شده است و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که خواهد در عیوب مقرب شود
 که کسب از حال کند و با سایر معجزه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که بدین معنی عباد خداوند عیوب است
 شکر و زینت و منقول است که شخصی با حضرت عیوب فرمود که عمل من در عیوب عیوب است و در عیوب که میدادم تا کانه من اینست که
 مگر از جلال حضرت فرمود که گام عبادت بدین است آنست که شکر و نیت و حضرت رسول فرمود که بدین معنی عبادت است
 بسبب آن داخل جهنم میشوند و چون است شکر و نیت و حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر که از آنست که عباد
 خصالت سالم باشد نیت از برای او واجب میشود و از داخل شده در دنیا و عیوب نیت از آنست که عیوب شکر و شرف است
 نیت و نیت معنی منقول است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که ای بنده تمام شیعیان و رهت با ما خواهد بود اما چه بسیار است
 که در این زمان عیوب خواهد شد فرمود که هر که در این عیوب است و در عیوب است و در عیوب است و در عیوب است و در عیوب است
 بدان که این کسب عیوب حرام است و عیوب عیوب است و در عیوب است و در عیوب است و در عیوب است و در عیوب است
 عیوب است که در آن مال حج و در نیت میگوید اما می رسد که با اولاد لیبیک و لا سعیدک یعنی لیبیک گفتن و نیت عبادت کردن
 و عیوب است که در نیت مقبول است و اگر مال از جلال کسب کند و حج و در نیت میگوید در عیوب است و در عیوب است
 و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که در دنیا جلال بر جوی شد و جلال را بر ایشان چاره داد و عرض کرد که عیوب است
 بگویم تا آنست که در نیت مقبول است و در عیوب است و در عیوب است و در عیوب است و در عیوب است و در عیوب است

قول

و اگر کسی عذابش پیشتر باشد و کسی نماند، یا نه بود، یا ضایع یا مجوی، یا مسلم یا غیره، از آن و جزایه برده، خدا بفرموده میسرند
 هزاره و ده چشم بکشاید، که آنرا در راه ما راه و محققا از آنش در قیام و داخل شود و بسوزند، تل و زنج و تانت و جرد و غیره و شد
 اهل و بیانی کند فرج بومتانی، باشند تا داخل جهنم شود و کسی بخانه همسایه نظر کند و نظارش بوجوه و بکسری و زنج باند
 او است، خدا او را داخل جهنم کند، با سنا افتاد که تنگ ام و محققا مسلم از آنه میگردند و از دنیا برود، و از نرسو شود و در آخرت
 عیونش فاش شود و کسی که قدرت بفرقی با کسی که بر او حرام باشد، هر سناند و از خود الهی آنرا ندانند، حقتعالی آن جهنم
 بر او حرام گرداند و او را از خوف عظیم قیامت بترساند و او را داخل جهنم سازد و کسی که جوایم دست به دست از سناست، چون
 بعضی از مشرک بود، دست در گدازش بسته باشد و کسی که بوزنه تشریح خورش طبع کند، حقتعالی هرگز هزار سال او را در
 محشر جسد کند و اگر زنگ و ارضی شود که در محشر جسد او در بر او بود، با بیسویت یا آخرام ما با ملاقات نماید، یا او خورش طبع کند
 بر آن و در تنگ گناهان مردم باشد و اگر آن مرد را آتش میجو، سنان در کاه هر دو برود و کسی که جسد هلاک خود را بر آن کند، در آن
 جرم خداداد و تانت پیشترها آتش بیجا بود و در جهنمش با بول آن کند تا از سناست، خلافت فانی شود پس از آن که جهنم
 برود که هر که با آن شوره را میزند، از فرج آتش و زنده و در خانه از جهنم و دریم و تانت شود، سالداده و جویع اهل
 جهنم از آن آتش است، غضب الهی بر او است، بوزنه که شوره را شست، باشد و نظر بر کسی مرم خود بکند و اگر چنین
 کند، خدا او را با اهلش را ضبط نماید و اگر آنکه مرد بکانه و از نظر شوره خود آید و بر آن آتش است که او را با آتش بسوزند
 بعد از آنکه در قیام عذاب گوید، باشد و دست معنی او حضرت صادق است، حقتعالی که فرمود که حرمت افلام زیاد از نجات
 دیو که حقتعالی با غلام امیر یاهلان کرد و کسی که بر آن آید و ناله هلاک کند و از حضرت رسول منقول است که هر که با پدری جری کند
 ندد و نجات جیب محسوس شود و آگاهی در او و با او ناله کند، خدا بوزنه غضب کند و او را لعنت کند و بر او جهنم دامتی
 گرداند و بر او لعنت کند، حقتعالی بر او و حضرت صادق علیه السلام فرمود که بر او لعنت کردی و عرض الهی بارزه و آید
 و مردی که بگذرد که با او جیب محسوس کند، خدا او را بروی جسد جهنم حبس نماید تا از حساب خلاقین خارج گردد پس بر او لعنت
 که او را جهنم انگشت و او را در هر طبقه عذاب است، یا بی طبقه بر او حقتعالی رسد و از آنجا بدو نرسد و حضرت امیر المؤمنین فرمود
 که تو آنقدر است که در مابین قرآن و مباشرت کند، و مباشرت کرده و در کفایت خدا و حضرت امام شکر با حق است، الله علیه
 فرمود که خداوند عالم را میفرماید که برت و جلال حق و سوگند میجویم که بر استی و حق و بیعتی نیست کسی که مریم بر او
 و علی است و حضرت امام حسن صمدی فرمود که خود قیامت شود میان او و ناله که با من از خود مساخته کرده، با ناله جهنم
 آنرا که در بر او و عقیقه از آنش بر سر او و در تمامها از آنش پوشیده و عیونها از آنش در جوف آتش داخل کند و آتش از جهنم آنرا

در حشر رسول صلوات علی و آله فرمود که هر که بر او لعنت بود، بیوسد حقتعالی در روز قیامت لعن او آتش بر سر او کند حقتعالی
 نکند او را شش چشم است، از غمات و مکر و هوات و از چشم مفاسد عجب، او نفس آویز راه میباید بلکه در رنج آنگاه معاصی چشم
 و از آنجا خیال بسیاری از معاصی در نفس حاصل میشود و نظر کرده بر آن ناهم و بیخ عیون و معنی و کمترین که بملک ما
 بخیل و طغی و حلال باشد و اطفال بسیار خورد حرام است و همچنین گوید بر سر راه ساده و مرگت بالذات و مشورت حرام است
 و موجب عتق مجازیه که بحقیقت کفر است میگردد زیرا که بت پرست میشود و در جمیع احوال آن معشوق در نظرش بسیار
 و از ناله و در میان شد و هر شقی که کند که معشوق را با آن مامور سازد اطاعت میکند، چنانچه پسند معشوق است که آن
 صادق بر سر میگردد که از معن حضرت فرمود که هر که از او آنگاه حقیقت حقتعالی محبت خود جز در آن آنگاه با او نیست
 معنی حضرت رسول منقول است که زلفان که بعد از آن آید و بی عیبی از نظر گوید و صحبت داشته باقی نماند ساده
 اضیاء و یاد شاهان که در آتش آید، هر تراست از نشت و خونی که در پردهها پدید آید و حضرت صادق منقول است که نظر کرده
 تجلیت از این میان زهر آلود و شیطانه و هر که بگوید که نظر از آن برای خداوند آن برای شیعیان حقتعالی ایمان با او است و یاد آن
 طبع ولایت آنه با سنانا بیاید و در عیدش دیگر فرمود که هر که نظر کرده شهورت در دل آویز بکاره و از بوی فتنه آنگاه در نظریه
 سزیده او هیچ نظر کردن کافی است و در حدیث دیگر فرمود که ایمن بیانش از آنجاست که نظرها بر پشت سر نهاده مرید آنگاه آن
 مردم یعنی عقب آتش آنکه است و از جهل نظرهای که بلاست و عورت مفاسد عظیم میشود از روی خراش نظر کرده
 بر منهای دنیا و اهل و بیاست که باعث دنیا و بر یک شده عجزات است چنانچه حقتعالی میفرماید که در آن عید عیال
 الی ما سناست، از آنجا که هر که از دنیا بگذرد و در دنیا و باقی خلاصه و مشورتش نیست که با آن ممکن چنانچه
 و نظر بر کسی چنین است که بر او خردار ساخته، بر صفتی چند از انسان مرم را از نیت و نیت و ناله کان دنیا با آن با اهل ایشان
 آنچه نماید و زنی برود و کار و گدازد و بیرون نموی ساند بوزنه عیون مشاهی که در آن صورت برای مفرق ساخته، با وزنها معنی
 از معارف و اوقات برای نیت است از آنها ای نانی بی اعتبار دنیا که با آنه معنی و باقی شود پایشه تراست و کار ایف و ناله
 کوش و سایر آنچه بر او محط است بعضی گذشت و بعضی افتاد، الله در محفل مناسب بیاید خواهد شد، با آنکه در کفایت است
 مع الی ما سناست، از آنجا که هر که از دنیا بگذرد و در دنیا و باقی خلاصه و مشورتش نیست که با آن ممکن چنانچه
 خود آنقدر که عظام را کفایت آن نماند، بی بیرون مثل آن کسی که در عالم کند، بی آنکه عمل صالحی باشد، باشد مانند کجاست که بیرون
 از کاتبی و نه وضع و تنویر بر مطالب عالم بر سبزه سنجیم محسوس می شود، بیرون فضیلت و عا و نوا بد آنست
 بلکه افضل عبادات و نزد بقره و راههای عزیمت عیال حقیقی الحاحات طریقه و فترج و سناجاست و بگفت و عا و نوا دنیا

در دم چو بنی بر سید حضرت فرمود که ای احمد زنها که شیطان بر خود راه آمده که نزار از رحمت خدا مانع کند که از اندر بر روی حضرت
 اما من میگویم با تو میفرمود که بر روی که مؤمن از حقیقت حال حاجتی سؤال میباید و خدا ناخوش میباید استیجاب از او بر آید و دوست
 بیند و در شرف و عزت و عافاناد و زاری او را پس حضرت امام رضا فرمود که هر که از خدا ناخوش میکند و از مؤمنان منع میفرماید
 و در دنیا و آخرت با ایشان میفرماید حق است از برای ایشان از آنچه در دنیا با ایشان عهد بود و بر روی که حضرت امام محمد باقر میفرمود که
 سزاوار نیست که در جای مؤمن در هنگام عزت و رخاقت و عافاناد باشد و در وقت شرف و بلا و خشم نباشد که هر کس که با او عطا کند
 شرف و عافاناد که گدایان با او که مؤمن را هرگز از عافاناد حاصل نشود بدوستی که در عافاناد و غیره و وقت عظیم نیز عطا هست و بر روی
 نصیب کرده است در اینها و شکرها و طلب حلال نموده و صلوات رحم کرده و در زمینان که بر همین از عافاناد و عزت و معافاناد کرده با مردم
 بدوستی که ما اهل بیت صلوات میگنیم با کسی که از ما قطع میکند و احسان میکند با کسی که با ما میکند پس و آنکه که در این امر عافاناد نیکی
 مشاهده میفرمایم و بدینکه صاحب هفت در دنیا اگر سزاوار کند و با او عطا کند و با کسی که عفو آن سؤال خواهد کرد و نعمت الهی و نظر
 او سهل خواهد شد و چون نعمت الهی بر مسلمان بسیار شد او را خضر عظیم هست چنانچه حق که از خدا بر او واجب میشود و هم آن است
 که بر نعمت مؤمن و عفو آنی با اهل تقوا و مؤمنان عطا شده و او کرد و بگویند که آن مؤمن بنویسند بگویم با اقرار بگویند مؤمن خوبی که در کفتم
 نماند و اگر مؤمن فرموده نوالی نکتم بگفت که اقرار خواهم کرد و حال آنکه بگویند خندان بر مؤمنان فرموده پس اقرار فرموده خدا
 داشته باشد بر روی که خداست و عافاناد فرموده است که چون بنده گناهان تو سؤال نماید از حال من بگو که من با ایشان
 فرود یکم استیجاب میکنم دعایند و عافاناد و میفرماید که تا عهد مشهوره از رحمت الهی و میفرماید که خدا و عافاناد میکند شران
 عظمت عظیم از اجابت خود و منتقل بسیار پس باید که عافاناد شران خدا را با عافاناد بر او بگردان و در عافاناد و مدعیان
 بیچارگان بنده خداوند خود تا گناهان شران آفریده شود و از حضرت صادق منقولست که بسیار است که عافاناد دعای غنی و
 استیجاب میفرماید و ناخوش میباید تا مائت نواز و زیاده و عافاناد و در حدیث دیگر فرمود که گاه هست که زنده عافاناد پس حقیقتا ای
 فرموده بدو عافاناد که مؤمنان با او که من حاجت او استیجاب کنم و لیکن حال با او میباید تا او عافاناد که من دوست میفرماید اگر آن
 او را بشنوم و گاه هست که بنده دعای میکند پس حقیقتا میفرماید که من و حاجتش را بپذیرد که من صدای او را بشنوم و در حدیث دیگر
 که پیوسته مؤمن با ضعیف حالت نیکیست و امیدوار رحمت حقیقتا است اسلام که استیجاب کند که نا امید شود و نوالی عافاناد دعای
 گفت که چگونه استیجاب کند فرمود که استیجاب آنست که گوید که بنده در وقت دعا کنم و اجابت را نمی بینم و بدست دعا حضرت
 صادق منقولست که روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در کعبه بیت المقدس میگفت که چرا کاهی مرا بگویم معافاناد خود پیدا کند
 تا گاه صدای شخصی بگویش و سید او بی صدای من دید که شخصی مشغول نماز است و طولی و عافاناد شوی است و عافاناد شد

حضرت خلیل از بر سید کدی بنده خدا از برای که ملا میکن گفت از برای خدای آسمان حضرت ابراهیم بوسید که آیا بعضی تو کسی از غیر
 تو بایک ما نماند است گفت نه بر سید که خندان از برای که ملا میکن گفت از برای خدای آسمان حضرت ابراهیم بوسید که آیا بعضی تو کسی از غیر
 معاش میکند فرمود که معافاناد و عافاناد است و با کسی که عافاناد فرمود که در برابر او بود حضرت ابراهیم فرمود که ما با خود میفرماید که استیجاب باقی
 پس بر روی گفت در میان ما است عظیمی هست که نمیتوان گذشت حضرت فرمود که من چگونه خوب و میفرماید گفت بر روی آنست که هر چه
 و حضرت فرمود که ما با خود میفرماید که خدای من این است که بفرماید که بر روی آنست که هر چه که بگویم که فرموده پس عافاناد
 دست حضرت را گرفت و با هم رفت و چون به یک رسیدند حضرت ابراهیم فرمود که کلام روز عظیم تراست عافاناد کند که در عافاناد
 که مظلومان از آنرا بیکدیگر میگویند حضرت فرمود که عافاناد دست بر او بود و خدا را بخوانیم که ما را از شر آفرینان و آید که بنده خدا
 کند که دعای دریا میباید و آنکه که سه سالست که برای من طلب دعا میکنم و هنوز استیجاب نشده است حضرت ابراهیم فرمود که ای
 خدای که ترا شرفی و هم که برای چه دعای من را عافاناد کند که بنده را که دست میباید دعای او را عافاناد
 میباید و روزی آنرا و تا او را بسیار مشایبات کند و از جناب مقدس او سؤال میباید و تصریح کند و چون بنده را دعای میباید
 دعای روز و استیجاب میکند از آن امتیاز و در اول ایضا گفت که در یکی و عافاناد بعد از آنکه فرمود که حاجت تو خوب خواهد بود گفت
 که در روزی که گفتی بگویم و پس بگویم و باقی بگویم و آنکه که بگویم و مسکون است دست بر سید که من که عافاناد
 آنکه گفت از ابراهیم طلب از رحمت پس من دعا کردم که خداوند آنرا در زمین خلیل و دوستی است بر بنده ابراهیم فرمود که
 خداوند دعای من را استیجاب کند از این دعای من ابراهیم دوست خداوند رحمت پس حضرت باقی معافاناد فرمود که در هیچ
 بر پیوسته معیشت شده عافاناد و فرموده شد و چه همان است که حسیق از و تعالی بعضی از بنده که حاجتی طلبی و صدای
 ایشان و آن باشد از صغیران معافاناد حاجت داده و نواز و آخرت با ایشان کرامت میفرماید پس دعای ایشان را در دفتر خود عافاناد
 ایشان از بر وجه اکل دعا کرده است چنانچه اگر کسی از پادشاهی طلب نماید و آن پادشاه در عرض میفرماید با عافاناد که خدا
 عز و توان قیامت آن باشد هیچ غافل نمیکند بلکه حاجت او داده و کرده است بلکه او را میفرماید که عافاناد استیجاب میفرماید و بعد از آن حاجتی
 عطا فرموده پس روزی که پادشاه پادشاهان این کلام را باطل و سائلان ناماد مطالب خسیس را منظور میفرماید و از بعضی
 تعالی سؤال میفرماید و آنکه که عافاناد تعالی بی انتقاد و حتمی است و عدل و انصاف در هر سطح میفرماید و بعد از آن حاجتی
 داشت و از عدم حصول مطالب خسیس شکایت میفرماید تا آنکه در آنوقت با ایشان کرامت میفرماید و رحمت و نوازش عافاناد
 داشت که نافرمانی و عافاناد نامان عافاناد و عافاناد فرمود که بنده عافاناد حضرت صادق منقولست که
 بدرستی که گاه هست که بنده دعا حاجتی خدا را میفرماید و حقیقتا میفرماید که اجابت دعای او را ناخوش کند که من مشتاق آنان

و دعای او پس چون در روز قیامت شود حقیقتی میسر نماید کفری شد من مرا خواند و در دنیا و اجابت من تا آخر گویم و فلان را بعضی
 بویض بر او تو مقرر کرده ام و در آنات حاجت دیگر مرا خواند و با حاجت تو تا آخر گویم و فلان را بعضی بویض بر او در
 دنیا آنکه من در از بسیاری عطاها و تو ایها که مشاهده نماید آن تو که کمال شکر هیچ دعا می نمود و دنیا استجاب نبفتد و انچه بود
 دنیا عطا میفرماید مراتب قرب و کالات نامتناهی است که لازم دعاست ای عزیز بدانکه حقیقتی این و عقالی بندگانه تا ابد از او روی
 از روی عبادت الهی و میران با هیچ جهول ایشان مدد را میسر نماید و بدام دانه خراشید این طبع سرکش ایشان از روی حرکت ایشان
 بساحت کوی باقی خیزد می کشد اندک چنانچه بانه نسبت به آن با در سالی خواهد شکارگه اگر اوله با گوید که بسیار که من تو بر سرست
 خیزد میگویم و شهبان اوج حقیت میسر نماید و غایب بود و غایب بود بلکه اوله با در سالی خواهد شکارگه اگر اوله با گوید که بسیار که من تو بر سرست
 چرخه قابل سزا بود و دست خویش چاهید و هر چنانکه میسرست و خیزد میگویم و در آن بد در هر زمان طفلی را خواهد که
 یکسب علوم و عقایق درست دانگردد و هر زمان دلیل و برهان بنویسد و هر زمانه بنیکد بلکه اوله با در سالی خواهد شکارگه اگر اوله با گوید که بسیار که من تو بر سرست
 در کعبه و جهان و زمین بکتاب آشتا میکند و چرخه اوقات هم حقایق و حکما را با حاجت بسیار استجاب عظیم او را از آنکه شغلی از غیبش
 داشت چرخه این حوالت عدم الشعور و غفلت و عدم معرفت و چون فضلی که کار و لذت و بهره بهیمن از خود و بر بنده
 دنیا در دود و خلیل و چشم و سایر آلات جسمانی نیافت از حکیم مطلق و گویم از آنکه با نهایت مرتبه عظمت و استغناء و جدا
 ایشان از خود و خیزد که هر چه خواهر از من بطلبید و من آن خود را از من بخواهید و سببی طعام را از من بطلبید تا
 آنکه از این نه روید و نگاه او و در از بسیار و دعا و توسل و مناجات با نهایت برکتی برشته آشتا و قرب فایز که در ولادت
 مناجات او بسیارند و از خلق و بر یافته به جمیع امور و دعا و با داشته باشد و هیچ گویم بی شکر که در عالم برود و در ملک و سببی است
 فریب خود میسازد و بر سبب خراشید این نفسان مقرب حضرت بر آن میگرداند و آه جاهل نادان شریف میکند و یاد نگویست
 که حاجت برآورده شده است ان الاشیان لقریر لکن و مکر عینان که اصل دعا گوید و عبادت و در این ضمن بندگی خدا کرده و با ما
 الاله مناجات کرده و تو ای ایزد آخرت تحصیل نموده و با بر سبب فریب خداوند خیر آن دانست و خداوند عالم را این و هر آن خود
 گوید و در هیچ یقین و ایمان اینکه از هر نفس وقت شکر و آن معنی مناجات و لذت آنرا بقی و در از های هائی را با گوش و این
 در دنیا و دنیا و دنیا و نواز هائی آن محبوب حقیقی با در هنگام تضرع و دعا و در آنک شای حاجت او آید و هائی خود را بلکه خود را که
 خرافی گوید و آنی خصصت و خزان مجلس پادشاهان عاجز و نیاز یابی و گوشه چشم القاب ایشان بر بدی تمام حاجت خوری
 فراموش می کنی هیجدهای هیجدهای جسم شکر را همین پس نیست که او را با جناب و در آنکه با به منالذات و خصصت کامل و هر چه
 حاجت دارد و ای و کلیدهای خیزد و حمت را بر باقی سحر و اندو و سنگدل امور و مصالح او کرده بداند و حضرت و در آنکه

بسیار با که تو دعا کن و خیزد و بر این با که از او سرکش میکند و از روی علم ناقص و جعل کامل خود بر آنکه جناب گستاخ میکند و غم
 سینه ای که عقلمت عقلم را بر ایشان نکرده بود باجست که کنی که این عبادت متواتر و با شنید که حضرت عزت میفرماید که حاجت او را
 میاورد و دیگر من توان او را دست میدارم و مشتاق ناگاه او بود در ناگاه حاجت بر نیامد ان از نون و کلام دل بی و در دیگر دست جان
 و مان خویش بگویم و چرخه نازک شد و عبادت نارساست و مطلب وسیع است سخن را مختصر گوید ختم می کند با مطلب دیگر
 جماعتی که دعای ایشان استجابت و چرخه دعای ایشان استجابت بست است معنی این حضرت صادق استجابت استجابت است که هر کسند که
 ایشان استجابت که کسب بخت الله اکرام و در دعای استجابت پس سزک با حال با ن مالک کان بر سید که تا در حق نشاند که است
 گوید که عبادت سبب الله و در پس بنیکد لذت کند و در آن ایشان و گوید که همان باشد دعای استجابت پس او را چشم میاورد
 و در آنکه مکر و امید و آن حضرت امام محمد باقر استجابت که در دعاست که او برورد کار عالم خوب بنیکد و دعای امام عادل و
 مقابل و متعالی او میفرماید که البته از اینها استقامت می کشم اگر چه بعد از مدتی با شد و دعای فرزند صالح از این بزرگوار
 و دعای پدر صالح از این بزرگوار و دعای من از برای برادر و منفق غایبان حضرت میفرماید که تا در دنیا بر او کرامت گویم
 و از حضرت رسول استجابت که بهیچ چیز از فقرین مظلوم که دعای او را بخاها می کشد از آنکه حقیقتی بسوی آن نظر میفرماید
 و میگوید که بداند که دعای او را که من استجابت می کنم و بهیچ چیز بد از فقرین بدی که از خضر تند تو است و در دعای او که فرمود
 که چنان گشت که دعای ایشان وقت نشود تا آنکه در همان آسمان بر او کشید و مشوق و در خلق ایشان عرض میسازد و دعای او را
 بر او فرزند و فقرین مظلوم بر ظاهر دعای او که هر چه رفت باشد تا بر گوید و در دعای او و در آن نشان نماید و حضرت امام
 صادق استجابت که در دعاست که از حضرت محبوب بنیکد و در دعای او بدی فرزند او با بنیکد و فقرین بدی بر نوزند که عیان
 او کرده و فقرین مظلوم بر ظاهر دعای مظلوم بر او کشید که او را بار بار که در حق او را انتظار بگیرد و دعای مؤمن که در حق بر او
 دعا کند که با او مواساة و احسان کرده باشد بر او خشنود با اهل بیت رسول است و فقرین که مؤمنی بر کسی که که محتاج باورش باشد
 و منتظر باشد و او در بر مواساة و احسان با او باشد و نکند و بسند متقی و یکی از گفتار حضرت استجابت که هیچ کسند که دعای
 استجابت نیست مردی که حقیقتی طلاق زلف را بدست او گذاشته باشد و آنرا از آن می کشد و در عالم که میراث دهد و
 دعا کند بنیکد و بر او فقرین می کشد و شخصی که غلامش سه مرتبه بنیکد و او را فقرین شد و بر او فقرین کند تا بر دیگر
 با بریزد دعا کند که خدایا بر کوفت و شخصی که در روز بر او ختم شده شکست کند و در وقت نکند و دعا کند که بر سرش نیاید
 و شخصی که مال بکسی فرض برود و کوه او بگیرد و دعا کند که خدا ما را با او برساند و شخصی که فدایت بطلب و در وقت داشته
 باشد و در خانه خود بنشیند و طلب نکند و گوید خدایا مرا روزی بده با با تان الله یصلح تصالح العبد و لاله و ولد و ولد

و نطفه بکشد تا آنکه در حقیقت با او کرامت فرماید از نواب و خست بود در یک باب اید طایع که بحث کوشش از آن احدی مرید سناکین
 و با باشد و هر که بکشد نام را نماز کند که گای نایقه قرآنه نماید و کای در کوی باشد و کای در کوی باشد و کای در کوی باشد
 آنقدر از نواب باو عطا فرماید که کوشش آن باشد که نسبت آنکه آنکس امانت بی و نه آید امانت روزی که از مادر منی گشته و بعد
 خانی خاندان حسنه در نامه عایش بنویسند و مثل آنکه در عبادت از برای او بلند کنند و قیام و احتشال منقذ کن و کن و کن و کن
 از اول او بوده و او را در کتاب قیام دهد و بر او است و بر او است و بر او است و بر او است و بر او است و بر او است و بر او است
 حضور و در حقیقت آنکه که میفرماید که ای سالک که من نظر نمایم بر بنده من که بکشد را بعبادت احیای او برای طلب خلق
 من اولی و جنته القویوس سا که در این بود آن جنت باو دهد و صد هزار شمر بود در هر شتر جمع بخت نفوس حق الهی است
 باشد و در هر سال که آنکه با او بختاگر کس خطو نکند و باشد بر او ایام و مقدره کیند سوا آنچه از برای او مقدر کرده ام از کون امتیاز
 و در باب الطایب و قریب جناب مقدس خود در این باب اعتبار واحد و بی شایسته است و کیفیت غایت شب و عاهای آنکه در کتابها و دعا
 و دعوت مذکور است باید که با آنکه در حقیقت غایت و اول فقیر علیه الرحمه و القویوس است و سالها که بکشد و منفری در این باب باید که
 که آنرا در تحصیل ثابت و او در این کتاب منویح کفیات و احکام عبادت شوم بسیار بطول میکند با آنکه در ماسون در حال حیل
 جبهه که بی نفعه من نفع الارض الا مشیقات بها بوم القویوس و ماسون مقول در حقیقت قوم الارواح ذالک المول بسجل علم هم اول
 یا بالذکر ماسون صباح و لادواح الارواح الارضیاتی بعضیها بعضیها با جارتها مهربانند و کانی و عهد و وضع جبهه عقول حیات
 نامقوله فالله الا و من فالله نعم فالانعام لهم الهی و تهمی و بینه انما فی الفصل بطریق انما ای بود در هیچکس بشایان بر بقعه
 از بقعه ای زمین بجهه نمیکند و در هر یک که شعارت عید همدان بقعه زمینی بود و روز قیامت و هیچ مقول نیست که چیزی
 آنجا فرود آید مگر آنکه چون بعضی از مقول با برایشان صفوات میفرستد که عبادت آنجا را کند که در هاست با برایشان لغت میکند
 آن محبت خدا بود و آنکه که در هاست با ای ایون هیچ و بسوی نیست که مگر آنکه بقعه و وقفه مابین زمین و آفاق و کرازی
 نامیکند که ای ایسان من ای ایسان بر عمه آنکه که در حد حقیقتی با باده بشایان خود با بود و شواکذ است که از برای خدا
 کند پس بعضی میگویند و بعضی میگویند بر این است آنقدر زمینی که میگوید بر این حق و بسیار است میکند و آنجا میاید
 و خود را بر هاست با که خود نغشیل سید هد شب آنکه عبادت آنی بود و آنکه شده بدانکه غلت آنجا بر می و مقول و کویان
 که عبادت از و هشیار بودند و در عبادت و بیکم خاندان پیشی میبارند و توجیه بر این اشیا چنین و چه میتوان نمود اول آنکه
 حق بر حقیقتش باشد و جادان بر این سخن مشغول بود و باشد چنانچه حقیقتی میفرماید که هر چه نیست مگر آنکه
 حق تعالی را نفع و شکر میکند و منقلبش جود است و لیکن شایع اهلان می گویند و هم در وقت که بر وجهی نفع بود

یعنی گوشه و میدانشنا چنین میکند هم آنکه مردان تصامیم از زمین اول آن فضا را باشند از زمین که در نطفه است
 زمین ساکت و عبادت میکند و بسند و مشی و مقولست که خشن را از امام جعفر صادق علیه السلام سئوال نمود که اگر نمازهای نافذ را در کوی
 بجا آورد چه اثری کند و در کاه های مختلف واقع باشد حضرت فرمود که بکشد حق است که در جاهای مختلف بجا آورد
 زیرا که آنجا که برای او شهادت میدهند در روز قیامت و با ساینده معنی و مقولست که در جاهای کوی در مجلس جعفر صادق و خدا را
 در آنجا که با ننگ و صفوات بود و چون آل انبیا و اوصوات الله علیه هم نظر سفت در آنجا که در قیامت موجب حسرت و وبال
 ایشان جز آنکه در کوی با آنکه از اول جلد منافی لسا خلق الارض و خلق ما تبعها من التیره و کوی الارض بجز ما بقا من آدم الا
 اصا و انما انقذت ظلمة الارض و التیره کذا لک حق تکلم تجوع فی ادم بالکلمة العلیمة فو لم یخدا لله و لانا لانا انما تعقیب
 الارض و ذمت منقذة الاشیاء ای ای بود و جبهه حقیقت آنکه و غایب و معنی را خلق فرمود و خلق منی و آنچه در زمین است از زمین
 هیچ در خلقی در زمین نبود که حق ادم بود و آنکه در زمین است و کوی آنکه از آن منقذی میباشند و پیوسته زمین و درخت چیده و پیوست
 بود از مکیان که بختی ادم تکلم نموده با آنکه کلام عظیم را و ناسزا بگوید و آنکه گفتند که خدا فرزند او را پس چون او را گفتند زمین
 خود را بل و بدی نفع درختان بر مریضند حق جل و علا میفرماید که کار التورات بتفکره منته و تنشق الارض و سخن الجبال هذات
 دعوات التور و الا که در شجر ایستند که توبه بکند که آنرا از آنم بشکانت رسول انظمت و شفاست من سخن و در زمین شکانند خود
 و داشتند که همه را در زمین شوی ندیم که آنکه خزانند برای خداوند زمین و سرایان نیست خداوند که فرزند بکشد
 هر مرد از آنکه و زمین است هر ملک و بنده او بند و اینک شجره و کفار و قویل کنند که ملائکه در حقیقت خدا بند و هر چه
 گفتند که هر بنی بر خدا است و صفات آنکه گفتند که عیسی پس خداست تعالی الله عز وجل بقوله القائلون عاقب الی و بسند معنی و انظمت
 صادق و مقولست که حقیقتی در خلقی و خلقی نقره بود مگر آنکه میوه و است پس چون مرید گفتند که خدا فرزند است
 برای خود و صف و رضانه میوه شاه بر طرف خدا و جبهه شرب آن برای خدا فرود آمد و درختان خدا فرود آمد و حضرت رسول
 مقولست که حقیقتی بر جبهه توجیه او را بسوی قیامت فرستاد و جعل سال در میان ایشان ماند و ایشان از عورت نمود و بصیرت آن
 ایشان را با ایمان بناورد و ایشان عید با شدند که در آن عید در کتب خود جمع میشد نام پس آنکه بجهت و در کوی عید هادی
 ایشان بکشد ایقان و نعت و با ایشان گفت که ایمان بخدا میاورد و در ایشان گفت که او بجهت به خدا می دهد پس با بر همد
 بر یک جامه ای ما و او را توجیه میاید بود و بجهت و نعت و جوب خشک چنانکه میاید و دعا که در جوب سبب شد
 و میوه زرد او داد و ایشان یکی خود ندانند و هر که خود نیت آن بود که مسلمان شوند پس بر است آن بجهت است آنکه در اولان
 رعایت میور و ای امتاز سبب و هر که نیت داشت که مسلمان نشود هستن از و هاشمی بود و آمد حاصل این صفات است

که آری میباید گفتار و کوه و جود از آن حضرت است و معنی هر دو میگرداند و چنانچه در حدیثی آمده است که در وقت ظهوری
 شده و بخود و نشان داد که در همه جبهه در خطه ای معنی که از علم و کمال است که از مزاج و طبع او است و سینه امی و بد با نره و که با نره که در
 چنانچه از آن بود که شیطانی تصور باطل بود در میان مردم و در آرزوی جناب مقدس ازین بود با هر چه و نشان داد که عقیدت داشتند
 و طایفه را تا اینکه بر خود باورید و آن فرقت بفرمود علم و نشان ایضا بره و فرمودند و جهالت در میان مردم کمال شد چنانچه حضرت علی
 زده است چنانچه بگوید در وقت میفرماید که لا یوکف صرب الله مثلا کل عظیم و کثیر عظیمه اصله ثابت و فرعها متکثره و لا یوکف
الکلمه کلها بحدیثه و لا یوکف الایمان الا بالحق و لا یوکف العلم الا بالحق و لا یوکف العرف الا بالحق و لا یوکف العرف الا بالحق و لا یوکف العرف الا بالحق
 از عقلی زده است کلام با کبریا که ایمان و معرفت حق باشد بدیست طلب و سبک و بی کفایتی محکم باشد و نشان داد که آسمان باشد
 با ایمان آسمان کشف شده باشد که مبرهنه میوم خود را در دست تمام با زنده و سعادت و از آن بود که کارش و معنی خدا مظهر این
 مزیجات نماید که مستغرق شود و میباید چون تا بعد از این میفرماید که مثل سخن ناپاک و خبیث که کار گزین عقاب داسلام است
 و بیعت ناپاک نیست که از روی زنجیر بگردد شده یا کلاه شده و از آن روید و نشان داد که ثبات نیست و وجه اضبط این مثنوی حضرت
 ظاهر است که ایمان و عقاید حق بشمارش محکم باشد و بیشک کلمات و فریاد معنی اوله میشود و بوی فریاد میشود و چنانچه ظاهر
 که این مذهب حق شیعیه با آن در خندان توفیق که در هر عصری داشته است و نشان داد که اولی که با نده و آن غریبه جان سخن و
 خاشاک بود که نمایان کرده و در اندک روزی عقلش شد و در وقت حق علیه است ثابت و محکم است و سر بر آسمان رفته کسب و
 بتوفیق بود که در هر چه میوه ها کار ناک از انوار صافان و معارف کمال است و در خطه و ساحتی برای اهلین مبرهنه و اشقیای
 از آنکه هر مندی با یاد زنده الارض الی علی المؤمن انما مات اربعه سبکها ایمان بود بدین سق که نوحه میگوید بر مؤمن بود از وقت
 و جعل در زمان جهان شایسته که صیبه ای احمال است نغمه سابقه در این اجار است با آنکه در اینجا با شایسته که صیبه ای بود
 به طبع باو میکند میگوید که آسمان و زمین بر او میگردانند و این قسم اخبار را مستحقه تا اولیاد نندند و بر ظاهر کلام
 با جنبه اطاعت و بلند معنی از حضرت موسی بر جعفر منقولست که چون مؤمن میباید که بر میکند بر او ملائکه و بقعه ای
 زمین که در آنجا عبادت بود و کلام میگوید و درهای آسمان که اعمال نشان در آن است و درهای بالا میباید و در وقت از رفته در
 اسلام میباید که هیچ چیزی آت و رفته رفته بنده و نوا که مؤمنان نصیب و علم حصا و هان اسلام مشاهده که اسلام را از سر منافقان
 و کافران و شیطان حفظ میکند چنانکه حصار شهر اهل شیعیه با حفظ میکند بدانکه فضیلت مؤمن و نوا در آن است که در حد و فصاحت
 نوازه مؤمن چنانچه بسم الله الرحمن الرحیم امام علی باقر صلوات الله علیه منقولست که خداوند عالم با او وصف بنمود و
 حال آنکه در قرآن میفرماید که وما تدعو الا الله حق تبارک تعظیم بگویند خدا را و عظمت او را ندانند و چنانچه سزاوار عظمت او

بسم خدا و او وصف میکند بابت هر فکر آنکه او عظیم است از آنچه انشاء وصف کرده اند و بدستی که بر جوی او وصف بنمودند
 نمود و چگونگی وصف نوازه نمودند که حضرت علی از هفت خواب او را کلاما بدیند و با او از کف و طاعت و او را در همه مانند
 طاعت خود کو با نیند و فرمود که بقره رسول بفرماید و بوی شما بیار و در حدیث کسب و عمل نماید و آنچه شما را از آنه می آید
 نزل کند که بقره که طاعت او کند طاعت من کرده است و هر که نماز مرا او کند عیب من کرده است و او را در وقت زبان
مفروض کو با نیند و ما اهل بیت را وصف بنمودیم نمود و چگونگی وصف نوازه نمودی که حضرت علی هر شک و شبیه و کلامی
از ایشان برداشته و ایشان را از جمیع عیبا و بدیها مطلق گردانید و مؤمن را و مستحق بنمود و بد دستی که چون مثنوی
 برادر خود را ملاقات میباید و با او صاف میکند پوست حضرت علی بسوی ایشان نظر رحمت میفرماید و کاهان از او بوی
 ایشان میزند چنانکه بولد از درخت میبازد و از حضرت صادق منقولست که چون در مؤمن دست زد که یکدیگر یکدیگر
میکند رحمت الهی ایشان را فرود میگرد و چون یکدیگر را در او بر میگردانند برای محض رضای خدا که خضر خدا از فرزند نیا نند
باشند با ایشان میگردانند که کائنات شهادت بر او شده عمل دان سر میگردانند چون با یکدیگر بنشیند ملائکه کائنات احوال
میگردانند و میگردانند که در وقت نوازه ایشان شایسته است و با نده است و خدا سزا ایشان را پوشیده است و او با کفست که هر که
که سخن این ایشان را بنویسد و حال آنکه حضرت علی میفرماید که هیچ سخن نیکویی مگر آنکه نوازه او با نده است و حفظ معنی است
حضرت آتش کشیدند و کوشیدند بسیار و فرمودند که حضرت علی امر فرموده است ملائکه را که از ایشان دور شوند چون با یکدیگر
ملاقات نمایند برای اجساد و حرمت ایشان و آنچه ایشان نیابند و بنویسند اشاعلم السرا و تحقیقات مبدان و اعمال
ایشان و گفته هان ایشان حفظ مینمایند و از حضرت امام محمد باقر منقولست که حضرت علی مؤمن را در خصایص کرامت فرمود
عزت در دنیا و ظلمه و در شکار و در کثرت و معایب در سبک ظالمات و حضرت امیر المؤمنین فرمود که مؤمن در دنیا و دنیا
میگردانند داخل شدن در امور و مجالس نوازه است و نظرش در مقام بسوی نوازه است و بلند معنی منقولست که چندی از صحابه
حضرت امام جعفر صادق در شب ماهتابی در خدمت آنحضرت نشست بودند گفتند که چه بسیار نیکوست این آسمان و چه
بسیار روشن و نورانی باشد این آسمان که در آن حضرت فرمود که شامی را میگوید و چنانکه ملک عظیم انشاء جبرئیل و میکائیل را
فرزاد جبرئیل بر زمین نظر میکند و شما را بر او داده مؤمن شرابا در طواف زمین مشاهده مینمایند نور خدای او آسمان را دیده
از روی کعب میباید و ایشان بنی میگردانند که بسیار نورانین را در مؤمنان و حضرت رسول فرمود که بد دستی که مؤمن
آسمان است و معرشت و اهل آسمان او را میشناسند چنانچه آری اهل قرآن ندانند خود را میشناسد و مؤمنه گویا تر است خود
خدا از ملک مقرب و بر ذات دیگر فرموده که مؤمن بنور آنحضرت در جویها میکند و از حضرت صادق منقولست که مؤمن در

برای این مؤمن میباشد که امان میدهد از جنبه شایان از عذاب الهی و خدا امان از اجازة میفرماید و بدانکه جنبه از احدیت معنوی
ظاهر ظهور اعمال در ایات و خلیفت و باطن حکما و بر تکرار این از ایات بدین معنی است چنانکه سابقا بر وجه اجمال با این معنی باشد
که در این و این خالص و پاک و نسیب از آن مؤمن است و کالی شیعہ میگوید کالی و لیل خدا و کالی مؤمن و شیعہ را بر کالی خلاف
میکنند که اعتقادش درست باشد پس معز و غیره مؤمن است با جان شیعہ که در فضیلت مؤمن و شیعہ و طوایف ایشان است
و اگر کسی جمیع اینها را بخوبی بداند و با این صفات مؤمنان و شیعیان وارد شده است بدانند که مؤمن چه بسیار است چنانچه از
حضرت صادق ع منقولست که مؤمن آبا باری است از کوه اسحق و جسد معنی از حضرت صادق ع منقولست که مؤمن سزاوار است
که خدمت حضرت در او باشد صاحب سزاوار باشد منزه از غشای که حادث میشود و زود که از خود و با او صاحب باشد و نه
مستقیم بقدمت او باشد و باقی خلفا با او و غیره فرموده قانع باشد و برود نماند غم ظلم نکند و براید و دستاورد عینا که او را
لشیر و در وقت خود را بپوشد در عقب دوزخ در عبادت و مردم از او در است باشد بدین معنی که علم خلیل و دوست مؤمن است
و دلش بود با او و در اولت و صبر و بیستادار است که او است و رفیق و همواری بر او است و مؤمن خائف و مردان دین دوست و از
حضرت علی ع منقولست که مؤمن خاموشی او بولایت است که از آنکه سالم باشد و سخن کند آنکه او را باری است که بیعت با او
فرا باری فایز گوید و معنی که با ایمان است بسیار بدوستان خود نیکی بد و دشمنان خود را از دشمنان خلق میزند و هیچ کار با
افکار عیبی را با او نمیکند و هیچ طماعی را بر او حیانت نمیکند اگر نیکی او را گویند از آنکه ایشان را میترسد و استغناء
میکنند از آنکه اوقات که گذرانند او را از غیب میزدند گفت که کسی که بر احوال او مطلع نیست اگر او را میبیند و میبیند
از مصائب آنکس که اعمال او را سنبط و احضا نموده از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که مؤمن در راه دین خود فریاست و عبادت
او و غیره نظر میکند و با خلاق میان میگذرد و در ایات بر تکرار رسیده و در علم و با دکی دفع حقایق صاحب حرص است و در
هر چه که موجب هدایت است او استفتا است و اعمال حیوان را با استقامت و راستی بجای آورد و با وفور علم صاحب حلم و بود با
و با نبرد صاحب رفق و هواریت و در امور حق صاحب محاببت و عجز از غلبت و با نادر کسی میزند و او را فریاست فترا
زیادت خود میداند و میآلت طلب خیر را ضایع نمیکرد و با ندرت بران تمام معنی میرزاید و طاعت خدا میکند و خوش خلق است
و در آن زمان خود را میگذرد و با وجود رخصت معاصی و بر روی کار میباید و در جماعت که در هر جمعی است و چون بقرآن است
دانش منقول خلاصت و در تهنیتها صبر میباید و از نماند از او از عبادت آید و در مکر و همت شکلیکند دارد و در وقت شکر
میباید خیریت نمیکند و بکسی نمیباید و بلوی شایسته بر یک نمیکند و در رویک با کسی روزی که خلیف و در وقت خود نیست
بود و شکر میگوید و تا زمانی خدا را در نظر گوید نداند نظر نمیکند و شکلی و در بعضی معنی انانیت که بر ای شکر مرگب عوام

شود و در دنیا آخرت رسوا شود و در جنس بر و طالب میشود که او را بجرام انانیت و حسد مردم با غیبه و او را تقوی و سرفرازی
میکنند و او کسی را بر ایات با گاهی سر زدن نمیکند و اسراف نمیکند و مغایر انانیت است و بر مسکن است و مردم میباید خود را
و مردم را بر احوال میداند و بر تکرار و بیار غیبت نمینماید و از مذلت دنیا چین و جنبان نمیکند مردم هر دو کار یکی چندند و با سبق
در علم خود و کار خود است و در علمش تقوی مشاهده میشود و در دینش سستی نیاید و در بعضی از احوال نمیکند هر که از او شوق
میکنند او را بختی و احوال میباید و مسامحت و در هر ای میباید هر که با او با او بطلبد و این سخن و بجز در آنکه میباید و نیستند
معنی منقولست که حضرت امیرالمؤمنین ع از حضرت رسول ص سوال نمود از حضرت مؤمن حضرت فرمود که بدست حضرت است
مؤمن که گویند خصلت او را و نباشد ایمان کامل نیست از اخلاق مؤمنان است با حق که بدانها احسان میشود و در آن روز که در دنیا
نیاید و بسا که این اطعام نمایند و بر سر ایشان بیفتند و دست بر آنان و چاههای کهنه خود را پالند و پاکیزد و در هر چه بود است
بر میان نماند و حق مراد عبادت کند مؤمنان چون بداند که چون سخن گویند و دروغ نمیکند و در هر چه بود است با حق
و چو ایشان را میبیند که در بختیست نمیکند و در سخن گفتن راست گویند و در سخنها و در هر چه بود است با حق
شیر و در حق مراد و میگویند و جهاد میکند و در روز داود و در شام عبادت بر پا داشته اند و آقا ایشان را با حق است
و کسی که با ایشان نمیشد کسی از ایشان منازعه نمیشود و بر روی میباید و در هر چه بود است با حق
و در هر چه بود است با حق که با او ایضا ما و ایضا از جمله بر روی میباید و در هر چه بود است با حق
ایشان از کسی سبب و در هر چه بود است با حق که با او ایضا ما و ایضا از جمله بر روی میباید و در هر چه بود است با حق
و شای عبادت معرفت بود و در هر چه بود است با حق که با او ایضا ما و ایضا از جمله بر روی میباید و در هر چه بود است با حق
باقی و فرمود که مسلمان است که مردم از دست و زبان او سالم باشند و مؤمن است که مردم از او ایمن باشند در مال و جان خود و
حضرت صادق ع فرمود که مؤمنان ملازم طاعت و تقوی خود را هر آنکه عاقلند شوقی را که اگر معاصی را کنند متذکر او باشند
و اگر بر روی سبک شتافت عینا با نماند و در هر چه بود است با حق که با او ایضا ما و ایضا از جمله بر روی میباید و در هر چه بود است با حق
دارد و در هر چه بود است با حق که با او ایضا ما و ایضا از جمله بر روی میباید و در هر چه بود است با حق
نماند مردم را موعظه نمینماید و خود را که بشناسد و ایشان را که با نماند از خوف الهی بعد از آنکه فرمودند که کسی که در مشاغل و تقوی
عبادت زمان خلیفان خود را در هر چه بود است با حق که با او ایضا ما و ایضا از جمله بر روی میباید و در هر چه بود است با حق
چنینند در بعضی از ایات جایی چیزی بدید که در هر چه بود است با حق که با او ایضا ما و ایضا از جمله بر روی میباید و در هر چه بود است با حق
بودند و کار و عبادت بود و در هر چه بود است با حق که با او ایضا ما و ایضا از جمله بر روی میباید و در هر چه بود است با حق

مردم را گفتند ای ایوان قدر دشوار تر است که هر کس بداند که بزرگ است و بدو سختی که مردم بروی او میکنند
 هست که آنرا بدین و بر هر یک کار تر است و سختی است که آنرا بدو نیست تر است چو بدین را سختی را که آنرا بدو نیست تر است
 اولی صانع و فروغ است و سخی میکند که در حق او باطلی کرد و چون بی بیند سختی را که آنرا بدو نیست تر است میگوید که کس
 باری این مرد ظاهر باشد و نیکی بشارت باشد پس چو بدین چینه کند بدین مردم بدین میشود و بدین اولی صانع میشود و این حضرت
 صادق عم منقول است که حضرت رسول روزی ملاقات نمودند حارث بن العباس انصاری و فرمودند که در چه حال صبح کردی
 ای حارث گفت که صبح کرده ام با رسول الله با ایمان محقق و ثابت حضرت فرمود که هر چه بدو با حقیقی و دلایل است حقیقت ایمان
 و حقیقت کلام و از دنیا مشرود شده است و بدین تراضیت نادر و ایمان باعث بدو بود که جاهای من عبادت و نشکلی و زلفی
 من و روزی که در آن است و گوید عرش پروردگار خود را بی چشم که بر این حساب نصب کرده اند و گوید اهل بیت را بی چشم که بر این
 یاد کرد و گوید اهل بیت را بی چشم که در چشم معنیت حضرت فرمود که در آن وقت که خداوند است با ایمان متوجه
 بنی خاندان ثابت باشد خدا ترا ثابت بدارد و خاندان که گفت که بر او عرض خود را بچیز چیزی انقدر دادند که نازم که باعث هلاک من کرده
 که در چشم خود حضرت از برای او و عارفان بود بهای جنش بر طرفند و از حضرت امام محمد باقر منقول است که حضرت رسول
 در بعضی از سفرها بودند در عرش را چو از سوزان بملانیت حضرت رسیدند و سلام کرد و در حضرت پرسیدند که کیست
 شما گفتند ما مؤمنانیم فرمود که بقیعت و دلایل ایمان شما نیست گفتند بقتضای الهی را چو شد ایم و او را یکی یا متعالی که بدو
 و او را خدا را خدا تقوی نمود بر هر کس که بود که در این است و هر که است که از حکمت و دانایی در دین
 پیچیدار بودست که گوید که هر کس که بدین خاندان چند را که پیوسته در آنجا است که نخواهد داشت و جمع میکند شما
 که بخاندان است و بر هر یک خاندان است خداوند که با آن گفت شما سویه او است و اخبار را بر او باری بود از حد و اوصاف
 و هر چه از اخبار است باب حدیث امام است که والله یضرب علیه الرجمه الله الملك المنان شرح وافی بر آن نوشته اند ایستد که حقیقتا
 جمیع مؤمنان را تقوی گفت است با ایمان کالات و تقوی باین سعادت روزی که مانی با باد تا اذکان العباد خدا و این قیمة مؤمنان بر حق
نتم اذن و اقامه حق الله عز وجل الملك الله یضرب علیه الرجمه الله هر کس که بود که بر او کوه بر او مینویسد علی علیه السلام را با دست
 بر اقامه و در بر تو نه در سبب معراج لا تسکاه الا الله معراجی است چو بدین راه و بر ایمان خالی شما بوده باشد و در سبب ایمان با چشم
 کند که او تک نگارنده باشد پس اقامه را گوید و نشان داد که در حقیقتی هلاک که در امر فرماید که در عقب او صف بدین صفتی که
 در طرف آن صف را شوق است و بدین و کجاست که آن هلاک که با کج است او و پیچیده کند با چو او آید که کند خود را عیان از ای ابو ذر
 هر که اقامه را گوید و اذان نگوید و با و اذان نکند او همانند میگوید و ملک که با او میباشد هلاک که اذان و اقامه و سنجای مولد حضرت

رسول فرمود و احوال بدین در فضیلت هر دو بعد از حصاصت و بعضی از علمای اوزان جماعت واجب داشت این هر دو را بعضی
 اقامه را در همه اوزان ها و اذان را در نماز صبح و شام واجب میدانند و احتیاط داشت که اقامه را مطلق تر از نماز است و اذان
 در نماز صبح و شام تا نماز باشد تر از احتیاط است که بشرایع که در نماز رعایت میباشد که در اذان است و در پیش
 که در نماز باطل است بود و سخن نکند سخن و حرکت نکند و هر دو اقامه رعایت بکند و اذان و اقامه مخصوص نمازهای واجب
 میباشد است و در غیر آن نمازهای واجب و سنت بدینست و از حضرت رسول منقول است که هر که خالص از برای خدا
 اذان بگوید حقیقتا تر از پنج عمل هزاران شریف و چهل هزار صدقه با او کرامت نماید و بشفا است او چهل هزار کفایت داخل
 بخت شود و بدین سخن که چون مؤمنه میگوید استغفر الله لا اله الا الله نود هزار ملک بر او صلوات میفرستند و از برای
 او استغفار میکند و در قیامت در سینه عرش الهی خواهد داخل حقیقتا از صاحب سزاوار تر شود و ثواب گفتن استغفر الله
الله محمد رسول الله را چهل هزار ملک بنویسد و هر که چنان جماعت حاضر شود و شفاقت نماید بر صفت اول و یکم امرام را
 در پاد و اذان مسلمان نکند خدا ثواب مؤمنان را در دنیا و آخرت با او کرامت فرماید و بدین معنی از حضرت امام محمد باقر
 منقول است که هر که در سه سال از برای خدا اذان بگوید حقیقتا سیامیند گناهان او با بقدر آنچه در راه اهل عیبند و خدا او را در دنیا
 آسمان بلند میشود و هر چه خوشی که در دنیا او را بشود در قیامت او را نماید و آنچه میگوید و از ثواب هر کس که در آن مسجد یاد
 جماعت نماز کند چاره باور بدین و بعد هر که بصدای اذان او را میخواند حسن بباید و در حدیث اذان حضرت رسول منقول است
 که مؤمنان آسمان مسلمانانند و نماز روز و شب است و بر کس و سخن ایشان از حقیقتا چیزی سوال نمیشاید مگر آنکه با ایشان
 عطا میفرماید و در هیچ امری شفاعت نمیکند مگر آنکه شفاعت ایشان قبول میخورد و فرمود که هر که چهل سال از برای خدا اذان
 بگوید خدا او را در روز قیامت با چهل چهل صد بن عشور و کوهان و هر که بیست ساله اذان بگوید در قیامت بقدر آسمان اول او را
 کرامت فرماید و هر که ده سال اذان بگوید خدا او را در دنیا و آخرت با او کرامت خواهد کرد و هر که یکساله اذان بگوید حقیقتا در دنیا است
 گناهان را با بیارزد که بسبب کسی که حد باشد و هر که خالص از برای رضای خدا بگوید یکصد گناهان بگوید حقیقتا گناهان او را
 بیارزد و بقیه عمر او را از کفایت حفظ نماید و در هر وقت او را در دنیا و آخرت کرامت فرماید و بر او است و بگو از حضرت منقول است
 که هر که در ده سال از برای خدا اقامه بکند حقیقتا ثواب شریفی که کرامت میفرماید که در روزی خود دست و پا زند و در حدیث
 دیگر فرمود که هر که یکسال در شرفی از مسلمانان اذان بگوید بخت او را واجب شود و بدین معنی منقول است که شام است
 این امام مجتهد حضرت امام رضا که در آنجا میگوید و اذان یکبار او را فرمودند بنفش حضرت فرمود که صدای خود را بلند کن و ای گفت
 که چو بدین کلام خدا بنوعالی به او میرسد بدین گویند و فرمودند تا بیست بار شد و از حضرت صادق منقول است که چو صدای منفر

نشان شود و در راه او پیش جیبی از حضرت صادق ص منقولست که هر که با اذن و اقامه نماز بگذرد در عقب او و در صف او ملائکه
 نماز کند تا اگر با تمامه نماز کند ملائکه در عقب او نماز کند و در بعضی جاها پیش آنست که طول هر صف را مابین مشرفین
 و مترقیین و در بعضی اخبار داده شده است که صف کوفته مابین مشرفین و مترقیین مابین و مابین و مابین است و پسند معنی
 از حضرت امام رضا ع منقولست که هر که اذانه و اقامه بگوید و در صف او نماز کند و هر که اذانه بگوید و اذان نگوید
 باک ملک از جانب راست و باک ملک از جانب چپ او نماز کند و در حدیث دیگر از حضرت امیرالمؤمنین ع منقولست که اگر با اقامه
 تمنا نماز کند ملائکه در عقب او نماز کند و هیچ عبادت اخبار مابین حق نمکنت که در سینه و اذنان کامل باشد و یکسخت در عقب
 کامل و اختلاف اقامه بخوبی باشد و بخلافه عذرها که اگر اول اذانه بسبب عذر فوری باشد یکسخت او نماز کند و اگر بعد از سلی
 اول اذانه باشد و در ملک با او نماز کند و اگر بغیر عذر ترک کرده باشد یکسخت با او نماز کند و ع منقولست که اگر با اقامه
 سبب بدیع الله انبیا و ظهور امام سید مرتضی ع ملائکه اظهار الله اجزا شریف و سیدین صراطین با اذانه و اقامه که در اقامه
 نماز است و انبیا و ائمه ای بود در هر جوانی که نماز کند از برای خدا و دنیا و طوهارت و نیان و حرمت خود را به وجه رسالت در مقام آنی
 التبر حقیقتا با عطا فرماید ثواب هفتاد و صد مرتبه و آنچه بود که خود را با اذانه و در میان غافلان مثل کسی باشد که جاه
 کند و در میان که بختگان صد مرتبه کسی را میگوید که بصدق بی بی و عبادت انبیا و در احوال و افعال بشوق و پیش از آن که در کوفت
 بکند و بنسبم احادیث که در باب خواب اعمال وارد شده است بدو وجه توجیه میشود اول آنکه مراد صد مرتبه از اقامه
 دیگر باشد که ثواب یک جهاد صلح این است بر او است با ثواب هفتاد و صد مرتبه از اقامه نماز دیگر و تکرار هر عملی موجب
 احتیاق تکرار است از خواب میگرد و حقیقتا در بعضی از اوقات آنرا که است میفرماید پس مراد آنست که آنقدر حقیقتا با آنچه
 تفضیل میفرماید بر او است با ثواب احتیاق هفتاد و صد مرتبه و وجه دیگر توجیه میشود که وجه توجیه در وجه ظاهر تریب
 همی آنگاه که در حدیث معتبر از حضرت صادق ص منقولست که هر که حقیقتا اذانه و اقامه را با احتیاط میکند امام
 عادل و ناجی است که هر چه که در طاعت او کرده باشد از حضرت رسول ص منقولست که هفت کسند که در رسالت
 عزیمت آنجا نموده بودند و روزی که پیوسته سابع نبیست امام عادل و جرات که در عبادت آنی نشو و نما کرده باشد و شخصی که در
 مسجد متعلق باشد و توفیق که بیرون آید از مسجد تا باز که در دو و شخصی که در طاعت آنی با یکدیگر باشد تا مقارنت نماید
 و شخصی که در خلوت خدا را یاد کند و ثواب چشمه اقیانوس جاری کند و از خون آنی شخصی که زنت صاحب حسنی و دایه خود
 بخزند و از نوحه خدام تکبیر آن نشو و شخصی که بشماره پاره شخصی که دست چپش بر آید که از دست چپ جدا است و
 از حضرت صادق ص منقولست که هر که قرآن بخواند و او را با ایمان باشد قرآن با کوشش و خوی او خالی نگردد و حقیقتا او را

باز سوزان بگو کاران از ملائکه محسوس کرده اند و قرآن در قیامت از جانب او نجات تمام کند و گوید خدایا هر عملی که من در حق
 یافتم من مزید عمل کن که خود را بخیرم پس حقیقتا در حدیث آنجا آمده است که در روز قیامت و نجات کرامت بر سر او گذارد پس در وقت
 خطاب فرماید که آیا اوصی شدی قرآن که بگوید که از یاد او این او است و اوست ما شتم پس حقیقتا کرامت اینی و بر دست راست
 و در دست چپ او است و در وقت و در دست چپ او است و در دست چپ او است و در دست چپ او است و در دست چپ او است
 پس بفرماید که راستی شدی که بگوید که بل و کسی که بر او حفظ قرآن دستور باشد و ممکن است بخواند تا حفظ کند حقیقتا این خوب
 مضاعف با کرامت فرماید و پسندیده است از حضرت صادق ص منقولست که کسی که در میان غافلان بیاد خدا باشد مانند کسی
 که بعضی کسب میکند جهاد کند و کسی که بعد از آن کوشش کند جهاد کند هفت از برای او واجب است و احادیث بر این معنی است
 یا با اذن از الجلساء من الشکوت و الشکوت حی من امر الله الشکر یا با اذن از صاحب الامور و الاذکار صلوات الله علیهم
 و لا تکل طعام الفاسقین و یا با اذن از صاحب طعام من عیب الله و کل طعام من عیب الله عز وجل اینها همه در حدیثی است
 صالح دیگر پیش است از عبادت و تنگدستی است از خاموشی و خاموشی عیبی است از بعضی بدگفتن بدانکه امر و در وقت بعضی
 آنست که شخصی بخندد یا بگوید یا بگوید و حضرت در اینجا گفتن شر را با بر عبادت تقییر فرموده اند برای اشعار با آنکه
 آنچه از عبادت لغو و باطل میگوید که با کثرت از آن خود را ملائکه کسی که اشیاء بیوالت عبادت حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که بعضی
 که عبادت لغو میکنند که این سر بر کلاه خود از آنجا میکنند ایها بود صاحب است ممکن است با مؤمن و نباید طعام خود را بخورد
 مگر بر وجهی که آن لغو و طعام ناسف است از ای این در بخورد طعام خود را بکسی که آن را بکند خدا او را دست در وجه و بخورد طعام کسی
 که از برای خدا تواند دست در دهان بگذرد عیبی است که مصاحبت او را در اخلاق و اعمال داخل عقاب است پس باید که
 آنگاه در مصاحبت بیکان اهتمام نماید که شایسته طهارت مرصفت ایشان و تامل نماید و با خلاق پسندید ایشان منتسب شود
 باز مصاحبت بدان احتیاج نماید که مبادا بدینان ایشان در او تامل نکند و مصاحبت بدین که شیطان استند جز بدین نیست پس ساند
 از شیاطین جز آنکه بر آن است که اهل کلام از شیاطین خود بدین قبول میکنند تا از شیاطین خود بدین که اگر از شیاطین سبب است و با شیاطین
 شایسته است و میشود چنانچه از حضرت امام موسی ع منقولست که حضرت عیسی ع گفته که مصاحبت بدین شیاطین خود را بدو خود
 مبتلا میکند و فریب بد آنرا از هلاک میکند پس هر بدید که بگذرد هفتی میکند و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که
 پدرم حضرت علی ع کسب صلوات الله علیهم ما فرمود که ای فرزندان با حق مصاحبت و برزاقی ممکن است که ای پدر از شیاطین
 بمنزله انسان فرمود که در خوار کرد و در هکلی مصاحبت مکن که مانند شراب عز از بیب میوه دل و نوحه و از برای تو و در دیگر داند
 و با ناسق مصاحبت مکن که تو را در حال خوابت لال بگذرد و در دیگر با اختیار میکند و در خوار که با خنجر مصاحبت مکن

ایه غالب است و واقع شده است که هر طریقی که در حق است زیرا که هر طریقی که در حق است و در برابر خود
 که بر هر طریقی که در ولایت است این طریقی که بسیار بود و از جهت ولایت شعیب علیه السلام که از جانب مختلفه و کما هو الله است که
 هر که منوجه آنجا میشود از این صراط برود و این صراط را همیت و وفایت بار یکی و وفایت نازکی و کجکلیا همانا در کجا شیطانی است
 یعنی در کجا نشسته اند و عقوبت آن عبادات باشد و در کجا معاصی دارد که بسیار کبیئاته عقوبت دارد که در حق این صراط
 یعنی هر طریقی که در وفایت بار یکی و در وقت و در سوزش و بر روی جهت میگذارد پس کسی که پوست و در این صراط است
 در آن صراط است بر همت می رود و هر که بسبب اعتقاد ناسوخی یا کبیء هلاک کننده از این صراط بدو رفته همان عقوبت و کجکلیا که
 می رسد با این نازکی صراط میگذرد و بجهت می افتد و همچنین عارها و عقربها که در این صراط است از این جهت است و در غنما
 وجود و تصور صورت و غیره افعال حس است و همچنین نماز و در تبار و وجه و بدت هست بدنه نماز افعال مخصوصه است
 و روح نماز و ولایت علی بن ابی طالب و اولاد است و کل روح انست که در باقی میگذرد و منشأ حرکات و آثار بدنه میگرد پس
 نماز و ولایت هر چه موجب کمال میگرد و در باهت قریب میشود و در عقاب نجات نمی بخشند مانند بده مره است پس ولایت در
 آفت و بجهت نماز کمال ایشان صادر میشود و اگر از دیگری صادر شود بی جهت ایشان میشود پس بقای نماز ایشان است با این سبب
 یعنی نماز و بجهت نماز و ایشان کمال کرده و خالق ایشان شده که با نماز تقصدند پس هر کجا که لفظ ایشان را در این دنیا و آخرت
 یا در هر امر اطلاق میکنند پس نماز را بر این افعال و بر آن وقت مقادیر و بر آن وقت باقیات با بصفت اطلاق میکنند
 پس نماز که در قرآن واقع میشود ظاهرش که این تعالست مراد است و با اطلاق که ولایت مراد است و منافات با یکدیگر ندارد
 چون از ملاجه اسمی است بسبب اینکه این احادیث را تفصیله اند انکار عبادت گویم که این دو کلمه یکی است و نماز که در این
 شخصیت و در وقت کمال و شخصیت و این اعمال در کمال نیست و چون از حشور بجانب تقریظ انما انکار این احادیث کرده اند
 و در کوه اند و همچنین ایمان چون حضرت امیر المؤمنین هم کامل کوهنا و انکسرت بی وجه کمال با آن متعسف و فقای ایمان
 بی جهت آنحضرت و ولایتش که در اعظم ایمان است و ایمان در وجه احسان و جوارضی سر بهت کرده و پوست از آن و افعال ایشان
 ایمان مشاهده میشود اگر ایمان بر آنقدرت اطلاق کنند در جمل کوهنا بعد نیست و همچنین عاقلان ایمان در باب کفر و
 معاصی چنانچه اند پس روح و معنی و عمل معنی صانع و ایمان در کوه و غیبی افعال عبادات علی بن ابی طالب است و قرآن نازل است
 و روح و معنی و عمل حقیقی خفا و منکر و کفر و فسق و عصیان است و هر که در عقاید و سایر دشمنان ایمان است که بسبب القیاس
 کفر معاصی باقی ایمان در ایمان کمال کرده بود و همچنین کلمه را حرمت داده اند برای اینکه عمل بیوفی آنی و مقید و دست
 خلاصت در لقای ائمه معصومین و دوستانه ایشان که یک معرضت و محبت و کما سیف با در خاست از کعبه اشرف و کعبه حقیقی

ایشان

ایشان تا ما باید که کسی انکار حق است این کعبه ظاهر کند با انکار حق کند یا حق تا کافر شود بلکه بسیار است که اول کعبه ظاهر بود و
 بعد آنکه کعبه باطن بود و از انوار هر چه برسد شود چنانچه با سایر معنی از حضرت امام جعفر صادق که او را میفرماید
 باقی معقول است که فرمودند که این سنگها را برای این بنا کرده اند که مردم ببینند بطولان و بسبب این بطولان عبادت است
 و عالم درین خردان مایه در یکی و ولایت خود را بر معاوضه نمایند و باره این باب معنی داد و این مقام بسط نمیتوان داد
 اما اگر در آنکه این معنی در سه نموده بسیار است از مشکلات اخبار بر حق ظاهر میگرد و معنی حق گوید نماز را معنی میگرد که نماز
 خودش در یکی که کامل باشد موجب قریب میشود و از معاصی و مناجات ایشان فی سبب عباد و منع میکند و هم از حضرت امام
 که در حق نماز میگوید بلکه همان معنی نماز است که در ایشان کامل کرده و موجب اعتدای مراتب مرتب ایشان که در این دنیا
 مشکلات و ترانج میباید زیاد و از این مقامات نازلند کفایت مومنان کفایت میشود و در حق میگرد مشکل ایشان است
 که در وصف قرآن کاملان وارد شده است پس حضرت امام جعفر باقی معقول است که نماز را در سه مرتبه یکی
 یعنی است که قرآن خوانده است و آن سرمانند بنام حق که هر که است و بسبب حجب تواید و احوال این بارها شده که در آن است
 و هر که بر مردم استعمال و زیادت هر یک است و شخصی است که در آن است و حریف است که حفظ و ضبط نموده و در حق
 و احکامش را با ضایع ساختار است و هیچ در دست که در حفظ سعی میباید خلاصت از این معانی حاصله و قرآن بسیار است
 و شخصی در آن است که قرآن خوانده و در آن روز و در آن روز که در آن است و شبها باقی بماند و در آن است و در آن
 نشسته ماند و روز و شبها و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است
 قرآن پس هر کجا اجابت خداوند عز و جبار واقع میباید بلا عار و با بخت است غلبه بر دهد مسلمانیان در دشمنان و با بخت
 خفتن با این آنگاه میبزرسد و انگاه که اجابت در میان قرار داده قرآن که از کوه آخرت پسند معنی از حضرت رسول
 معقول است که سزاوارتر بر مردم بتشع و فخر و در اشکار و بهمانه حاصل قرآن است و سزاوارتر بر مردم در نصیحت و اشکار و بهمانه
 و روز حاصل قرآن است بعد از آنکه با آن فرمودند که ای خداوند قرآن بسبب قرآن ناسخ و نزی که خداوند را بلند
 مرتبه گرداند و قرآن طلب عزت از مردم میگرد که خداوند از لیل میگرداند و معنی شریف آن برای خداوند است
 و آن برای مردم نیست خود مگر که خداوند معصوم و در نماز خوانده در سستی که هر که قرآن شکر نماید چنانکه گوید با بخت
 در میان و در عبادت و در عبادت و در عبادت و در عبادت و در عبادت و در عبادت و در عبادت و در عبادت و در عبادت و در عبادت
 چنانکه در دو معانی است که بعضی است و بعضی است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است
 و علم که در آن برای عظیم قرآن کسی را که قرآن با وعظا کرده باشد و کما است که خدا یکی از خلق حق است یعنی آنکه با کجا

و مؤدود و زود است از امثال و اسباب و جناس و تشبیه که عقلم غیره است چه نماید و که خدا حقیر نموده است و حقیقی مافیه است چنانچه
 که خدا حقیر یافته است و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که قرآن بخواند و با خواننده قرآنه با شامد خوانی یافت و نیاید
 زینت عاقبت او قرآن است چنانکه در مستوجب غضب الهی گردد و در کتب و اگر آنکه بشود بر بوی و در قیامت قرآنه بوی
 جهت حقیر نماید که او را عذر و نهانند **سابقه چنان** هم در بیات کتاب خواندن قرآنست و آنست مشتمل بر شرایط بسیار
 اول آنکه قبل از آنکه خواند حشمتی مبرها بداند که در نقل القرآنیه من قبل که در قرآنست قرآنه نیز قبل کرد و نیز قبل کرد
 آنکه واجبست و در این مستحبت نیز قبل واجبست مشهور است که هر چه در آن کمال او نماید و فاصل در بیات وقت
 و فصل بکند که اگر در کمال در مشتمل بیکدیگر خواند و فاصل در میان قطع نفس باشد که طویل بکند کمال او را ساکن خوانند
 بلکه اگر کسی را باقی کمال لاحق و مسلک کند و اگر وقت کند بر کمال و وقت حرکت نکند چنانچه منقولست که از حضرت امیر المؤمنین
 سوال فرمودند از اهل حق من قبل من بود که در قبل حفظ و فطانت و ادان بود در خفاست از اخبار و نیز قبل مستحب فرموده شد
 و بیات خواننده قرآنست چنانچه که در وقت در یکدیگر داخل نشود که خوب نشان شود و بسیار هم با سادگان خوانند که در وقت آنهم
 ثابت است و امتثال کلام بر طریقت شود با رعایت صفات حروف و بر آنها و اقسام و فضا که از کتب قرآنیست فضا صیقل اندام معلوم میشود
 و باقیات را با این داخل و در آن حضرت فرموده اند بیوات کرد و در حدیث دیگر از آن حضرت منقولست که از نفسی من قبل بر سینه
 فرمود که خواند با خوب ظاهر کرد و در آن قرآنی که بر یاد شعر را معنی اندازد و از هم بسیار از آن است و در کتب دیگر که با باشد
 دیگران در معنی و خوف آرد بد با کوی بیاید عذر اندازد قرآن را در همان صفت و جهاد با باشد که هر که بر آن سوره کار بد و زند بخواند
 که در تمام سوره رویم بند بود و تفکر خواننده و متوجه معانی آنکه که بدیده و بر وقت و ضمیمه خواند است و باید که از مواضع
 قرآنه متذکر شود و از احوال گذشتگان بیعت کرد و چون با بر روحی رسد از خدا بطلبی و چون با بر عقلی رسد استعداده
 ثابده چنانچه با سینه بسیار از حضرت امیر المؤمنین و سایر ائمه علیهم السلام منقولست که چنانچه بخت در قرآن که در آنکه در آن
 باشد و از حضرت صادق منقولست که قرآنست که تا نشاید است پس آنرا بخواند و از حضرت منقولست که حضرت امام
 موسی از شخصی پرسیدند که بقیان در میان معنی ای گفته بلی فرمود که چرا گفته آن برای خواننده قبل از آنکه احدی بر حضرت
 بعد از آن زمان فرمودند که ای حقیقت هر که از دست او و سینه عبادت ما بیاید و قرآنه مانده و در حق او و در حقیقتی ندانم قرآن میفرماید
 تا در جهات او را بداند که در آن روز که در ریاضت هفت بقدر آن است قرآنست بقدره بیکدیگر خواند و بالآخر و پس از آنکه بخواند بلکه
 بالآخر و در حقیقت گفتند که در هر کس که در حق با این تشریح نامه از آن حضرت باشد و چون قرآن معنی اندازد و در معنی اندازد و معنی
 معنی اندک گوید با این است که بخواند و از آن معنی اندازد منقولست که حضرت امام رضا در راه خراسان چون بمیان حشر

خواب میفتند تا زودت بسیار میفرمودند و چون با بر میسیدند که در وقت ذکر بخت با و در رخ بود میگویند و از خدا سوال
 داشتند و در رخ میفرمودند و چون در زمان سوره قبله الله معنی اندازد بعد از آنکه است میباشند و بعد از آنکه است و پس از سوره و باقی
 میگویند و در سوره میباشند که ای الله و در سوره قبله الله معنی اندازد بعد از آنکه است میباشند و بعد از آنکه است و باقی
 الکافرونه و چون از سوره فارغ میشدند در سوره بقره میفرمودند و در سوره الفاتحه و در سوره الاحقاف و چون از سوره الفاتحه فارغ میشدند
 فارغ میشدند و در سوره میباشند که ای الله و در سوره الفاتحه و در سوره الاحقاف و چون از سوره الفاتحه فارغ میشدند
 میفرمودند سوره الفاتحه میفرمودند و در سوره الفاتحه و در سوره الاحقاف و چون از سوره الفاتحه فارغ میشدند
 معنی اندازد بعد از آنکه است میباشند که ای الله و در سوره الفاتحه و در سوره الاحقاف و چون از سوره الفاتحه فارغ میشدند
 که لیلت الایام لیلت و پسند معنی از حضرت امیر المؤمنین منقولست که هر کجا که از مسجدها را بنویسد که بلی سبحان الله
 الاعلی و مسجدها سوره چندند که در دارالافتاء یسبح یا سبوح است و چون بخواند که ای الله و در سوره الفاتحه و در سوره الاحقاف
 نیز بشود و در نماز باشد و خود در غیر نماز و چون سوره الفاتحه خواند در آخرش بگوید و بخندد علی بن ابی طالب
 و چون قولوا سبحان الله یسبحون بکرم ما یسبحون و بعد از آنکه است میباشند که حضرت امام رضا
 در سوره روز یکدم قرآن میفرمودند و در سوره میباشند که ای الله و در سوره الفاتحه و در سوره الاحقاف و چون از سوره الفاتحه فارغ میشدند
 مگر آنکه در معنی آنکه ای الله و در سوره میباشند که ای الله و در سوره الفاتحه و در سوره الاحقاف و چون از سوره الفاتحه فارغ میشدند
 روز یکدم میباشند و پسند معنی از حضرت صادق منقولست که چون سوره قبله الله معنی اندازد بعد از آنکه است میباشند
 قد بداند میباشند احدی بداند و بعد از آنکه است میباشند که ای الله و در سوره الفاتحه و در سوره الاحقاف و چون از سوره الفاتحه فارغ میشدند
 که سبوح منقولست که آیات قرآن خدیجهای حکمت را بیست و نه در هر خواند و آنکه میباشند باید که در آن وقت بخواند و بتکرار
 معانی و حکمتها را بیاید و در وقت دیگر از آن حضرت منقولست که فرموده که هر که در ماه ربیع و در سوره میباشند که ای الله
 قرآن با هر با شد و در سوره میباشند که ای الله و در سوره الفاتحه و در سوره الاحقاف و چون از سوره الفاتحه فارغ میشدند
 که در آنکه شود و الحق چگونگی و در سوره میباشند که ای الله و در سوره الفاتحه و در سوره الاحقاف و چون از سوره الفاتحه فارغ میشدند
 خود حضرت گوید و مناجات کند و در آنکه گوید و گویند کسی با او سخن گوید قرآن بخواند که ای الله و در سوره الفاتحه و در سوره الاحقاف
 یا آنکه خطا باشد است ای الله که در سوره میباشند که ای الله و در سوره الفاتحه و در سوره الاحقاف و چون از سوره الفاتحه فارغ میشدند
 آنچه است که در سوره میباشند که ای الله و در سوره الفاتحه و در سوره الاحقاف و چون از سوره الفاتحه فارغ میشدند
 خطا باشد ای الله و در سوره میباشند که ای الله و در سوره الفاتحه و در سوره الاحقاف و چون از سوره الفاتحه فارغ میشدند

ان خدا همه کرامت و تزیینت که در کتاب حق کند و کلامی که در آن است تمام آن را به نیت از برای پیش میکند و آنکه عادت است چون در آن نیتها که نیت برایش
 این نیت که در دست با او می رسد از او جدا می ماند و در آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است
 میباید و کلامی و صفاتی که در آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است
 تکلیف می میکند که در آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است
 و کلامی که در آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است
 و نیتها که در آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است
 در نیتها که در آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است
 میکند چه کند یا که برسد و زیاده و کم می رسد و کلامی که در آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است
 عالم و معارف نامتناهی را بر او می کشد و از آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است
 صفات جلال و جلال و رفعت و کمال و کلامی که در آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است
 میگوید و در آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است
 با آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است
 و نیتها که در آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است
 لطف و مدد و احسان و در آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است
 بر عهده نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است
 متناهی بر نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است
 نظیر می نماید که در آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است
 و نیتها که در آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است
 بر این حاضر ساخته اند و در آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است
 مصاصیاتی است بر این و او بسیار است و در آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است
 در تمام تلاوت و در آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است
 و بر نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است
 احتیاج است بلکه ظاهر اینست معنی است که جنب و جانین را بقی نماند و غیر سوره های سجده است و معنی زیاد از نیت

آورد و کرده است و در آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است
 از آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است
 و خلاف نیت در آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است
 علی این سوره یکی از دو صورت است اول آن که در آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است
 التبیح العالم من الشیطان الرجیم و در بعضی از روایات شریعت بعد از این و آن روایتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است
 از روایات است بعد از آن که در آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است
 بعضی حکایت است بعد از آن که در آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است
 و آنکه در وجه اول آن شریفان است بنیام و بقوله بود نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است
 بعضی دیگر از روایات است در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است
 کیفیت ختم و نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است
 ختم می کند حضرت فرمود که مرا خوش می آید که در آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است
 صدق در عرض می کند که من قرآن در آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است
 فرموده اند که بل بعد از آنکه فرمودند که چیزی پیش از این نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است
 یعنی که حق و نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است
 از خدا بجهت از سوال کن و چون بآید که در آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است
 بر سید که در ماه رمضان در آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است
 شب ختم می کند فرمود که بلی ماه رمضان است و در آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است
 بسیار بگر و نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است
 یا هفت نیت و نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است و در آن نیتها که در کتاب حق است
 از حدیث سوال نموده از ختم کردن قرآن در هر شب حضرت فرموده بود که بلی و پدرم در ماه مبارک رمضان چهل
 ختم میکرد و من کمالی چهل ختم می کردم و کلامی زیاد و کلامی بقدر آنچه فروع و محال داشته باشم و چون در نظر میشود و یکم
 از برای حضرت رسول ص فرمود میگوید که از برای حضرت امیر المؤمنین و یکی از برای حضرت فاطمه و دیگری از برای
 هر یک از ائمه عالم هم التکم یکی و یکی از برای شما و تا حال پیوسته چنانچه که در ماه حج نوبت از برای من خواهد بود بسبب

حضرت زینب که خدا بپسینتوا جنه فرماید که در قیامت تو باینکه با منی را و بگفت الله اکبر یعنی تو آفتاب بودی می خراید
بوی حضرت سمر بر بنی فرمود که بوی **سَلَم** در تو آفتاب بقا جو و تعلم و حفظ ترا گشت بسند معنی از حضرت صادق است منقولست
که هر که با نخل ایش که باشد و قرآن با شفت خفتلکند حقتعالی در او جریا و گوشت میفرماید و در حدیث دیگر فرمود که سزاوار نیست
که مؤمن بگریه نکند و آنرا یاد کند باشد با مشغول یاد گرفته باشد و در حدیث دیگر فرمود که هر که یاد گرفته قرآن بر او شرف
باشد و بی شفت یاد گیرد او را در او جریاست و بسند معنی از یعقوب حسن منقولست که خدمت حضرت صادق در عرض نمودم که مرا
خجسته در راه که ایچند در خاطر داشتم فراموش کرده ام حتی بسیار از قرآن این عمل فرمودم که در راه بودم حضرت را
نگاه و خیز حاصل شد و فرمود که بدوستی که شخصی که فراموش کرده است سوز از قرآن آید سوز و در قیامت از او بیخنده
اند و دعوات بیست بر او مشرف میشود و میگوید که السلام علیک اود جواب میگوید و علیک السلام لولیک میگوید که این
فایده است و در آنکه هر که در قرآن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است
بعد از آنکه فرمود که بر شما یاد یاد گرفته بدوستی که کسی فراموش کند که ایشان را یاد کند و چون فراموش کند
که با آن مشغول خوانند نامم بر میگوید که خوش آنند و در جبهه و در باطن جبهه نیست و چون فراموش کند که کتب و روایتها
بخواند و بر یاد کند که کسی که بداند با نخل ایش و احادیث بسیار موافق ایجاد میشود و معرفت فراموش کرده و قرآن واقع میشود است
که ظاهر بعضی فراموش کرده اند و غفلت است و ظاهر برون عمل نمودن معانی آن معنی و در تمام ظاهر است که بد است و آنرا از روی بیخوشی
باشند و بیایست و اگر به اختیار نیست ضعف حافظه از ظاهرش محسوس و تصور نکند و بعضی اخبار است که وارد شده است که در بعضی
نادره بر اینها جمولست چنانچه از حضرت رسول است منقولست که هر که قرآن را یاد کند و در آن مشغول شود و در آن مشغول
نماید و در آن مشغول باشد و در آن مشغول باشد و در آن مشغول باشد و در آن مشغول باشد و در آن مشغول باشد و در آن مشغول باشد
که بیگانه شکار می آید که فرزند یاد کند و در آن مشغول باشد و در آن مشغول باشد و در آن مشغول باشد و در آن مشغول باشد و در آن مشغول باشد
فصل در بیان عذاب اهل زمین است که یکی از ایشان است استثنای از جمیع میفرماید و عذاب بر او آید از ایشان تا خوی میباید سابقه **عقرب**
در تو آفتاب قرآن است بسند معنی از حضرت صادق است منقولست که قرآن عهد نامه الهیست صوبی بیند که این سزاوار
نیست که هر مسلمان در قرآن نظر نماید و هر روز بخواند و از حضرت امیر المؤمنین است منقولست که خاندان که در آن قرآن خوان
میشود و یاد خدا داده میشود بویکت داده خاندان بسیار میشود و مسلک در آنجا حاضر میشود و شیاطین از آنجا دور میشوند
و در خوش میشود آنجا اهل آسمان چنانچه گوای و در آنجا میباید اهل زمین را بخاندان که در آن قرآن خوان میشود و یاد خدا

بیکت در آنجا بویکت است و مسلک در آنجا دوری بیکت و شیاطین در آنجا حاضر میباشد و حضرت صادق است منقولست که هر که
که خاندان که در آن مسلمانان قرآن خواند اهل آسمان آنجا نازل میگردد بویکت اهل آسمان و اهل زمین با یکدیگر بویکت
و بسند معنی از حضرت امام محمد باقر است منقولست که هر که قرآن را بخواند در آن مسلمانان حقتعالی در راه هر جوی حدیث است در آنجا
عاشق بنویسد و اگر نشد در زمان بخواند هر جوی اهل آسمان بنویسد و اگر در زمان بخواند هر جوی حدیث است در آنجا
و بسند معنی از حضرت منقولست که فرمود که چون قرآن میخواند تا جایی که در آن مسلمانان حقتعالی در راه هر جوی حدیث است در آنجا
تا سوره از قرآن بخواند تا حقتعالی بجا می آید هر که در آن مسلمانان بنویسد و در آنجا از ایشان بخواند و از آنجا در آنجا
که حضرت امام حسین فرمودند که هر که قرآن را بخواند خدا بپسینتوا جنه فرماید که در آنجا حقتعالی در راه هر جوی حدیث است در آنجا
تا آنجا بخواند هر جوی حدیث است در آنجا حقتعالی در راه هر جوی حدیث است در آنجا حقتعالی در راه هر جوی حدیث است در آنجا
مسلک بر او صلوات فرستد تا صبح و اگر در روز ختم کند مسلک که کلمات آن اهل آسمان بر او صلوات فرستند و در آنجا
قرآن یاد کند حقیق است و ختم قرآن بخواند و اولی است از سایر کلمات آن اهل آسمان که در آنجا حقتعالی در راه هر جوی حدیث است در آنجا
بخواند باشد چندانکه هر که حقتعالی بخواند و در آنجا حقتعالی در راه هر جوی حدیث است در آنجا حقتعالی در راه هر جوی حدیث است در آنجا
منقولست که هر که در روز ختم قرآن از جمیع تا جملد با پیش پای کسی و ختمش در روز جمع باشد حقتعالی در آنجا حقتعالی در راه هر جوی حدیث است در آنجا
بنویسد از آن جمع که در آنجا حقتعالی در راه هر جوی حدیث است در آنجا حقتعالی در راه هر جوی حدیث است در آنجا حقتعالی در راه هر جوی حدیث است در آنجا
رسول است منقولست که هر که در شب بخواند و در آنجا حقتعالی در راه هر جوی حدیث است در آنجا حقتعالی در راه هر جوی حدیث است در آنجا
صد آیه بخواند و در آنجا حقتعالی در راه هر جوی حدیث است در آنجا حقتعالی در راه هر جوی حدیث است در آنجا حقتعالی در راه هر جوی حدیث است در آنجا
و فایزانه بنویسد و اگر با قصد آید بخواند و در آنجا حقتعالی در راه هر جوی حدیث است در آنجا حقتعالی در راه هر جوی حدیث است در آنجا
تغافل بنویسد از بیکت که هر تغافل باز ده هزار تغافل بخواند و هر تغافل است و چهار تغافل باشد و تغافل که بیکت
مشا که بعد باشد و چهار تغافل بیکت مثل سایر آسمان و زمین و از حضرت علی علیه السلام است منقولست که هر که حرف آن کتاب خدا خواند
و بعد از آن بخواند حقتعالی برای او هست بنویسد و سب از او میخواند و در وجه برای او بلیغ کند و فرمود که کسی که حرف آن کتاب
یاد کرد حقتعالی در آنجا حقتعالی در راه هر جوی حدیث است در آنجا حقتعالی در راه هر جوی حدیث است در آنجا حقتعالی در راه هر جوی حدیث است در آنجا
با این تو آفتاب میباید بلکه هر جوی مانده در تو آفتاب با و عطا فرماید و هر که حرف آن قرآن خواند در آنجا حقتعالی در راه هر جوی حدیث است در آنجا
عالمی است بخانه حشر برای او نیست نماید و بخانه کاه از وی میخواند و در وجه برای او بلیغ کند و هر که حرف الهی خواند و در آنجا
بخواند حقتعالی در آنجا حقتعالی در راه هر جوی حدیث است در آنجا حقتعالی در راه هر جوی حدیث است در آنجا حقتعالی در راه هر جوی حدیث است در آنجا

سکرت و احوال نبی را از تحقیق و همد و خرد و سخن و روح او نماید و با من شود از اینها او فراتر رود و در قیامت او را خداوند
 و چون از قیامت فرماید که با خبر شود و تحقیق خطاب فرماید بماند که آسمانها از زمین که من از آنجا بیخود باقی ماندم بر روی او
 نماید و پس از آنکه گفت که شخصی چند است حضرت امام رضا علیه السلام از او سبب بیگاریت که حضرت فرمود که گوید را بنویس و خل کند
 و چون در حدیث دیگر از حضرت صادق علیه السلام نقل است که از تو ای روح که در بدنت برسد سوختن را با اصل
 بنویسد و با اینها منید سوخته و انشاءات از حضرت جعفر صادق علیه السلام نقل است که هر که سوخته قاتل را در هر دو جمع بخواند پوست از
 جویج آنگاه او بلاها محفوظ باشد و در دنیا و آخرت فریخ باشد و چندان مال و فرزندان و مکر و حی و نرسد از آن خطرات مرده و بی
 از حیوان معاندی و اگر در آن روز یاد آید میوه خدا را یا شنبلیله یا بر نهد و شنبلیله مبعوث گرداند یا شنبلیله را در آن خطرات گرداند
 و در روز قیامت از او یاد دهد و پسند معنی از سوره جعفری جعفری نقل است که حضرت امام موسی علیه السلام فرمود که هر
 شیخ از غیر من و بر بالان سر بردت سوخته و انشاءات از عیون تا تمام کنی او شرف بخواند که هر چه باید از او است حافظان
خاکسار رسید زمین و وحش شد چون با بر روی میت کشیدند و پیوسته آمدند یعقوب بن جعفر حضرت عقیق که در کتب ما پیش
 میاید بشنید که بر ای ساق جان کدند سوخته بکن و با سبب بخواند و نما فرمودند که انشاءات بخواند حضرت فرمود که سوخته صا
 بر سر هر کس که کشته شد جان کدند که گوید باشد بخواند الله تحقیق لا تنزلک هیکل بلای و پسند معنی از حضرت امیرالمؤمنین
 نقل است که هر که از گردن عقرب ترسد این کلمات بخواند سلام علی روح فی العالمین انما الاله لک جزئی النفسیة الله من غیره انما الاله
 و پسند معنی از حضرت امیرالمؤمنین و منقول است که گوید که خواند او را در قیامت بکلیل وافی قیامت کامل بدستد باید که بعد از
 نماز ایستد و بخواند سجده و بابت رتبه عزت و اسلام علی السلام و کلمه الله و رتبه العالمین و در حدیث دیگر وارد
 شده است که از هر کس که برین روز آید بخواند کلمات گناهان آنجا رسد هر که در سوخته حق از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 که هر که سوخته صا را در شب جمع خواند تحقیق از ضعیف و ضعیف و نارسد از آنکه با وساطت فرماید که هیچ احدی از خلق را عطا فرموده باشد
 مگر به پیش بر علی با امانت قرآنی و با داخل جنت گرداند و هر که را در اینها از اهل بیت است حق خداوند که او را بدست کرده است
 سوخته حق از حضرت صادق علیه السلام نقل است که هر که سوخته در زمان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را در این روز بخواند
 بال و خوشبختی عطا کند که هر که او را بدین روز و معاینه در وقت برسد و بدین روز با کتب چه تم حرام کند و در وقت این روز او را
 هزار شکر بخواند که در هر شریک هر قدر باشد و در هر شریک صد حوریه و از جنهها و حوریه و در زمانه و میوهها آنچه در قرآن
 وصف فرموده باو گوشت فرماید سوخته المؤمنه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل است که هر که سوخته مؤمنه را در هر شب بخواند تحقیق
 کتلهای کتلت و آینه او را بیامزد و ایمان را از او سلب نماید و آخرت را بجز آنکه او را بدین روز سوخته حرم از حضرت صادق

منقول است که هر که سوخته حرم را بخواند تحقیق از عیون تا تمام کنی او شرف بخواند که هر چه باید از او است حافظان
 در آن روز فرماید و در دنیا و آخرت فریخ باشد و چندان مال و فرزندان و مکر و حی و نرسد از آن خطرات مرده و بی
 نماید پس تلاوت تحقیق را چون در قیامت مبعوث شود و چون او ماند برف سفید باشد و مانند آفتاب نورانی باشد و چون
 عرض آید تحقیق را فرماید که ای بنده من ملاوت بنمودی بر فرات تحقیق و بمیدانستی که چه نواب دارد اگر من است آن سوخته و
 میدانستی هرگز از خواندن آن که ملاوت هم نمی سایندهی و اکنون چون ایستد و خواند ای سادگ او را داخل جنت گرداند و از برای
 او قصه مفری ساخته ام از باقوت سرخ و درها و کتلهها و در جهان این از باقوت سرخست و از لطافت اندرون بی و خوار است و در روز
 پدید او را نیز میتوان دید و در آن قصه خواند باکی جوان از خود الهی و هزاران کتی و هزاران نام از بس که او کوشش و کوشش
 در حق با اینها با عطا کردم سوخته از حضرت امام باقر علیه السلام نقل است که هر که ملاوت نماید بر قیامت سوخته حرم نرسد از آن
 در وقت اینها خواند و منقوش قیامت که در آن وجود او بمقام حساب بیاید و آن سوخته میاید و با امر آبی را داخل جنت گرداند
 سوخته از آنکه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل است که هر که سوخته در زمانه آن زمان واجب و سادگ بخواند تحقیق او را در روز قیامت
 مبعوث گرداند و او را در سایه عرش خود جادهی و حساب او را آسان کند و نماهد او را بدست راست او دهد و پسند معنی منقول
 که هر کس بخواند حضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض نمود که چو در شب قدر را بشناید بگویم فرمود که چو در ماه مبارک رمضان بیاید هر شب صد
 مرتبه سوخته بخواند و بخواند سوخته و ستم شود نصیب آن خواننده شود آنچه سوال نمودی سوخته الحامد از حضرت صادق علیه السلام
 که هر که سوخته بخواند و از اینها که جنت هم براند بیدار و آن خورشید نشود و بار سوله خدا میورد باشد سوخته از احقا
 از حضرت صادق علیه السلام نقل است که هر که سوخته احتقاد داد و هر شب جمع بخواند در دنیا و آخرت باو نرسد از آن قیامت این کوه و
 حضرت صادق علیه السلام منقول است که سوخته جان حرم هم در باحیبت جنتند پس چون مؤمنین خوانند آنجا بیاید خدا را حمد و شکر بپایان کند
 که توفیق تلاوت آنجا ابراهیم فرمود است بدستی که بداند که از خواب بیدار شود و در آن روز بخواند آن روز عاقبتش خوشتر از
 و خوشتر و هشی و بیرون آید بدستی که تحقیق را هم میکند تلاوت کند و بخواند ابره سوخته را و در جم میکند افسانها و اشعار
 و مصاحبهات و خواند او را در روز قیامت عرش و کوی و ملک و مقرب از تو ای استغفار میکند سوخته حرم هم از حضرت صادق
 منقول است که هر که سوخته از آنکه از آنجا که در روز عید هر که شکر هم نرسد از آنکه و بفرماید که هر که از آنجا
 خرفه باو نرسد و هیچ از شکر و کفر محفوظ باشد تا بیرون رود و چون بهر وقت حلال هزار سالک بلی و بر سر خدا که نماز کند و نواب از آن
 ایشان از او باشد و چون از قیامت آید آن هزار سالک او را مشاقت نماید تا او را تجلی مؤمنان از آن خرافات قیامت باو نرسد
 در امان خدا و سوله باشد سوخته الفیخ از حضرت صادق علیه السلام نقل است که حفظ نماید احوال و ذنات و بدت های خرد را بخواند

بیاید. ایشان که بید که شهادت انجانب همان نیست زیرا که این سوره هر یک و درین بر مابک است و سوره ملک از اینجانب و چون اینجانب
شکست بیاید. ایشان خطاب می‌کند که شما از انجانب من را می‌نیت بدین سوره که این سوره در وقت جهاد بود سوره ملک و چون از جانب
زبان بیاید. ایشان که بید که شما از انجانب را می‌نیت زیرا که این سوره هر یک و درین بر مابک است و سوره ملک از اینجانب و چون اینجانب
مباحثت سوره و القلم از حضرت صادق منقولست که هر که سوره القلم را در روز جمعه یا ناله بخواند خدا او را این که بگوید از آنکه هر که
میکند شود و چون می‌برد او را از فشار آرزوی می‌کند و در سوره الحاقه از حضرت صادق منقولست که بسیار بخواند سوره حاقه را در وقت که
خوابد در فراغ و در آنکه از خواب بیدار شود و سوره در واقع حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و معاویه علیه السلام و العلاء
تا زمانه است و هر که این سوره بخواند ایمان از وی بر طرف نشود تا هنگام مرگ سوره العنکبوت از حضرت صادق منقولست که بسیار بخواند
سوره ساد صد ساله را که هر که این سوره را بسیار بخواند حقیقتاً در دنیا است از هیچ کس از او سوال نمی‌کند و او را در بهشت بار سوار خواهد
ساخت که در آن سوره از حضرت صادق منقولست که هر که این سوره بخواند در قرآن داده باشد که بخواند سوره پنج بار در آنکه تمام شود
که هر یک که این سوره را از یوانی خواهد خواند و او را در بهشت سوار خواهد کرد و در آنکه هر که این سوره را در وقت که در آن
کرامت فرماید و در وقت حور و چهار هزار فرات با او فرج نماید سوره الحاقه از حضرت صادق منقولست که هر که سوره حاقه را بسیار
بخواند در جهان چشم جنتیان و در میان حور و مکر ایشان محفوظ باشد و در وقت که از آن سوره مشاهده کند که او را باشد و در وقت
از حضرت صادق منقولست که هر که سوره مرتل را در زمان حقیقت باور نماز شب بخواند شب و روز آن سوره مشاهده کند که او را باشد و در وقت
بخواند او را بارها نگاه می‌کند تا در آن سوره بخواند سوره المدثر از حضرت امام محمد باقر منقولست که هر که در نماز واجب سوره
معدنی بخواند بوی خدا از دست او را در جهان حضرت رسول صلی الله علیه و آله جان دهد و در آنکه کاتب دنیا هر یک شقاوت او را بنیاید سوره الانشم
از حضرت صادق منقولست که هر که ملاومت نماید بر سوره الانشم و آن عملش باشد خدا او را بار سوار خواهد کرد و در آنکه در آن
سوره هر که از حضرت صادق منقولست که هر که سوره المدثر را در روز جمعه یا ناله بخواند خدا او را این که بگوید از آنکه هر که
در حضرت رسول باشد و پس در حق آن سوره حضرت امام علی علیه السلام در آن سوره در روز شنبه حضرت فرمود که
هر که خواند که خدا او را از شر خود و دشمنی که او را در دنیا بیدارد و در وقت که نماز صبح آن سوره هر که از آن سوره را بخواند
چنانچه حضرت صادق در آن سوره میفرماید که پس خدا ایشان را نگاه داشت از گناه آنکه در دنیا و باقی ماندند و حضرت و خود خدای
سوره و سوره را در حدیث و احادیث آنکه در آن سوره حضرت امام رضا در وقت که در روز شنبه و پنجشنبه در رکعت اول
سوره هرات را بخواند و در رکعت دوم سوره هرات را بخواند حدیث الغاشیه سوره الرسالات و سوره التاویمات

از حضرت صادق منقولست که هر که سوره و در آن سوره را بخواند خدا او را این که بگوید از آنکه هر که
نماز را بخواند در آن سوره را بخواند خدا او را این که بگوید از آنکه هر که
سوره را بخواند خدا او را این که بگوید از آنکه هر که
از آن سوره که در آن سوره را بخواند خدا او را این که بگوید از آنکه هر که
سوره المطففین و سوره الانشاق از حضرت صادق منقولست که هر که سوره انشاق را بخواند خدا او را این که بگوید از آنکه هر که
و ناله بسیار بخواند حاجت او را در تمام دنیا و در آنکه در آن سوره را بخواند خدا او را این که بگوید از آنکه هر که
کرامت الهی آن سوره را بخواند خدا او را این که بگوید از آنکه هر که
واجب سوره را بخواند خدا او را این که بگوید از آنکه هر که
سوره البیض از حضرت صادق منقولست که هر که سوره البیض را بخواند خدا او را این که بگوید از آنکه هر که
او را در قیامت با بهترین و بر سلاطین و صلواتان مشفقان که از آن سوره را بخواند خدا او را این که بگوید از آنکه هر که
که هر که سوره و در آن سوره را بخواند خدا او را این که بگوید از آنکه هر که
باشد و در وقت سوره الاحقاف از حضرت صادق منقولست که هر که سوره الاحقاف را بخواند خدا او را این که بگوید از آنکه هر که
قیامت با او کند که در هر روز و در هر وقت که سوره الاحقاف را بخواند خدا او را این که بگوید از آنکه هر که
نماید بر خواننده سوره هرات که در آن سوره را بخواند خدا او را این که بگوید از آنکه هر که
قیامت بر آن عذاب جهنم با او کرامت فرماید سوره الحجر از حضرت صادق منقولست که هر که سوره الحجر را بخواند خدا او را این که بگوید از آنکه هر که
فریفته و ناله کند که سوره الاحقاف را بخواند خدا او را این که بگوید از آنکه هر که
صادق منقولست که هر که سوره الاحقاف را بخواند خدا او را این که بگوید از آنکه هر که
که در آن وقت عظیمی که حضرت صادق منقولست که هر که سوره الاحقاف را بخواند خدا او را این که بگوید از آنکه هر که
و سوره التیغی و سوره المخرج از حضرت صادق منقولست که هر که سوره التیغی را بخواند خدا او را این که بگوید از آنکه هر که
سوره واللیل قاضی و سوره التیغی و المخرج را بخواند خدا او را این که بگوید از آنکه هر که
و کرامت و در هر وقت که سوره الاحقاف را بخواند خدا او را این که بگوید از آنکه هر که
ایمانی که بیدار و در وقت که هر که سوره الاحقاف را بخواند خدا او را این که بگوید از آنکه هر که
از حضرت صادق منقولست که هر که سوره الاحقاف را بخواند خدا او را این که بگوید از آنکه هر که

بسط نماید **بجای اول** در بیاید مؤید امانت مؤمنان را داخل سرور و در قلب ایشان و دفع ظلم ایشانند مؤمنان و مددت کنی که قادر و
 بر مفتح ایشان باشد و ایشان نفع رساندند **مبتنی** از حضرت امام علیه السلام منقولست که تعبیر بر روی برادر مؤمن که در حساب است
 و خاشاکه از روی او برداشتی است و هیچ جباری نیزه خدای بودی نیست او را خلیفان مینماید سرور و خوشحال بر مؤمنان و در حدیث
 دیگر فرمود که حضرت موسی بنی مؤمنان را بریندگان هستند که پشت از برای ایشان مبلغ برکت و ایشان از در رحمت
 و غنا و برکت موسی گفت برود که ایشان چه جفاست فرمود که گویی بر او مؤمنان خود را خوشحال کند بعد از آن حضرت فرمود که مؤمنان
 بود در ملکات باو شاد چهارچون او در مقام انبیا آید و در آمدن مؤمنان کویت و میلاد شریف و غنت و بیکی از مشرکان بنا بود آنست
 او را غنا و ثروت و جلاله و او را در احوالات مؤمنان شکر مرید حضرت علی باو و هیچ مؤمن که در عزت و جلال خود مبرور است که آن
 ثواب نیست جایه بیوه و ثواب نیست ساکنه میگردانند و لیکن پشت حوائست بر کسی که بر شرف مرده باشد ولیکن این ائمه اولی و سابقین
 اشخاصند و از آنرا شاد میگرد و در طرفین و زوین و او را خدا به حضرت سائل پرسید که از پشت فرمود که از هر چه که خدا
 خواهد میفرسد و با ساند **مبتنی** از حضرت صادق منقولست که حضرت علی و چه نیزه حضرت زین که در پیش کینه ایشان کان من
 حسد میکند و بسبب آن پشت از برای او بیاید لیکن باو داد و گفت خداوند آن حسد که است فرمود که بر بنده مؤمن خوشحال و مسرور
 و خلیفان او که چه بیگردانند خرم باشد و داد و گفت که خداوند از او راست کسی را که در شگفتی است که آید خدایان ترشع نکند
 پسند معنی و بگردانند حضرت منقولست که هر که مؤمنی را خوشحال کند حضرت رسول رحمت
 کند خدا در حقش انوار کند است و همچنین آن مؤمنی را عذاب و آزار دهد که خداوند سواد عظیم آورده است و در حدیث دیگر فرمود
 که عبودیت بر همه اعمال مؤمن حضرت علی در حال سرور است بر مؤمنان با اینکه در کسب و ادب و سبب کویان با کویان و فی نازک احوال او در فتح ثواب و اولاد
 او غایب از سبب منقولست که در خلافت حضرت صادق بود حق مؤمن نیزه حضرت مدکور است حضرت رسول که در
 فرموده که حیوانی بر او بیاید بیاید گم رجه و مبتذل مؤمن نازک خندان تقیم بل فرمود که حضرت علی چنین روح بیاید مؤمن میفرماید
 مالانکه بر او موکل بود عذاب با آسمان میوزد و میگوید بر او عذاب این بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید
 معصومین است و میگوید و چنین روح او تنوعی و اولاد از آنچه چه میفرماید خدای عظیم القاد میفرماید که بدو بیاید بیاید
 و نیزه فی سبب مؤمن با شاد و بخیر و تسبیح و تهلل و تکبیر و تکبیر و ثواب آنها را برای بنده مؤمن ثواب است تا او را از فی سبب
 کویان فرمود که حضرت علی و دیگر کویان از فضیلت مؤمنان گفتیم بل فرمود که هر چه حضرت علی معصوم میگرداند با او از فی سبب
 و ضریب و بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید
 و در حدیث منقولست که باو بسرو کرد است از جناب حضرت علی و او را آید تا مقام حساب و حضرت علی حساب ایشان میفرماید

در فرمود

و امر میفرماید که او را بیست برود و با آن مثال در پیش آن میوزد پس مؤمن باو میگوید که خداوند از نعمت چه میگوید صاحب بیاید
 با من از فی سبب بیاید و آنرا بیست برایشان است **مبتنی** از حضرت امام علیه السلام منقولست که هر چه مؤمن صاحب بیاید
 که من آنرا فرمودم که بر او مؤمن خود داخل کردی و در نهایت خدا مراد آنست که در آنجا که مراد بیست رساندند بیاید بیاید بیاید
 منقولست که سالی پنج رقم و عذابت حضرت صادق بر رسیدم فرمود که اگر کجا آید گفتیم پنج آمده بودم فرمود که بیدار کنی که چه
 ثواب دارد گفتیم مگر آنکه در زمان فرمود که چون بنده هفت شوط این بنده میگرد و در وقت نماز طواف میکند و در سبب
 میان صفای مرده و در کینه حضرت علی از برای او شش هزار حسد و شش هزار کینه از آن و خوشبختی او و شش هزار درجه از آن
 او بداند میگرد و شش هزار حسد از خدا بجا آید و بنا و آخرت او را برای او در گفتیم برای او گفتیم چه بسیار است از ثواب مؤمنان
 یعنی ای مؤمنان هر چه کردی که ثواب از برای تو بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید
 فرمود که هر که حاجت مؤمنی را بر آورد و خوشحالی او را در فرماید که بر او بیست ثواب و در ضریب بیست و بیست و بیست
 معنی از فضیلت منقولست که حضرت صادق فرمود که بشنو آنچه میگویم و عمل نما با آن و چیزی ده با آن عیب و بیاید بر بندگان بر او بیست
 مؤمنان از گفتیم برای تو گویم که کسند ایشان فرمود که آنها که رحمت بیاید بیاید و در قضا حوائج بر او بیست مؤمن خود بعد از او فرمود که
 هر که بخیر حاجت بر او مؤمن خود را در آن حضرت صادق و در ثواب صد هزار حسد بر او گویم که اگر کسی از آنها که بیاید بیاید بیاید
 دیگر آنکه باشد که خوشایان داشته باشد بر او بیست خود را که تا صبی نباشد داخل بیست کند و در حدیث دیگر منقولست که حضرت علی
 که حضرت علی از خدایان بر او بیست است از فضیلت خود بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید
 از آنجا است که بر او بیست دیگر فرمود که قضا حاجت بر او مؤمن بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید
 صرف نماید و بیست و بیست از حضرت امام موسی کاظم منقولست که کسی که بر او مؤمنش و حاجتی بر او بیاید بیست و بیست
 او چیست از خدا که بجانب او فرستاد است پس اگر چیزی کند موجب وسعتی و ولایت مامی گرد و ولایت مامی ولایت خداوند
 و اگر او را در کینه و حاجتی بر او بیاید بیاید و در ثواب بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید
 که در ثواب و ثوابت خدای را عذاب کند و جزا بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید
 و از حضرت امام موسی کاظم منقولست که هر مؤمنی که حاجتی بر او مؤمنش بر او بیاید بیاید و قدرش بر او بیاید بیاید بیاید
 باشد و در ثواب خدای شود برای او بیست قدرت بر قضا حاجت بر او مؤمنش خود در آن حضرت علی بیست انتم و اتمام او را داخل
 بیست که باوند و از حضرت امام موسی کاظم منقولست که خداوند بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید بیاید
 مرده ایشان آید بیاید بیاید و در ثوابت و هر که بر او مؤمن خود را خوشحالی و شاد کند که با او داد و ثوابت فرج

و خداوند است که خدای داد و رحمت خود را بفرستد که غایت کسب فرموده که کسی که از مؤمنان و خیریه نماید و برین
 با صلح نماید و برین از امور دنیا و دنیای او بکفت بنام میسر بخدای غضب او حضرت فرمود که حضرت علی سید عالم خود است
 که سب عطا شد و در هفت سالی که بر او گذشت که بر خود او کند و سخن خدا را قبول ننماید یا کسی که سخن امام حق را در میان یاران
 حق مؤمنی را جاسوس نماید و او بکفت که از زبان او سالی نه با او دهد فرمود که از آنجا خود و روح خود بود و بدید و اگر کجاست
 چنان کند بر برادر مؤمن خود یعنی ملا جعفر هرگز و احیاناً خود نماید و حاجت او را بر نیاید و سبط او در دفعه او شریک شده
 بوده است و در حدیث دیگری فرمود که هر که منع نماید از مؤمن چیزی بگوید یا آن خنای باشد یا آنکه از او قادر باشد که آن چیزی
 از جانب خود یا از جانب شیعیان برساند حضرت علی او را در محرابی حشر دارد و با او می سپاه و چشمه آن روز و ستم او را
 لب لبس گویند که او غایب نیست که با خدا و رسول تعیینت کرده است بعد از آن فرماید که او را بجهنم و از حضرت رسول گفت
 که هر که منع کند صاحب حاجتی را و قادر بر قضای حاجت او باشد مثل کانه عشاری بر او لازم شود بر سب آن که او عطا
 نیست فرمود که در هر شب و روز خود را با او ملکه و جبرم خانی او را لعنت بکند و کسی که خدا را لعنت کند او را با او لعنت
جمله جهنم در بیان حدیث شریفی وارد شده و زنده اند از دو کلام خود و ششام با او لعنت فرموده و زنده و سب
 از آن غلبت پسند معنی از حضرت صادق منقولست که هر که مؤمنان را و مؤمنی حاجتی باشد که مانع از خود او کرد حضرت علی
 او را بجهنم عطا کرد و حصار مقرر فرماید که از هر حصاری با حصار هر سال با او باشد و پسند معنی از حضرت امام و صاحب
 منقولست که در زمان نبی اسرائیل چهار نفر از مؤمنان بودند سه نفر از ایشان در خانه بودند و با یکدیگر سخن داشتند آن مؤمن
 دیگری در خانه آمد و در وقت غلای بیرون آمد پس سید که مولای تو کجاست گفت در خانه نیست آن مؤمن در وقت غلام چون بیرون
 می آید از آن پرسید که کجاست بود که در وقت غلای آن مؤمن بود گفت که در خانه نیست آن مؤمن ساکت شد و بروی آنکه از آن گفت
 آن مؤمن و غلام خود را ملاقی بگردید و پرسید که آن سه نفر از آن سه نفر از آن سه نفر از آن مؤمن و مشغول سخن خود شدند
 چیزی و در آنکه سید آمد از آن مؤمنان بیرون رفتند ایشان آمدند و بیکدیگر ایشان از خانه بیرون آمدند و بجانب مرعاه خود می
 بروی ایشان سلام کرد و گفت من با شما بیامی گفتند بل و در آنجا سخن استند از آنکه گفتند و آن مؤمن مردی بر ایشان عطا
 قیومی بود و در آنجا با او با او بیامی بر ایشان بر ایشان که آن کوه بود که از آن عطا آمد بیست روز آن شد تا ناگهان
 از میان آن کوه که کوه ایشان را بگردید و بیرون میامی بر ایشان که آن کوه بود که از آن عطا آمد بیست روز آن شد تا ناگهان
 بیرون و خوشه و آنقدر قوی بنام و حیوان و متعجب داد و سب آن مؤمنان و در آن وقت بر کتف حضرت موسی آمد
 و قفسه را نقل کرد و فرستاد که خدا بر ایشان غضب کرد و بعد از آنکه این ایشان را حق بود پس کار یک کشتن تو کرد و در واقع

و خداوند است که خدای داد و رحمت خود را بفرستد که غایت کسب فرموده که کسی که از مؤمنان و خیریه نماید و برین
 با صلح نماید و برین از امور دنیا و دنیای او بکفت بنام میسر بخدای غضب او حضرت فرمود که حضرت علی سید عالم خود است
 که سب عطا شد و در هفت سالی که بر او گذشت که بر خود او کند و سخن خدا را قبول ننماید یا کسی که سخن امام حق را در میان یاران
 حق مؤمنی را جاسوس نماید و او بکفت که از زبان او سالی نه با او دهد فرمود که از آنجا خود و روح خود بود و بدید و اگر کجاست
 چنان کند بر برادر مؤمن خود یعنی ملا جعفر هرگز و احیاناً خود نماید و حاجت او را بر نیاید و سبط او در دفعه او شریک شده
 بوده است و در حدیث دیگری فرمود که هر که منع نماید از مؤمن چیزی بگوید یا آن خنای باشد یا آنکه از او قادر باشد که آن چیزی
 از جانب خود یا از جانب شیعیان برساند حضرت علی او را در محرابی حشر دارد و با او می سپاه و چشمه آن روز و ستم او را
 لب لبس گویند که او غایب نیست که با خدا و رسول تعیینت کرده است بعد از آن فرماید که او را بجهنم و از حضرت رسول گفت
 که هر که منع کند صاحب حاجتی را و قادر بر قضای حاجت او باشد مثل کانه عشاری بر او لازم شود بر سب آن که او عطا
 نیست فرمود که در هر شب و روز خود را با او ملکه و جبرم خانی او را لعنت بکند و کسی که خدا را لعنت کند او را با او لعنت
جمله جهنم در بیان حدیث شریفی وارد شده و زنده اند از دو کلام خود و ششام با او لعنت فرموده و زنده و سب
 از آن غلبت پسند معنی از حضرت صادق منقولست که هر که مؤمنان را و مؤمنی حاجتی باشد که مانع از خود او کرد حضرت علی
 او را بجهنم عطا کرد و حصار مقرر فرماید که از هر حصاری با حصار هر سال با او باشد و پسند معنی از حضرت امام و صاحب
 منقولست که در زمان نبی اسرائیل چهار نفر از مؤمنان بودند سه نفر از ایشان در خانه بودند و با یکدیگر سخن داشتند آن مؤمن
 دیگری در خانه آمد و در وقت غلای بیرون آمد پس سید که مولای تو کجاست گفت در خانه نیست آن مؤمن در وقت غلام چون بیرون
 می آید از آن پرسید که کجاست بود که در وقت غلای آن مؤمن بود گفت که در خانه نیست آن مؤمن ساکت شد و بروی آنکه از آن گفت
 آن مؤمن و غلام خود را ملاقی بگردید و پرسید که آن سه نفر از آن سه نفر از آن سه نفر از آن مؤمن و مشغول سخن خود شدند
 چیزی و در آنکه سید آمد از آن مؤمنان بیرون رفتند ایشان آمدند و بیکدیگر ایشان از خانه بیرون آمدند و بجانب مرعاه خود می
 بروی ایشان سلام کرد و گفت من با شما بیامی گفتند بل و در آنجا سخن استند از آنکه گفتند و آن مؤمن مردی بر ایشان عطا
 قیومی بود و در آنجا با او با او بیامی بر ایشان بر ایشان که آن کوه بود که از آن عطا آمد بیست روز آن شد تا ناگهان
 از میان آن کوه که کوه ایشان را بگردید و بیرون میامی بر ایشان که آن کوه بود که از آن عطا آمد بیست روز آن شد تا ناگهان
 بیرون و خوشه و آنقدر قوی بنام و حیوان و متعجب داد و سب آن مؤمنان و در آن وقت بر کتف حضرت موسی آمد
 و قفسه را نقل کرد و فرستاد که خدا بر ایشان غضب کرد و بعد از آنکه این ایشان را حق بود پس کار یک کشتن تو کرد و در واقع

در این سخن در کمال از مکرر بول که آنکه که از جسد گناهان کبیره است هفتم آنکه تقابل ایشان بر نظام حق احد تا خود نیز ایشان معرفت باشد
 واسبب محبت ایشان عزت ایشان است یعنی هر دایره بی پایان نیست هفتم آنکه در خاله های شریف ایشان داخل میباید شد و بر این اصل
 شریف ایشان راه میباید رفت و از شرفی شریف ایشان میباید خورد و اینها همه موجب شادانیت بلکه پاکیزگی خاطر و خوش
 علم و حسن اقبال هم می شود و بی شرفه خویش میباید و از بیباید که فقر آن کو در اینها منزه و مفاسد دیگر بسیار است که این رسالت
 کجای حق و کمال آن نماند و بر این معنی این حدیث بسیار است چنانچه نسبت معتبر از حضرت صادق منقول است که غیر از این است
 وضو و الاغتسال نیز شادان و شاهان و فایز ایشان بود و در کمال و رفعت تبتی باشد و معنی و بجز این تبتی باشد و نسبت معتبر
 از حضرت رسول منقول است که پادشاهان از هیچ مره بهیو آنها نماند و دوست و یاران ایشان از هر کس کمتر است و نسبت معتبر از حضرت صادق
 منقول است که اگر دوستی داشته باشی و بخواهی برسد و از یار به یار آنچه بیشتر باقی شود که دیگر بیایی پس او دوست بهی
 نیست بوی او نیست و نسبت معتبر از حضرت امام حسن منقول است که چه حال چه بی است که در دل فاسد میسخت و موجب فساد قلبی
 شود و نفع ندارد در دل میباید چنانچه آیه در بحث راجع به یاران حق و دشمنان خود که در حدیث و در حدیث پادشاهان و رفیق
 و طلب صید کردن و از حضرت رسول منقول است که هر که ملازم پادشاهان شود معنی میگردد و هر که در پادشاهان در بگو میگوید
 از خدا دورتر میگردد و از حضرت صادق منقول است که صاحب و بیگانه را آنست که از تمام آبی بی میزند و از شریف محبت اجتناب
 نماید و بیگانه را آنست که در کمال و کبر و بخت و ایجاب آنکه با او فدا شود و دوست داشته است که خدا را معصیت
 کند و هر که دوست دارد که خدا را معصیت کند با خدا بیگانه و دشمنی که است و گوید بقیه از ظلمات را خواهد پس دوست میباید که خدا را
 معصیت نکند و حال آنکه خفتن از خدا که است خود را بر ملاک کردن ظلمات و نسبت معتبر از حضرت امیر المؤمنین منقول است که ظلم کتبه
 و کفر و ظلم امانت او میباید و کفر و ظلم او را نیست هر سه شریکند و ظلم و از حضرت صادق منقول است که حضرت عیسی فرموده که
 بخیر است آنکه که امانت است و ظلم را بر ظلم که فضل بر اهل میباید و از حضرت صادق منقول است که هر که مدح کند پادشاه جاسوس و نیز
 او رفتی و شکستی که در این طبع و نیز از این منقول است که هر که لایق است از این منقول است که هر که مدح کند پادشاه جاسوس و نیز
 و هر که از جانب ظالی خصوص است که با امانت او نماید چون مملکت مویز حق او بیاید بگو بدیشاوت با او عمل باخته خدا و آن چه هم
 و نسبت معتبر از حضرت امام صادق منقول است که حاضر بنیاد شریف در عیسی که پادشاه جاسوس که بظلم و عدوان کسی نماند و اگر کسی
 ظالی بود که او یاری او کند زیرا که باری و قدرت مؤمن بر مؤمن است و بیعت در شکای که حاضر باشد و اگر حاضر نباشد و مطلع نشود
 بر بیعت تمام بخواند و نسبت معتبر از حضرت امام محمد باقر و نیز آنست که در حدیث است که هر که در حق خدا
 از اخصیایه در دین نشسته ام چون و و دیگر بدعت است آنحضرت و تقم فرمود که چه دلیل برای این که نماند است الا اینکه یعنی بیایم

از آنکه سوره از جانب خدا و جمیع اهل عیسی را فرزا گوید و حضرت امیر المؤمنین در وقت و نامت حضرت امام حسن و وصیت فرمود که
 صلوات و دوستی بر برادر اهل حق و با ناسق معاد آنست که در وقت سوز در آن شتر حافظ نماید و در دل او را در زمین و از آن حضرت صلوات
 که هر که ظالی با معذور و عاقد در بدانش خدا مسأله که با او بر او کسی را که بر او ظلم کند و اگر عاقد برای رفع آن ظلم و عایش را میباید
 و او را بر آن ظالم بود که اجزا دهد و نسبت معتبر از حضرت منقول است که احوال ظالمان در قیامت در سوره های حق خواهد بود تا
 فدا از صاحب خلافت باقی شود و در حدیث دیگر فرمود که از جمله و گوید بقیه است که بجز پادشاه جاسوس بود و آنکه در جهات او
 خواهد که دست بگیرد که با او عاقد است و نسبت معتبر از حضرت رسول منقول است که جود و ذرات میشود و معانی او بیاید حقیقتاً
 نماند که گمانند ظلمات و احوال ظالمان و هر که در وقت امانت ایشان کلام است یا سرکوب برایشان است یا مامور یا پادشاهان و از ایشان
 با ظلمات دشمن و کینه فرمود که هیچ بنیاد پادشاهی مقرب نمیشود مگر آنکه از خدا دور میشود و هر بنیاد مامور زیاد نمیشود مگر آنکه
 عاقد شود و میشود و هیچ بنیاد اعیان زیاد نمیکرد مگر آنکه صاحب طبع او پیش میشود و در حدیث دیگر فرمود که نسبت از حضرت
 بنیاد از راه پادشاهان و احوال و احوال ایشان که هر که بدو کلاه ایشان و احوال ایشان نماند و با کینه است از خدا دورتر است
 هر که پادشاهان بر خدا امتیاز نماید و خدا دور و او را بر او و او را بر او و او را بر او و او را بر او و او را بر او و او را بر او و او را بر او
 حفظ نماید درین خود با وجود و بر هر حق را بر حق بکند و در خود با تقیته و مستحق شود بدین امانت طلب نموده از بیاضها ان
 پادشاهان و پادشاهان هر مومنی که خضوع و تسلیم از ایشان کند نزد صاحب سلطنتی با کسی در دین مخالف او یا سینه او برای طبع نماند
 در دست او است از دنیا خدا او را که نام کند و او را در زمین و در خود و آرزو و اگر چیزی به از دنیا بدست کسی که خدا را بر او چیزی پس
 برادر و هر چه از آنکه در عرو و مده او که در حرف نماید و از قرب نهد و از حضرت صادق منقول است که هر که امانت نماید ظالی
 بر مظلوم بیعت بقتل او از در غضب باشد تا دست از آن امانت بر او بردارد **فصل هفتم** در بیان حق جسد است که با حق است
 بنام حکام و امام است و در حق پادشاهان که است که معاشرت با ایشان و ترقی و در دنیا و احوال ایشان واجب میشود پس چندانکه نصیحت
 چنانچه سابقاً مذکور شد پس اگر کسی از بدو در احوال ایشان خوف ضرر نفس یا ارضی داشته باشد بر این در حق آنست و بدین ایشان آنست
 و نصیحت از آنست که معصومین را با حق تمام بکند چنانچه بنام است و بی نصیحتان علیهم السلام و معصومان ایشان واجب نیست فقیه میگوید که داد
 و ملائمت و ملائمت با ایشان میگردد و تمام بکند بقصد این بود که دفع ضرری از مظلوم بکند یا بعضی برساند و با سبب بنام آنست
 و لازم میشود چنانچه از حدیث دیگر شد که پادشاهان و مظلومان و فقرا را با حق با حق و مومنان بلکه اگر کسی قادر بود دفع ظالی از زمین باشد
 و رعایت عزت و امتیاز خود بکند و متوجه آن شود سرب از نظام خواهد بود و معاذ حق خدا که در حدیث منقول است او را در لیحی و در حدیث
 در احادیث وارد شده است که هر چه بپایان کند است و زکوة و عیاش و احتیاج آنست که از طرف خدا حق بر او داد مؤمن کند و چنانچه

تاریخ تولد نورمحمد بن علی در ایام نادر
ربیع الثانی ۱۲۵۲ هـ

تاریخ تولد نورمحمد بن علی ابوالقاسم الدارنده
مواقع طبرستان در ایام نادر بن علی
۱۲۵۶ هـ

تاریخ رفتن خواجه در قزوین
در روز جمعه ۱۲۵۵ هـ
بیابان سیدکانینا زیارتی
در ایام نادر بن علی
۱۲۵۵ هـ

تاریخ تولد سینه محمد امین سلطان بنیم
در ایام نادر بن علی
۱۲۵۸ هـ

تاریخ تولد نورمحمد بن علی در ایام نادر
۱۲۵۸ هـ
تاریخ تولد نورمحمد بن علی در ایام نادر
۱۲۵۸ هـ
تاریخ تولد نورمحمد بن علی در ایام نادر
۱۲۵۸ هـ

تاریخ تولد نورمحمد بن علی در ایام نادر
۱۲۵۸ هـ
تاریخ تولد نورمحمد بن علی در ایام نادر
۱۲۵۸ هـ
تاریخ تولد نورمحمد بن علی در ایام نادر
۱۲۵۸ هـ

تاریخ تولد نورمحمد بن علی در ایام نادر
۱۲۵۸ هـ

تاریخ تولد نورمحمد بن علی در ایام نادر
در ایام نادر بن علی
۱۲۵۸ هـ

تاریخ تولد نورمحمد بن علی در ایام نادر
۱۲۵۸ هـ

تاریخ تولد نورمحمد بن علی در ایام نادر
۱۲۵۸ هـ

تاریخ تولد نورمحمد بن علی در ایام نادر
۱۲۵۸ هـ

تاریخ تولد نورمحمد بن علی در ایام نادر
۱۲۵۸ هـ

تاریخ تولد نورمحمد بن علی در ایام نادر
۱۲۵۸ هـ

تاریخ تولد نورمحمد بن علی در ایام نادر
۱۲۵۸ هـ